



انتشارات دانشگاه تهران

۵۷۱

چاپ دوم

نامه‌های رشیدالدین وطواط

قاسم توپسرکانی



هفتادمین سال تاسیس دانشگاه تهران - ۱۳۸۳

۷۰ کنج از ۷۰ سال کنجینه
دانشگاه تهران

نامه های رشیدالدین وطواط

۳۵

پیشگفتار ناشر

گرچه دانشگاه تهران، هفتاد سال پیش پدید آمد، اما یک دهه و اندی پس از آن بود که انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از آن رویش باشکوه، جوانه زد و بر شاخسارش شکوفه‌های خرد و اندیشه شکفتند و در همان سال نیز به بار نشستند. دیری دیگر، هنگامی که دانشگاه تهران درختی تناور شد، گشمن و پر شاخسار، بر سرتاسر ایرانزمین سایه گستراند. انتشارات نیز هم گام با آن رشد شتاب‌آلود، پیشروی به عمق و درون را آغاز کرد تا بتواند از فرهنگ و دانش ره‌توشه‌ها به مشتاقان ارمغان کند.

اینک، که بیش از نیم سده از عمر انتشارات دانشگاه تهران، به مثابه نخستین ناشر دانشگاهی ایران، می‌گذرد، مقتخریم اعلام داریم که در طول این سال‌ها بسیاری از متون پارسی را به همت استادان فرهیخته‌ای که از استوانه‌های علم و فرهنگ و ادب این سرزمین کهن بوده‌اند، از دهلیزهای تار تاریخ بیرون کشیدیم، به زیور چاپ آراستیم و به خوانندگان عرضه کردیم. همچنین می‌توانیم ادعا کنیم و بر این ادعا پای بفشیریم که این انتشارات دانشگاه تهران بود که سرآغازگر آشنایی مردم میهنمان با آثار فرهنگی، متون و نیز نوشتارهای دانش جهانی شد،

و در سلسله انتشارات دانشگاه تهران است که می‌توان تاریخ تطور علوم جدید را در سرزمین‌مان و در نیم قرن گذشته جستجو کرد. تا آن‌جا که امروز، شمار عناوین کتاب‌های چاپ نخست انتشارات دانشگاه تهران، قزون از دوهزار و هفتصد عنوان است.

اینک به فرخندگی هفتادمین سال پدیداری دانشگاه تهران، این اثر را که برگزیده‌ای از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران است به پاس گرامیداشت این سال، به همه خوانندگان، به‌ویژه آنان که این شکوه ماندگاری، برآمدی بر تلاش سترگ آنان بود، ارمغان می‌کنیم. باشد تا انتشار هفتادگنج از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران رهاورد پربار این سال باشد.

دکتر محمد شکرچی‌زاده

سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

نامه‌های رشیدالدین وطواط

با مقدمه‌ای

در باره شرح حال و نقد آثار رشیدالدین،
و خاتمه‌ای در تعرفه رجالی که نام ایشان
در آثار رشید آمده است

بقلم

دکتر قاسم توسیرکافی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۵۷۱

شماره مسلسل ۴۹۳۱

مقدمه

تویسرکانی، قاسم، - ۱۳۷۲،
نامه‌های رشیدالدین وطواط با مقدمه‌ای در باره شرح حال و نقد آثار رشیدالدین و
خانواده‌ی در تخریف رحمانی که نام ایشان در آثار رشید آمده است / بقلم قاسم تویسرکانی -
تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۳.
ن، ۲۶۲ ص - (انتشارات دانشگاه تهران: ۵۷۱) ۳۴۰۰۰ ریال
ISBN-694-03-4931-3: فهرستی بر اساس اطلاعات فیبا.
نمایه.
چاپ دوم.
۱. رشید وطواط، محمدبن محمد، ۳۸۰ - ۵۷۲ ق. - نامه‌ها، ۲. رشید وطواط، محمدبن
محمد، ۳۸۰ - ۵۷۲ ق. - نقد و تفسیر. لاند: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
بهر عنوان
۸۵۱ / ۳۳ PIR ۳۹۰۸ / ۹۵۲
ت م / ۵۳۹ و
م ۸۳-۲۵۶۸۵
کتابخانه ملی ایران

شابک ۳-۲۹۳۱-۰۳-۹۶۴ ISBN 964-03-4931

عنوان: نامه‌های رشیدالدین وطواط

تألیف: دکتر قاسم تویسرکانی

ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۸۳ (چاپ دوم) (چاپ اول اسفند ۱۳۸۳)

چاپ و صحافی: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است.

«کلیه حقوق برای دانشگاه تهران محفوظ است»

بها: ۳۴۰۰۰ ریال

شرح حال رشیدالدین وطواط

نسب وی - نسب وی، در مجمع‌الادبایه چنین آمده است: «امیر، امام، رشیدالدین بن سعدالملک، محمدبن محمدبن عبدالجلیل بن عبدالملک بن عبدالله بن عبدالرحمن بن مختدین یحیی بن مردویه بن سالم بن عبدالله عمر بن الخطاب»^(۱). چنانکه ملاحظه میشود نسب او نیز، مانند قریحه وی، از عربی و فارسی درهم آمیخته بوده است.

زندگانی وی - زندگانی رشید را میتوان به دوره تقسیم نمود:

۱- دوران کودکی و جوانی - آنچه از این دوره زندگانی رشید میدانیم این است که در شهر بلخ تولد یافته، و در مدرسه نظامیه آن شهر، در نزد امام ابوسعید هروی^(۲) بتحصیل علوم متداوله عصر خویش پرداخته است.

۲- دوران شهرت وی - دوران شهرت، و زندگانی ادبی رشید از زمانی آغاز میگردد که بخدمت علاءالدوله، اتابک سمرقند، خوارزمشاه درآمده است؛ و تاریخ آنرا حدود سال ۵۲۲ هجری یعنی آغاز جانشینی اتابک بجای پدرش، قطب الدین محمد، حدس زده اند^(۳).

(۱) مجمع‌الادبایه، ج ۲ ص ۹۱.

(۲) مجمع‌الادبایه، ج ۲ ص ۹۱.

(۳) رجوع شود ب مقدمه اقبال بر حدائق‌السر، ص (ه).

رشید تا پایان عمر اتسز (سال ۵۵۱)، پیوسته، در خدمت اتسز بوده، و چنانکه از بعضی قصائد و نامه‌های خود او استنباط می‌شود، در میان سالهای (۵۴۷-۵۴۸) چند ماهی از خدمت برکنار مانده و باز بر سر کار آمدن است^(۱).

سمت وی در این مدت، بدرستی واز روی دلیل قاطع، روشن نیست. همینقدر معلوم است که از قبیل دبیری، و شاعری خاص دربار، و منادمت بوده است. اما اینکه مرحوم اقبال میگوید: «او، در تمام مدت سی سال خوارزمشاهی این پادشاه (از ۵۲۷ تا ۵۵۱)، سمت ریاست دارالانشاء یا وزارت رسائل او را داشته است»^(۲) درست نیست، زیرا، از نامه بیست و چهارم فارسی عرائس، و بتحقیق میتوان دریافت که تا حدود سال (۵۳۶)، با اینکه او کاتب دربار اتسز بوده، سمت صاحب دیوان را دیگری داشته است^(۳)، اما درباره اینکه از آن پس روزگاری این سمت منصوب گشته، و اینکه تاریخ آن از چه زمان بوده است، دلیلی بدست نیاوردیم.

بهر حال از شعری که ابن سیرین آلبندی، صاحب دیوان اتسز، که بگفته رشید از ارکان آن دولت بوده است، در ستایش ادیب صابر گفته، و در ضمن آن از رشید تجلیل فراوان کرده^(۴)، میتوان دریافت که وی در همان اوان نیز، که سمت صاحب دیوانی نداشته، مقامی برتر از بزرگ دبیر عادی عضو دیوان رسالت داشته، و شاید بمنزلت مملک الشعراء دربار بوده است.

(۱) رجوع شود به تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲، ص ۱۱-۱۰ و شرح حال کمال الدین ص ۲۳۳ این کتاب.

(۲) مقدمه اقبال بر حدائق السحر، ص (و).

(۳) رجوع شود به صفحه های ۵۹ و ۲۵۷ این کتاب.

(۴) رجوع شود به نامه بیست و چهارم از بخش یکم نامه‌های رشید، ص ۶۰ این کتاب.

باری، هر چند رشید در آینده از زندگانی خویش در اشعار خود از رنج غربت و دوری از دار و دیار، و بیاد مادر و پیران خود، ناله ها کرده و از کینه توزی حاسدان، و سعایت دشمنان شکوه‌ها نموده است^(۱)، و حتی در نامه‌هایی که پیرادر خود نوشته، و همچنین در بعضی نامه‌های دیگر، از آلودگی بکارهای دیوانی کراهت نشان داده است. اما در بهمرفته، از آثار خود او و اخبار دیگران، میتوان دریافت که این دوره را بهزرت و حرمت و کامیابی بسر برده است. درباره تقریب وی در نزد اتسز، تذکره نویسان داستان-هائی افسانه مانند آورده‌اند که نمیتوان دانست تا چه اندازه حقیقت دارد، اما از تمدد این داستانها، و همچنین، از طول مدت خدمت، و استمرار ملازمت وی در نزد اتسز، که در تمام مدت امارت و استقلال وی در خوارزمشاهی، و توفیق خدمت وی را داشته، میتوان یقین دریافت که در این دوره از زندگانی، در عزت و حرمت بسر برده است. چه، این طول مدت خدمت، آنهم در نزد مردی مدبّر و با کفایت و بلند همت همچون اتسز که از امارت سنجر بیادشاهی با استقلال رسیده، و اساس سلطنت وسیع خوارزمشاهان را پایه گذاری کرده، خود دلیلی روشن و قطعی بر قرب و منزلت وی در نزد خوارزمشاه و تمکین وی در مقام دبیری و صاحب دیوانی بوده است.

رشید مردی دانش دوست و فضیلت طلب بوده است؛ چنانکه اشتغال وی با امور دیوانی، و پرا از توجه بکارهای ادبی باز نداشته؛ در همین زمان که پیوسته ملازم حضور خوارزمشاه، و سرگرم کارهای دیوانی بوده، با شعرای عصر خود، مانند خاقانی و انوری و ادیب صابر مناظرانی داشته، و با فضلائى همچون جلال الله، زمخشری، قاضی یعقوب، صدر الأئمة، خطیب، و دیگران، رشته معاوضت پیوسته می داشته است، و حتی

(۱) بیشتر این شکوه‌ها مربوط به همان دوره برکناری وی از خدمت بوده است که در متن اشاره شد.

یابگانه بلند درباری، و گرفتارهای دیوانی، ویرا از این باز نداشته که باخضع تمام بعلامه، جارا لله، زمخسری نامه نوشته، و از او اجازت خواسته است تا در محضر درس وی حاضر شود^(۱).

بهترین و معروفترین آثار ادبی رشید مانند: حَدَائِقُ السَّحْرِ؛ فِي دَقَائِقِ الشَّعْرِ. قصائد و غزلیات و مقطعات. نامه های فارسی و تازی. و رساله تصحیفات، در این دوره زندگانی وی پدید آمده است^(۲).

۳- دوران قاعد و برکناری وی از خدمت‌های دیوانی - سومین دوره

زندگانی رشید، که میتوان آنرا دوران قاعد وی نامید، گویا از پایان عمر نخستین و تنها مدوح وی، انسر (سال ۵۵۱)، آغاز میگردد.

هر چند مرحوم اقبال میگوید: «رشید و طواط، بعد از انسر، لا اقل، در یک قسمت از دوره سلطنت پسرش، ایلارسلان (۵۵۱-۵۶۸) بهمان شغل سابق برقرار بود^(۳)، اما، نه در نامه های فارسی و تازی رشید، و نه در اشعار وی، نامی از این پادشاه دیده نمیشود، و نه از نامه عربی که مرحوم اقبال در این باره بدان استناد کرده است چنین مطلبی استنباط میتوان کرد^(۴) است. تنها در نامه (۴-۳) ضمیمه عرائس که بسلطان ارسلان

(۱) رجوع شود بنامه تازی شماره (۱۹) از عرائس الخواطر، که در صفحه ۲۹. ج ۲

مجموعه رسائل عربی و طواط، چاپ مصر، نیز مندرج است.

(۲) درباره ارزش ادبی این آثار، در فصلهای آینده بتفصیل، بحث خواهد شد.

(۳) مقدمه اقبال بر حداث القصر، ص (س).

(۴) چه، در آن نامه که بفضیله الدین، صدرالامه نوشته، چنین آمده است: «دَفَّاهُ

وَرَدَهُ الْغِيْطَةَ وَكَانَتْ بَيْتَهُ سُوِيَةَ التَّرْتِيبِ، قُوَّةَ التَّرْكِيبِ، اَلِيَّ اَنْ قَطَعَ هَذِهِ السُّدَّةَ وَ

بلیه حاشیه در صفحه بعد

نوشته شده، بدلیل آنکه وی معاصر این سلطان بوده، یقین است که از طرف این پادشاه صادر گشته است. ولی، وقتی میتوان آن دو نامه را دلیل خدمت رشید در دربار ایل ارسلان دانست که سحت انتساب آن دو نامه بر رشید محرز گردد^(۱).

نکتهایکه در این باره باید متذکر بود اینست که در نسخه های موجود دیوان اشعار وی که بدان دست یافتیم، و بیشتر آنها در ستایش پادشاهان و رجال عهداوست شمری در ستایش ایل ارسلان دیده نمیشود، و بسیار بعید بنظر میرسد که رشید مدتی در خدمت این پادشاه بوده، با اینحال، اثری از مدح وی، در دیوان شعرا، نباشد.

باری، رشید این دوره را نیز، با اینکه از خدمت در دربار خوارزمشاهان برکنار بوده، تا پایان عمر (سال ۵۷۳)، همچنان دور از وطن، در خوارزم بسر برده است.

از این دوران زندگانی وی اثری قابل توجه از وی دیده نمیشود. حتی از مطالعه دیوان شعرا و میتوان دریافت که دیگر طبع غزلسرائی و چکامه پرداززی وی نیز خشکیدماست. گویا در این اوان، بعلمت پیری، از مدیحه سرایی دست برداشته، و یا چون سبب برکنار بودن از دربار، مدائح او خریدار نداشته، خواسته است دست

(۱) رجوع شود بصفحه های ۱۰۳، ۱۰۵ و ۱۷۱

بلیه از صفحه قبل

هُمى اَحْسَى وَ اَرْبَعُونَ سَنَةً، وَ صَارَتْ بَيْتَهُ وَاِلَهَةَ النَّظَامِ، وَ اِهْمِيَةَ الْمُنْظَمِ... رسائل عربی

رشید ج ۱ ص ۷.

چنانکه ملاحظه میشود در این عبارت فقط بطول مدت اقامت خود در خوارزم اشاره میکند، نه مدت، و حتی از عبارت «فأقبلت باستظهار أذنه على وظائف الطاعة، واشتغلت بالترجم مناهج القناعة...» (مجموعه منشآت رشید، ج ۱ ص ۲۸) میتوان حدس زد که در دوران ایل ارسلان با اجازت وی یکسره از خدمت برکنار بوده است.

بکارهائی بزد که در اینجهان مردم را ، و در آن جهان خود او را بکار آید ، از این رو ، طبع شعر خود را در ترجمه و نظم معانی گفتار هائی از قصارهای خلفای چهار گانه بکار انداخته است.

از آثار وی در این دوره ، رساله‌های کوچک ابتدائی و عامیانه اوست که در فصل راجع بمؤلفات او بتفصیل درباره آنها بحث خواهد شد.

ولیز ، از جمله کارهای ادبی رشید در این دوره ، جمع و تدوین پارامی از نامه‌های فارسی و تازی خود او است که در دوره پیش انشاء کرده است.

اخلاق و افکار رشید

رشید مردی با احتیاط و بی آزار ، و با لاف و محافظه کار بوده ، و در بسیاری از نامه‌های دوستانه خود ، که بر رجال و اعیان عصر خویش نوشته ، کوشیده است تا خود را از تهمت ستمگری و زور گوئی و مردم آزاری ، که بسیاری از زورمندان و درباریان آن زمان بدان آلوده بودند ، مبرا نماید . اما چنانکه از بعضی نامه ها و بسیاری از اشعار وی بر می آید ، او مردی فضیلت فروش و خود پسند بوده ، و بیش از آنچه مقتضای طبع گزافه گوی بعضی شاعران است ، در خود ستائی ، و برتری نهادن خویش بر دیگران مبالغه کرده است .

رشید ، هر چند در دوران دوم از زندگی خویش ندیم بزم پادشاه بوده ، و از پادشاه و ساده بهره بر گرفته است ، اما در دوران پیری و گوشه گیری ، بتوبه گرائیده و کرد

ملاهی و مناهای نگشته است ، و چنانکه در یکی از نامه‌های دوستانه خود اشاره کرده است (۱) او خود ، همواره از ارتکاب گناهان اجتناب داشته است ، اما در دوره انس ، از روی جبر و اکراه ، مرتکب آن میشده ، ولی ، پادشاهان خلف بملاحظه پیری و سالخوردگی و نالوانی ، ویرا از هر کاری که خلاف رضای خدا باشد معاف داشته اند .

باینکه عشرت و خوش گذرانی رشید ، در دوره دوم زندگانی ، از صریح گفتار خود او در نامه بالا ، و همچنین از خلال اشعار وی ، هویداست ، با اینحال ، از مطالعه اشعار وی میتوان دریافت که وی بالذبح مردی دیندار و در دعوی خود تا اندازمای صادق بود است ، چه ، قصائد وی ، با آنکه در ستایش پادشاهان و امیران و اعیان عصر سروده شده است ، بیشتر رنگ دینی دارد ، و بطور کلی ، مبنای ستایش و نکوهش خویش را در در این قصائد ، مطالب دینی قرار داده است . هر چند در همان اشعار وی آثاری هست که نشان میدهد این همه ، از روی ریابوده ، و زمان و محیط وی آنچنان بود است که برای حفظ آبرو و وجهت ، چنین خود نمائی‌ها لازم بوده است .

رشید ، با آنکه در درخشانترین اعصار فرهنگ و تمدن اسلامی میزیسته ، و با آنکه شاعر مشرب بود است ، با اینهمه ، از علوم عقلی بی بهره بوده ، و حتی چنانکه در در نامه ششم تازی ، از مجموعه ابکار افکار میگوید ، از افکار فلاسفه ببری داشته است . پس باید گفت اگر لغتها و اصطلاحاتی چند ، از نجوم و حکمت و عرفان ، در اشعار وی دیده میشود ، بعلت بیسط این معارف و کثرت انتشار این اصطلاحات در عهد وی بوده است ، نه آشنائی وی باین علوم .

(۱) رسائل عربی رشید و طواط. ج ۲ ص ۲۸ .

مقام علمی و ادبی رشید الدین

و ارزش آثار وی

رشید در فنون مختلف سخن، از نظم و نثر، دست داشته، و در همه این فنون (ذوالسائین) بوده، و نیز صاحب تألیفات است، و در بعضی موضوعهای ادبی و دینی، مانند: بدیع، و عروض، و لغت، و اندرز، کتابها و رساله‌هایی نوشته است. اینک درباره ارزش آثار او و مقام علمی و ادبی وی در هر یک از این موضوعها بوجه اجمال سخن میرانیم سپس بتفصیل درباره نامه‌های فارسی او که موضوع کتاب است بسط مقال می‌دهیم.

حدائق السحر - معروفترین مؤلفات رشید کتاب (حدائق السحر، فی دقائق الشعر) است که در فن بدیع نوشته است. هر چند بعضی از اهل تحقیق این کتاب را بحد مبالغه ستودماند، اما بحق باید گفت که این کتاب، نه ارزش تحقیقی دارد که حکایت از دقت فکر و امان نظر مؤلف بنماید، و نه در بالا بردن فصاحت زبان خدمتی بادیات ایران کرده است. تنها چیزیکه در مزیت این کتاب میتوان گفت این است که رشید چون در تألیف این کتاب از روش رادربائی در کتاب ترجمان البلاغه تقلید کرده است بیشتر، بعبارةهای فارسی گرایده، و در این شیوه، روشی شیوا و دلپسند در پیش گرفته است، چنانکه این کتاب میتوانست از جهت عبارت، برای مؤلفان آینده، سر مشقی بیکو در فارسی نویسی باشد چه آنکه، نه مانند سلف خود، مؤلف ترجمان البلاغه، خود را بر مبنای درباری، و لاسا که در بکار بردن لغتهای تازی مقید ساخته

و نه از نقل ترجمه‌های پارسی اصطلاحات، که او نوده و بسیار پسنیده است، خودهازی کرده.

لغتهای تازی که در این کتاب بکار گرفته نسبت بآن عصر، و تا عهد ما نیز، همواره در فارسی مانوس بوده هست، و غربتی ندارد.

عبارتهای کتاب بسیار فصیح و بلیغ است، و از جمله مزایای بلاغت، بلطف ایجاز ممتاز است. عبارتهای آن، چه در تمزیقات، (که در غالب کتابهای علمی اسلامی چنین است) و چه در توضیحات و ذکر نکات و داستانها چنان آمده که نه میتوان بدون اخلاق مطلب چیزی از آن کاست، و نه میتوان با افزودن عبارت، بر وضوح مطلب افزود. افسوس، با آنکه کتاب حدائق السحر بسیار مورد توجه ادبای فارسی زبان شده، این روش نیکوی آنرا از نظر دور داشته، و بتقلید جنبه‌هایی از آن پرداخته‌اند، که از برای زبان جز تباهی و ناهنجاری سودی ندارد.

نمیتوان ناگفته گذاشت که رشید، در مقدمه این کتاب، رفتاری دور از مروت درباره نویسنده ترجمان البلاغه نمود است؛ چه، با آنکه آنچه از وی استفاده کرده، و در این کتاب بکار بسته، بیش از آن است که بر آن افزوده، یا اینحال، آنرا بسختی نکوش کرده است بی آنکه فضیلتی از برای آن یاد کند. و این خود یکی از جمله دلائلی است که آنچه را درباره خود پندندی وی گفته شده است تأیید میکند.^(۱)

آثار تازی رشید الدین - رشید، چنانکه اشاره شد، از سخنوران (ذوالسائین) بوده، که آیینانکه آثار ادبی او، از نظم و نثر، در ادبیات فارسی مشهور شده، همچنان نیز، نام وی در کتابهای تراجم رجال و طبقات و تذکره‌های تازی، بتجلیل آمد است.

(۱) رجوع شود ب مقدمه اقبال بر حدائق السحر. ص (خ).

چنانکه یاقوت حموی در مُعْجَمِ الْأَدْبَاءِ دربارهٔ او گوید: «وَقَدْ كَلَّمَ مِنْ تَوَادِرِ الزَّمَانِ وَ عَجَانِهِ... أَفْضَلَ أَهْلِ زَمَانِهِ فِي النُّظْمِ وَ التَّرْسِ، وَ أَعْلَمَ النَّاسِ يَدْقَاقِ كَلَامِ الْعَرَبِ وَ أَسْرَارِ النُّحُو وَ الْأَدَبِ... وَ كَلَّمَ بِنَشِيءِهِ فِي حَالَتِهِ وَ إِجْدَتِهِ بَيْتًا بِالْمَرْيَبِيَّةِ مِنْ بَعْرِ وَ بِالْفَارِسِيَّةِ مِنْ آخَرِهِ، وَ يُسَلِّهُمَا مَعًا».

هرچند قسمتی از این گفتار مبالغه آمیز است، اما ذوالنیا تین بودن رشید را مدلل می‌سازد؛ چه، ذوالنیا تین سخنوری را توان گفت که در تاریخ ادبیات هر دو زبان، فارسی و تازی، نامبردار باشد؛ و گریه بسیار ندرت دارد که شاعر و سخنوری از ایرانیان در دوران اسلامی، هرچند از روی تَفَنُّنْ یا هنرنمایی، یا بر حسب اتفاق، شمری بتازی نگفته، یا نثری بآن زبان نپسداخته باشد.

نثر تازی رشید - نثر تازی رشید نامه‌های او است، که قسمتی از آن را خود، در مجموعه (عرائس العواطر) گردآورده، و قسمتی دیگر را در (أبكار الأفكار). و این نامه‌های تازی را، با چاند نامه تازی دیگر، یکی از فضلای مصر، بنام مُخْتَصَرِ هَمِي در مجموعه‌ای، در دو جلد، گردآورده و بیچاپ رسایده‌است، و چنانکه از مقدمهٔ مؤلف برمی‌آید، خود رشید نیز، قسمتی از نامه‌های تازی خود را گردآورده، هنگامیکه هنوز محمود^(۱) جوان بوده، و بیادشاهی نرسیده بوده است، تقدیم کتابخانهٔ وی کرد. اماست تا از مطالعهٔ آن بهره‌مند گردد.

سبک منشآت تازی رشید - بیشتر نامه‌های تازی رشید، سبک نامه‌های فارسی وی، و همچنین موافق اسلوب بیشتر منشآت ترسل تازی در آن عهدی که قرن پیش از آن، مَجْمَع و موزون است، و از جهت اصول و قواعد زبان عربی، اسلوبی

(۱) مقصود سلطان‌شاه، فرزند ابل ارسلان است، که پس از پسر بیعی وی نشست و در سال ۵۸۹ درگذشت. برای مطالعهٔ شرح حال او رجوع شود بصفحهٔ ۲۰۰ این کتاب.

متین دارد. می‌توانیم بگوئیم منشآت تازی دیوانی رشید، از جهت رعایت مقتضیات حال و ملاحظهٔ آداب متعارف، و نوجه بدقائق سیاست، بسیار عالی است. شاید بتوان این دسته از نامه‌های تازی او را، در باب خود، از نامه‌های درجه یک زبان تازی شمرد. و بی‌شک، نامه‌های تازی رشید که بدر بارخلاف صادر شده است، در پیشرفت سیاست، و استحکام بنیان حکومت خوارزمشاهان که در این اوان قدمهای نخستین را بسوی استقلال کامل بر میداشت، اثر فراوان داشته است.

اما رسائل خصوصی و اخوانیات رشید که بتازی نوشته است، بی‌شک، هیچیک بیایهٔ آثار نغز بدیع الزمان و ابوبکر خوارزمی و نظائر ایشان نمی‌رسد.

دبارهٔ منشآت دیوانی رشید که بتازی نوشته شده این نکته را باید متذکر شد که این منشآت تنها نامه‌هایی نیست که بدر بارخلاف صادر شده‌است؛ بلکه، در میان آنها، احکام و فرمانهای انتصاب قضات و سایر متصدیان اعمال دیوانی نیز دیده میشود (مانند نامه‌های ۲۳-۲۴-۲۵ عرائس)، و معلوم میشود که ذوالنیا تین بودن رشید، و دبلیتگی او بزبان تازی، دیوان رسائل خوارزم را نیز ذواللسانین کرده بوده است. چنانکه بعضی احکام و نامه‌های داخلی کدورتباز بتازی نوشته شده‌است، در صورتیکه در همین زمان، نامه‌های داخلی در دربار سلطان سنجر که بمراق و مرکز حکومت اسلامی نزدیکتر بوده و با آنها ارتباط بیشتر داشته بفارسی نوشته شده است.

اما اینکه بعضی نامه‌های خصوصی، و اخوانیات، و مفاوضات رشید، بتازی نوشته شده غربتی ندارد؛ چه، این امر، در آن عهد و پیش از آن و از آن پس نیز، شایع بوده است که نه تنها کسانی مانند صاحب بن عبّاد و بدیع الزمان همدانی، که تنها زبان ادبی خود را تازی قرار داده بودند، بآن زبان مکاتبه و مکالمه می‌کردند، بلکه سائر ادباء، و اهل فضل، و عشیقان نیز، در مفاوضات کتبی و مراسلات تَفَنُّنی خود که بادوستان می‌داشتند بتازی شعر می‌ساخته و نثر می‌پسداخته‌اند.

شعر تازی رشیدالدین

قسمت دیگر آثار تازی رشید، اشعار اوست. اما شعر تازی رشید، نه از جهت کیمیت قابل توجه می باشد، و نه از جهت کیفیت می توان ارزش زیاد بدان داد:

از جهت کیمیت، مقدار اشعاری که از رشید مانده بسیار کم است. هر چند مرحوم اقبال در شمار تألیفات رشید (دیوان اشعار عربی) ذکر کرده است^(۱). ولی نویسنده آنچه تحقیق کردم چنین دیوانی اکنون وجود ندارد، و گمان می رود که آن استاد نیز، چنین دیوانی نه در کتابخانه های ایران دیده، و نه در فهرست کتابخانه های خارج بنام آن برخورد ماست، بدلیل آنکه درباره نسخه های تمام آثار رشید که ذکر کرده، آنچه از خبر و اطلاع داشته نوشته است. نویسنده منشاء تصور چنین دیوانی را برای رشید عبرتی میدانم که با قوت درباره آثار رشید آورده است که: «وَلَوْ طَوَّأْتُ أَيْضاً دِيْوَانَ شِعْرِ دِيْوَانِ رَسَائِلِ عَرَبِيٍّ، وَ دِيْوَانِ رَسَائِلِ فَارَسِيٍّ...»

چون کتاب مُصَمِّمُ الْأَدْبَاءِ برای شرح احوال و آثار ادبای تازی تألیف شده، و اصلاً نیست که هر اثری که در آن ذکر می شود اگر قید فارسی بودن آن نشود در تازی است، و نیز چون دیوان رسائل فارسی مقید به کلمه «فارسی» ذکر شده، این دو هم پیش آمده است که رشید را دیوان شعر تازی نیز بوده است.

اما چون با قوت نام دیوان فارسی وی را که وجود آن محرز است نبرده است، بظن قوی می توان حدس زد که مقصود از دیوان شعر همان دیوان فارسی اوست که

(۱) مقدمه اقبال بر حقائق الشعر. ص ۷۲.

از روی تسامح، فارسی بودن آن را مصرح نداشته است. از جمله قرائنی که این حدس را تأیید می کند یکی اینست که با قوت پس از ذکر آثار رشید می گوید: «وَ رَشِيدِ الدِّينِ شِعْرٌ دُونَ نَثَرٍ جَوْدَةٍ»^(۱) این عبارت، که در آن کلمه «شعر» را نکره آورده است، بخوبی دلالت دارد بر اینکه مقصود از دیوان شعر، شعر تازی بوده است، و بدو دلیل: یکی آنکه اگر مقصود از دیوان شعر، که قبلاً یاد کرده است، شعر تازی می بود می بایستی شعر رشید را که بعد از آن یاد کرده بالف و لام عهد ذکر می یآورد.

دیگر آنکه از متنگر بودن کلمه «شعر» ناچیز بودن آن از حیث مقدار نیز بخوبی فهمیده می شود.^(۲)

باری، آنچه از اشعار تازی رشید تاکنون بدست ما رسیده سه دست است:

۱- ده قصیده تازی، و قطعه ای چند که در قسمت دوم مجموعه ابکار افکار، خود او گرد آورده است.

۲- اشعار تازی خود رشید که در حقائق بآن تمثیل کرده است. این اشعار در صفحات ۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸ حدائق الشعر آمده است.

۳- قطعه هایی که در ضمن نامه های نازی برای کسان انشاء و درج کرده است. این اشعار در ضمن بعضی نامه های تازی ملاحظه میشود. با اینهمه، به حکم قدرت طبع رشید در نظم، و تسلط وی در زبان تازی، و آنسی که بدان داشته است، بی شک اشعار

(۱) مصمم الادیاب. ج ۷. ص ۴۹.

(۲) تذکره نویسان دیگر پارسی و تازی نیز که نام رشید را یاد کرده اند هیچیک در شمار آثار وی نامی از دیوان اشعار تازی او نبرده اند. ولی آقای مینوی استاد معتمد دانشگاه معمول و منقول بنقل از یکی از فضلا، ترکیه، در یادداشت های خطی خود که بنویسنده ارائه دادند، نوشته اند که نسخه ای از دیوان اشعار عربی رشید در نزد (پروفسور محمد شفیع لاهوری) موجود است.

تازی او بسیار بیش از اینها بوده است، و آنچه باقوت درباره او گفته است که: «و کلانُ یُنشئُ فی حالةٍ و اُحدته یُنشئُ بالمریئة و یتأ بالفقاریة»، و «بملیهما نما»، موافق طبع و مناسب قریحه رشید بنظر میرسد.

رشید در اشعار تازی خود سبک شمرای جاهلیت و دوره اول اسلامی را تقلید کرده، به «خلیلی» آغاز نموده «سَلیمی» را مشتوق خویش گرفته، از «ربیع» و «أطلال» یاد کرده است.

بیشتر قصائد و قطعات تازی او نیز، مانند چکامه های فارسی وی، در مدح انزلی، و بعضی در ستایش وزراء و امرا و دوستان و ذم حاسدان، و شنای بلخ، و ذم شراب است اشعار تازی رشید نیز، مانند بسیاری از اشعار فارسی وی، خشک و کم‌مغز و متصلی است، و چنانکه باقوت درباره آن گفته است، «یایه شعر تازی وی از شرش پست تر است»^(۱).

از جمله اشعار تازی او این قطعه است که در دم شراب گفته، و خود دلیل است که زمانی لب‌بدان آلوده پیدا شده است:

عَصَبْتُ الخمرَ لِمَاصِحِ عِلْمِي بِأَنَّ الخمرَ آفَةٌ كُلِّ طَاعَةِ
فَلَمْ تَرْمُقْنِي فِي الخمرِ خَيْرًا سِوَى أَنْ تَجْمَعَ الْأَحْبَابَ سَاعَةً
تذکره - در حاشیه معلقات سبع، شرح زوزنی، چاپ تهران «خط خوشساری»
قصیده ای ترجمیمی که مطلع آن اینست:

يَا خَلِيَّ الْبَالِ قَدْ بَلَيْتَ بِالْبِلْبَالِ بَالِ
بِالنَّوَى زَوَّرْتَنِي، وَالْعَقْلُ فِي الزَّرْزَالِ زَالِ

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۲ همین مقدمه.

بنام قصیده طنزانه رشید چاپ شده است، و بسیاری از متأخران طلاب علوم قدیمه آنرا از رشید الدین و طواط دانسته اند. گویا توهم انتساب این قصیده بر رشید الدین و طواط از این ناشی شده است که سراسر آن بتکلف، ذوالقافیتهین آمده، و نیز، بتصنع، از صنمت جناس و صنایع دیگر مشحون است، و همین تصنعی بودن قصیده سبب شده است که آنرا بر رشید و طواط که پای بند صنایع شناخته شده است، منسوب داشته اند در صورتیکه این قصیده اثر احمد بن عبدالرزاق، معین الدین، شاعر معاصر و مداح خواجه نظام الملک، وزیر معروف سلطان ملکشاه سلجوقی است که از مدرسان مدرسه نظامیه بغداد بوده، و اشعار عربی صنعتی فراوان می‌رسوده است^(۱). و تاریخ وفات او را سال ۴۸۵ هجری ضبط کرده اند^(۲).

شعر رشید

نسخه های خطی دیوان اشعار رشید با یکدیگر اختلاف بسیار دارند. از مطالعه و مقایسه نسخه های مختلف، شماره اشعار وی بحدود ده هزار بیت تخمین زده میشود. قدمت عدده این اشعار همانا قصائد است، و این قصائد نسبتاً طولانی است و از ۱۰ تا ۳۰

(۱) تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۱۶ - جرجی زیدان درباره این قصیده گوید: «منها نسخ خطیه فی اکثر متخبرین اروپا و فی المكتبة الخديوية. و نشرت فی بعض كتيب الادب». تاریخ آداب اللغة العربیه، جلد سوم، صفحه ۲۷.

(۲) تاریخ آداب اللغة، جلد سوم، صفحه ۲۷.

بیت را متضمن میباید. اینک بحثی دربارهٔ خصائص لفظی و معنوی قصائد او نموده، در پایان چند کلمه ای نیز دربارهٔ غزلها و سایر اشعار او خواهیم گفت.

مطلع - چنانکه از مطالعهٔ قصائد رشید بر میآید، وی بحسن مطلع و مقطع، و لطف تشبیب و تخلص اهتمامی تمام داشته است. مطلع بسیاری از قصائد وی با کلماتی مهیج، از قبیل کلمهٔ تحسین (زهی) و یا کلمهٔ نداء (ای) آغاز گشته، سپس یکی از بزرگترین محامد معشوق یا ممدوح را با الفاظی متناسب و عبارتی استوارتر از آنچه در سایر ابیات قصیده آمده است بیان میکند، مانند:

- ای زمین را از رخ چون آسمان فر بهار - ای آنکه بی توهیج نظامی جهان نداشت - ای بشو ایام افتخار گرفته - زهی جمال تو را کرده آفتاب سجوداً و مانند آن. میتوان گفت در اینگونه آغاز سخن کردن، قصائد مسعود سعد را پیروی کرده است که در میان شعرای پیش از رشید، اشعاری باین صفت ممتاز است.

اما با همهٔ توجهی که رشید با مطلع قصیده داشته، و با اینکه خود اهل سخن سنجی بوده و در مبحث حسن مطلع حدائق البحر بیانی کافی در باب اهمیت مطلع نموده است، باینحال، در میان قصائد وی مطلع های سست و حسی ناشایسته فراوان توان یافت؛ از جمله، قصیده‌ای را که در مدح اتسز سروده چنین آغاز کرده است:

جهان سرای غرور است نه سرای سرور

طمع مدار سرور اندر این سرای غرور

در این قصیده که پس از چند بیت وعظ و تذکر باین بیت:

نگاه کن که شهنشاه شرق خانه شرع

چگونه کرد باخلاق خوب خود معمور

تخلص بمدح شاه کرده است، چنانکه ملاحظه میشود، نخست از بی ثباتی روزگار شروع کرده و ابیاتی آورده است که از آن بوی عزا میآید. و چقدر مناسب بود اگر این چکامه برای تمزیت سروده شده بود؛ چه، هیچگاه شونلهٔ این بیت نمیتواند تصور کند که آن مطلع چکامه‌ای است که بمناسبت عید فطر و برای مدح شاه سروده است، نمونه‌ای دیگر از مطلع های بارد او این بیت است:

ای باغایت خوبی جو یوسف یعقوب سیاه عشق تو غالب من و دلم مغلوب

باینکه ما این بیت سر آغاز قصیده‌ای است که در چهل و یکمین آمد است، با اینحال هیچگونه مزیتی در آن دیده نمیشود که آنرا از حد سخنان مردم عادی بالاتر نشان بدهد، و در شونله رغبتی برای شنیدن بقیت گفتار برانگیزد. و اینکه با همهٔ توجهی که بشرائط حسن مطلع داشته، گرفتار چنین مطلع های ناپسند میشده است، جز بر خشک طبعی وی دلیل نمیتواند بود.

تفسیب - رشید برسم چکامه سر ایان فارسی و نوازی، در بیشتر قصیده ها، پیش از آنکه بمدح ممدوح یا رثاء متوقی بپردازد، مقدمه‌ای (که اصطلاحاً آنرا تفسیب یا تشبیب گویند) از وصف بهار، یا تفرق با معشوق آورده، سپس بمقصود اصلی میریزد. این مقدمه، یا پیش در آمد، غالباً همان تفرق یا تشبیب است. اما گاه نیز در این باره تنوعی بکار برده و چکامه را از بَشکوی، یا وصف موطن ممدوح، و یا لغز آغاز کرده، بمدح ممدوح تخلص میجوید. مثلاً در قصیده‌ای که با مطلع:

تا کی کند حوادث گیتی مرا طلب کز دست آن طلب شدم آرزو از ما طلب

من با عزیمت هرب و فتنه در قفا من در هزیمت ضرر و چرخ در طلب

آغاز کرده، نخست درد های نهانی خویش را فرا نموده و غمهای درونی خود را بیان

کرده، سپس بمدح مجدالدین پرداخته است. در قصیده دیگر باین بیت :

فدای بلخ دلمن که روضه ارم است حریم اوبامان، همچو روضه حرمت
همه سعادت بلخ و همه سعادت او که بیضه حرمت و چو روضه حرمت است
ستایش بلخ را آغاز کرده از آن پس بمدح ضیاء الدین تخلص کرده است. در این قصیده :

چیت آن شکل آسنان کردار آفتاب اسد و گرفته قرار
دیده کس آفتاب نا سائر دیده کس آسمان نا دوار ؟
نخست لغزی در وصف علم و خانم آورده، سپس بمدح انزیر پرداخته است. در چند قصیده دیگر نیز این صنعت را بکار بسته است.

نیز از بدایع کار او در این باب اینست که : نخست بشیوه استدلالی از اثبات مبداه آغاز کرده، سپس بظلمت حق، یعنی انزیر تخلص میجوید بدینسان :

فعلی بس محکم است کیتی و باشد فعلی محکم دلیل حکمت فاعل
ظلم خداست بر سر همه کیتی خسرو حق شهریار عالم و عادل

و نیز از بدایع اسلوب وی در این باره اینست که، بمدح شانرا از زبان قضاوت جهان و سنان و حسام و غیره نقل میکند در قصیده‌ای که معلومش اگر عنایت خسرو بود چنان کردد - بدینسان :

جهان پیر بگوید بفر او هر سال پس از مشورت پیری همی جوان کردم

و بسیاری از قصائد را نیز بدون پیش در آمد آورده و از نخستین بیت بمدح ممدوح پرداخته است.

تفنن رشید را در این باب میتوان تشبیه سبک عنصری دانست ؛ چه ، از شعرای پیشین، او پیشرو این شیوه بوده و بیش از دیگران تنوع تشبیه بکار بسته است .

تخلص - حسن تخلص را میتوان از کمالات اشعار رشید شمرد ؛ چه ، بر خلاف بسیاری از شعراء که پس از پرداختن تفرق گاه بی مناسبت بمدح ممدوح پرداخته‌اند، وی در تمام اشعار خویش ملتزم است که از مقدمه‌ای که آورده بمناسبتی دلپذیر و لطیف بمدح ممدوح بپردازد. چنانکه مقدمه راه، از هر مقوله که باشد، باغرض اصلی قصیده که مدح ممدوح است مرتبط سازد ، آینه‌ای که شونده احساس نکند که شاعر از مطلبی بمطلب دیگر منتقل شده است . در این باب فتونی دارد ، اما غالب تخلصات او چنین است که پس از شکایت از فراق ، یا ناز و جفا و بی اعتنائی ممشوق، بمدح خویش انزیر متوسل میگردد ، یا ممشوق را بپادشاهی از وی تهدید میکند. مثلاً :

بنالم از تو در صدر خداوند علای دولت و دین، شاه انزیر
و نیز :

وقتست که چامه ای نویسم از جور تو سوی صدر خاقان

و نمونه هائی از انواع تخلصات دیگر وی را در این ابیات میتوان دید :

- منم همیشه در آتش زانده و نولیک مرا ندارد در مدح شه زمان آتش
- کلاک من چون دهان نواست کز ار روز و شب در کوه رانگیزد
- خاصه چون خاطر ممدحت تو مدحت صدر کشور انگیزد
- عشق تو همچون هوای مجلس خوارزمشاه کلاه منم که در آتش زانده شد
- خواجه دلها شدت ، این من غلام عشق باز

وازبدائع تخلص او آنست که درتر کیب بند :

با من آخر صنما جنگه چرا باید داشت

با منت بیهده دل تنگه چرا باید داشت

آورده است : چه . این تر کیب بند را با تغزلی نیکو آغاز کرده ، درسه خانه تغزل نموده ، و درتر کیب بند آخر بمدح شاه تخلص کرده است . آنگاه سه خانه دیگر را تنها بمدح شاه پرداخته ، و درهر خانه بجای کلمه (صنما) بکلمه خسرو ، و خسرو را آغاز کرده است .

مقطع - چنانکه میادیم ، حسن مقطع و لطف ختام در چکمه و در هرورع سخن از نظم و اثر بسیار مهم است . و سخکوی سخندان باید پایان سخن را آهنگان نغز و استوار و بلیغ و کوتاه گزیند که کوئی خلاصه و جوهر مجموع سخنان او است ، تاچنان دردل فرو نشیند که اگر رشته سخن بدان منقطع میگردد اثری از آن دردل خواننده و شنونده باقی بماند که مدتها بغیال آن سرور و مهتبه باشد ، و اگر از طول سخن ملالی دست داده بلطف ختام تلافی شود .

اما رشید ، خود در حدائق السحر ، درباره حسن مقطع ، صنعت (دعاء تا بید) را متذکر شده است که بتعریف وی : « این چنین دعا که نا فلان باشد تا فلان بادی . » و در اشعار خویش نیز کوئی تنها لطف تخلص را بهمین صنعت دانسته است . از اینرو ، مقاطع قصائد را چندان بکنواخت آورده ، و روش تملیق عمر یادشمارا با مرئی دائمی و همیشگی ، از قوانین طبیعی ، یا مراسم و سنن ، و یا اصول علمی ، بحدی در قصائد مکرر ساخته است که مایه ملال و خستگی خاطر میشود ، هر چند اکثر آن نسبت بمضامین قصیده نیکو آمده است مانند :

- الا تا چرخ جای آفتابست

الا تا باغ جای یاسمین است

حسودت همنشین رنج بادا

که باشخص نورا حتمنشین است

- تا در جهان بود ز بهار و خزان اثر

خیم بری که همچو بهادران خزان تر است

اما ، تقید وی باین صنعت سبب شده است که در بسیاری از مقطعهها ، در آوردن معلق علیه لطفی و تناسبی را رعایت نکرده ، و بقاء عمر شاه را بر هر چه که بیادش آمده ، یا وزن و قافیہ را باری کرده ، تملیق نموده است مانند :

دو عاقل را بهم تا اتفاقی است

دو کوب را بهم تا اقترا نیست

مبادا جز بکلم تو هر آنجا

که در اطراف عالم کلمرا نیست

و مقطعهائی که خالی از صنعت آورده دیگر هیچگونه لطفی و امتیازی که شایسته مقطع است ندارد ، و بعضی از آن عیب نیز دارد . از جمله این مقطع است .

مبادا صدر تو بی من ، که نارد تا که محشر .

نه بمدوحی جهان چون تو ، نه مدآخی فلک چون من

که با همه تذال و خضوعی که در اثناء قصیده نسبت بمدوح خود نموده و گفته است :

ز راهم بر گرفتگی و بچاهم بر نشالستی

بچاهی تو از این رقیبت ، بگفت کس مرا مفکن

قصیده را بعبیتی پایان میدهد که موهم تقریر است ، و خود خواهی شاعر از آن بیشتر فهمیده میشود تا اندیشه مدوح . نیز از نمونه های سوء مقطع وی این بیت است :

ای عید مؤمنان بجهان جاودان بنان

ور چند هیچکس بجهان جاودان نماد

چنانکه ملاحظه میشود مصرع دوم در این بیت صورت مرفوعا دارد، و برای ممدوح هراس انگیز است، وجه بسیار زشت است که قصیده‌ای را که در ستایش و دعای شاه ساخته باشند بچنین بیتی پایان دهند.

لغت های فارسی در اشعار رشید - اشعار فارسی رشید، بطور کلی، اعم از قصیده و سایر اقسام آن، از حیث لغت فارسی بسیار فقیر است، و از لغت‌های بسیار شایع و متعارف فارسی گذشته، درسراسر اشعار وی، جزء معدودی لغتها یا اشتقاقات فارسی نادر یا ادبی نمیتوان یافت که اینک ذکر میشود:

تفسیدن: گرم شدن - خایسک: پتک - چکش - تیم: کاروانسرا - لعل: لال - سرخ - بیفاره: سرزنش - شمن: خود پرست - گرازیدن: خرامیدن - بناز و تکبر راه رفتن - اوباریدن: بلع کردن - بافت: اثر - بد گوار: ناگوار.

هر گاه در این باره، در اشعار وی تشع دقیق و استقصاء کمال شود شاید بتوان لغتها و اشتقاقات دیگر نیز از این قبیل پیدا کرد. اما یقین، شماره آن قابل توجه نخواهد بود. این امر عجب نیست، زیرا رشید در حدود پنجاه سال ازمر کرد ادبی فارسی زبانان و موطن خویش، خراسان که مهد ادبیات فارسی در آن اعصار بوده، دور، و از مصاحبت و معاشرت ادبای فارسی محجور بوده است. وطبع وی چنانکه میدانیم بزبان نازی اس فراوان داشته، و از آثار فارسی نیز، کتابهایی مانند شاهنامه فردوسی و گرشاسبنامه اسدی طوسی را مطالعه نکرده و از اینگونه آثار که سرچشمه های لغت فارسی است مایه نگرفته است^(۱).

(۱) از دلالت این مطلب اینست که در تمام کتاب حدائق السمر که از شاعران و

سخنوران بزرگ شلغد میآورد، حتی يك شاهد هم از این آثار نیاورده است.

همین علت ها سبب شدم است که رشید در اشعار خود سنن و امثال و داستان های باستانی ایران را از یاد برده، و در همین امور متأثر از آثار نازی و یا آثار اسلامی است؛ چنانکه در همه اشعار وی بندرت میتوان مانند این بیت پیدا کرد:

بدم تو ما خود کردد بآخر رسن را گذر کی بود جز بچنبر

که اشاره بمثلی فارسی کرده است، و یا از این قبیل:

کهنینه نقطه قهر تو صد بهرام و صد کیوان

کینه بنده صدر تو صد کسر او صد دارا

که تنها نامهای فارسی و نام پادشاهان ایرانی در آن دیده میشود.

لغتهای نازی در اشعار رشید - در اشعار فارسی رشید نیز، مانند منشآت وی، لغتهای نازی بریاری غلبه دارد، و لغتهای فارسی آن در میان لغت های نازی چنان مستهلك است که در بعض ابیات تنهاروابط و ضمائر آن بفارسی آمد است، مانند:

- ای آنکه بهیجا فرغ خنجر و رُمحت

اصل جزع اهل شرابست و طمان است

- عشق من و جمال تودر کل شرق و غرب،

چون مکرمات خسر و غازی، سمرشده

و همچنین لغت ها و ترکیبات نازی که با از جهت ماده، و یا از جهت هیئت،

در فارسی نامأنوس است، در اشعار وی فراوان آمد است:

قریر - کثیب - جزع - سَبَّه اَللَّسَط - خَلِیْع اَللَّسَار - متقاطر - تثقیل -

(۱) رجوع شود بدلیل صفحه ۲۲۱ این رساله.

حکام - خیر (مختلف) اَخْبِرْ، به معنای بگو (تر) - غاب - مطیر - بیاب - عربین - طمان - ضرب - وراح - بکوره - حورق - تمبان - بیران - هیجا - رمح - عبهر - وکیل - نکل - مصوب - لیوب (جمع نایب) - عبیه - حتام - آلاه - جیش .

اما چنانکه از موارد استعمال اینگونه لغت ها معلوم میشود ، با وسعت اطلاعی که بر لغات تازی داشته ، در اشعار خود بلغات تازی نا مانوس چندان مجال نداده است ، و بیشتر لغاتی که از این قبیل بکار برده آنست که بضرورت شعر و از جهت تشکی قافیه آورده است .

ولی گمانیز در استعمال لغتهای تازی از حد ضرورت تجاوز کرده و چنانکه در منشآت وی دیده می شود ، علاوه بر مفردات نامانوس ، از زوری تفتن ، بی آنکه صورت تضمین داشته باشد ، ترکیبات تازی در خلال اشعار بکار برده است ^(۱) ، مانند :

آثار اهل ملک باشمار اهل نظم باقی همی بماند ، گالئش فی اَلخَیْر
از من بخر شاه ، که بود دست تو فره ذ کَر عَلَی الدَّوَامِ یا هُ نَعَامِ مَاحْضَر

علاوه بر اینها ، رشید ، غالباً اسامی اسلحه جنگی را به نازی آورده ، و نیز انواع معروف تازی آنرا یاد کرده است ، مانند :

برمخ خَطْمی و شمشیر هندی سیاه دین باری را معین است

(۱) و این علاوه بر موارد بسیاری است که بر سیل تضمین جمله هائی از قرآن رادر ضمن اشعار خویش آورده است . مانند :

بر زبان زمانه باد بوان مدح تو ربنا العلیّ و الابکار
جهان و انجم و افلاک احکام تو را گفته

هر روزی صد هزاران بار : آمنا و صدقنا

لین ، در بسیاری از تشبیهات خود ، مردان معروف عربی را یاد کرده است ، مانند :

- بجنب حلم تو ، احنق بود سقیه سقیه

بپیش جود تو ، جانم شده بخیل بخیل ^(۱)

اصطلاحات و تمثیلات دینی - اما اصطلاحات و تمثیلات دینی در اشعار رشید چندان فراوان است که از اینجهت رنگی خاص بقسمت وی داده است . اگر موضوع اغلب آنها ستایش پادشاه یا در زیر لیبود ممکن بود . گفته شود بیشتر قصائد رشید قصائد دینی است . چه ، آنجا که اصطلاحات اخلاقی بکار برده اصطلاحات اخلاقی دینی را اختیار کرده است ، مانند : کبر - ربا - عصمت - مبرات . و ممدوح خویش را بیشتر بتسمیرات دینی ستوده است ، مانند :

- همچو یوسف منزهی ز دروغ همچو یحیی مطهری ز گناه

در تشبیهات و استعارات ، غالباً مشبّه به و مستعار منه را از موضوعات و مردان دینی برگزیده است ، مانند :

احرار را هوای تو چون روزه و نماز زُوَار را جناب تو چون مرده و سفا
- تو کعبه جلالی و ارباب شرع را خوار ز مهر آب و عرفانست و زمر ز ماست

همچنین در تمثیلات خود ، پیوسته داستانهای دینی ، و قهرمانان ، و املکن آنرا ، مانند : سحر یابل - آدم و حوا - داستان عیسی موسی - داستان عیسی - جوش کوثر - داستان خیبر - وادی ایمن . و نظائر آن یاد میکند ، مانند :

(۱) مقصود از اسامی مردان تازی که در این فصل ذکر شده غیر از اسامی رجال دینی اسلامی است که در فصل آینده ذکر خواهد شد .

- شاع برق شد گوئی کف موسی بن عمران

که از جیب هوای تیره آرد روشنی پیدا

سیم باد گوئی شد دم عیسی بن مریم

که چشم آکمه بر کس کند در بوستان بینا

در آمد وقت آن کاید بزیر حل و عقد تو

همه اطراف جابلقا، همه اکناف جابلقا

گاهی لغات و عباراتی از نازی بکار برده که طبع ظریف و ذوق سلیم از آن گریزان است، ویوی قفاقت از آن میآید مانند:

- گشت مخنول آجل و عاجل هر که از خدمت تو شد مطرود

- شهرساری که ذات فرخ او بمساعی خیر مشکور است

- تو را باد اقبال در مابقی فزون ز آنچه بوده است در ماضی

- بزرگوارا، بی عیب و فدا، دانی کمن ایم بجهالت چو دیگران معیوب

گذشت بر من مسکین ز حد و اندازه تحکّمات سروف و تعلقات خطوب

در پایان این بحث باید متذکر شد که خصوصاً عده‌ای از لغات در قصائد وی

تکرار شده، و فراوان بکار رفته است، مانند: هیجا - مصدر - هدی - و غا - جلال -

مضا - تکرار این چند لغت در قصائد وی بعد است که خصوصاً آنها را میتوان از مشخصات

قصائد وی دانست، و در تمییز قصائد مشکوک وی از همین چند لغت نشانی گرفت.

لغت های رسمی و دیوانی در اشعار رشید - نکته‌ای که درباره اشعار رشید قابل توجه میباید اینست که شغل منشیگری دیوانی او در اشعارش نیز اثر کرده، و لغات ادب رسمی از قبیل: خدمت - حضرت - جناب. در اشعار خود زیاد بکار برده است مانند:

- هست دولت را اساسی و هست ملت را پناه

خدمت خوارزمشاه و حضرت خوارزمشاه

- از جناب تو دور باد بلا که جناب تو مأمن بشراست

مهر اثر طول مدت خدمت در دربار، باستعمال اینگونه لغات تعارف و لقب‌های رسمی چندان خو گرفته بودمست که حتی درباره خدائیز گاه آنها را بکار برده، مانند:

پس از جناب عزیز خدای عزوجل رفیع صدر جناب تو مرجع بشراست

خصایص دستوری - در اشعار رشید خصایص دستوری قابل ذکر زیاد دیده نمیشود. اینک آنچه بویسنده استخراج کرده است:

۱- فعل شرطی زمان حال از ریشه (استن) آورده است:

جانا گر از لب تو رهی فرد بیستی

جفت سرشکه لعل و رخ زرد بیستی

۲- با الحاق یاء مصدری از اسم فاعل عربی مصدر ساخته است:

اکنون بقدر وسع، نه مقدار واجبی

بر شکر مکرّمات تو کر دستم اختصار^(۱)

(۱) این بهترین توجیهی است که برای تصحیح کلاشاهه بنظر نویسنده رسید، و گرفته

باید یاء وا حشو زائد و کلمه (واجبی) را غلط دانست.

۳- بیه نظرفیت را بکلمهٔ درون تأکید کرده است :

فضائل تو ، بپشم خرد درون جاست

شماثل تو ، بپشم کرم درون بسر است

شجاعت تو ، بدست ظفر درون تیغ است

حمایت تو ، ببیش هدی درون سپر است

چنانکه ملاحظه میشود کلمهٔ درون در سه مصرع اول میتواند صورت تأکید برای نظرفیت کلمهٔ ماقبل داشته باشد، اما در مصرع چهارم زائد و بی معنی است.

۴- یساوند الف در اسم ، برای تفضیم و اعجاب آورده است :

در باغ شهریار بهنگام نو بهار خرم کسا که دست بجام شرابزد

۵- بیه نظرفیت را با اداة (در) مؤکد ساخته است : طاعت تو را سزد بجهان در ، که چون توئی.

۶- فعل معین (خواهد) را در مستقبل پس از مصدر آورده است ، و حرف نفی را به مصدر الحاق کرده : زین پس نبود خواهد وزین پیش هم نبود .

۷- کلمهٔ نازی را بفارسی جمع بسته است :

ای ز لعل مر کبات صحن عالم پر جلال

آفتابی در معالی ، آسمانی در جلال

و این استعمال اخیر در اشعار او زیاد نیست ، چه ، برای اواشفاق نازی و فغانی بکسان بوده ، و اکثر کلمات نازی را بنحوی جمع بسته است .

۸- کلمهٔ (بادی) را بجای (باشی) بکار برده است (۱).

بادی بملک عزت و اقبال ، کلبران بادی بنخت دولت و اجلال ، کلماکلر

همین قاعده را در شعر نیز ، در حدائق البحر بکار برده و نوشته است : « و این چنین دعا که تافلان باشد توفلان بادی » (۲)

۹- فعل رابط افتادن را بجای شدن آورده است :

دل در عاشقی ، زار افتاده است بدست رنج و تمار افتاده است

ستمکش بایدم بودن بناکام که معشوقم ستمکار افتاده است

هر چند ممکن است با کوشش بیشتر نکته های دستوری بیشتر از اشعار وی بیرون کشید. اما بهر حال ، شماره آن زیاد نخواهد بود.

صنعت در اشعار رشید - رشید صنایع بدیع تو جوی خاص داشته و آرا در سخن هنری بزرگ می پنداشته است ، چنانکه از (۶۱) قسم صنعت که در کتاب حدائق البحر آورده ، متجاوز از ۴۰ نوع آنرا از اشعار خویش مثل آورده است ، و قسم اعظم آنها از صنایع لفظی است نه معنوی ؛ مثلاً ، برای صنعت های : لفظ معنی ، ذوالقافیین - تصحیف . و نظائر آن که بعضی هیچ اثری در بلاغت کلام ندارد ، و برخی

(۱) کلمه باد بنظر میرسد که مقلوب بود است که واو اصلی افتاده و بررور زمان این فعل بهین صورت ، ریشه شناخته شده ، و برخلاف قاعده ، باینکه خود فعل سوم شخص است ، با الحاق بیه ضمیر (بجای باشی) بصورت فعل دوم شخص بکار برده است . این استعمال را جز رشید دیگران نیز ، کرده اند . از جمله ، فخرالدین گرانوی گوید : « بادی تو و ، نه ویس و ، نه رامین .

(۲) حدائق البحر ص ۳۳ .

مخلّ بلاغت نیز هست، از خویشتن مثل آورده است، اما برای (کلام جامع) و (ابداع) که آنها را نیز در عداد صنایع آورده است، و در حقیقت از ارکان شعر هستند جرأت نکرده است یک مثل از خویشتن ذکر کند، و در این موارد، از گفتار استادان سخن، مانند عنصری و رودکی و مسعود سعد مثل آورده است.

از دلائل اهتمام وی صنایع لفظی، و تکلفی که در این باب داشته، اینست که در ذیل مبحث تصحیف از حدائق گوید: «ومن، در تصحیفات مختصری ساختمان، در آنجا، همه نظم و نثر خویش آورده^(۱)». هر که بدست آورد بیشتر تصحیفات او را معلوم کرد.

پیداست که اینگونه صنعت سازی و لفظ بازی تاچه پایه سخن را سست و بی پایه میکند، زیرا بجای آنکه گوینده شاعر، خویشتن را بدست احساسات سپارد، و چون احساسات وی برانگیخته شود نیروی تخیل، معانی مناسب برای آن مرتب ساخته آن مفاهیم را در غالب الفاظ در آورد، در این شیوه بعکس، نخست الفاظی را برای ساختن صنعت در نظر گرفته میگوید تا آنها را بترتیبی منظم سازد که معنایی نیز- هر چه باشد- از آن گرفته شود. یا اگر هم محرک وی نخست معنا بوده، و مقصودی، جز صنعت، از سخن داشته است، چون دست و پای طبع را در قید صنعت سازی قرار داده بالطبع حق معنی در سخن آده نمیشود.

بسیاری از صنایعی که رشید در اشعار خود آورده و همانها مایه نقص کلام وی شده است، چه لفظی، و چه معنوی، در اشعار شعرای بزرگ فراوان آمده، و بر لطف کلام ایشان افزوده است. علت این امر را از این داستان که رشید خود در ذیل مبحث (ایهام) آورده است بخوبی میتوان دریافت: «ومن وقتی بترمد بودم انباری شاعر

(۱) واضح است که مراد نظم و نثری است که این صنعت را در آن بکار برده است.

بزرگ من بودی، و گفته های خود بر من عرض کردی، و از صلاح و فساد آن بیرسیدی. روزی در بازار نشسته بود، پرسی طبایخ بر او بگذاشت، و او را بچشم خوش آمد، و این بیت در معنای او بگفت: شعر

آن کودک طبایخ بر آن چندان نان ما را بلبی همی ندارد مهمان

حالی با من بگفت و نام این صنعت بیرسیده او را بیاموختم. و غرض از این اینست که چون بشنوند بندانند که لب نان خواسته است، و مراد او خود، لب کودک است و انباری را از این بسیار در افتادی، از راه طبع، نه از راه علم.

همین صنعت ایهام که ذکر آن رفت، در میای غزلهای حافظ شاید بندرت غزلی بتوان یافت که در اکثر ابیات آن، علاوه بر صنایع دیگر، یک یا چند بار بکار نرفته باشد. اما حافظ خود بدین صنعت تعدی ننموده، و شیفتگان آثار وی آنرا از امتیازات اصلی سخنان او ندانسته اند. زیرا این صنعت در سخنان وی بوضعی تکلف آمیز نمایان نشده که شنوندگان را متوجه سازد.

همچنین، صنعت جناس که در اشعار مولوی فراوان آمده است بی آنکه اندکی از بلندی و قوت اثر آن بکاهد، در شعر رشید بدینسان آمده است:

ای جاه تو فراخته اعلام کبریا سافی است اعتقاد تو از کبر و از ریا

چنانکه ملاحظه میشود، کبر و ریا را از اوصاف اعتقاد آورده و صفای عقیدت را از این دو صفت، مدیحت ممدوح قرارداد است، در صورتیکه ریا از اوصاف نیت است، و کبر را برای نفس صفت میآورند.

و نیز، از برای آوردن جناس ناقص و صنعت تمثیل، این چنین تکلف کرده است:

اگر بخار در آتش نهان بود چون است

دل تو خاره و در دل نهان مرا آتش

ونیز گوید:

خورشید خسروان ملک اتسز که ناتاو

در علم چون علی شد و در عقل چون عقیل

چنانکه میدانیم عقیل مردی با هوش بوده است، اما هیچگاه چندان بعقل معروف نبوده که درخرد مردمان، او بدو تشبیه کنند؛ و شاعر صنعتگر ما در اینجا جز از برای قافیه و صنعت جناس ناقص این تشبیه را نکرده است.

با همه اینها، قدرت طبع وی را در صنعت نباید از نظر دور داشت، و باید گفت رشید را طبع نظم و صنعت کلام قوی تر از طبع شعر (بمعنای خاص) بوده است.

تکلف قافیه های مشعل - از آثار تکلف وی در صنعت نیز میتوان انتخاب قافیه های مشکل و کم لغت را در بعضی قصائد دانست، که در آن قصائد قافیهای آورده است که بدان وزن، لغت متعارف و مأنوسه رسی، و حتی نازی نیز، بندرت یافت میشود. انتخاب چنین قافیها، جز هنرنمایی، و اظهار قدرت در بیان و احاطه بر نواد لغات، باعث دیگر نمیتواند داشته باشد. مانند قصیده:

جو از حدیقه مینای چرخ سقلاطون

نهفته گشت علامات پشتر آینه گون

که ناگزیر شده است واژههای: افتیمون - انگلیون - سقلاطون، و نظائر آنرا بیاورد. یا بهتر بگوییم، چون خواستاست این لغتها را که دلائل فضل خویش مینداشته -

و در عصر وی تا اندازه ای هم چنین بود ماست - بکار ببرد، ناچار شعری در این معانی پرداخته است تا این لغتها در آن بگنجد. نیز، مانند قصیده ای که با این مطلع آغاز میگردد:

زهی در لیکوئی روی تو معجز دل من گشته عشقت را مجاهر

که باقتضای قافیتی که اختیار کرده ناگزیر لغات نازی نا مأنوس در فارسی، چون: مجاهر - مرمز - حیز - هزاهز - راجز - معاوز، و مانند آن بکار برده است.

نیز، ضرورت قافیه، و تکلف صنعت دعاء تا بید، وی را ناگزیر ساخته است که در مقطع قصیده، زبان بکلمه (عمر) بگشاید:

تا بتابد ز آسمان خورشید تا بروید بیوستان عرعر

مضامین پست و نا مناسب - علاوه بر مضامینی که در فصل سابق ذکر شد، موارد بسیار در شمار رشید یافت میشود که سخنانی سست و بی مایه آورده که سخنان مردم بازاری بیشتر میماند تا بگفتار شاعری دقیق و نکته پرداز؛ از آن جمله، در تخلص از معاشره معشوق بمدح ممدوح گوید:

خدایگانا تیغ تو صورت ظفر است

دل کریم تو گنج بدایع هنر است

دل را پیشینیان مرکز احساسات و عواطف میدانسته اند و مناسبیتی هم داشته است، اما با هنر نه مناسبیتی دارد، و نه بدان نسبت داده میشود است. و نیز:

عشق جانان غایت مقصود جان کرده‌می

کلبهٔ احزان بیادش بوستان کرده همی

ملاحظه میشود، مصرع اول از این بیت که خود مطلع قسیده است، بسیار نا بختاست، زیرا، نه حکایت از وجود عشق میکند و نه مانند مصرع دوم امیدوصال را میرساند، زیرا اگر مقصودش بیان عشق است می باید گفته باشد: «مانا عشق جانان غایت مقصود جانست». اما همینکه نظم کلمات را درست دیده از استحکام معنا چشم پوشیده است.

و نیز خطاب به ادیب صابر گوید:

رسید شعر تو ای بی بدیل در هر باب

بلهو کرد همه آنده مرا تبدیل

درست است که لهُو خود منشاء فرح و شادمانی است، اما اهل سخن میدانند که سخن‌دان نکته سنج هیچگاه مسرت و نشاط حاصل از نامهٔ دوست را به (لهو) تعبیر نمیکند. نیز، از تعبیرات پست و نامناسبه اندازه گیری عشق خویشتن و ظلم معشوق است بخروار در این بیت:

عشق است با رخ تو بخروارها مرا

با اینهمه که ظلم بخروار میکنی

و نظائر این تعبیرات را در شمار وی فراوان توان یافت.

موضوع و غرض قصائد رشید - موضوع قسم اعظم قصائد رشید مدح آنست که درست آنچنانکه خود، در بسیاری از آنها تصریح کرده است،

جز مدح و جز ثنای توأم نیست هیچ شغل

جز شکر و جز دعای توأم نیست هیچ کار

مانند همهٔ اوقات او که مصروف خدمت آنست بوده، بیشتر اشعار وی نیز صرف مدح او شده است.

قصائد دیگر او نیز بیشتر در مدح و یا ثنای وزراء و اعیان معاصر او است. صورت کلی قصائد وی که در مدح آنست آمده اینست که: پس از تخلص بمدح وی بدگر فضائل ادبی و علمی خویش و خلوص و پایداری در بندگی و مدیحه سرائی پرداخته که:

در تو دائم و سگک نیستم که بر هر در

بحرس، طالب یک باره استخوان کردم

در بسیاری از آنها بر شاه منت می نهد که از دار و دیار، و از برادر و دودمان

خویش گذشته، و پادشاه پیوسته است، مانند:

ترك خویشان بگنتم و لطفت

به مرا از هزار خویش و شفیق

گر برادر ز من جداست مرا

کرمت چون برادر است رفیق

و در بسیاری از آنها شاه را مطمئن میسازد که دربار او را ترك نخواهد کرد و ملازمت

حضور را همیشه ادامه خواهد داد، مثلاً:

خدای داند کز تو بدودمان اروم

و گر بر آرد دودم ز دودمان آتش

بطور کلی، در اکثر قصائد، این مضامین را بوجهی مشابه آورده است، یعنی:

در شکرش، نام و ننان خویش را همین شاه دانسته، در شکایتش، حاسدان را دشمن

فضل شمرده، درخورد ستائی، مقام فضل و ادب خویش را قرین قهرمانی و ملوک داری ممدوح آورده، و خدمتگزاری و وفاداری و انقطاع خویش را از دار و دیار برخ ممدوح کشیده است.

گاه نیز، در خلال قصائد، زبان بوعظ گشوده پادشاه را نصیحت میکند، مانند:

باز کرده ز بهر آمد و شد خانۀ روزگار را دو در است

کنج ورنج تو انگر و درویش هر چه در عالمست بر کنداست. تا آخر

و گاه بوجهی تملق آمیز از شاه سیاستگزاری میکند که نام و نان او از ویست:

هم بی نام و هم بی نان من اندر دست چرخ

وز میرات تو هم با نام و هم با نان شده

و گاه بحسن طلب توقمی از او کرده است، مانند:

ای با خطر افاضل عالم ز جاه تو

دارم طمع که جاه توام با خطر کند

چون حال تو دگر شد از اقبال آسمان

باید که حال من کرم تو دگر کند

در بسیاری از قصائد خویش، پس از خود ستائی، از حاسدان مینالد، که معلوم میشود پیوسته در معرض سعایت و رقابت دشمنی و کینه توزی آنان بود است، مانند:

قومی بیسته اند میان بر خلاف من

جویند نام خویش همی اندر این میان

و این مضمون در اشعار وی فراوان آمده است^(۱)

گاه نیز، در مدح ائمه تفنن نموده، قصیده ای را بصورت حماسه و خود ستائی از زبان وی میسراید^(۲).

قصایدی که در مدح وزراء و امراء ساخته نیز، بیشتر آن پس از ستایش ممدوح گاهی به تشکر و گاهی به توعب و بحسن طلب پایان میپذیرد.

زمینه فکری و نوع مضامین در قصائد رشید - اما زمینه فکری رشید و مضامینی که در قصائد وی مبنای ستایش ممدوحان و نکوهش دشمنان قرار گرفته همانا مطالب دینی است؛ بطنی پایه تجلیل ممدوح را بر دینداری نهاده، و نوع فضائلی که برای ممدوح خویش بر شمرده بیشتر جنبه دینی دارد، مانند: جهاد، و بر کندن شرک، و برافراشتن اعلام و رایات اسلام. و شجاعت و دلیری و جنگ آوری و قلمه کشائی ممدوح را بخصوص در این دراین راه ستوده است مانند:

- ای بازوی شریعت از اقبال تو قوی

تا بنده از جمال تو آثار خسروی

(۱) چنانکه بید است در تحت ملازمت پادشاه بیوست در میان بیم و امید و بعال نگرانی میزیست، و بطوریکه از کثرت و تکرار این مضمون در قصائد وی بر میآید به سواوه وضع خویش را در دربار مترزلزل میدیده و بناچار قصیده ای در مدح پادشاه سروده در ضمن آن کوشیده است وفاداری خود را در حق پادشاه تأکید کند و سعایت حاسدان را متذکر گردد، و در این قسمت از اشعار او پیروی از سبک اشعار مسعود سعد بهیوی هویداست، و چون قسمتهائی از آن که در آن یاد مادر و برادر و کسان خویش را میکند انعکاس تأثرات خاطرات اوست و ناشی است از شوریه که بر سر و رنجی که در دل داشته از اینرو، این قسمت از اشعار او اندکی جاندار و دلشین است.

(۲) رجوع شود به صفحه ۱۵۸ این کتاب.

- مباد ربیع جدائیت شرع و ایمانرا

که تو و قایم شرعی و پشت ایمانی

باری، آنچهان فضائل دینی و کمالات ملکداری برادر معدوح با بگنجد بگردد توام ساخته

که گوئی خلیفه بفدا در میستابد، چنانکه گوید:

مقتدای همه زمان و زمین شاه غازی، علاه دولت و دین

ای حرم تو مأمّن مؤمن ای جناب تن مسکن مسکین

و گاه در این باره بلعنتی سخن رانده که گفتار وی بند کُر یک پیشوای منهبی

شبیبه تراست تا بگفتار شاعری چکامه سرا، مانند:

- در ادای شکر ملک و در ادای حق شرع

استمانت خواه از حق، وَ هُوَ خَيْرُ السَّمَانِ

- گر بشبگیر لذت شاهان نیست در عصر جز بجم عصیر

هست لذت ترا یَعْتَدُ اللَّهُ از شبیخون کفر در شبگیر

آخر از نعمت اغانی به بجهه حال نصره تکبیر

اعیاد دینی بجای اعیاد ملی - از اعیاد ملی ایرانیان در اشعار وی اثری نیست،

آما قصائد فراوان بمناسبت فرا رسیدن ماه رمضان با عید فطر گفته و قبول طاعت و

صوم معدوح را از خدا خواسته است، مانند:

- صوم تو یزد رفته باد و عمر تو پاینده باد

بد سگال جاه تو کم باد و عمر تو فزون

- ز چهر قهر شیطلین عه سیام رسید

که تا بدان، جل اسلام شاد کلم کند

- بگفتار ماه روزه بطاعت که دشمنت

گر بگذرد ز روزه بقربان نمیرسد

- بعید فطر، صلوات و هبات تو مقبول

بماه روزه، سیام و قیام تو مرور

تشویق بنشاط و شادمانی و سرور و باده گساری در اشعار وی کم دیده میشود،

از این قبیل:

- هوش تو همواره سوی لذت و عیش و طرب

گوش تو پیوسته سوی نغمه چنگک و رباب

- با روی بشان نشاط کن زانک هم دولت و هم شباب داری

رو ملک طرب گزین که ملکی فسارغ شده ز انقلاب داری

و کلیه اشعاری که از این قبیل سروده در قصایدی است که بمناسبت فتحی ساخته است،

و معلوم نیست معنای حقیقی آن مراد است یا مانند نَفْرَل، علی الرّسم آمدعات.

سبب توجه رشید به مدالغ دینی - چنانکه از مجموع اشعار وی استنباط

میشود توجه وی بدشمنان دینی معلوم محیط دربار ائمه زبده است نه منبعث از تعاملات

درونی خود وی، و چنانکه از خلال قصیده: «ای تو رایت هدی منصور» برمیآید وی

آنطور که اکثر آثارش نشان میدهد، متورع و دیندار نبوده، بلکه مانند بسیاری از

قضاة و متشرعان زمان خویش، اهل بزبده است، و در خلوت عشرتها داشته؛

خود در آن قصیده بتلویح اعتراف میکند که:

فاسق و فاجرم همی خواند
بجز از انبیا کرا باشد
درد قلمه کوچکی که برای تاج الدین فرستاده ، از او درخواست شراب کرده
است :

گر فرستی بنزد این خادم
باده ای از شرابخانه خاص
مدحتی گویدت که هریش
باشد آراسته چو دیبائی^(۱)
که چنو نیست نظم آرائی
خوشگواری نشاط افزائی

مضامین علمی در اشعار رشید - در شمار رشید ، بندرت ، اثری از اصطلاحات علوم عقلی ؛ از منطق و فلسفه و کلام و نجوم و ریاضیات ، وحشی گاهی اصطلاحات صوفیانه و قلندری نیز دیده میشود ، مانند :

- بروز بزم ، کمین مطربست ناهیدش
بروز رزم ، کمین قائد است بهراش
- مجاز گشت در ایام کار تو دشمن
و گر طلب کندش عکس هم مجاز آید
مگر که سالب کلمی شد است کار عدوت
که عین سالب کلمی بعکس باز آید
- از بی متی جانها در خرابات بلا

ساقیان فتنه گردان کرده جام عشق تو
بر سر کوی تو شبها زاهدان صومعه
بادهای عشق خورده ، نغمهای غم زده

(۱) در مبحث فخر «در این باره» تفصیل بیشتر خواهد آمد.

اما یقین داریم که رشید نه با تکرار عرفانی آشنا بوده و نه با مطالب فلسفی اس
ذهن داشته ، و اگر اصطلاحاتی چند از این قبیل در اشعار او افتاده از اینرو است که
در آن عصر که عصر طلائی فرهنگ ایران بعد از اسلام بوده است این معارف پاندا زما ی
رواج و انتشار داشته که فرا گرفتن اطلاعات مقدماتی و پاره ای اصطلاحات آن ، از جمله
اطلاعات عمومی محبوب میشده ، و از برای هر نویسنده ای لازم و ضروری بشمار میآمده
است ، و دانستن چند اصطلاح که در آن زمان مبتدل و بر سر زبانها بوده است مستلزم
دانستن علوم عقلی و تحصیلات منظم در آن علوم نبوده است.^(۱)

تکات حکمت آمیز و معانی کلی - از جمله مضامینی که شعر را جاویدان و
جهانی میسزد ابداع معانی حکمت آمیز است بقدری دلنشین که عالم وعامی را بکار
آید. هر چند این مزیت را علمای بلاغت ، و از جمله ، خود رشید الدین در حدائق
التحر ، بنام (الکلام الجامیع) از محسنات بدیع ، و در ردیف سنایمی همچون رقطاه
و مصنف و ذو قافیتین ، و لفظ ، و مانند آن بشمار آورده اند. اما حقیقت اینست که
اینگونه سخن ، خود نوعی از شعر است ، و این هنر درست از همان منبمی سرچشمه
میگیرد که ماهیت شعر. گفتاری که بصورت مثل بر سر زبانها می افتد از طبع آسمانی
شاعر تراوش میکند ، و آنچه بنام صنعت در علم بدیع آمده و زیور کلام شناخته شده
است ، از تفنن و بازیگری طبع سخنکولاشی میگرد.

بهین دلیل ، شاعر ما که بصنعت عناشی کامل داشته ، و از هر صنعتی ، هر قدر

(۱) و چنانکه در ضمن نامه ششم تازی از مجبوه ا بکار ایشکار میگوید - از عقاید
فلاسفه تبری داشته است ؛ چه در آن نامه نوشته است : «قال بعض حکماء یونان و انابری
من مقالتهیم اجمین الا ما وافق الشرع و مطابق الدین غیره ، انی اشکی من تقدم...»

غریب و نادر هم بوده ، در شمار خویش فراوان آورده است ، در هنر (الكلام الجامع) عاجز بوده ز چه ، از وسعت خیال ، و بلندی فکر ، و برتری اندیشه از محیط زمان و مکان ، که لازمه چنین هنری است ، بی بهره بوده ، و حدود فکرت وی از دربار کوچک خوارزم ، و از هوای نام و نان خویش تجاوز نمیکرده است .

از اینرو ، مضمین کلمی که صورت ارسال مثل داشته باشد ، در اشعار وی دیده نمیشود ، و بندرت میتوان دو اشعار او صامینی از این قبیل یافت :

— نوشین روان اگر چه فراوانش گنج بود

جز یلم یک از می نوشین روان نماند

— سیم وزر در وجه ناهنیک نه ، کز روی عقل

هست گنج یک نامی به ز گنج سیم وزر

و گاهی خولسته است که شاه را بزبان وعظ و اندرز رهنمون شود ، چنانکه در پایان قصیده «نه رخ است آن که زهره و قمر است ، خطاب بانسز نموده و پیرا اندرز داده است ، اما طبع دوبلاری و حالت محافظه کلاری وی ، و یا تصفی بودن این امر از او که خود با قضاغه محیط ربائی میکرده ، مواظظ او را بی روح و کم اثر ساخته است .
توصیف مناظر و احوال قسانی - در قصائد رشید ، قدرت توصیف ، چنانکه منظرهای را از طبیعت با کلهزار یا بزیم از برای شنوندگان مجسم سازد ، کمتر دیده میشود و بیچنانکه از آثار او بر میآید ، با بهار و طبیعت و مناظر دلکش آن زیاد است و دل بستگی نداشته است و بندرت در مقدمه بعض قصائد او ، تشبیب بوصف بهار و مناظر دلکش آن دیده میشود ، که بهترین آنها اینست :

بهار چهره جان را همی بیاراید

جمال چهره بستان همی بیفزاید

شعاب روی شکوفه همی بیفزورد

شمال جمد بنفشه همی بیبراید

یکی کوه و بسحره ، کلاب میریزد

یکی بیاغ و بیستان ، غیر می ساید - تا آخر

از مجالس بزم که در خور وصف شاعر بوده باشد نیز ، چنانکه پیناست در دربار انز خیری نبوده ، و در زم نیز ، چنگک های بزرگ و قوتوحانی که مهیج طبع شاعر تواند بود ، در زملن انسر رخ نفاغه تا طبع رشید در این موضوع و رزیده شود ، گویا بزرگترین حادثه جنگی و درخشانترین پیروزی انسر همانا فتح چند بوده (۱) که طبع رشید را برانگیخته چند قصیده نسبتاً غرا در باره آن سروده است که بهترین آنها قصیده ای است که اینک قسمت هائی از آن نقل میشود :

ای سمن ساق ترك سیم عذار	نیغ از کف بنه قنح بر دلر
وقت باهه است بلده را بر بند	روز مهر است کینه را بگنلو
عدت رفم را بجمله بیر	آلت بزم را بجمله بیار
دولتی باشد از کفت باهه	خاصه بر قنح شه دولت یار
شهریاری که از سیاست او	چون حرم شد همه جبال و قنقاز
نامداری که از سخاوت او	چون لوم شد همه بلاه و دیار
شاه غازی علاوه دولت و دین	آن فلک قدرت فلک مقدار

(۱) رجوع شود بنصفه ۱۵۶ این کتاب.

خسروا اختیار کردی غزو
 بالوای تو از رجال هدی
 هم بر آسان که بالوای رسول
 لشکری ناکشیده قهر شکست
 همه را با رماح غنطی شغل
 باره در زیر شان چو عُرّان شیر
 تیغ چون آب تو زده آتش

بر حصاری زدی که باره او
 سخن او حصن اختر ثابت
 شیر مردان از آن حصار بتیر
 همه کردن کشان گرد افکن
 جمله گشتند بی بسر از هول
 مثل است این که بی بسر کردند
 کشته هامون اثر، فلک ز سلاح
 اندر آن لحظه ز آتش تیغ
 حمله بردی کهی بسوی یمن
 زرد کردی خسود را چهره

(۱) اشاره است بجملة «أذا جاء القضاء هي البصر».

خواست از تیغ تو همی ششگرف
 هر خدنگی که خصم تو انداخت
 وانگهی جست باز پس ناگشت
 اینست اقبال کوکب مسعود
 درچه خیزد ز تیغها زنگار
 رفت پیکان بجانب سوافار
 هم دل او بدان خدنگه فکر
 اینست تأیید اینزد دادار
 از بدایع این غزل آست که بلطف کلام، از حوادث خوین جنگه و اوصاف
 سهمگین رزم، بار دیگر بوصف مناظر دلکش طبیعت تمکس نموده و مقدمات بزم
 را تمهید کرده است:

خسروا دست روزگار فراخت
 در فضای جهان لئوای بهار

کرد پیکان تیر قوس قرح
 سخن بستان ز سیزه همچو بیشت
 حلق بلبیل بر غم ناله زبر
 طوطیان چمن بجای چنه
 اندرین فصل کز بدایع خلق
 باز کردان زحراب، لشکر حق
 مجلسی ساز خوب چون بدخ دوست
 همچو گلنار باطای که کند
 غرقه موج خون همه کهسار
 روی صحرا ز لاله همچو نگار
 برده بر اوج چرخ ناله زار
 لعل و لؤلؤ گرفته در منقار
 هبت آفاق را شمار و دثار
 بر دل از لهُو لشکری بگمار
 باده ای خواه لعل چون لب یار
 چهره خون زبر چون گلنار

همچنین، از بیان احوال نفسانی که حکایت از دقت شاعر در خصائص روحی
 مردمان می کند نیز، در اشعار وی اثری نیست، و نویسنده در این باره مضمونی که

ارزش نقل داشته باشد در اشماری ، جز این يك بيت كه در ستایش خود گفته است یلغتم :

من بزروی شرف حرم ، ولیکن از حیابنده
من از راه طمع گشتم ، ولیکن در هنر گویا^(۱)

موضوعات و انواع دیگر اشعار رشید

چنانکه گفته شد قسم اعظم اشعار رشید قصائدی است که بیشتر آن در ستایش امیر خوارزمشاه ، و بعضی در ستایش خانان ترکستان و وزراء و امراء معاصر وی سروده شده است ، اما غزلهایی چند و ممدودی قطعات و رباعیات نیز از وی مانده است که بعضی در مدح ، و برخی در حکمت و موعظه و هزل میباشد .

غزلهای رشید - میتوان گفت که طبع رشید برای غزلسرائی آماده تر بوده است ، چه ، علاوه بر نمونه های نسبتاً خوبی که در غزل از وی مانده ، تغزلهای او که قسمت عمده قصائدش بدان آغاز مسکردد دلنشین و مهیج است ، و برخلاف قسمت اصلی قصیده که زیاد تصفیی بنظر میرسد ، تغزلات وی غالباً طبیعی جلوه میکنند .

(۱) توصیف بتواضع و بندگی و با آزادگی و سربلندی امریست عادی ، اما تحلیل حالات نفسانی و بیان منشأ هر دو صفت متضاد ، بوجهی که با اعتبار منشاء هر دو صفت ممتوح باشد و ضیقک بشار آید ، همانا ناشی از دقت در احوال روحی و متوسط بحسن انتخاب الفاظ و تعبیر صحیح از موضوع میباشد .

از جمله غزلهای نیکوی او این است :

جانا ، همه خطاب تو با من جفا بود
وز من جفات را همه پاسخ وفا بود
هرگز مباد با تو جفا کلا روزگار
ور چه همیشه کلا تو با من جفا بود
ای نزد من ز جان و دل من عزیز تر

قصیدت همه بجان و دل من چرا بود

گویند دل بهر نگار دگر سپار
هرگز نکوتر از تو نگاری کجا بود ؟

بر بود عشق تو دل و دیده زمن ، ولیک
با عشق تو غم دل و دیده کرا بود ؟

در کیش ز جور دامن و می دان که رسم جور

در روزگار خسرو عادل خطا بود

و از تغزلات نیکوی او که در تمهید چکمه آمده است ، اینست :

نه رخاست آن، که زهره و قمر است نه لب است آن، که سر بس شکر است
حالم از بدبتر شدت و روست کلان نگارین ز خوب خویشتر است
سیم و زر پاک رفت در عشقت جان و دل نیز، هر دو بر اثر است
باچنان رخ، چه جای جان و دل است باچنان لب، چه جای سیم و زراست
خبر رفیع من بمالم رفت ای دریفا که یار بی خبر است
نیکوئی کن شها کُش در عالم نام شاهان بنیکوئی سمر است

شاید علت اینککه تغزلات وی بر قسمت‌های دیگر قصیده‌اش رجحان دارد این باشد که چنانکه سابقاً نیز اشاره شد گویا وی خود اهل نوق، و حتی شیفتهٔ باده و ساده نیز بوده است، اما محیط وی اجازهٔ تظاهر باین اغمال، و تظاهر باینگونه تمايلات را نمیداده است تا طبع شعری بدصورت که هست تجلی کند. باری، چون کمتر میتوانسته است عشق و دلدادگی خویش را بدلیران، در غزل و قطعه، بصراحت فرا نماید، حالت درونی خود را در ضمن تغزل، که صورت تشریفانی برای چکلمه دارد و در معنای خود بجد تلقی نمیشود، ادا کرده است.

نکته‌ای که باید یاد آور شویم اینست که غزل‌های او از نوع غزل مدگر است، که معشوق در آن پسران زیبا روی هستند؛ چه، در هیچیک از آنها دربارهٔ اوصاف خاصهٔ زنان ذکر نشده، و در برخی از آنها قرائنی نیز هست که مدگر بودن معشوق را ثابت میکند؛ و این امر را از مطالعهٔ دیوان اشعار وی بخوبی میتوان دریافت.

هجو و تکوهشی - در سراسر دیوان اشعار فارسی رشید (در همهٔ نسخه‌ها)

تنها يك هجو به دیده میشود، و آن قصیده‌ای است مصنف^(۱) که بظاهر درستایش تاج الدوله گفته است، اما تصحیف کلمات، بهجی وی باز میگردد و مطلع آن اینست:

تاج دولت ای جوان بی نظیر از تو عاقلتر باشد هیچ پیر - تا آخر قصیده
هر چند، نمونه‌های دیگر از این صنعت بتازی و فارسی از خویشتن در حدائق برسیل مثال آورده که در آن نام کسان آمده‌است، و از همین چند نمونه میتوان حدس زد که آنچه از این قبیل در مجموعهٔ تصحیفات خود گرد آورده نیز، همه، یا بعضی دربارهٔ کسان معین ساخته شده است، اما چنانکه برمیآید اینها همه از راه شوخی و مزاح گفته شده‌است، نه از روی جد و بقصد اهانت و استخفاف کسان.

با اینحال، اغلب و هسالت خواهی وی اجازه نداده است که آنها را در میان اشعار خویش بیاورد، و از اینرو، نه در ابکار اذ فکر چیزی از آن آورده است، و نه در مجموع نسخه‌های دیوان اشعار فارسی او جز این يك قصیده دیده میشود. در مجموع در مجموع اشعار وی هجو به ای که بتوان صورت جد بدان داد، دیده نمیشود، و حتی از تکوهش کسان باز کر نام نیز خودداری کرده است.

و با اینککه چنانکه از اشعار او پیداست پیوسته از حاسدان و بدخواهان در رفیع و تکرانی بوده، و در ضمن بسیاری از قصائد خویش از دست ایشان نالیده است، با اینحال نامی از ایشان نبرده، و چنانکه برمیآید وی از هجو و تکوهش کسان اجتناب

(۱) صنعت تصحیف، چنانکه شاعر خود در حدائق السحر تعریف کرده است: «چنان باشد که در نثر، یا در نظم الفاظی استعمال کند که چون آنرا صورت نگاهدارد، اما فقط و حرکات بگرداند، تا و آفرین هجو و نثرین شود...»

داشته ، و این نیز از طول مدت زندگی دیوانی و کیبوداست که او را عاقل و خویشتن دار ، و محتاط و محافظه کار بار آورده است .

با اینحال ، بید ب نظر میرسد که رشید بنام ، کسی را نکوهش نکرده باشد و او اشعار هجو او منحصر به همان تصحیفات باشد که از روی مزاح گفته است ؛ بلکه ، حدس زده میشود که از راه تعظیم و احتیاط ، اینگونه اشعار را در مجموعهها و دیوانهای خود ضبط نکرده و منتشر نساخته است ؛ از قرائن امر اینکته :

۱- بیت معروف که درباره جنگ هزار اسپ ، در پاسخ رباعی انوری ، بشعر عیض بر سلطان سنجر گفته است :

گر خصم تو ، ای شاه ، شود رستم گرد

يك خنر ز هزار اسپ نتواند برد

در هیچیک از نسخه های دیوان اشعار ، و مجموعه های وی نیامده است .

۲- قصیده ای که بهنگام جلوس انزلی بر تخت پادشاهی گفته و مطلع آن اینست :

چون ملك انزلی بتخت ملك بر آمد

دولت سلجوق و آل او بسر آمد

در هیچیک از نسخه های دیوان و مجموعه های منشآت وی دیده نمیشود .

۳- در مجموعه های منشآت وی نیز ، اثر همین احتیاط ملاحظه میشود ؛ چه ،

باور میتوان کرد که مردی در حدود سی سال در دیوان انشاه بوده ، و نامهای از خویشتن بسامیت و با انطرف پادشاه بعلامت کسان ننوشته باشد . با اینحال ، اثری از این نوع نامهها در هیچیک از دو مجموعه منشآت وی دیده نمیشود اما مکتوبات خود را با حسن

فصلان طلیب ، که از برای رفع اتهام خویش بفاوت کتابخانه او ، بوی نوشته است ، همه را ذکر کرده ، تا بدینوسیله برائت خویش را از این تهمت ثابت کرده است .

نظری کلی باشعار رشید

از مطالعه کلی اشعار رشید ، و از مجموع مباحث گذشته که بتفصیل درباره خصائص لفظی و معنوی اشعار رشید شد ، چنین نتیجه میگیریم که رشید را نه محیط تغیل وسیع بودعاست و نه محیط زندگی گامی . از اینرو اشعار او بلند پایه و عالی است ، زیرا وی ، نه با فلسفه و عرفان و علوم عقلی سروکار داشته است تا از این راه فکر او درجهائی مجرد مجال پرواز پیدا کند ، و نه در کشوری پهناور و درباری بزرگ و با شکوه میزیسته ، تا عظمت محیط زندگی ، و مشاهده حوادث خطیر ، و معاشرت و ملاقات رجال بزرگ در بزرگی همت او اثر کند ، و تغیلاتی وسیع متناسب با همتی عالی در او پدید آرد ، و نه بسیر و سیاحت پرداخته است تا از این راه وسعت نظر و وسعت خاطر پیدا کند .

قریب به سی سال از بهترین اوان عمر خویش را ، بی آنکه به سیر و سیاحت بپردازد ، در دربار نیمه مستقل انزلی ترک نژاد ، و در دولت کوچک ترک زبان خوارزم یای بندتان و آب ، و گرفتار مقام دیوانی ، بسر برده است . آنچنان پایبند این جاه و مال کوچک بوده ، که با همه رنجی که از غربت میبرد ، توانائی آنکه خویشتن را از آن

وضع نجات دهد، نداشته‌است.^(۱) پس از کم که آنمز دوری از دربار هم، دیگر سن وی اقتضای تحوّل حال و تنقّل موطن را نداشته، همدتی قریب بیست سال دیگر، همچنان، در آن محیط تنگ، عمر خویش را بیابان آورده‌است.

نه طبع سرکش و متمرد داشته، تا هر کجا زندگی را بر خلاف میل خویش میدیده احتیاط را کنار بگذارد و بانقاد بیردازد، نه خوی قناعت و درویشی داشته است تا اگر از راه قدرت نمیتوانست‌است زندگی را بکلم خویش سازد از راه بی‌اعتنائی جهان را زبون خود پندارد، و باینروئی که از این راه بدست می‌آید بر قدرت تخیل و آزادی فکر خویش بیفزاید.

باری، وحدت موضوع و مضامین اشعار، وحدت ترتیب قصائد، فقدان امثال و حکم، فقر بدایع و لطائف معنوی، نالدپذیر بودن لغات و الفاظ، و اضطراب او در ستایش پادشاه بمضامین دینی بیش از آنچه خود بدان معتقد بوده است - قصائد رشید را سرد و بی‌جان ساخته، و آنرا بصورتی در آورده‌است که پس از خواندن چند نمونه، هر خواننده با شنونده را، هر قدر هم شعر دوست باشد از خواندن و شنیدن باقی آن سیر و بیزار می‌سازد زیرا احساس میشود که سراینده این اشعار جز ادا تشریفات رسمی چیزی در نظر نداشته، بیشتر این قصائد همچون خطابه‌های رسمی است که در مواقع معین بشکل یکنواخت و بدون افزودن مطلبی تازه، برای ادا مراسم ایراد میشده، و با قطع نظر از شکوه محفل، هیچ علتی برای جلب توجه شنوندگان نداشته‌است.

باید یادآوری و صنعت سازی رشید آنچنان بصورت بازی الفاظ در آمده
 (۱) با اینکه آنچه در خلال قصاید، دربارهٔ رنج غریب دوری از کسان و اشتیاق بموطن خویش، بلخ، سروده است، سی سال زندگی درباری او را مانند سی سال محنت زندان مسعود سعد جلوه گر می‌سازد.

که سخنان وی را همچون قالبی همی ویوستی بی‌مغز ساخته‌است. سخنان وی در کنار سخنان مشابه آن لزا آثار عنصری و مسعود سعد که تشبّع سبک ایشان را نمونه است، همچون گل مصنوعی است در برابر گل طبیعی که هر چند رنگه آن تدفین و متنوع تر باشد، و هر چه بیوی عطر آغشته شود، باز، لطف و طراوت گل طبیعی را بداند، و مانند آن نشاط انگیز نتواند بود. نظم ظاهر اشعار رشید و عفا به آن باشاعر استادان شعر چنانست که اگر کسی برنگه و روقایع باشد هیچ نقصانی در آن نمی‌بیند، اما اگر کسی شیفته طبیعت و مولید آن باشد بوی شعر از منظومه های رشید کمتر بشامش می‌رسد، و در آن همه اشعار، جز کالبدی بی‌جان نمی‌بیند.

خلاصه را باید گفت، رشید در نظم ابیات و در صنایع لفظی طبیعی روان داشته، اما از طبع شعر (بمعنای خاص) کم نصیب بوده‌است.

رساله های ابتدائی و عامیانه رشید

مهمترین آثار رشیدالدین که کم و بیش ارزش ادبی و تاریخی دارد همان کتاب حدائق الحیر، و اشعار فارسی و تازی، و مشقات او است که بدو زبان پرداخته است. علاوه بر آنها، رشد را آثاری دیگر هست که بعضی چاپ شده، و از برخی نسخه‌هایی خطی در کتابخانه‌ها باقی است، و از پارامی دیگر، جز نام در کتابهای تراجم و فهرستها و یا در کتاب حدائق الحیر چیزی دیده نمیشود.

بقرینه آنچه از این آثار مطالعه شد، وهم از راه اطلاع بر موضوعات و مشغولات

مابقی، بطور قطع، ر بوجه کلی، میتوان گفت که هیچیک از این رساله‌ها جنبه تحقیق ندارند، و همه آنها جزیه هائی است که برای مبتدیان فن، و یا متفیان در فنون ادب، و بیاعتماد مردم بکلامی آمدماست. اینک تفصیل مطلب دربارهٔ وجیزها و رساله‌های ابتدائی رشید:

(۱)

ترجیه‌های کلیات قصار خلفاء رشیدین

از جمله رساله‌ها یا وجیزها چهار رساله است ^(۱) بنامهای:

۱- مطلوب کل طالب من کلمات علی بن ابی طالب - رشید خود، در مقدمهٔ این رساله میگوید: «مُتَخَذُ بِنُ مَخْتَرِ بْنِ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْبَلْخِيِّ الْمُسَرِّي الْمَعْرُوفِ بِرَشِيدِ الْكُتُبِ الْزُّطَوَاطِ، وَفَقَّهُ اللَّهِ لِمَا يُبْلَغُ أَحْوَالِ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ، وَبُنَيْحُ أَمَالِ آخِرَتِهِ وَأَوْلَاهُ»، که امیرالمؤمنین و امام الکئین، علی بن ابی طالب، علیه السلام، با آنکه امام اخیار، و قنوهٔ ابرار، و سید فتیان، و مقدم شجمان بود، فصاحتی داشت که عقود جواهر از آنفاس او در غیرتند، و نجوم زواهر از الفاظ او در حیرت. و عمر جاحظ، رَحِمَهُ اللَّهُ، که در کمال براعت و وفور بلاغت، و نادرهٔ این امت و اعجوبهٔ این ملت بود، از مجموع کلام امیر المؤمنین، علی، سلام الله علیه و علی آیه، که جمله بدائع غرر و روائع درر است، صد کلمه اختیار کردماست، و هر کلمه از آن برابری هزار داشته

(۱) فیلسهائی و نسخه هائی از این چهار رساله در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه

موجود است.

و بخط خود بسته، و خلق را یادگار گذاشته. واجب دید، آن صد کلمه را بدو عبارت نظم و شریاری تفسیر کردن، و در تفسیر هر کلمه، دو بیت شعر از منشآت خود، که مناسب آن کلمه بود. آوردن، تا قاعدهٔ آن عام تر بود و منفعت آن تمامتر. و هر دو فریق هم ارباب نظم، و هم اصحاب نثر، در مطالعت آن رغبت نمایند...

قَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ:

لَوْ كَتَبْتُ الْفُطَاهُ مَا زِدْتُ يَقِينًا. یعنی اگر پرده بردارند از آنچه یقین است
ذرّهای تفاوت نکنند.

حال خلد و جحیم دانستم یقین آنچنانکه می باید

گر حجاب از میانه برگردم آن یقین ذرّهای بیفزاید

۲- فصل الخطاب، من کلام عمر بن الخطاب - اینک قسمتی از آغازین رساله:

«چنین گوید: مُتَخَذُ بِنُ مَخْتَرِ بْنِ الْمُتَمَرِّ الرَّشِيدِ الْكَاتِبِ...» که چون من شرح صد کلمه امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، ساختم، و آن مجموع کماصل نجات و سبب درجات منست بپرداختم. کبراه دین و دولت، و عظمة ملک و ملت، شَمَّاهُ اللَّهُ بِشَارَةِ أَيَّامِهِمْ وَ عَزَّازَةِ إِيَّامِهِمْ، فرمودند که در شرح کلمات امیر المؤمنین، عمر بن الخطاب رضوان الله علیه، که بر افزائدهٔ اسلام، و بر ازندهٔ اصنام است، نیز چیزی بیاید ساخت، و کتابی بیاید پرداخت، تا ذکر جمیل مترادف تر، و اجر جزیل متضاعف تر شود، و هیچ بد گوینده و عیب جوینده را مجال مقال نباشد. من بر وجهی فرسان ایشان، صد کلمه از کلمات امیر المؤمنین، عمر بن الخطاب، رضوان الله علیه، که غرر اقوال و درر امثال است، معین کردم، و در شرح آن صد کلمه،

این کتاب فراهم آورد، و کتابدا فضل الخطاب بن کلام عمر بن الخطاب نام نهاد، و برسم خدمت خزانه کتب مجلس عالی خنود و بنو خنواد زانه، و پادشاه و پادشاه زانه ملک معظم کبیر عالم... ابوالتتح، خوارزمشاه، ایل ارسلان بن الملک الکبیر السعید، انز، نصر الله زاده، و قهر آعداه، که خریدار صناعات علم و صناعات فضلا است، و در عهد مبارک او رایات علم و آیات حلم مشهور است، نبشتم. یقین واقع است و امید صادق، که در محل قبول افتد، و از اقبال مجلس معظم او بهره‌های گیرد. ایزد، تعالی هر روز دولت او را پاینده‌تر داران، و مملکت او را افزاینده‌تر داران. بحق مختدرو آله تنهوا قبل ان تسودوا: علم آموزید، پیش از آنک زن دانه شوید.

معنی این کلمه آنست که علم پیش از آن آموزید که زن خواهید، از بهر آنک باغم عیال و اندیشه‌های اطفال، آموختن علم راست نیاید، و از آن حاصلی روی ننماید.

بیت (خفیف)

علم آموز، وانگهی زن خواه
کر سوئی طالب نصاب علوم
زانکه اندیشه مصالح زن
باز دارد ز اکتساب علوم

۳. تحفة الصدیق الی الصدیق من کلام ابی بکر الصدیق - در مقدمه این رساله گوید: ... چنین گوید محمد بن محمد المرعی الرشید الکاتب الرطواط، اصلح الله عمله و انجبه امله، که چون کتاب فضل الخطاب من کلام امیرالمؤمنین، عمر بن الخطاب، رضوان الله علیه، بساختم و کتاب مطلوب کُلِّ طالِبٍ من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، رضی الله عنه، بیروا ختم از کلان دین و دولت و اعیان

ملک و ملت، صانهم الله تعالی من الآفات، و عصمهم من المغافات، این هر دو کتاب بدیدند، و از شجرات فرائد آن، ثمرات فوائد بجیدند، فرمودند که صدیق اکبر، ابن ابی حنفا، رضی الله عنهما، پیغمبر را، صلوات الله علیه، در حال حیات صاحب غار بود، و در حال ممات نائب کل... کلمات آن نامدار مهمل گذاشتن و الفاظ آن بزور کوار معطل، بدرستی مصلحت نباشد.

من بحکم نصیحت شریفشان صد کلمه از کلمات صدیق اکبر، ابن ابی حنفا، رضوان الله تعالی علیهما، فراهم آورد، و در این کتاب آنرا بیاری بر سیبل ایجاز شرح کردم، و کتاب را تسمة الصدیق الی الصدیق، من کلام امیرالمؤمنین، ابی بکر الصدیق، نام نهادم...

الكلمة الأولى من کلام صدیق الاکبر: الصانع المعروف یقی عصارع النود.

ترجمه:

معنی آنست که مردم را افعال گزیده و اعمال پسندیده باید تا به برکت آن افعال و سعادت آن اقوال و اعمال او را از مواضع مخافات نکه دارد.

۴- أنس اللهفات من کلام عثمان بن عفان - در مقدمه این رساله، پس از حمد و ثنا، گوید:

« چنین گوید محمد بن محمد بن عبد الجلیل المرعی الرشید الرطواط، سان الله قدمة من الزلل و قلمة من الضلل، که چون از شرح کلمات آن سه امام که امانای دین و خلفاء راشدین اند، رضوان الله علیهم اجمعین، فارغ شدم، بزرگان دین خواستند تا صد کلمه دیگر از کلمات ذی اللوذین، رضوان الله علیه، نیز حاصل آرم،

و خاطر بر شرح آن گشایم. هر چند کلمات او، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، عزیز اَلْوَجُود بود، بحکم اداری که فرموده بودست، چه در حال حیات و چه در حال ممات او، با این همه جهد کردم، و صد کلمه از کلمات ذی اللُورَينَ: رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، بدست آوردم و شرح آن بیاری بر سیبل اختصار نوشتیم و این کتاب را اَسْمُ الْاَيْمَانِ مِنْ كَلَامِ اِمَامِ الْمُؤْمِنِينَ، عُثْمَانَ بْنِ عَمَانَ، رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، نام نهادم، و بخزانه کتب... سلطان‌شاه، ابوالقاسم، محمود بن خوارزمشاه، ایل ارسلان بن خوارزمشاه، انزلی بن محمد بن سَيفِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَعَزَّ اللهُ اَنْصَارَهُ، فرستادم

تَحْرِيرُ وَا اللّٰهُ تَرَبَّحُوا

معنی آنست که با خدای، عَزَّ وَجَلَّ، بازرگانی کنید باعطای صدقات بوافاضت حسنتا تابسود جاودانی و منفعت دوجاهانی برسید.^(۱)

تدوین اینگونه رساله‌ها (صد کلمه) با سَلُوبِ های مختلف، چه در زمان رشید، و چه قبل و بعد از وی نیز، معمول بوده و بعضی آنها تا کنون باقی مانده است. از جمله، رساله‌ایست متضمن صد گفتار از عَلِيِّ اَبِي طَالِبٍ، با ترجمه‌های منظوم آن که نسخه آن در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است.

(۱) نونه‌هاییکه ازهریک از این چهار رساله نقل شد، خود نوداری است از اسلوب همه رساله، که باقی را، از هر جهت، میتوان بدان نسجید.

اما اینکه این رساله‌ها را بنام که نوشته است، درست روشن نیست؛ زیرا، عبارتهائی که در این پاره، در مقدمه‌ها آمده است، هم با یکدیگر متفاوت است و هم عبارتهای یکسوم در نسخه‌های مختلف با یکدیگر اختلاف دارد.

از مطالعه وقت در نسخه‌های مختلف میتوان حدس زد که رشید این رساله‌ها را از برای عامه مردمان نوشته و بهنگام فرصت بعضی را، بخزانه ایل ارسلان و بعضی را بخزانه پسرش سلطان‌شاه اهدا کرده است و نیز میتوان حدس زد که رساله‌ایرا بخزانه ایل ارسلان فرستاده و نسخه‌های از همانرا بعدها بخزانه پسرش سلطان‌شاه هدیه کرده است.

در این نسخه، کلمات علی، بخط ثلث عالی و مر کب آبی و طلائی نوشته شدست، و ابیات ترجمه آن بخط نستعلیق عالی و مر کب سیاه. نه نام مؤلف آن معلوم شده، و نه تاریخ کتابت. در خود رساله نامی برای کتاب ذکر شده، اما در فهرست بشماره ۷۷۳ بعنوان (صد کلمه) ضبط شده است.^(۱)

در این رساله هر گفتاری را از علی بدون تفسیر منثور فارسی یا عربی، تنها بیک بیت عربی ترجمه کرده‌است. مثلا: ترجمه «أَعْنَى أَلَيْسَى الْمَلَأَ» را که در مطلوب کل طالب بدیشستان آمده‌است:

ای که خواهی توانگری بیوست تا از آن ره رسی بهتری

از خرد جوی مهتری ز بَرَاك نیست همچون خرد توانگری

در این رساله چنین آورده‌است:

گر خرد داری و مالت نیست شد عیشت هَنِيءٌ

مفلس دانا کجا در قدر نادان نَخِيءٌ

نام یا تخلص مؤلف این رساله صد کلمه، چنانکه از ابیاتی از غلال آن برمی آید.

(عادل) بوده است. چنانکه در ترجمه (أَنْزُرُ اَلْمُحْرَقُ) گوید:

(۱) نسخه دیگر از همین رساله، درست با همین مشخصات، و با این تفاوت که کلمات

علی نیز در آن بخط نستعلیق نوشته شده، در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است که بشماره (۳۰۴۹) ثبت شده است. کاتب آن علی نائینی و تاریخ کتابت سال ۱۲۷۴ هجری تعیین شده است.

بدرین درویش احمق است، ای جان جهان

بشنو از عادل کلام شاه مردان را بیان

و بی‌ابیات دیگر در آن آمده که محرز می‌سازد که نام یافت‌لعل ناظم اشعار (عادل) بوده است.

دیگر، رساله‌ایست بنام نُزْرِ النَّثَالِی که در آن صد جمله او گفتارهای علی بن ابی‌طالب گرد آمده است، و باین جمله آغاز می‌گردد: «إِيْمَانُ الْمَسْرُوِّ يُسْرَفُ بِأَيِّمَانِهِ» و باین جمله پایان می‌یابد: «يَأْسُ الْقَلْبِ رَاحَةُ النَّفْسِ». این رساله به شیخ طبرسی، متوفی سال ۵۴۸، مؤلف مُجْمَعُ الْإِيَّان، نسبت داده شده است.

نسخه ای از چاپ سنگی این رساله، به شماره ۲۰/۲۹۲ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ضبط شده است، و نسخه‌ای خطی از آن، در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است.

دیگر، رساله ایست بهمان نام (نُزْرِ النَّثَالِی - در این رساله کلامی بن مُتَعَدَّ کِیْلَانِ، مُلَقَّبُ بِفَيْلَسُوفِ الدَّوْلَةِ، از اعیان عهد مظفر الدینشاه، همان مجموعه نُزْرِ النَّثَالِی را بنثر فارسی ترجمه کرده، و در مقدمه، نام ساله را نُزْرِ النَّثَالِی، و نام مؤلف را ابوعلی طبرسی صاحب مُجْمَعُ الْإِيَّان تصریح کرده است.

اما مرحوم اقبال نام اصلی رساله چهارم از چهار رساله رشید را که ترجمه کلمات علی است، نُزْرِ النَّثَالِی دانسته و گفته است: «و این کتاب را مَطْلُوبُ كُلِّ طَالِبٍ، مِنْ كَلِمَاتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، یاصد کلمه نیز می‌گویند»^(۱).

بنظر می‌رسد این گفته اقبال اشتباهی باشد که از نام این دو رساله اخیر ناشی شده

(۱) مقدمه اقبال بر حدائق، صفحه (ند).

است زیرا، اولاً، نام رساله ترجمه کلمات علی را که رشید پرداخته است، علاوه بر تصریح خود او در مقدمه، با قوت و دیگران نیز، مطلوب کُلِّ طَالِبٍ ضبط کرده‌اند.^(۱) ثانیاً، شیوه رشید چنین بوده است که نام های همه کتابهای خود را مترادف و مترجم می‌کنیافته، و خصوصاً چهار رساله را طوری نام‌گذاری کرده، که قرن‌ها اخیر آن، بنام خلیفهای ختم می‌شود که رساله متضن گفتار اوست.

ثالثاً، کتابی که بنام نُزْرِ النَّثَالِی نامیده شده، منتخباتی است از کلمات قصار علی، بدون تفسیر و ترجمه، که نسخه آن چنانکه گفته شد موجود است و بنام شیخ طبرسی (متوفی سال ۵۴۸) بجای رسیده است، و هر چند در دست آن بطبرسی تردید کرده‌اند^(۲) اما در هیچیک از تراجم و فهرست‌ها دیده نشد که کسی آنرا به رشید نسبت داده باشد، از مجموع آنچه گفته شد معلوم گشت که مرحوم اقبال نام سه رساله را که هر يك از مؤلفی جداگانه بوده، بر يك رساله گذاشته، و آنرا برشید نسبت داده است. در صورتیکه رساله موضوع بحث رشید موسوم به مَطْلُوبُ كُلِّ طَالِبٍ بوده، که حاوی صد کلمه از علی، با ترجمه مشهور و منظوم (دوبیتی) بوده است، و نُزْرِ النَّثَالِی نام مجموعه ایست منسوب بطبرسی که تنها حاوی منتخبات کلمات علی است، بدون ترجمه و تفسیر، و صد کلمه، مجموعه‌ای دیگر است، متضمن ترجمه منظوم هر يك از صد کلمه علی در يك بیت^(۳).

(۱) رجوع شود به جلد ۱۹ مجمع‌الادب، شرح حال رشیدالدین.

(۲) صاحب روایات الجنات در شرح حال ابومحمد، فضل بن حسن بن فضل طبرسی گوید: «ان له من المؤلفات ایضا کتاب نثر الثالی، علی ما ینسب الیه. و قدرایت نسخا منها. وهی رساله مختصره، الفها علی ترتیب حروف الحیم، و جمع فیها کلمات علی، علی نهج کتاب الفرر والندر للمامبئی، وظنی انه للسید، علی بن فضل الله بن الحسن الراوندی»

(۳) اصل این صد کلمه نیز، همان (مائة کلمة) جاحظ (متوفی سال ۲۵۵) است،

فیه حاشیه و رصصه بعد

شاید بتوان گفت که آنچه مرحوم بهار گفته است که در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شده، نیز، همین رساله اخیر (سدکلمه) بود است نه مطلوب کُلِّ طالب. چه آنکه مرحوم بهار، پس از بیان مطالبی دربارهٔ تَفَرُّدِ الشَّائِلِ (مقصود همان مطلوب کُلِّ طالب بود) که بنظر میرسد نقل عین مطالب اقبال است، گوید: «و مختصری از آن نیز، بطبع رسید است که فقط کلمهٔ قصار با قطعه‌ای فارسی را دارد، و ترجمه و تفسیر آن حذف گردید است. ومدتی در مکتب‌خانه‌ها درس داده می‌شده است.»^(۱)

(۲)

هفت رساله در اندرز

طبع رشید را بنظم رساله‌های صد پند، چه از خود، چه از دیگران، میل خاص بود است. علاوه بر چهار (سدکلمه) که از خلفاء راشدین، بنامهای مذکور در فصل سابق، نقل و ترجمه کرده، هفت رساله نیز، از گفتار خویش، بنام هفت تن از وزراء

(۱) سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۴۰۰.

بیه از صفحهٔ قبل

که تصریح رشید، اصل مطلوب کل طالب نیز همان بوده است (رجوع شود به صفحهٔ ۵۶ این مقدمه).

رسالهٔ (امانة کلمه) جاحظ چاپ شده، و هم نسخه‌های خطی از آن در کتابخانه مدرسهٔ سپهسالار موجود است.

وامراء و شاهزادگان خوارزم و خراسان نوشته است. همه آنها در موضوع پندواتدرز، و از سخنان خود رشید است. نسخه‌ای از این هفت رساله جزء مجموعه‌ای در کتابخانه ملی پاریس موجود است، و موضوع آنها در فهرست آن کتابخانه باین ترتیب آمده است:

۱- غرائب الکلام فی رغائب الحكم - از کلمات خود رشید، بنام صاحب الأجله العالم العلوی الشؤید المنظر المنصور الكبير، صدر الدولة و الدین، قوام الإسلام و المسلمین، ملک و زراء الشرق و الغرب، ابي المسافر، قاسم بن عراق، آدم الله مدته.

۲- عهود النالی و سعود الیالی - شامل صد کلمه از خود رشید، بنام قاضی أفضاة، جواد خوارزم و خراسان، میز الدین، ابي المسافر، مسعود بن یوسف، بن الصدر السمد.

۳- بغية المتكلمين و غنية المتعلمين - منتخبانی از کلام خود رشید بنام تاج الدولة والدین، یهوان العرب و العجم، إسماعیل الشرق و الغرب، ابي أفضح، علی بن عماد الدین، یلخان بن خوارزمشاه.

۴- غرر الاقوال و درر الامثال - صد کلمه از کلام رشید، بنام سلطان شاه، أبو القاسم، محمود.

۵- التکلم الناصحة و الحكم الصالحة - از کلام خود رشید، بنام عماد الدین أفضی فضاة العالمین، صدر صدور و زراء الشرق و الغرب.

۶- مفاتیح الحکم ومصایح الظلم - از کلام رشید ، بنام لشکر ککش ایران و توران ، أَبُو عَلِيٍّ ، أَلْحَسَنِ بْنِ خَوَارِزْمِشَاهِ شاه محمد.

۷- جواهر الفلاند ، و زواهر اللرائد - صد کلمه از سخن رشید ، بنام مغرول قلع ، اسفهارلار بك ، أَبِي شُجَاعٍ ، مُحَمَّدِ بْنِ أَحْسَنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَمَادِ أَمِيرِ السُّومَنِيِّينَ .

از این هفت رساله ، تنها نام دورساله : (مُنِيَّةُ الْمُتَكَلِّمِينَ) و (عُرْرُ الْأَقْوَالِ) در كَشْفُ الظُّنُونِ آمده است . حاجی خلیفه ، در باره مُنِيَّةِ الْمُتَكَلِّمِينَ گوید : «لِمُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، مُخْتَصَرٌ بِنِ (كذا) عَبْدِ الْجَلِيلِ الرَّشِيدِ . التَّنَطُّ مِنْ كَلَامِهِ مِائَةٌ كَلِمَةٌ وَ أُهْدَاهُ إِلَى أَبِي النَّحْجِ ، عَلِيِّ بْنِ اِبْلِخَانَ ، خَوَارِزْمِشَاهِ . أَوَّلُهُ : «أَلْحَمْدُ لَهُ ، مُصَرَّرٌ لِأَفْئَاتِ وَ مُتَدَبَّرٌ لِأَرْزَاقِ»^(۱) .

درباره عُرْرُ الْأَقْوَالِ گوید : «لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْوَطَوَائِطِ الْعُمَرِيِّ الْبَلْخِيِّ الْعَتَوِيِّ سَنَةِ ۵۷۳ . مُخْتَصَرٌ أَوَّلُهُ : «أَلْحَمْدُ لَهُ عَلَى تَوَاتُرِ نِعْمِهِ ... أَلَّهُ لِسُلْطَانِشَاهِ ، مُحَمَّدِ بْنِ اِبْلِ أَرْسَلَانَ ، السُّبُوقِيِّ (كذا) فِي أَرْبَعِ وَرَقَاتٍ»^(۲) .

(۱) كشف الظنون ج ۲ ، ص ۱۸۸۶ .

(۲) كشف الظنون ج ۲ ص ۱۲۰۰

(۳)

رساله در عروض

دیگر از وجیز معای رشید ، رساله ایست در اوزان شعر - رشید ، در این رساله بیست و نه بحر از بحور اصلی و فرعی اوزان شعر فارسی و تازی را بنظم در آورده ، و هر یک را در دو بیت بیان کرده ، و در چند کلمه تذکّر داده است که آن وزن متروک است یا متناول ، و یا در چه قسم از شعر (بر حسب نوع یا موضوع) بهتر آمده است مثلاً در بحر هزج مکفوف گوید :

چو مکفوف شود رکن هزج گشت دل افروز

بدین طرز بود بیت که گفتیم بیاموز

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

خوشت باد همه عمر ، بهت باد همه روز

در این وزن ، اشعار پارسی کم گفته اند ، زیرا که مطبوع نیست .

درباره بحر هزج اخرب مکفوف گوید :

وزن هزج ، اخرب او ، وزیست میسر

چندانکه بخوابیش بود خوشتر و بهتر

مفعول مفاعیل مفاعیل فصولن

ای رایت اقبال ز رأی تو مظنر

در این وزن، قوافل یاری بسیار گفته‌اند و خوبست.

رشید، در این رساله، نه بد که بحرهای اصلی اقتضای کرده، و نه همه بحرهای فرعی را استقصا نموده است؛ بلکه، علاوه بر بحرهای اصلی، بعضی از بحرهای فرعی را نیز، یاد کرده‌است که نمیتوان گفت علت آن شیوع و کزیدگی این بحرها بوده است؛ چه، از آنجمله بحر رجز محبوب است که پس از ذکر افاعیل آن گوید: «این وزن، در این روزگار، مصطلح شعرا نیست مطلقاً. و نیز، در بحر رحل مسدس گوید: «این وزن را متأخران نپسندیدم، و خوش آیند نیست».

و نیز، بد که بحرهای فارسی اکتفا نکرده: بحرهای تازی را نیز یاد کرده، و اشاره بمقبول نبودن آن در فارسی نموده‌است.

رشید، در تدوین این رساله، چندان رعایت ایجاز و تلخیص را کرده، که حتی ارکان عروض را که اساس و مبنای وزنهاى اصلی شعر فارسی و تازی است، در مقدمه نیاورده‌است، ناچه رسد بدگر از احیاف که منشاء انشعاب وزنهاى فرعی میباشد از ایشرو، در نسخه منقول در منتخبات مشهور و منظوم، مقدمه‌ای بر آن بنشر نوشته شده که در آن ارکان ثلاثه عروض (سبب، و تدم، فاصله) با کمال ایجاز بیان شده، و فهرست وزنهاى اصلی یاری و تازی بنشر آمده‌است. نیز، پس از پایان رساله منظوم رشید، در چند سطر، بوجود علل و از احیاف و انشعاب وزنهاى فرعی از وزنهاى اصلی اشاره، و تفصیل آن بکتابهای مفصل احاله شده است. بنظر میرسد که این چند سطر خانمه نیز، از نویسنده مقدمه است، نه از خود رشید.

اما مقدمه‌ای که مرحوم اقبال از نسخه موجود در موزه بریتانیا نقل میکند (که آن نیز از خود رشید نیست) با مقدمه نسخه موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج که آقای احمد آتش از آن نقل کرده است، تفاوت دارد.^(۱)

(۱) برای مقایسه، رجوع شود بکتاب منتخبات مشهور و منظوم آتش. صفحه ۲۵۱
یعد، و مقدمه اقبال بر حدائق صفحه (ند).

مرحوم بهار، در این باره گوید: «رساله‌ای هم در عروض از او نیز مؤلف موجود است که سر و ته ندارد، و معلوم نیست چه نام داشته‌است»^(۱)

از این گفته مرحوم بهار، و از این که هر کجا که نسخه‌ای از این رساله سراغ داریم مقدمه آن بقلم دیگری نوشته شده، مسلم میگردد که این چیزه، از اصل، همپشان بی مقدمه و بی نام و نشان بوده، و تنها امانت ناخوان و ناقلاں اتساب آنرا بر رشید حفظ کرده است.

(۴)

تصحیفات

یکی دیگر از اینگونه آثار معتصر و تفننی رشید تصحیفات او است که خود، در باب سنت (الأنصاف) از کتاب حدائق البحر گوید: «و من در تصحیفات مختصری ساختم. در آنجا همه نظم و نثر خویش آورده»^(۲)، هر که بدست آورد بیشتر تصحیفات او را معلوم گردد.^(۳)

این رساله نمانده، و نامی از آن در کتابهای ترجمه حال رجال و فهرست‌ها دیده

(۱) سیک شناسی جلد ۲. ص ۴۰۰.

(۲) معلوم است که مزاد همه نظم و نثری است که این سنت را در بردارد.

(۳) حدائق البحر. ص ۶۹.

نمیشود. نمونه‌هایی از آنچه در آن رساله آمده است، در همان بحث (المصنّف) حدائق التحریر و همچنین، در دیوان اشعار رشید میتوان دید.^(۱)

(۵)

لغتنامه رشید

از جمله رساله‌های مختصر رشید رساله ایست در معنای لغت‌های تازی که در منشآت و محاورات زمان وی متداول بوده است. این رساله چنین آغاز میگردد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. حمد و ثنا میدع بی‌مثال و آلت، و مخترع بی‌غرض و علت را، و درود بر سید انبیا و واسطه قلاذه اولیا، محمد مصطفی، و بر آل و اتباع و اشیاع او یابد.

بدانکه این لفظی چند است از مفردات و مرکبات که بر زبانها متداول است و در نامه‌های پارسی مستعمل. و مبتدی چون این قدر یاد گیرد، و در استعمال آورد، عبارت او در محاوره مکاتبه مهذب گردد.^(۲)

فصل - افتتاح و مفاصله: آغاز کردن کار - ختم و اختتام: پایان بردن کار -

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۲ این مقدمه.

(۲) در نسخه آقای دکتر کیا کلماتی چند مرادف کلماتیکه در این جمله‌ها آمده است اضافه دارد که بنظر میرسد ناسفغان بر آن افزوده‌اند.

بدایت و فاصله: آغاز کار - تساموی و خانمونهای غایت: پایان کار. استیناف: بضر گرفتن - استطراف: از نو گرفتن.

چنانکه ملاحظه میشود، در این فصل هر لغت تازی که يك یا چند مترادف داشته همه آنها را یکجا آورده، سپس ترجمه فارسی آنرا یاد کرده است.

و نیز، فصلی برای لغت‌های متضاد ساخته، بدینسان: قَصْلُ فِي الْأَشْدَادِ. خیر و شر: نیکوی و بدی - نفع و ضرر: سود و زیان ...

این لغت نامه از لحاظ موضوع و غایت و مقدمه، درست شبیه است به لغتنامه ابوالفضل بیهقی^(۱) که اینک برای توضیح مطلب مقدمه آن نقل میشود:

«این ضلیست از رساله ابوالفضل، شاگرد ابومنصور مشکان، دبیر سلطان محمود، مشتمل بر چند سخن که دبیران در قلم آرند... بدانکه بجای بستای، ابساط نویسند و بجای خویشتن کشیدن، انقباض... بجای زیادتی پیدا آوردن، توفیر. بجای برخدا اعتماد کردن، توکل. بجای خجالت، تشویر».

بملاحظه این فصل از رسائل ابوالفضل تنگی باقی نمیماند در اینکه رشید در تألیف لغتنامه خود مبتکر بوده و در ابتکار، با تقلید بیهقی را کرده، و با ابتکار پس از بیهقی معمول بوده و او نیز بر رسم معمول دبیران، این رساله را تألیف کرد.

بعدها نیز، تألیف چنین لغتنامه‌هایی برای تدریس در مکتب‌خانه‌ها معمول بوده، از جمله آنها رساله (لغات مولانا یوسفی) است که بهمین سبک و سیاق، بنشر نوشته شده، با این تفاوت که رعایت حروف تهجی در آن شده است. نسخهای از این رساله اخیر، در

(۱) نسخه‌ای خطی از این رساله در کتابخانه ملک موجود است.

کتابخانه شخصی استاد معاصر آقای دکتر کیا موجود است که تاریخ کتابت آن سال ۱۰۰۰ می‌باشد. نصاب سببانی که بنظم تألیف شده، و پس از آن، «عُودُ الصَّوْاهِرِ لِيَزْ دِبَالَهُ هِمِينَ» روش است که در تألیف کتابهای لغت برای تدریس در مراحل ابتدائی معمول بوده است.

اینک مختصات ادبی این رساله و مقایسه آن با لغتنامه بیهقی:

۱- لغت‌های مترادف نازی را استقصاء، و یکجا ترجمه کرده است. برخلاف بیهقی که در برابر هر واژه فارسی بذکر یک لغت نازی که در منشآت معمول بوده اکتفا کرده است.

۲- چنانکه ملاحظه شد نخست لغت‌های نازی را آورده سپس معنای فارسی آنرا اما بیهقی برخلاف آن بدینسان:

«بدانکه بجای بستاخ، انبساط بوینسد، و بجای خویشتن کشیدن، انقباض و بجای ترسانیدن، نهذید...»

۳- بیهقی، چنانکه در آغاز کتاب خود گفته، بیشتر بلغانی نظر داشته است که در میان دبیران متداول بوده، و بذکر لغات و اصطلاحاتی که در منشآت دیوانی بکار میرفته، آنها چنانکه در فارسی معمول و متعارف شده بوده، توجه خاص داشته است، مانند: «بجای زورسیم، مال سامت. و بجای ضیاع^(۱) و ستوره، مال ناطق.» لکن رشید چنانکه خود نیز در مقدمه اشاره کرده، نظرش عام بوده، و آنچه را از لغات و ترکیبات نازی برای نهذیب (!) عبارت در محاوره و مکاتبه لازم میدانسته آورده است.

(۱) گویا ضیاع را مال ناطق باین مناسبت میگفته اند که مشتبل بر رها یا بوده که هر چند خرید و فروش و مالکیت برایشان ناطق نیگرفته، لکن تبیع ملک تاحدی در اختیار مالک قرار داشته اند.

۴- رشید نیز، مانند بیهقی، چون لغتنامه خود را بفرآخور فهم و استمداد مبتدیان و عامه نوشت، روش علمی را که در لغت نویسی نازی معمول است مراعات نکرده از یک مآذ چند هیئت آنرا که در فارسی متداول بوده، یکجا آورده و ترجمه کرده است، مانند: «استمداد: مدد خواستن- امداد: مدد- ترشیخ: پروردن- مرشح: پرورده» در صورتیکه در کتابهای لغت نازی معمولاً هیئت‌هایی را که به قاعده عمومی اشتقاق از اصل مشتق میشوند و علی‌القیاس معنا میدهند دیگر جداگانه معنا نمیکند.

۵- لغتنامه رشید که در معنای لغت‌های نازی متداول در عهد خویش آورده، درست نماینده شدت اختلاط نازی و فارسی در عهد او میباشد، و از حیث ذکر لغت‌های غریب و نادرنازی (بلحاظ زبان فارسی)، با مقایسه بلغتنامه بیهقی همان تفاوتی را دارد که نشر فارسی بیهقی با عبارتهای رشید، یا بهتر بگوئیم نشر دوره بیهقی با نشر دوره رشید داشته است. رشید لغتهایی از قبیل: تبریز، بمعنای بیرون آمدن از اقران خود فضل و هنر، بشر و علاقه: گشادروئی، و نظائر آن فراهم آورده است.

۶- در پایان هر لغت، یا لغات مترادف که معنا نکرده، جمع یا جمع‌های آنها را هم یاد کرده است. مثلاً: «مُعتَد و عنصر: اصل مردم- محاند و عناصر: جمع»

۷- واژه‌های فارسی که برای ترجمه لغات نازی بکار برده، از لحاظ بکار بردن میشوند، و در صورت مرگب بودن، از جهت حسن ترکیب، و همچنین از حیث مطابقت کامل با معنای مراد بسیار کامل و نیکو است، و هم آثار فصاحت در آنها نمایان است. مانند: «استیناف: پاس گرفتن- استطراف: از نو گرفتن».

۸- شماره لغتها و ترکیبات نازی که در آن معنا شده قریب (۱۲۰۰) میباشد. و شماره لغتها و ترکیبات نازی لغتنامه بیهقی قریب به (۲۸۰) برآورد شد. و این نیز

خود، از آثار کثرت شیوع لغت‌های نازی در عبارتهای فارسی در این عهد میباشد.

این رساله، بر حسب نسخه موجود در کتابخانه آقای دکتر کیا، و همچنین نسخه کتابخانه آقای ملک، بدینسان پایان می‌یابد: «صالح‌الدوالج: بیک مردود بدمرد. انتها و ابتدا: آخر و اول.»

بعثت درباره نام این رساله - مرحوم اقبال نام این رساله را «نُودُ الزَّوَاهِرِ» دانسته است، در صورتیکه بچند دلیل میتوان گفت که این رساله را رشید خود، شاید بعلت کوچکی و ناچیزی آن، نام نگذاشته است:

۱- معمول دانشمندان عموماً، و رشید بالأخص چنین بوده است که نام کتاب را در خلال دیباجه و گاهی در پایان نیز، ذکر میکردند. و چنانکه ملاحظه شد، در طی دیباجه این رساله نامی از آن بر میان نیامده است.

۲- در عهد حاجی خلیفه، این رساله را بدو کلمه اول آن یعنی (حمدوننا) می‌شناخته و بدان مینامیدند. چنانکه وی در ذیل «نُودُ الْجَوَاهِرِ» گوید: «لَمَّةٌ مَنظُومَةٌ مُشْتَمَلَةٌ عَلَى إِحْدَى وَخَمْسِينَ قِطْعَةً فِي شِمَانَةِ وَخَمْسِينَ نَيْتًا أَوَّلُهُ: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ مُبْدِعِ الْبَدَائِعِ، الَّذِي أَصْلَحَ فِيهِ مَوْلَاهُ أَحْمَدُ (داعی الکریمانی) مُخْتَصَرًا مَوْسُومًا بِحَمْدِ نَسَائِهِ مَسْنُوبًا إِلَى الرَّشِيدِ الْوَطَّاطِ بِتَهْنِئَةٍ جَمِيلَةٍ وَصَبْطٍ جَيِّدٍ أَعْدَاهُ لِلْمُلْطَانِ، مُرَادٌ مِنْ مُحَمَّدِخَانَ فِي أَتْنَاهُ تَعْلِيمِهِ.»^(۱)

و نیز در ذیل (حمدوننا) گوید: لَمَّةٌ مَنظُومَةٌ^(۲) فَارِسِيَّةٌ مَسْنُومَةٌ إِلَى الرَّشِيدِ الدَّيْنِ

(۱) کشف الظنون، ج ۲ ص ۱۱۵۶.

(۲) گویا اصل این رساله منثور بوده است، نه منظوم. چنانکه در صفحات بعد بیان

خواهد شد.

عمر، مُخْتَصِرٌ مِنْ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْمُسَرِّي الْمَعْرُوفِ بِالْوَطَّاطِ أَلْتَوَفِّي سَنَةِ ۵۷۳، غَيْرُهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَرَوَامِ، لِلْمُلْطَانِ مُرَادِينَ مُحَمَّدِ خَانَ، وَ سَنَاهُ «نُودُ الْجَوَاهِرِ»^(۱).

۳- در عهد رشید، مؤلفان معمولاً نام کتاب خود را از دو قرینه مسجع می‌ساختند. و خود رشید، چنانکه در اساسی سایر کتب وی ملاحظه شده است، همه کتب خود را بدینسان نام گذاری کرده است، و بعد بنظر میرسد که این رساله را نیز نام گذاری کرده بود. در نام آن اکتفا بیک کلمه مرکب بدون قرینه هم مسجع مینمود.

پس میتوان احتمال داد که تسمیه این رساله بنام «نُودُ الزَّوَاهِرِ» اشتباهی است ناشی از اینکه ناظم آن «مؤلف نُودُ الْجَوَاهِرِ» نام کتاب خود را، مثلاً، «نُودُ الْجَوَاهِرِ» فی ترتیب، یا، تَنْظِيمِ «نُودِ الزَّوَاهِرِ» نامیده، و مرحوم اقبال جزء اخیر را نام اصل کتاب که افز رشید بوده پنداشته است.^(۲)

نسخه های این رساله - از لغتنامه رشید دو نسخه خطی دیده شد:

۱- نسخه کتابخانه ملک که بشماره ۴۷۴ ثبت شده است. این نسخه ضمیمه مجموعه‌ای است هر کب از: صاب سییان. فصلی از زینة الکتاب بی‌نهی، همین رساله که صحاف آرد و قسمت کرده، و آن فصل از زینة الکتاب را با شتاب در میان آنها جاداده است.

در این نسخه، نه در آغاز و نه در پایان، نامی از مؤلف برده نشده است. کتب نسخه چنین پایان می‌یابد: تَمَّ الْكِتَابُ بِمَوْزِنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ. فِي شَهْرِ شَوَّالِ سَنَةِ ۹۵۶. اما تاریخ کتابت که با ارقام نوشته شده گویا ساختگی است.

(۱) کشف الظنون، ج ۱ ص.

(۲) نظر قطعی در این باره منوط ب مطالعه متن نُودِ الْجَوَاهِرِ است که متأسفانه در

دسترس نیست.

ولی مشخصات املایی این نسخه قدمت آنرا ثابت میدارد. از جمله اینکه: (اینک) بجای اینکه. (ج) بجای چ فارسی. (نامها) بجای نامه‌ها نوشته شده‌است.

۲- نسخه آقای دکتر کیا - این نسخه که تعلق باستاد محترم آقای دکتر کیا دارد نیز با مجموعهای از رساله‌های فلسفی و ادبی یکجا جلد شده است، و کاتب آن محمد رشیدبن ملاحمد کاتب رشتی، در سال ۱۰۵۷ کتابت آنرا بیابان آورده.

این نسخه که در ۴۳ صفحه کوچک است، کاملتر از نسخه کتابخانه ملک میباشد؛ چه، از نسخه کتابخانه ملک با مقابله این نسخه معلوم میشود که در حدود ده صفحه از آن افتاد است.

در جمله‌های دیباجه، در این نسخه، کلمه‌هایی اضافه بر دیباجه نسخه ملک دیده میشود که بر سیل برادف آمده، و از مطالعه و مقابله آنها بایکدیگر میتوان حدس زد که این فزوی از آثار تصرف ناخسان بوده و دیباجه نسخه ملک صحیحتر است.

در این نسخه نیز، نه در آغاز نامی از مؤلف برده شده است، و نه در پایان. اما چیزی که مؤلف این دو نسخه را برای نویسنده معین کرده قسمتی از یادداشت‌های استاد معاصر آقای سعید نفیسی است که از روی کرامت در اختیار اینجانب گذاشتند.

بر حسب یادداشت‌های آقای سعید نفیسی، سه نسخه از لغتنامه، در کتابخانه ملی سوفا (پایتخت بلغارستان) موجود است، که شماره‌های ۲۵۱۰-۲۱۱۲-۱۷۴۵ ثبت شده است.

در پایان نسخه اخیر که در حدود سی صفحه است، کاتب نوشته است: «اللَّهُمَّ رَشِيدُ
الرُّطُوطِ اَلْبَلْبُخِيِّ يَمُرُّنِ اللهُ وَحَسَنُ تَوْفِيَّتِهِ وَ لُطْفُ تَعْدِيرِهِ سِنَّةَ سَبْعِ وَ ثَلَاثِينَ وَ
بِسْمَاعَةَ».

دیباجه این نسخه‌ها، بر حسب آنچه آقای سعید نفیسی یادداشت کرده‌اند، درست مطابق است با نسخه کتابخانه ملک. تنها اختلافی که دارد اینست که در پایان دیباجه، «این شاه‌الله» اضافه شده است.

باتوجه باینکه این رساله، بگفته حاجی خلیفه، در عهد او، بنام (حمد و ثنا) معروف بوده، و با ملاحظه اینکه در آغاز دیباجه این نسخه‌ها (حمد و ثنا) آمده، دیگر شکی باقی نمی‌ماند در اینکه این نسخه‌ها همان لغتنامه رشید و طوط است.

مطلبی که باقی می‌ماند اینست که چنانکه ملاحظه شد^(۱)، حاجی خلیفه در تعریف رساله (حمد و ثنا) میگوید: «لَفَّةٌ تَنْظُومَةٌ فَارَسِيَّةٌ» در صورتیکه هیچک از متن‌های موجود در ایران و بلغارستان منظم نیست. اما باندک تأملی میتوان دریافت که حاجی خلیفه خود، اصل این رساله را ندیده، و با تشابه گمان کرده‌است که منظم است؛ زیرا، علاوه بر شهادت این نسخه‌های موجود، بعید بنظر میرسد که رسالهای را که خود منظم بوده مؤلف بعنوان اصلاح یا تهذیب بنام خود کرده بخلیفه وقت اهدا کرده باشد؛ چه، در رساله کوچکی که در موضوع لغت و برای نوآموزان تألیف شده باشد، اصلاح و تهذیبی که آنرا بصورت تألیف جدید در آورده راه ندارد. پس تنها چیزی که میتواند آنرا بصورت یک تألیف تازه قابل اهدا بخلیفه وقت در آورداشته که اصل آن منثور بوده، مؤلف بمدی آنرا بنظم در آورده باشد.^(۲)

(۱) رجوع شود بمفصله ۷۴ این کتاب.

(۲) نسخه‌ای دیگر از این لغتنامه بعدها بوسیله آقای دکتر کیا پیدا شد که متعلق

شاید بتوان نخستین دبیر رسمی دربار ملوک ایران پس از اسلام را محمد بن وصیفه دبیر رسائل یعقوب صفاری دانست.^(۱) پس از وی، در قرن چهارم، دبیران نامیردار، همچون ابونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان محمود، و همچنین شاگرد وی، ابوالفضل، محمد بن حسین بهیقی، دبیر دیوان رسائل محمود و محمود، پدید آمده‌اند که انشاء ترسّل را در فارسی بمقامی عالی از فصاحت و بلاغت، و آنچه لازمه سیاست درسخن است رسانیده‌اند.

اما تدوین منشآت فارسی و جمع تألیف آن بوسیله خود یادبکران، هر چند تا آنجا که اطلاع داریم از دوران غزنویان و بوسیله بهیقی^(۲) آغاز گشته، لکن میتوان گفت که مانند سایر علوم و فنون، در اواخر عهد سلجوقیان، بکمال خود رسیده است. بهر حال، نمونه‌هایی که از منشآت دبیران فارسی پیش از این عهد باقی مانده آثار است که در خلال کتابهای تاریخ، و در ضمن بیان حوادث نقل شده است.

قدیمترین دیوان رسائل فارسی^(۳) که اکنون در دست داریم مجموعه‌هایی است

- (۱) رجوع شود بتاریخ سیستان، و جلد اول سبک شناسی مرحوم بهار صفحه (۸۴۲)
- (۲) ابوالفضل بهیقی، چنانکه در چند جا (از جمله، ص ۴۵۷ نسخه مصحح و معشی دکتر فنی دکتر فیاض چاپ سال ۱۳۲۴) میگوید، نسخه های خطی نامه های ابونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت محمود و محمود را جمع و نگاهداری کرده بوده و در زمان خود او دستخوش اغراض معاندان شده و از میان رفته است.
- (۳) دیوان رسائل علاوه بر آنکه ناهسازمان دارالانشاء دیوانی بوده، در اصطلاح مورخان و نویسندگان تراجم احوال، بمنای دفتر مجموعه منشآت نیز آمده است، چنانکه دیوان اشعار بمنای مجموعه و دفتر اشعار - مثلا این خلکان در شرح حال کاتب اصفهانی گوید: (وله دیوان رسائل و دیوان شعر) ج ۲ ص ۹۹.

نامه های فارسی رشید

چون موضوع اصلی این کتاب نامه‌های فارسی رشیدالدین وطواط است اینک در چند مبحث بتفصیل درباره آنها بحث میشود.

۱- مقدمه این فصل

تدوین منشآت فارسی در دوران اسلامی

فن دبیری و انشاء رسائل دیوانی در ادبیات ایران پس از اسلام، خود بصورت زنده‌ای مخصوص از فنون سخن، تجلی کرده است که دارای سبکی خاص و متمایز از سایر فنون بشر، از قبیل نثر علمی و ادبی و تاریخی و مقامه و داستان نویسی و غیر آن میباشد، تا چه رسد بشعر^(۱).

(۱) بعضی اذانشندان، هنگام بحث درباره منشآت رشید و دبیران معاصری، آثار آنها را با آثاری جز از قبیل منشآت ترسّل مقایسه کرده‌اند، و این درست نیست، زیرا، هر چند ممکن است بین فنون مختلف سخنان يك یا چند سخنور نیز، از بعضی جهات مشترکاتی باشد، اما بهر حال، فنون مختلف سخن بایکدیگر اختلافات اساسی دارند که بالطبع سبب اختلاف سبک آنها میشود، و ماهیت هر نوعی از سخن، خود اقتضای سبکی خاص دارد. بنابراین، هنگامیکه از سبک سخن در بابی بحث میشود باید این بحث را در دو مبحث جداگانه مطرح نمود:

مبحث اول - مشخصات کلی و عمومی هر نوع از انواع سخن: در این مورد میتوان سبکهای انواع سخن را بوجه کلی، و بدون در نظر گرفتن گوینده خاص، بایکدیگر سنجید

مبحث دوم - مشخصات خاص آثار هر يك از سخنوران: در اینصورت باید اثر هر گوینده را در هر فن، تنها با آثار دیگر که در همان فن آمده است مقایسه کرد.

که دو دبیر عالی مقام اواسط قرن ششم هجری، از منشآت خویش، جمع و تألیف نمودند: یکی رشیدالدین، دبیر مشهور خوارزمشاهان، و دیگری همگام ماضی وی مُتَّجِبُ الدُّنْيَا، بدیع، انابک، جویش، منشی و صاحب دیوان انشاء سلطان سنجر که منشآت دیوانی و اخوانیات خود را در مجموعه ای بنام (عَتَبَةُ السُّكْتَبَةِ) گرد آورده است.

پس از این دودبیر، تدوین منشآت شایع و معمول گشت. و در هر عصر، مجموعه هائی از منشآت ترسَل جمع و تألیف میگردید. بعضی از این مجموعه ها تنها منشآت مؤلف را، که از طرف خود یا مقام دولتی نوشته است، متضمن میباشد، و برخی، منشآت دبیران معروف دیگر را، و قسم سوم منشآت است که صاحبان قریبۀ انشاء از برای سر مشق دیگران، بی آنکه حقیقتاً مورد پیدا کرده باشد، از خویشان، انشاء نموده، در مجموعه‌ای گرد آورده‌اند.

نخستین کسی از منشیان بزرگ که این کار را از دودبیر نامی تقلید کرد خلف رشید، بهاء الدین، مُحتَد بن مُؤید بغدادی، منشی علاءالدین، تکش، خوارزمشاه (که از ۵۶۸ تا ۵۹۶ سلطنت کرد) است. وی منشآت خویش را در مجموعه‌ای بنام اَلتَّرْسَلُ اِلَى التَّرْسَلِ گرد آورد.

از جملهٔ مجموعه‌های منشآت که از آن پس نوشته شده است، از قسم اوّل، رَوْضَةُ السُّكْتَابِ، و حَدِيثَةُ الْأَلْبَابِ ابوبکر بن زکی، ملقب بصد است که منشآت فارسی و تازی خویش را که بنشر و نظم بدوستان خویش نوشته است در آن گرد

آورده (۱) و از متأخران، منشآت محسن میرزا سلطانی قاجار، و منشآت امیر نظام گزوسی و منشآت قائم مقام فراهانی است.

از قسم دوم، مجموعه منشآت عهد سلجوقیان و خوارزمشاهیان و اوائل عهد مغول، تألیف محمد بن صدرالدین خوارزمی است، که حاوی رسائل منشیان معروف این ادوار، از جمله منشآت رشید و مُتَّجِبُ الدُّنْيَا میباشد. و نیز منشآت طوسی، تألیف عَبْدِ الْعَسَمِ بْنِ النَّسْرِیِّ الطُّوسِیِّ معاصر شاه صفی بن صفی است که در سال ۱۰۴۳ تألیف شد است. و عکس نسخه خطی آن اکنون در کتابخانه ملّی موجود است.

از قسم سوم، و در اواخر عهد قاجاریان فراوان نوشته شده که از آن جمله است سیدُ الْأَنْشَاءِ و غیره.

۲- منشآت مدوّن رشید

رشید، خود، پاره‌ای از منشآت خویش را در دو مجموعه گرد آورده، یکی را بنام عَرَائِسُ الْقُرَاطِیْرِ، و نَفَائِسُ التُّوَادِرِ نامیده است، و دیگری را بنام أَبْكَارُ الْأَفْكَارِ،

(۱) صاحب کتاب دستور الکاتب فی تمییز الراتب، یعنی محمد بن هند شاه منشی نخبوانی که کتاب خود را بنام شیخ اویس بهادرخان ایلکانی جلایر (۷۵۷-۷۷۶) تألیف کرده، خود در دیباچه آن میگوید که ترتیب آنرا از منشآت استادان این فن، مثل رشیدالدین وطواط و بهاء الدین محمد بغدادی و نورالدین منشی رضی الدین خشاب اقتباس نموده است.

فی الرّسائل والأشعار^(۱).

در ترتیب درج نامه‌ها در این دو مجموعه نظمی مخصوص رعایت کرده: نخست نامه هائیکه بمقام خلافت نوشته شده، سپس بوزیر خلیفه، پس از آن ببزرگترین پادشاهان عصر، سلطان سنجر، از آن پس، بسایر سلاطین و امراء و وزراء، و در پی آن، فرمانها، و بعد، نامه‌های خصوصی خود را درج کرده است.

۳- تاریخ تدوین دو مجموعه

تاریخ قطعی تألیف هیچیک از این دو مجموعه معلوم نیست. حتی چون در هیچیک از دو مجموعه، بآن دیگری اشارت نکرده است تقدّم و تأخر یکی بر دیگری نیز روشن نمیباشد. همیقتدر معلوم است که این دو مجموعه پس از دوران زندگانی انزلی (۵۲۲-۵۵۱) تألیف شده است؛ زیرا، در هر دو مجموعه، در پی نام خوارزمشاه، جمله «قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ» آورده است. نیز، میتوان حدس زد که هر دو مجموعه پیش از آغاز سلطنت تکش ارسلان (سال ۵۶۸-۵۸۹) تألیف شده است؛^(۲) زیرا

(۱) برای اطلاع از ترتیبی که رشید در تدوین هر یک از این دو مجموعه بکار برده است، رجوع شود بقمده و فهرست آنها (در صفحه های ۲ و ۶۸ این کتاب).

(۲) بنابراین تاریخ تدوین این دو مجموعه در میان سالهای (۵۵۱ و ۵۶۸) قرار میگردد. و بطوریکه مرحوم قزوینی از قرآن استنباط کرده است. تاریخ تألیف (هبة

بقية حاشیه در صفحه بعد

بهنگام جلوس تکش ارسلان، چنانکه میدانیم، رشید پیر و فرموده شده، نه حال اینگونه تألیفات را داشته، و نه، چنانکه رباعی او که در تهنیت تکش سروده حکایت میکند، ترفع نفس، و انقطاع، و وارستگی او، اجازت میداده است که آثار خویش را جمع نموده بجزائه عامره شاه، و یا مجلس اعلاى صدر خوارزم اهداء

بقية حاشیه در صفحه قبل

الکتابه در میان سالهای (۵۲۸ و ۵۴۸) بوده است. (رجوع شود بقمده قزوینی بر عتبة الکتابه. چاپ تهران) پس هر گاه این دو استنباط صحیح باشد نتیجه این خواهد بود که تاریخ تألیف عتبه بردو مجموعه رشید مقدم است.

اما عتبه الکتابه متضمن نامه ایستکه در پاسخ نامه ای صادر شده که بسال ۵۹۵ به منتجب الدین رسیده بوده است، پس میتوان یقین کرد که تاریخ تألیف آن پیش از سال ۵۹۵ نبوده. بنابراین، محقق میگردد که تاریخ تدوین این مجموعه از دو مجموعه رشید متأخر است؛ چه، بطوریکه گفته شد دو مجموعه رشید پیش از سال جلوس تکش ارسلان (۵۶۸) تدوین شده است.

اما از دلایل اینکه مجموعه عرائس الخواطر پس از دوران زندگی انزلی جمع و تألیف شده است، علاوه بر آنچه در متن ذکر شده، نیز، یکی اینست که نامه‌های هفتم - هشتم - نهم - یازدهم. عرائس الخواطر درباره آمدن انزلی بخراسان، و انتظار قدم ملک نیروز و ملک جبال، و ملک مازندران است از برای دفع فتنه غران، و قلع ماده فساد ایشان، و چنانکه میدانیم هم در این سفر، در سال ۵۵۱، وی در گذشته است، و محقق است که این مجموعه ها را رشید، در طی این مسافرت جمع و تألیف نکرده؛ چه، فرصت آنرا نداشته است. پس نتیجه این میشود که علی التحقیق، تاریخ تألیف مجموعه عرائس الخواطر پس از وفات انزلی بوده است.

کنند^(۱) خاصه آنکه از اشارت او در مقدمهٔ اَبکارُ اَلْاَفکار، که گویند: موهنوز، بِمُخَدِ اَللّٰهِ، که طبع نِتاد، و خاطر و قاد بر کار است. و هر ساعت، اعداد آن تزیید میگرد. و امداد آن تضاعف می‌پذیرد. « بر میآید که بهنگام جمع آن مجموعه، ویرا هنوز نشاط کامل بوده است، و نیروی سخن پردازای بجای. دور نیست که این هر دو مجموعه را، در آن اوان از دوران سلطنت ایل ارسلان (۵۵۱-۵۶۸) نوشته باشد، که از خدمت دیوان بر کنار بوده^(۲) و فراغتی داشته است.

۴- نسخه‌های موجود از دو مجموعه، و مشخصات

املائی آنها

۱- عرائس الخواطر- از این مجموعه، دو نسخهٔ عکسی، در کتابخانهٔ ملی

(۱) چنانکه در جهانگشای جوینی (ج ۲ ص ۱۸) آمده است، چون ایل ارسلان در گذشت، و فرزندش تکش ارسلان بر تخت نشست، هر کس از شعرا و بلغا اورا تهنیتی گفتند، رشیدالدین وطواط را که سنش از هشتاد سال گذشته بود، در محضه ای به پیش شاه آوردند. رشید گفت: هر کس بر قدم خاطر و قرچه، تملیق تهنیتی کرده‌اند، و من بنده را، سبب ضعف بنیت و کبر سن، قوی از کار فرومانده‌ام، بر رباعی که بر سیبل تبرک نظم افتاده است اختصار می‌رود:

چیت ورق زمانه از ظلم بشت
 عدل پهرت شکستها کرد درست
 ای بر تو بجای سلطنت آمده چست
 هان، تا چه کنی که نوبت دولت تست
 (۲) رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۱ این کتاب.

موجود است، و اصل هر دو، در تَرکیهٔ می‌باشد، و معمول کتابت هر دو، شهر قوتیه بوده است. یکی از آن دو، در قرن نهم نوشته شده، و چند نامه از آخر آن افتاده است. اما نسخهٔ دیگر، در سال یانصد و هفتاد و شش یعنی در حدود سه سال پس از وفات رشید^(۱) استنساخ شده است. مختصات املائی این نسخه (که نسخهٔ عکسی آن، بشمارهٔ ۱۳۵ در کتابخانهٔ ملی ضبط است) درنامه‌های فارسی، چنین است:

حروف (ک): فارسی و تازی، همه جایگسبان نوشته شده و بر روی کف فارسی علامتی گذاشته شده است بدینسان: ک - حرفهای (ب) و (ج) فارسی و تازی همه جا بایک نقطه نوشته شده است.

(جی) بجای (چه)، (کی) بجای (که) موصوله، (آنک و آنج) بجای (آنکه و آنچه)، (کچون) بجای (که چون) - در بسیاری از موارد، حرف (ف) بصورت قاف بی نقطه (و) نوشته شده است - (تمییم) بجای (تمییه‌ها) - (مجلس اعلا سلطان) بجای (مجلس اعلائی سلطان). حرف (ل) را بدینسان (ل) مانند کاف نوشته است:

(سپاه سلار) بجای (سپاه سالار)، (ثنا او) بجای (ثناء او) و (استهدا آتار) بجای (استهدا آتار) و همچنین در نظائر آن همه جا همزهٔ الف مددوده را انداخته است. این رسم الخط اخیر، درنامه‌های تازی نیز، چنین است، در کتابت دال و نال معجم قاعدهٔ معروف همه جایگسبان رعایت نشده است، اما چون در بیشتر جاهام رعایت شده میتوان حدس زد که در موارد دیگر، سهل انگاری در نقطه گذاری، از ناسخ شده است.

(۱) بنا بر اینکه سال وفات او را بگفته باقوت ۵۷۳ بدانیم.

۲- **ابکار الافکار** - از این مجموعه، یک نسخه عکسی در کتابخانه ملی موجود است که اصل آن، در کتابخانه انور یورسینه اسلامبول میباشد. تاریخ کتابت آن معلوم نیست، اما آثار قدمت، در مشخصات املائی خط آن، ظاهر است. مشخصات املائی این نسخه چنین است:

حروف (چ. پ) فارسی، مانند تازی آن، بایک نقطه نوشته شده است: (ك) فارسی و تازی، هر دو یکسان، بایک سر کج نوشته شده است، بجای باء اضافه، بمداز الف، همزه گذاشته شده است مانند: (دراه) بجای (درهای) - و گاه؛ باء اضافه انداخته و بجای آن همزه نیاورده است؛ مانند: (عنایتها صادق) بجای (عنایتهای صادق) (قضاء خوارزم) بجای (قضاء ولایت خوارزم) و همچنین در نظائر آن. (چنو) بجای (چون او) (آنك. آنج) بجای (آنكه. آنچه) - (كي. جی) بجای (كه. چه) - (اومید) بجای (امید) که اینرا میتوان احتمال داد بلکه مربوط باشد. (پنجها) بجای (پنجه ها) و همچنین نظائر آن در هاء غیر مملو. و نیز، در مورد (دال و نال) در بعضی موارد قاعده معروف را مراعات کرده ولی در بیشتر موارد مراعات نشده است و میتوان احتمال داد که این از روی تسامح در نقطه گذاری بوده باشد.

۵- قسمتی دیگر از نامه های فارسی رشید

علاوه بر نامه های فارسی که رشید خود در دو مجموعه گرد آورده، نامه های دیگر از وی در میان مجموعه های رسائل و جاهای دیگر پراکنده است، از جمله آنها است:

۱- نوزده نامه که شمیمه نسخه قدیمی عرائس آمده است - در این نسخه، پس از اینکه مجموعه عرائس، با ذکر ۲۵ نامه پارسی و چند نامه موجز، بدعای شمس الدوله، صدر خوارزم و خراسان (که کتاب بنام او آغاز شده است) پایان یافته، کاتب نیز، پایان کتاب عرائس را، با این جمله، تصریح میکند: **تَمَّ أَلْكَتَابُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحَسَنَ تَوْفِيقِهِ فِي شَهْرِ سَنَةِ سِتِّ وَ سَبْعِينَ وَ حَمْسَمَآةٍ بِمَدْرِيَّةٍ قَوْبِيَه.** (ولی، بلافاصله، زیر همان سطور و بهمان خط، بی مقدمه، این نوزده نامه را نوشته است. پس از پایان این نوزده نامه، یادشاهای مختلف ادبی و تاریخ تولد فرزندان (که آخرین آنها از سال ششم تجاوز نمیکنند) مشاهده میشود. و از آن پس، بخط دیگر که معلوم نیست از همان کاتب است یا دیگری، کتابی است در قواعد انشاء ترسل و منشآت استیفاء، تألیف (محمد بن عبدالخالق مینشی).^(۱)

۲- یک نامه در نسخه مجموعه عتره الکتبه که عکس آن در کتابخانه ملی موجود است آمده، و در آغاز آن تصریح شده است که: (رشید طوطا نویسد).

این نامه همچنان در آن کتاب با مقدمه مرحوم اقبال چاپ شده، و حدس زده شده است که از اشتباهات کاتب نسخه بوده است، و مفاد آن روشن نیست، و مبهم و مشوش است و سبک آن نیز، با نامه های دیگر رشید متفاوت میباشد. باین دلائل، آن نامه را در این مجموعه نیاوردیم.

(۱) این کتاب، بلحاظ اطلاع بر شکل اسناد در آن عصر، بسیار مفید است، و همچنین، متضمن نکاتی درباره رسم الخط آن زمان میباشد.

علاوه بر اینها ، نامه هائی از رشید موجود است که اکنون در دسترس مانیست چه ، فهرستی که مرحوم اقبال از محتویات نسخه خطی مجموعه های رسائل فارسی موجود در موزه آسپائی انجمن علوم لندن گرامد بنقل از بارن رزن^(۱) در مقدمه حدیثی^(۲) آورده ، حاوی نامه هائی است که در هیچیک از دو مجموعه نامه های پراکنده ای که ما بر آن یافتیم نمیباشد .

۶- شکل کلی نامه‌ها

چنانکه از مطالعه این دو مجموعه ، و همچنین عتبه الکتابه بر میآید منشآت ترسل ، و مخصوصاً منشآت رسمی و دولتی ، در این عهد ، هر نوعی از آن سوزنی مخصوص بخود گرفته بوجهی که نامه هائیکه از آن نوع نوشته میشده همگی ، از لحاظ وضع کلی ، بایکدیگر اتحاد شکل داشته اند بدینسان :

۱- از نامه های دیوانی (دولتی) آنچه از طرف اتسز خطاب بیادشاهان و امراء و وزراء (جز امراء و وزراء تابع خود خوارزمشاه) نوشته میشده ، آغاز و پایان آنها بهیچ بیک شکل تهیه میشده ، و فقط در نوع لقب و دعا ، بر حسب شأن پادشاه ، یا امیر ، یا وزیر ی که مخاطب بوده ، تغییر داده شده است.

(۱) Baron V. R. Rosen

(۲) رجوع شود بقرمه حدائق السحر. ص (مو).

شکل آغاز این نامه‌ها ، که القاب احترام طرف نامه ، و دعای طول عمر و برپا میضمن است ، چنین است : «زندگانی... در... دراز باز». پس از کلمه (زندگانی) عنوان مخاطب ، یا احترام ، یاد میشده ، و این عنوانها ، بر حسب شئون مخاطب ، مختلف بوده ولی نوع آن ، برای هر دسته از پادشاهان بزرگ و کوچک ، و وزراء و امراء (غیر تابع خوارزمشاه) تقریباً ثابت و یکنواخت بوده است ، بدین شرح :

برای سلطان سنجر ، یا پادشاهان مقتدری که در طراز او بود مانند (خدانود عالم سلطان بنی آدم ، فرمانده شرق و غرب) یا (خدانود عالم ، سلطان بنی آدم ، پادشاه روی زمین) .

بیادشاهان همشأن و همپایه خود ، و امراء مستقل ، از قبیل : محمود بن محمد بن بفر اخان (جانشین سنجر در هنگام سلط غزان) و نصرین خلف (ملک یمروز) رستم بن شهریار ، ملک هاز ندران ، و مانند ایشان :

مجلس عالی خاقان اعظم ، پادشاه اسلام - مجلس عالی خاقان ، معظم ، پادشاه اسلام مجلس شریف ملک اجل عادل ، مؤید ، مظفر ، منصور ، تاج الدین - مجلس شریف اسفهد اجل کبیر مظفر ، منصور ، معظم ، عادل ، جانب محروس .

پس از کلمه (در) دعا آغاز میشده و تا چند کلمه ، و گاهی تا چند جمله پس از کلمه (دراز باز) ادامه داشته ، و این دعاها بیزیر حسب حال مخاطب و شأن ری تغییر می یافته است . مثلاً : برای پادشاهی بزرگ ، مانند سلطان سنجر ، که خوارزمشاه نسبت بسوی چون امیری نسبت بیادشاه تواضع مینموده ، عبارت دعا چنین است :

«دریادشاهی و قدرت ، و جهانداری و نصرت ، دراز باز هزاران سال اولیاء منصور و سعادت حاصل ، و کرامات واصل ، و ایزده ، تعالی ، حافظ ناصر و معین». و برای

ابوشجاع، طوطی بن اسحاق، سردار غزان، عبارت دعا چنین است:

«در دوام اقبال، و نظام احوال، دراز باز فراوان سال، و ایزد، عزّ و جلّ، حافظ و ناصر و معین». و پادشاه جبال، علاء الدین: «در علو مناقب، و سمو مراتب، دراز باز فراوان سال، و ایزد، عزّ و جلّ، حافظ و معین». و همچنین در سایر نامه‌ها، بعضی از عبارات ثابت و یک شکل است، و برخی بر حسب حال تغییر میکند.^(۹)

پایان اینگونه نامه‌ها نیز، مانند آغاز آن، سبکی مخصوص دارد، و تقریباً همه آنها یک شکل پایانی می‌یابند. یعنی منتهی می‌شود بدرخواست اینکه: هر فرمانی *خست* اعلام دارد، تا در امثال آن طریق بندگی سیرد. یا هر آرزو و مرادی که باشد بشما یابد تا بانجام آن اهتمام شود. هر چند تعبیّرات، در این باره، بر حسب شأن طرف، مختلف آمده است، اما مطلب یکی است، و آن اینکه: هر گاه مخاطب را حاجت یا دستوری است بگوید تا انجام داده شود. و پس از آن، نامه بجملة (إن شاء الله)، ختم می‌گردد.

۲- فرمانهایی که برای انتصاب قضات، و متولیان اوقاف، و ائمه جماعت، و سایر ارباب مناصب، و صادر شدت است، نیز، همه یک اسلوب عمومی و مشترک دارند؛ بدینسان: نخست شرحی درباره اهمیت و ارجح آن مقام، از جهت دین یا دنیا، ذکر شده؛ پس از آن، لیاقت و کفایت مأمور جدید، و صداقت و وفاداری او بیان شده، سپس، انتصاب او بآن مقام اعلام، و از آن پس، عامه طبقات را بتمسکین او در آن مقام امر می‌کنند

(۱) برای مأموران عالی‌قام، از قضاة، و ائمه جماعت، و حکام، و امراء تابع خود، و مستوفیان، فقط نام ایشان ذکر می‌شود (که در دو مجموعه رشید، کلمه فلان بجای آن گذاشته شده است). مگر آنکه در حال صدور نامه ست داشته‌اند؛ مانند: نامه چهاردهم عرائس که برای قاضی القضاة صادر گشته، و بقاء او را در همین ست که در پیش داشته است تأکید می‌کند و می‌نویسد: «قاضی القضاة فلان...»

و بجملة (ناصر منی: الأئمة) و محمود التّبر بلشتند) یا عبارتهای دیگر نظیر آن، ختم می‌شود که اگر تظاهر آنها اندکی متفاوت است، مفاد همه آنها یکی است. آنکه، نامه بجملة (إن شاء الله) ختم می‌گردد.

در بعضی از فرمانها، قسمت اول یعنی تجلیل منصب را ذکر نکردند، و از ذکر لیاقت مأمور جدید آغاز می‌کنند؛ و نیز، در برخی از نامه‌ها، پس از تصریح بانصب مأمور بنسبت معین، و وظائف او را در آن ست یاد می‌کنند، و در آن باب تذکراتی سودمند بوی می‌دهند؛ مانند، نامه ۱۵ عرائس درباره حکم خطبات (امامت جماعت)، و همچنین نامه دوم ابکار، و راجع بتقلید قضات خوارزم، و غیر آنها.

از مختصات فرمانهای مناصب دینی، فراوان بکار بردن اصطلاحات فقهی است که در ضمن تذکرات و وظائف آن مقام یاد می‌شود، و همچنین نیز، فراوان آوردن آیات و احادیث مناسب، و چنانکه از مختصات فرمانهای استیفاء، زیاد بکار رفتن اصطلاحات مالی و غیرمالی دیوانی است؛ جامکیات، جزایات، اقطاع، ایجابات، و مانند آنها.

۳- نوعی دیگر از نامه‌ها دستورهای کلی است که بامراء و حکمرانان داده می‌شود درباره چگونگی رفتار بامر دمی که در قلمرو حکومت ایشانند؛ مانند نامه ۱۸ عرائس که آغاز می‌گردد به (فلان، أدام الله کبریکته، بدانند) و پس از تذکرات مفید درباره وظائف او، بجملة (تا این جملة را که فرموده‌ام مدام خوش می‌سازد... إن شاء الله) پایان می‌یابد.

۴- نوعی دیگر از نامه‌های رسمی، فتحنامه بود که، و چون میبایستی بشارت فتنی را که پادشاه نموده است با آب و تاب تمام بیابانست کشور، و گاه بتمام ایالات و ولایات قلمرو سلطنت بدهند، و نامه‌ای که در این باره نوشته می‌شود وسیله آن چیزی

باشد که ما امروزه آنرا (تبلیغات) مینامیم. ازایشرو، انشاء فتیخانمه مستلزم فصاحت و حسن اثر مینبوده است. نمونه این انشاء، نامه اول 'أَبْكَارُ الْأَفْكَارُ' است که درباره فتح چند نوشته شده. اسلوب آن همانند سایر فرمانهای رسمی است، جزایشکه بذکر نعمتهای مخصوص الهی، و توجهات خاص آن در حق پادشاه، که فرستنده نامه است، آغاز میگردد، و این قسمت بلحنی ادا میشود که هم صورت شکر لہتمهای الهی را دارد، و هم اقتضای به برکزیدگی پادشاه در نزد خداوند، و به کلمه (وَالسَّلَام) ختم میشود.

اما نامه‌های خصوصی و احوالیات که از طرف خود رشید صادر گشته است، بطریق مختلف آغاز میگردد، و آغاز آن شکلی مخصوص ندارد، بلکه در آن شیوه‌های گوناگون بکار بردماست؛ گاهی شعری مناسب از اثر طبع خویش آغاز میکند، و گاهی بنام و عنوان مخاطب، با احترام، یا برادرانه، شروع میکند، و زمانی، از نام خود با کلمه تواضع (بنده) و در بعضی موارد، از مقدمات مطلب آغاز سخن میکند. و نیز، در بعضی از نامه‌های خصوصی همان روش نامه‌های رسمی دیوانی را در آغاز نامه پیش میگردد.

آنچه درباره اسلوب کلی نامه‌های رسمی و غیر رسمی رشید گفته شد، هم در نامه‌های دبیرمماسر وی، منتخب الدین، معمول بوده، و هم در نامه‌های خلف وی، بهاء الدین، ملاحظه میشود. بنابراین، چنانکه در آغاز فصل گفته شد، در این عهد، منشآت ترسل فارسی بصورتی رسمی و متحدالشکل در آمده بود که دبیران و منتسبان این فن، اصول آنرا از استادان تقلید میکردند، و بهمان صورت بکار میبردند.

۷- خصائص دستوری

سبک انشاء نامه‌های فارسی رشید از حیث قواعد دستوری، همان سبک عمومی دوره دوم سلجوقیان است که در میان نویسندگان خراسان معمول بوده است، و با اندک تغییراتی از سبک منشآت دوره غزویان مانند منشآت ابونصر مشکان و ابوالفضل بیهقی ریشه گرفته است. اینک آنچه از اینگونه منشآت فارسی آورده است بیان میشود:

مصدر - تاء مصدری عربی در نسخه 'عَرَّاسُ الْوُطَّارِ' و همچنین، نسخه 'أَبْكَارُ الْأَفْكَارِ' که عکس آنها در دسترس نویسنده است، همه جا تاء کشیده بدل شده، و بدینسان، کلمات تا اندازهای بصیغه فارسی در آمده‌است. مانند: تَحِيَّت. ذَمَّت. كَلِمَت. مِبَالَفَت بَلِيَّت. اِدَامَت. اِقَامَت. كَفَّارَت. و مانند آنها. تنها ذبک مورد (آیه) دیده شد که هر گاه صورت اول را اصل انگاریم باید احتمال بدیم که صورت دوم از غلط و یا تصرف ناسخ است.

در مسادر جعلی که هر گب از لغت عربی و فارسی ساخته است، مانند متأخران، مصدر متعدی را که خود متضمن معنی کردن است، با کلمه کردن آورده‌است مانند اسلار کردن که با توجه به معنای عربی آن غلط است، و بجای آن میتوان وصف عربی را با مصدر کردن ترکیب نموده گفت: صادر کردن، ولی اینگونه مصدر که گفته‌شد، در منشآت رشید ندرت دارد.

مطابقت صفت و موصوف - در اوصافی که بلفظ تازی آورده است ، در بیشتر موارد مطابقت صفت و موصوف را بقاعدهٔ عربی رعایت کرده ؛ پس هر گاه صفت مفرد برای جمع مکرر آورده بقاعدهٔ عربی صفت را مؤنثه آورده است ، مثال : آمال کاذبه و آجال جاذبه (نامهٔ دوم عرائس).

و نیز اگر موصوف مفرد مؤنث بوده . مطابقت را مراعات کرده است ، هر چند تا به تأیید لفظی بوده باشد ، مانند : حضرت قاهره - دولت قاهره - حضرت زاهره - حادثهٔ مقلقه - نازلهٔ محرقة ، و مانند آن .

گاه نیز این قاعده را مراعات نکرده است ، مانند : هضت مبارک (۷ عرائس) - مطالعات کریم (۸ عرائس) - ملوک شهید (۱۰ عرائس) - اخبارسار (۱۰ عرائس) - اگر چه موارد آن زیاد نیست اما باندازهٔ اینست که احتمال غلط استنساخ را بعید میسازد .

ضمایر - چنانکه از موارد استعمال (آن) و (او) در منشآت برمی آید ، رشیدیه مانند متأخران ، کلمهٔ (آن) را کماشبه اشاره است بجای ضمیر نیز آورده (او) تا باشخاص و (آن) را به اشیاء تخصیص داده است ، مانند : «و او را فرمود تا آنرا به بیت صافی» و عقیدت خالص ، و عزیمت صادق نظر کند. ۲ ابکار و نیز : «هر چیزی را که در آن بقای عالم ۲۵۰۰ عرائس .

یعکس ، کلمهٔ (او) که از ضمائر است در بعضی از موارد بجای (آن) اسم اشاره استعمال شده است ، مانند : (او برادر) ۱۹ عرائس بمعنای آن برادر . و نیز : (اوپرزگ) در (رقعهٔ عرائس) بمعنای آن بزرگ .

اما برخلاف آنچه اکنون متعارف است ، در هیچ مورد ، ضمیر سوم شخص جمع را (آنان) یا (آنها) استعمال نکرده ، و همه جا (ایشان) آورده است ، مانند : «و بر

تصدیل ایشان که اهل تزکیت خط ننویسند گواهی قبول نکنند. ۴ ابکار .

اداة ربط - کلمهٔ (تا) را بجای اداة ربط (که) بکار برده است ؛ مانند : «و غرض از تزکیب این کلمه ... آست تا خواهجه بملازین خانگیان را پیش جماعتی که کأس شراب نوشیده باشند ، و لباسی شباب پوشیده ، یازند . رقعهٔ سوم عرائس .

میهنات - کلمهٔ چند (در معنای عدد کم و نامعین) را ، بوجه صفت بمدازمدود آورده است ، نه آیتناکه امروزه متداول است که بر سیاق اعداد اصلی پیش از معدود می آورند . پس گفته است : «در این روزی چند» بجای در این چند روزه .

ضمیر مشترک (خویش) را برای غیر ذوی العقول نیز بکار برده است مانند : «و بوقت خویش اطلاق کند» ۳ ابکار . یعنی بموقع بپردازد . این استعمال اکنون متداول نیست .

- برای مخاطب ، بر سبیل احترام ، ضمیر غایب آورده بتأویل اینکه از راه تجلیل بجای اسم مخاطب ، عنوان (مجلس شریف) آورده ، و ضمیر را بدان رجوع داده است ، مانند : «چند کَرَت بمجلس شریف ، زادهٔ الله شرفاً ، بیسته آمده است در استعزاء و استتھاض اومبالیفت نموده شده ، و در کفایت این مهم که سبب نظام امور ، و صلاح جمهور است ، از او تجلّم حرکت خواسته گشته» ۸ عرائس .

- در کلام مثبت ، بجای کلمهٔ (کس) ، (هیچیکس) آورده است . مانند : «و اگر هیچکس را در این دنیا عمر ابد و بقای سرمد توانستی بود . بیغامیر ما ، خاتمُ السّین ، و سیدُ المرسلین را ، صَاوَرَاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمُ الْبَرَکَاتُ ، بودی» ۵ ابکار .

- بجای کلمهٔ (بک) که امروزه ، بر سبیل ابهام ، و برای تکرار ساختن معنای اسم بکار میبریم ، کلمهٔ (دیگر) را بدان پیوسته است ، مانند : «هر ساعت از جانبی دیگر

صدمتی باطرافرا کثاف آن میرسد. متأخران معمولا، بجای این عبارت چنین گویند
«هر ساعت از یکجواب...»

جمع اسامی - کلمات عربی را که بمعنای ذوی‌القبول نیست. بصیغهٔ عربی جمع بسته‌است مانند: سادات، کرامات، ربایان، للال، امداد، هیامن، مواطن، مصائب آجال، راحت، محامد، مراشی، خواطر، ومانند آن.

آنچه از این قبیل کلمات بنظر رسید همه بهمین صورت جمع بسته شده، و اگر موردی برخلاف آن باشد اینقدر نادراست که با همۀ دقتی که شده، از نظر اقتاداست، اما کلمات عربی‌ری که در عربی باو اوونون، ویا ونون جمع بسته میشوند برسم قعما یا الف ونون، و بفارسی جمع بسته است مانند: عالمیان، غافلان، ومانند آن.

- جمع‌الجمعهای غلط، چنانکه در میان متأخران رسم شده‌است، از قبیل: **فتوحات**، رسومات، ومانند آن، ندارد، بلکه جمع‌های لغات تازی را هر کجا بصیغهٔ تازی آورده قواعد آن زبانرا رعایت کرده است.

معرفة آوردن موصول علیه - قبل از (که) موصوله، هیچ کجا، بکلمه‌ماقبل که موصول الیه، یا موصوف مابده اداة (که) میباشد، حرف (ی) ملحق نشود، مانند: «ورسالات که بزبان اوقاتده بود، بشیکوترین لفظی، و خوبترین عبارتی گذارد» برخلاف متأخران، که در این مورد باخر موصوف (یاء) ملحق میکنند.^(۱)

(۱) بنظر میرسد که ملحق نکردن حرف (ی) بقاعده نزدیکتر است؛ چه، موصول الیه در همۀ زبانها معرفه است نه نکره، و نکره آوردن موصوف آنها شایسته است که صفت آن را، نه بوجه صله آورند.

صفت تفضیلی - چنانکه در میان بسیاری از سخنوران بزرگ معمول بود، صفت تفضیلی (اولی) را از معنای تفضیل تجرید نموده. و با علامت تفضیل فارسی (تر) آورده، و (اولیتر) استعمال کرده است.

پیشوند ها - برسم متقدمان، پیشوندهائی که برای تزیین کلمه، یا تأکید با تغییر معنای آن بکار می‌رود زیاد استعمال کرده‌است، و از اینراه در توسعه و تکثیر لغات فارسی استفاده کرده است، مانند: باز بردن - درخواستن - باز نمودن (بمعنای فرا نمودن و اظهار) - بیاید - بنمود.

پسوندها - یاو نکره را، برسم متقدمان، در تمام جمله‌های متعاطف آورده است، مانند: «و با لیکوترین زینتی، و پاکیزه برین کسوئی، و آراسته ترین اُهتبی، بمسجد حاضر شو» ۱۵ عرائس.

- گاه در پایان عنوانها و لقبهای طرف نامه، یا کسی که میخواهد با احترام یا بمعجت از او یاد کند، حرف (ی) ملحق میکند، مانند: «خداوندی، ملکی، خوارزمشاهی، لأزال... فرموده بود» ۲۰ عرائس.

این یاء را که نخستین بار، در آثار رشید، نویسندهٔ معاصر وی، **مُنْتَجِبُ الدّین** دیده میشود، و از آن پس، بصورت آداب متعارف، در نامه‌های رسمی و خصوصی فراوان آمده، و مرسوم شده شده‌است، استاد معاصر، مرحوم بهار یاء تعظیم و لقب نام نهاده است.^(۱)

این نامگذاری در صورتی درست است که آرایا به مصدری بدانیم، که بجای صاحب

(۱) سبک‌شناسی ج ص

مقام‌ساحب عنوان، مقام و عنوان‌وی رای‌باد میکنند، مانند: ریاست محترم. مدیریت کلّ، و مانند آن، که اکنون معمول است. اما اگر یاه متکلم عربی باشد مناسبت آنستکه، آنرا یاه اتساب و تحیب بدانیم.

مفعول له - کلمه (را) را برای مفعول له و بجای (از برای) نیز، استعمال کرده است، مانند: «این امثال، تأکید این حال، و تجدید آن مثال سابق را، نافذ گشت» ۱۴ عرائس. و اینگونه مفعول له که در میان قدمارائج بوده است،^(۱) اکنون متعارف نیست.

فعل معین - در بیشتر موارد، از (آمدن) فعل معین ساخته است، مانند: «پیش از این، خدمتها نبشته آمده است». و نیز، مانند: «و از ایزد، عزّوجلّ، خواسته می‌آید»^(۲)

- دیگر از افعال معین که در منشآت رشید زیاد بکاررفته است، (افتادن) است مانند: «بر مضمون هر یک و قوف افتاده. از افعال عموم بودن و شدن و گشتن نیز، فعل معین آورده است، ولی دو فعل (آمدن) و (افتادن) را بیشتر بکار میبرد، و گویا این از مختصات محلی خراسان بوده است.

(۱) میتوان گفت که این تعبیر، تقلیمی است از سبک عربی در باب مفعول له. پیش از همه نویسندگان، بی‌بهره این سبک را بکار برده است.

(۲) در حدائق نیز، از آمدن فعل معین آورده است، مانند: نوشته آمده است. در نامه‌ها، فعل متعدی (آوردن) بجای کردن، نیز بکار برده است و از آن فعل ترکیبی ساخته است، مانند «پیدا نخواهد آورد». نامه ۲۲ عرائس.

- فعل معین (یا فعل ربط) سوم شخص جمع (اند) را، در همه جا، تمام و بی‌تغییر آورده است: بدینسان: «دعا گویان حضرت ما اند» بجای (ما هستند) یا (مایند) و نیز، مانند: «بی نصیبانده» ۱۱ عرائس. و نیز، مانند: «مقیمان ساخت دنیا بر شرف انتقال اند» ۵ ابکار^(۱)

فعل رابط - هر کجا جمله ایرا بجملة دیگر عطف کرده، بشیوه متقدمان، فعل رابط را در جمله اول آورده، و از جمله، یا جمله‌های اخیر حذف کرد است، مانند: «هر روز، از میامن اعلام منصور و محاسن ایام مشهور، در عالم، ابواب امن گشاده تر بود است، و اسباب یمن آماده تر». و نیز، مانند: «هر ساعت، رایات دولت عالی تر خواهد بود، و امداد نصرت متوالی تر. و کسایکه از دائره نفاق گریخته اند، و نائز شقاق انگیزخته». و نیز: «اما اعذار لایع است، و موانع واضح»^(۲)

- گاهی، جمله‌هایی چند، متعاطف ذکر میکنند. بی آنکه در هیچ کدام فعل رابط آورده باشد، مانند: «زندگانی خداوند عالم، در پیروزی و نصرت، و بهروزی و قدرت، در ارباب تاهزاران سال. جهان بکم، و فلك غلام، و ایزد، عزّوجلّ، حافظ و معین»^(۳)

(۱) هر چند دو مثال اخیرا میتان از مقوله رسم الخط دانست که از تلفظ گشتگان پیش از دوران رشید باقی مانده باشد، اما در مثال اول بی‌دست که (اند) در زمان وی بهین صورت تلفظ میشده است.

(۲) در عبارتهای حدائق نیز این شیوه را بکار بسته است مانند: «از رؤساء عدل و توحید بوده است، و وضاحتی عظیم داشته.»

(۳) هر گاه این سبک عبادت تنها در یکی دومورد دیده میشد گمان میرفت که واو عاطفه پیش از جمله اول (مثلا جهان بکم) حذف شده باشد اما ملاحظه کثرت موارد این احتمال را نفی میکند.

و این سبک مخصوص را که خود لطفی خاص دارد بیشتر در دعا بکار میبرد. گاه نیز، در موارد دیگر، مانند، تعریف، و بیان حال، و مانند آن، چنین شیوه بکار برده است، مانند: «بطلع میمون، و اختر همایون، حرکت فرمودیم. دولت قائد، و صرت رائد، و اقبال مطاوع، اول ابکار. و نیز مانند: «سفت نتوان کرد که حال را چه راحت، و جان را حسرت». ۲۲ عرائس.

تحفیف ماضی نقلی - ماضی نقلی سوم شخص مفرد را چنانکه در نظم فراوان معمول است، مخفف ساخته است، مانند: «قدم بر بساط انبساط نهادست». اما این استعمال در مشتقات اوزیاد نیست.

فعل وجه مصدری - فعل مصدری را برسم متأخران، با مصدر مخفف استعمال کرده است، مانند: «و چون خطبه خواهد کرد، از الفاظ آنچه فصیحتر، و از معانی آنچه صحیحتر، بکار بندد». (۱۵ عرائس) - چنانکه از مفاد جمله پیداست، فعل (خواهد کرد) در اینجا بمعنای مضارع نیست. بلکه معنای جمله اینستکه: چون خواهد خطبه کند. بنابراین، این فعل بوجه مصدری استعمال شده، و بمعنای (خواهد کردن) است.

کلمه فرمودن را هم، بوجه فعل مرکب، برای تجلیل و احترام بکار برده است مانند: «و اگر خادم مخلص کمتر نریزد بکرم خنواوندی معذور فرماید داشت». (۲۰ عرائس) که با استعمال پهلوی آن مطابق است.^(۱)

(۱) دجوع شود بصفحه ۲۹۹ جلد دوم سبک شناسی مرحوم بهار.

فعل مضارع - فعل مضارع را همه جا، حتی در وجه التزامی، با پیشوند (می) استعمال میکند، مانند: «از لطائف فضل، و بدائع صنع ایزد، عزّ و جَلّ، امینمیدارده و نیز: «و خدمتی که میباشد، در اتنای آن مفرماید، تا در اتمام آن اثر خدمتگزاری و طاعت داری کرده میشود».

صیغه دعاء - صیغه های دعای فارسی را، همجا بصیغه مخصوص آن، یعنی با الف آورده، و الف دعا را برسم غالب، در میان فعل آوردماست، نه در آخر، مانند: «ایزد، تعالی، عزّ و جَلّ، خنواوند عالم را باقی داران، و هیچ مکر و هی بجنابان دولت، و عرصات مملکت او را راه ندهان».

ماضی استمراری نقلی - نوعی از ماضی استعمال میکند که میتوان آنرا ماضی استمراری نقلی یا ماضی استمراری بعید نامید، مانند: «اسیرمی بودماست».

ماضی نامعین یا نقلی، بجای ماضی التزامی - در بعض موارد بجای ماضی التزامی، ماضی نا معین آورده است، مانند: «در اثناء این همه احوال، در میان جابین، حرکتی پدید نیامد که از آن تنفّری متولّد شدست، یا تنفّری در وجود آمده باشد، چنانکه ملاحظه میشود، بجای آنکه بگوید: که از آن تنفّری متولّد شده باشد، گفته است: که از آن تنفّری متولّد شدست. و دوریست که اینکار را برای تنوع در تعبیر، و اجتناب از تکرار کلمه (باشد) در دو جمله متوالی، کرده باشد؛ چه از نظر آن در موارد دیگر، بر می آید که باین امر توجهی دقیق داشته، و از تکرار کلمات در پایان قرینها و جمله های متوالی سخت اجتناب داشته است.

ماضی التزامی استمراری - در بعض موارد، در آخر ماضی التزامی، بیاه استمراری

اشافه کرده‌است که شاید بتوان آنرا (ماضی التزامی استمراری) نامید. مانند: همی‌بایست که حشم غز قدر این نعمت بدانستندی، ۱۲ عرائس.

مضارع ساده بجای مضارع التزامی - فعل وجه التزامی را در مضارع، برخلاف آنچه اکنون معمول است که بصیغه خاص التزامی آورند، بصیغه مضارع مستقبل آورده‌است، مانند: «هر اشارت، که در نصر اولیاء، و قهر اعداء، از آن بارگاه مقدس صادر خواهد شد، آرا بشارت دولت خواهد دانست.» ۷ ابکار.

فعل شرطی - نوعی خاص از فعل شرطی آورده که میتوان گفت مانند (لو) عربی مطلب ممتنع الوقوع است، مانند: «و اگر این براندر را ممکنستی، خدای، عَزَّوَجَلَّ، میداند که اینحال گزینندی، و بر سر طاعت نشیندی. اما چه کنی...» ۱۹ عرائس.

فعل شرط و جزای شرط در ماضی - فعل شرط و جزای شرط را در ماضی یا پیوند به می‌آورد، نه چنانکه در میان متأخران معمول شده است، با پیشوند (می) مانند: اگر ممکن گشتی منازل و مراحل درویشی، و در آن ماتم بزرگ که... حاضر شدی. و نیز، مانند: «اگر خداوند عالم، خَلَدَ اَقَّةُ مُلْكُهُ، خواستی، هم توانستی رفت.» ۱۲ عرائس.

- در جمله مضاف الیه (بی) که مربوط بزمان ماضی است فعل ماضی آورده‌است مانند: «بی آنکه تیفی از نیام آمیخته شد، یا خوبی در موقوف حرب ریخته آمد، مسلم و متخلص گشت.» نامه اول ابکار. در اینگونه موارد بعدها چنین ممنون شده است که

فعل را بصیغه التزامی می‌آورند و می‌گویند: بی آنکه تیفی از نیام آمیخته شود، یا خوبی در موقوف حرب ریخته آید.

فعل مجهول - در بیشتر موارد یک فعل مجهول آورده، نایب فاعل را با (را) علامت مفعول آورده‌است، مانند: «و امیر، اَسَدُ الْمُلْکِ، آخر بک، جوهر را، دَامَ عَزَّةً، که امر منظوران حشم، و مذکوران خدمت ماست، بدین بشارت فرستاده گشت.» و نیز مانند: «... که روزی چند، نَجْمُ الْمُلْکِ، اوچی را باز گرفته آید.» میتوان احتمال داد که آوردن این یاه نوعی از قافله‌برداری برای مفعول باشد تا نایب فاعل بوده‌است. در این مثال ملاحظه میشود که بهره‌ده وجه آورده‌است: «اورا باز گردانیده آمد، و این مکتوب بدست او فرستاده گشت.» ۹ ابکار^(۱)

۸- ترتیب جمله بندی

ترتیب جمله بندی عبارتهای منشآت رشید بسیار منظم، و بر طبق قاعده زبان فارسی است؛ تقدیم و تأخیر در اجزای جمله، و معترضه‌های ناروا، و جمله‌های طولانی در آن کمتر دیده میشود، ولی نمونه‌هایی از این عیبها در آن میتوان یافت؛ اینک (۱) این روش را در حدائق نیز یکبار برده است، مانند: دیگر از صفات حمیده او را در آن ستایش، یاد کرده‌شود.

بترتیب ازهریک ازاین سه عیب نمونه‌ای ذکر می‌کنیم:

- ۱- «وَعَثَالٌ وَمُتَصَرِّفَانٌ، هِجِ جِزِیرِی، اَزْجَمْلِ وَتَفَاصِیلِ مَعَامَلَاتِ نِیُوشَانِدِ اِبْکَرِ.» چنانکه ملاحظه میشود، کلمه (بروی) را بر (ازجمل و تفاسیل) که بیان چیز را میکنند مقدم داشته، و «مبین و مُبَیِّن» را از یکدیگر جدا ساخته است.
- ۲- میان کلمه رابط (است) و متعلقات آن، جمله دعائی عربی آورده که کلام را بسیار زشت و ناپسند نموده است، مانند: «وَمَقَامَاتِ مَحْمُودِ کِهْ مَجْلِسِ شَرِیفِ رَا، زَادَهُ اللهُ شَرَفًا، اَسْتُ» هفتم عرائس. و ازاین نمونه مثالهای دیگر در منشآت رشید میتوان یافت.

- ۳- در منشآت رشید، جمله‌ها چندین طولانی و دنباله دار نیست که خاطر را برای ضبط مطلب، و ربط آغاز و انجام عبارت یکدیگر، رنج برده‌اند. اما گاه بندرت، در خلال عبارتهای وی، باینگونه جمله‌ها بر میخوریم، مانند: «وَأَبِیَاهُ مَرْسَلِ رَا، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ، کِهْ مَقْبَلِ اِمَانَتِ، وَ مَتَحَمَّلِ رَسَالَاتِ اِلهِی بُوْدِه‌اِنْدِ، وَ فَرَسَتَاوُ اَطْلُوقَاتِ عَالَمِیَانِ بُولُؤُفِ اَدَمِیَانِ، هَمْ اَزِ اَیْنِ جِنْسِ اِقْتَانِه‌اَسْتُ کِهْ هِیْجِ بَیْغَامِرِ بَیْرُودِ نِیَامِدَاسْتُ، وَ خَلْقِ رَا بِحَقِّ دَعْوَتِ نَکَرْدَاسْتُ، کِهْ نَعَطَافِغَایِ اَزْ اَرَبَابِ جِهَالَتِ وَ اَسْعَابِ سَلَالَتِ مَجْتَمَعِ شَدِه‌اِنْدِ، وَ رُوی بَعْمَاعِدَاتِ وَ مَعْلَکَفَتِ، وَ مَتَاوَأَتِ وَ مَخَالَفَتِ اَوْ اَوْرُدِهْ، وَ خَوَاسْتِه‌اِنْدِ کِهْ اَبْوَابِ نَبُوتِ وَ مَصَابِیحِ رَسَالَتِ رَا فَرُو مِیرَآنْدِ.»
- ۲ عرائس

و نیز نمونه دیگر: «وَقَصِیدَةُ غَرَّاهِ. لَا، بَلْ، خَرِیدَةُ عَذْرَاهُ کِهْ دَر مَدِیْحِ خَنَآوَنْدِ؛ مَلْکِی، خَوَارِزْمَشَایِ، اَزْ اَلَالِ... نَظْمِ فَرْمُودِهْ بُوْدِ، وَ قَافِیْتِ رَا کِهْ اَز مَشْکَلَاتِ اَشْوَاقِی اَسْتُ اِخْتِیَارِ کَرْدِهْ. وَ دَر هَرِیْتِ، لَطِیْفَایِ اَز لَطَائِفِ بِلَاحَتِ، وَ دَقِیْقَایِ اَز دَقَائِقِ صَاحَتِ،

نکاهداشته و مطلع و مقطوع را بیدائع صنعت، و رروایح صفت آراسته بگز جانینمه، رسیده ۲۰ عرائس.

حذف جمله و تقدیر آت - معمول وی در بیشتر نامه‌های رسمی و غیر رسمی، بخصوص در فرمانها اینست که در پایان نامه بر سبیل ذکر نتیجه، جمله‌ای می‌نویسد که مفاد آن اینست که از آن نامه چه مقصود داشته، و از طرف نامه توقع چه نتیجه‌ای را از مندرجات نامه دارد؛ در این موارد همه‌جا، جمله قبل از نتیجه معذوف است، مانند: «در جمله، سه روز، اورا بنزدیک اینجاب، بیش مقام یفتاد، تا معلوم جاب محروس زادالله حراسه باشد. تقدیر اینستکه، این مطالب نوشته شد. تا معلوم...»

۹- لغتهای فارسی و ترکیبات مخصوص

بعلت بی‌روایی که رشید، مانند سایر منشیان آنهد، در بکار بردن لغت‌ها و عبارتهای تازی در منشآت فارسی خویش داشته^(۱) خود را با استعمال لغت‌های فارسی نادر^(۲) و حتی متعارف و مأیوس، و با ساختن کلمات مرگب از فارسی و تازی، و غیر آن، نیازمند نمی‌دیده و بدان اعتنائی نداشت است: از اینرو اینگونه لغت‌ها در منشآت او

(۱) تفصیل این مطلب، در فصل (لغت‌ها و جمله‌های عربی در منشآت رشید) خواهد آمد.

(۲) مقصود از نادر امه است از آنچه بسبب ماده نادر باشد مانند: بر آهینتن و یا بسبب مورد استعمال مانند: فر و میراند که بر سبیل مجاز در معنای خاموش کردن چراغ استعمال کرده است:

بشود دیده میشود. اینک آنچه از این دیوانه بدقت فراوان از او مجموعه‌ای
دست آمد:

— بیرون آنکه: علاوه بر آنکه. مانند: «... بیرون آنکه پنجاه سال پدیران
چنانین... این نهال موالات را پرورانده بودند.»
— فرو میراندن: کشتن و خاموش کردن چراغ، مانند: «مصاییح رسالت را
فرو میرانده.»

— بازبردن: رجوع دادن: «بحال استقرار بازبرده.»

— طاعت داری، خدمتگزاری و دراطاعت بودن.

— شناختن: بمعنای دانستن: «یقین شناسد که امور او، هر ساعت منتظم تر
است.»

— فرمودن: بمعنای کردن و انجام دادن کار، چنانکه بر سییل ادب و احترام

تاکنون هم متداول است: «اگر در لفظ خللی یافته شود، یا در معنی زلی، آنرا
اصلاح فرمایند: ۲۴ عرائس^(۱)

(۱) که در اصل فرمایند کردن بوده است، مانند عبارت دیگر که در نامه ۲۳ عرائس
بصورت اصلی آمده است: «سلام و دعای خدمتکار بخویشان و... فرمایند رسانید» و نیز، مانند:
«واگر خادم مخلص کتر نویسد بگرم و خداوندی معنور فرمایند داشت» ۲۰ عرائس.

این تحول در معنای فرمودن چنین پدید آمده است که میخواستند کاری را از کسی
بخواهند، و یا بوی نسبت بدهند که شأن او را اجل^(۲) از مباشرت آن کار میدانسته اند، فرمان
دستوری آنکار را بوی نسبت میداده و یا از او میخواستند، سپس بتدریج فعل متعلق

بجایه حاشیه در صفحه ۹۰۶

— دانستن: بمعنای توانستن: «کلی بی اینهمه، قصد داند. کردی.»

— گرد نان: بمعنای سران و گردنفرزان: «گردنهای گردن آن بقمه، در ربطه
مطاعت و متابعت ما آورده» نامه اول ابکار.

— بریدن بیابان: بيمودن آن.

— کوتاه دستی: امانت و درستکاری.

— هر آینه: همانا: «هر آینه، متقلد و متکفل آن شغل کسی باید که...»
نامه سوم ابکار.

— بازبستن: منوط و موکول نمودن: «جمله بقلم او بازبست.» نامه سوم ابکار.

— بر قلم فروشدن: از قلم افتادن.

— نشست انباختن: ماوی گردیدن و مستقر شدن: «بر خطر سیل نشست انباختن»

— چاشتگاه: هنگام چاشت.

— بر آهیختن: بر کشیدن و بیرون آوردن چیزی از چیزی، مانند نیغ از نیام.

— بررسی: رسیدگی و تحقیق نمودن: «و از حال هر يك، سرآ و جهرآ، برسند»

نامه دوم ابکار.

— در جمله: فی الجمله.

بجایه ارمضه قبل

فرمودن حذف شده و خود، بمعنای انجام عمل (با حفظ معنای احترام) بکار رفته است. چنانکه
اکنون نیز، هنگامی که چیزی را با ادب بکسی میگوئیم، فرمایند، یعنی بگنویسید.
و در این باره چندان توسع شده که از باب ادب هم فعل فرمودن را بکسی نسبت میدهند و
هم فعل اصلی را، چنانکه میگویند: فرمایند بخورید. فرمایند بنشینید، و مانند اینها.
(رجوع شود بضمائم دستوری در همین باب).

- بر حکم فرمان: برطبق فرمان: دومن کعبه را بر حکم فرمان ایضاً، عَزَّ وَجَلَّ،
تیمار دارنه. نامه دوم اینکار.

- یورتگاه: اقامتگاه.

- نان پاره: اندک مستمری: «وایشان را یورت کلهی و نان پازهای تمسین فرمایند
نامه ۱۲ عرائس.

- فروبسته ماندن: معوق و مهمل ماندن: «تاضعات مسلمانان فروبسته نمائید»
- فروبستگی راه، سدود شدن راه.

- اهلتز: مستعدتر و آماده تر: «انزوا و انفراد را اهلتزی ماند» ۴۰ عرائس.

- درباب: درباره: «هر عنایت که درباب او فرماید».

- خانگیان: اهل‌الکبیت.

- خداوند و خدایگان: عنوان احترامی است که پیداشاهان و امرای بزرگه
از قبیل سلطان سنجر و غوازمشاه داده است.

- درمعنای فلان: درباره آن: «این رقمه بیزرگی نویسد درمعنای خواستن
منشآت آنکس...»

- نهاد: فطرت و طبیعت.

- رامش: راحت و آسایش.

- چشم زخم: عین‌الکمال و آسیب اندک که از قضا بکس برسد.

- تیماردانست: توجه و مراقبت و مواظبت حال کبیر را نمودن: «در تیماردانست

ایشناجب پیش تخت‌اعلی مبالغت نمایند» و نیز مانند (تیمار آن مهم دهنی بداره).

- شادمانگی: وجد و سرور.

- بازمودن: اظهار کردن.

- بر آمدن مراد: نجات و حصول مقصود.

- نواخت: نوازش و ملاطفت.

- قلیبان: قزاق: «قلیبان هر چند رحیم تر کز بدمتر» رقمه سوم فارسی عرائس.

- رفتگان: مهاجران: «رفتگان را باطمان بازخواند» نامه چهارم اینکار.

- سخت: بمعنای بسیار و برای تأکید آن بر وجه قید مانند (سخت بسیار).

علاوه بر اینها، معدودی لغات نیز در نامه‌ها دیده میشود که در آنها ایتال یا
تخفیف بلهجه محلی خاص آمده است مانند: زفان بجای زبان - هژده بجای هیجده
چنو مخفف چون او - لبشتن بجای نوشتن (همه‌جا نوشتن و مشتقات آن را با به استعمال
میکند) دوستار مخفف دوستدار - بشر مخفف بدتر. اما کلمه (بیغامیر) را بدون تخفیف
و بهمین صورت آورده‌است.

۱۰- لغت‌ها و جمله‌های عربی در منشآت رشید

راجع بمقدار لغات تازی و فارسی در رسائل فارسی رشید باید گفت که اصل در

لغت‌های این رسائل، تازی است، و لغت‌های فارسی را (جز ادوات و روابط) بشدت
در آن میتوان یافت: چنانکه اگر کسی بترکیب و جمله بندی زبان عرب آشنا باشد

بی آنکه او را زحمت تفکر برای پیدا کردن لغت‌های عربی لازم آید، میتواند عبارتهای این منشآت را با حفظ اکثر مفردات بتازی بگرداند.

اینک برای نمونه، قسمتی از نامه هفتم عرائس را نقل مینمایند: «و خرد دوزیر که را مقرر است، و خاص و عام را مصور، که امداد کرم، و اعداد نم سلطان عالم، اعرالله انصاره، و ضاعفاً قتلاره، در حق مجلس شریف، زاده الله شرفاً، زیادت از آنست که در حق همه انصار دولت، و اوان مملکت، و حق این نعمت در دمت حسن عهد مجلس شریف، زاده الله شرفاً، قرضی است که ادای آن از لوازم است؛ بل، قرضی است که قضای آن از مواجب است، و همیشه، مجلس شریف، زاده الله شرفاً، دولت قاهره را در حدوث مهیات، و نزول ملات ناب احد، و رکن اشذ، و حصن امنع، و عماد ارفع توتد لغت، تا آخر نامه که بهمین متوال است: گمان نرود که این عبارت، برای تمثال در این باره، گزین شده است، بلکه، انتخاب و نقل آن از روی تصادف بوده است و نمونه متوسطی است که در این باب میتوان نقل کرد.

در استعمال لغت‌های عربی پیروای آرا نداشته که ماده یا هیئت آن در فارسی مأنوس باشد یا نا مأنوس، بلکه، با اتس و احاطه‌ای که خود بزبان و ادبیات عرب داشته، باقتضای مقام، و هر لغت تازی و هر صیغه اشتقاق عربی را که توأسته است بکار برده، از اینرو، در منشآت فارسی وی لغت‌های تازی، که از حیث ماده و یا از حیث صیغه در فارسی متعارف و مأنوس نیست^(۱)، فراوان میتوان یافت مانند: مفاوضه.

(۱) توضیح آنکه لغات تازی که در فارسی نامأنوس مینماید، در بعضی علت غرابت آن ماده لغت است، و در برخی اشتقاق؛ مثلاً، لغت‌های: ملات - ناب - و ذایع - اجه -

بینه حاشیه ارسطه بعد

حسکت - چشم - محراض - کلره - اعتماد - تبیح - مسهل (بمعنای میسر) - شمس - اعباه - تنگبار تداع - مناوات - و فی (بمعنای با وفا) زیارت طیف - سعابت صیف، و مانند آنها. علاوه بر اقسام و صفات و مصادر که بتازی آورده، گاه نیز، ادات را بتازی آورده است مانند:

«و قصیده‌ای غرآ، لا، بل خریدم‌های عنده که در مدح مجلس خنوادبی، ملکی، خوارزمشاهی، لأزال عالیاً، نظم فرموده بود» - نامه ۳ عرائس.

بینه حاشیه ارسطه قبل

معرفت، که در نامه‌های فارسی رشید آمده است از حیث ماده لغت در فارسی نامأنوس هستند ولی لغت‌های: مخیم - سارت - مناجح - نیجج - یا آنکه از حیث ماده لغت غرابتی در فارسی ندارند، از حیث صیغه‌هایی که در آنها بکار بسته است نامأنوس هستند. مقصود از نامأنوس بودن صیغه لغت در فارسی نه اینست که لغتی بآن صیغه، مطلقاً، در فارسی مأنوس نباشد، بلکه ممکن است لغتی تازی صیغه‌ای در فارسی مأنوس باشد، ولی لغت دیگر بآن صیغه نامأنوس و صیغه دیگر مأنوس باشد. مثلاً، کلمه مکرر صیغه اسم مفعول از باب تفضیل در فارسی متداول و مشهور است، اما مخیم که اسم مکان از همان باب است مأنوس نییاست، و علت این امر اینست که باهه رواج عربی در فارسی و وفور اطلاع ایرانیان بر زبان عرب نمیتوان قواعد صرفی زبان عرب را در زبان فارسی امری شایع و رائج شرد، و آنچه از مفردات مشتقه در فارسی استعمال میشود اگر بهمان صورت در فارسی زیاد متداول و معمول نشده باشد در حقیقت نمیتوان آنرا مأنوس شرد، هر چند از آن ماده مشتقات دیگر متداول و مأنوس شده باشد، و یا بآن هیئت و صیغه لغات دیگر تازی بکثرت استعمال شده باشد.

بهر حال، باید دانست که در تشخیص لغات نامأنوس و نامأنوس قریباً قتی اهل ادب، و اقتباس ایشان نمیتواند ملاک باشد، زیرا توغل ایشان در ادبیات ایران و عرب ذهن ایشانرا بلغات تازی هسانقدر مأنوس میسازد که بلغات متعارف و مأنوس فارسی.

اما جمله‌ها و عبارات‌های تازی نیز، در منشآت رشید فراوان دیده می‌شود، و بچند صورت آمده است.

۱- تمثّل باشعار و امثال، و استشهد بآیات و احادیث - در نامه‌های رسمی که از جانب خوارزمشاه بخلیفه، یا پادشاهان و امراء و وزراء مستقل نوشته شده، تمثّل بآیات و اخبار و اشعار و امثال عربی ندرت دارد؛ مانند: «وَأَوْلَدُ الْفَرِّ يَتَّقِي بِأَبَائِهِ الْفَرَّ» (نامه چهارم عرائس) و «مَا يَمْنَى الْمَرْءُ بِدَرْكِهِ» (نامه نهم عرائس).

اما در منشورها و فرمانها، بمناسبت مطالبی که در آنها راجع باحکام و وظائف مربوط بمشاغل دینی آمده، بآیات و احادیث، فراوان استشهد شد است. و همچنین در نامه‌های خصوصی و بخصوص در خوانیبات و آنچه بدوستان ادیب و فاضل خود نوشته است، اشعار و امثال عربی فراوان دارد. مانند نامه‌های ۲۰ و ۲۱ عرائس و غیر آن^(۱)

(۱) تضمین آیات و روایات و امثال تازی در ضمن منشآت، در آن عهد و پس از آن امری رایج بوده و از نوازم مهارت در این فن بشمار میرفت است؛ چنانکه نویسنده معاصر رشید، نظامی عروضی، در ضمن تعریف ماهیت دبیری گوید: «دبیر باید که از ادب و ثمرات آن، قسم اکبر، و خط او فر نسیب او شده باشد... پس، عادت باید کرد بغواندن کلام رب العزة و اخبار مصطفی، و آثار صحابه، و امثال عرب، و کلمات عجم، و مطالعه کتب سلف، و مناظره صحف خلف؛ چون، ترسل صاحب وصای و قایوس، و الفاظ حمادی و امامی و قدماة بن جعفر، و مقامات بدیع و حریری و حمید، و توقیعات بلعی و احمد حسن... هر کاتب که این کتب دارد، و مطالعه آن فرو نگذارد، خاطر را تشدید کند، و دماغ را مقال دهد، و طبع را برافروزد، و سخن را بی‌بالا کشد، و دبیر بدو معروف شود. اما چون فر آن داند، یک آیتی از عهد و ولایتی بیرون آید...» چهارمقاله. طبع لیسن. ص ۱۳.

و نیز، از این چند جمله که قطب‌الدین شیرازی در دیبچه دره‌التاج آورده است میتوان ضرورت این تضمینات را در دانش، ترسل، در آن اعصار دریافت «وخواست که ... رسالة بنویسد بر شیوه ترسلان؛ مثلش بر آیات، و اخبار، و امثال، و اشعار» - دره‌التاج، ص ۱۵

۲- دعاهائی که بصورت تجلیل و احترام، پس از ذکر نام اماکن و اشخاص، و یا امور مربوط باشخاص آورده است. این دعاها، جز در مواردی بسیار معدود و نادر، همه، عربی است، و نمونه‌های آن در فصل (سبک کلمی نامه‌ها) ذکر شده است.

۳- گاه برسبیل تفتن، در اثناء عبارتهای فارسی، جمله‌ای را از خود بتازی می‌آورد، و بدبیشان عبارات‌های تازی و پارسی را بهم می‌آمیزد، چنانکه در نامه هفتم عرائس گوید: «واز ایزد، و عزّو جیل، خواسته می‌آید تا... إِنَّهُ عَلَى ذَالِكْ قَدِيرٌ، وَ يَضُنُّ لِإِجَابَةِ جَدْبِرٍ».

این تفتن در نامه‌های خصوصی وی فراوان دیده می‌شود؛ مانند این عبارت که در نامه بیستم عرائس، خطاب به مُتَجَبِّ الدِّينِ، بدیع، در وصف شعر او آمده است «و خادم منتظر فرصت میباشد تا چنان عرضه‌افند که حق اواز تحسین و احسان گذارده آید. مَعَ عَلِيمِهِ أَنَّهُ لَا يُضْنِي حَقَّهُ وَ لَوْ أُوْتِيَ مِنْشِيهَا يَكْفُرُ يَسْتَرِيئاً مِنَ الدَّهْبِ».

۴- علاوه بر عبارتهای عربی که برسبیل استشهد و تمثیل، و دعا و تجلیل و تنوع در عبارات آورده، ترکیباتی نیز از قبیل: «عَلَى أَحْسَنِ الْوُجُوهِ - عَلَى الْعَيْقَةِ - سُوءُ الْعَهْدِ - حُضْفُ الْأُرْدُ، و مانند آنها، در خلال عبارتهای فارسی آورده است.

باری، اگر صنعت تلمیح را بشعر تخصیص نداده و آنرا تعریف عام نموده بودند که شامل نثر نیز میشد^(۱) میتوانستیم بگوئیم منشآت رشید نثری است ملتح.

(۱) صاحب حدائق در تعریف ملتح می‌گوید: «چنان باشد که يك مصراع تازی و یکی پارسی، و روا بود که يك بیت تازی و یکی پارسی، و یا دو بیت تازی و دو پارسی، و یا ده بیت تازی و ده پارسی بیآورند...» دیگران نیز، در تعریف آن شعر بودن را اعتبار کرده‌اند

اما جمله‌ها و عبارات های تازی نیز، در منشآت رشید فراوان دیده میشود، و بچند صورت آمده است.

۱- تمثّل باشماز وامثال، و استشهد بآیات واحادیث - در نامه‌های رسمی که از جانب خوارزمشاه بخلیفه، یا پادشاهان و امراء و وزراء مستقل نوشته شده، تمثّل بآیات و اخبار و اشعار و امثال عربی ندرت دارد؛ مانند: «وَأَوْلَادُ الْفَرِّ بِقَدَى بِأَبَائِهِ الْفَرِّ» (نامه چهارم عرائس) و «مَا كُلُّ مَا بَقِيَتِي الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ» (نامه نهم عرائس).

اما در منشورها و فرمانها، بمناسبت مطالبی که در آنها راجع باحکام و وظائف مربوط بشاغل دینی آمده، بآیات و احادیث، فراوان استشهد شده است. و همچنین در نامه‌های خصوصی، و بخصوص در اخوانیات و آنچه بدوستان ادیب و فاضل خود نوشته است، اشعار و امثال عربی فراوان دارد. مانند نامه های ۲ و ۴۱ و عرائس و غیر آن^(۱)

(۱) تفسیر آيات و روایات و امثال تازی در ضمن منشآت، در آن عهد و پس از آنکه امری راجع بوده و از لوازم مهارت در این فن بشمار میرفته است، چنانکه نویسنده معاصر رشید، نظامی عروضی، در ضمن تعریف مایهت دینری گوید: «دیر باید، از ادب و نثرات آن، قسم اکبر، و حظ او فر تصب او شده باشد... پس، عادت باید کرد بخواندن کلام رب العزة و اخبار مصطفی، و آثار صعابه، و امثال عرب، و کلمات عجم، و مطالعه کتب سلف، و مناظره صحف خلف؛ چون، ترسل صاحب وصابی و قابوس، و الفاظ حدادی و امامی و قدامة بن جعفر، و مقامات بدیع و حریری و حید، و توقعات بلعی واحد حسن... هر کاتب که این کتب دارد، و مطالعه آن فرو نگذارد، خاطر را تشعید کند، و دماغ را سقال دهد، و طبع را برافروزد، و سخن را بیلا کند، و دیر بدومعرف شود. اما چون قرآن داند، بیک آیش از عهد و لایتنی بیرون آید.» - چهارمقاله، طبع لیسن، ص ۱۳.

و نیز، از این چند جمله که قطب الدین شیرازی در دیباچه دوة التاج آورده است میتوان ضرورت این تفسیرات را در انشاء ترسل، در آن اعصار دریافت «وخواست که... رساله بنویسد بر شیوه مترسلان؛ مشتمل بر آیات، و اخبار، و امثال، و اشعار.» - دوة التاج، ص ۱۵

۲- دعاهائی که بصورت تجلیل و احترام، پس از ذکر نام اماکن و اشخاص، و یا امور مربوط باشخاص آورده است. این دعاهای، جز در مواردی بسیار معدود و نادر،

همه، عربی است، و نمونه های آن در فصل (سبک کلمی نامه‌ها) ذکر شده است.

۳- گاه برسبیل تفتن، در اثناء عبارتهای فارسی، جمله ای را از خود بتازی میآورد، و بدینسان عبارت های تازی و پارسی را بهم میآمیزد، چنانکه در نامه هفتم عرائس گوید: «وا ازبذ، عزو جل، خواسته میآید تا... إِنَّهُ عَلَى ذَالِك قَدِيرٌ، وَ يَضُنُّ الْجَابَةَ جَدِيرٌ».

این تفتن در نامه‌های خصوصی وی فراوان دیده میشود؛ مانند این عبارت که در نامه بیستم عرائس، خطاب به مُتَّجِبُ الدِّينِ، بدیع، در وصف شعر او آمده است «و خادم منتهز فرصت میباشد تا چنان عرض افکند که حق آواز نوحین و احسان گذارده آید مَعَ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُضِي حَقَّهُ وَ لَوْ أَوْتِي مِنْشَهَا يَكُلُّ لَيْتَ نَيْتًا مِنَ الذَّهَبِ».

۴- علاوه بر عبارات های عربی که برسبیل استشهد و تمثیل، و دعا و تجلیل و تنوع در عبارات آورده، ترکیبائی نیز از قبیل: «عَلَى أَحْسَنِ الرَّجُوعِ - عَلَى الْغَلْبَةِ - سَوْهُ أَلْهَدُ - ضُفُّ الْوَدِّ» و مانند آنها، در خلال عبارات های فارسی آورده است.

باری، اگر صنعت تلمیح را بشمر تخصیص نداده و آنرا تعریفی عام نموده بودند که شامل نشی نیز میشد^(۱) میخواستیم بگوئیم منشآت رشید نشی است ملتح.

(۱) صاحب حدائق در تعریف ملتح میگوید: «چنان باشد که يك مصراع تازی و یکی پارسی، و روا بود که يك بیت تازی و یکی پارسی، و یا دو بیت تازی و دو پارسی، و یا ده بیت تازی و ده پارسی بیاروند.» دیگران نیز، در حرف آن شعر بودن را اعتبار کرده اند

علاوه بر اینها، گاهی در ضمن جمله‌های فارسی، کلمات را بر طبق قاعدهٔ نحو عربی، با تنوین بکار بردماست، مانند: «پس زود، اختیاراً واضطراراً، در ربقهٔ طاعت خواهذ آمد.»^۱

و نیز، هر کجا در میان نامه، تاریخ ذکر شده، تمام یا قسمتی از آن، بلغات و همچنین بسیاری تر کبب تازی آمده است، چنانکه در فصل (ذکر تاریخ در نامه‌ها) ملاحظه خواهد شد.

۱۱- اصطلاحات دیوانی

در منشآت رشید، بخصوص در منشآت رسمی و دیوانی وی، علاوه بر عناوین احترام که در فصل جدا گانه ذکر شد، اصطلاحاتی از امور مالی (استیفاء) و لشکری و دبیری و غیر آن یافت میشود که میتوان آنها را اصطلاحات دیوانی نامید. اینک آنچه از اینگونه اصطلاحات در منشآت رشید آمده است یاد میشود. و بطوریکه ملاحظه میشود، همهٔ آنها (جز دو کلمه) بلغت تازی است:

خدمت: پیشکش. و همچنین نامه‌ای را که تقدیم بزرگتر از خود میکردند

بنیه حاشیه از صفحه قبل

اما ادب، عبدالله، و صاف الضرة، این اصطلاح را از باب توسع، به نثر مختلط از فارسی و تازی نیز، اطلاق کرده. و در وصف عبارتهای کلیله و دمنه، کلمه (ملیح) را بکار برده و گفته است: «ملیحی است مشحون بستنلات، از آیات و اخبار و بیات هر می...»

بر سیبل تواضع بخدمت تعبیر کرده است^(۱)

- اقطاع: تبول.

- اطلاعات: مخارج (گویا خصوصاً بمخارج لشکری اطلاق میشده است. رجوع شود بنامهٔ سوم ابکار افکار).

ایجابات: مواجب و مستمری.

- ادرارات: پرداختی‌های مستمری که از روی احسان میشده است، مانند مستمری‌های طلاب علوم و غیر آن.

- تسویفات: عطایا و هدایا.

- انظار: گویا نوعی اذدرآمد یا هزینه‌های دولتی بوده و شاید عنوان (منشی النظر) نیز بمتصدی چنین کار دیوانی داده میشده است. اما مرحوم بهار آقرا بمعنای منشی حضور دانست^(۲).

- معاملات: باقیماندهٔ حساب و بدهی مالیاتی، مانند: «و معاملت با او بیرون ریزند.» نامه ۸ ابکار. مقصود اینستکه بدهی مالیاتی خود را با او واریز کنند^(۳).

- جرائد معاملات: دفترهای معاملات، یعنی دفترهای بدهی‌های مالیاتی. بطور کلی جریده بمنمای هر گونه دفتر می آمده‌است اعم از دفتری که محتوی صورت اسامی حقوق گیران بوده و یا متعین ارقام مالیاتی.

(۱) مانند: «و اگر خدمتکار در اینست... خدمتی نوشته است، و قاصدی نفرستاد.»

از نامه ۲۳ عراقی.

(۲) دجوع شود بدلیل صفحه ۳۸۱ جلد دوم سبک شناسی.

(۳) این اصطلاح در زمان فر نوبان نیز بهین معنی بوده‌است چنانکه در تاریخ بیهقی نیز مکرر بآن معنی بآن آمده و از جمله: (هر اردنبار مشاخره هر مامی از معاملات جمع)

— خط : نامه.

— مکتوبه : نامه.

مستوفی کل ممالک : کسیکه تصدی امور مالی همه مملکت بدو مقوض می‌گشته است (نامه سوم فارسی ابکار) و در اصطلاح آن زمان وزمانهای قبل بعد از حیدرآباد استیفاء نیز صاحب چنین مقامی را می‌گفته‌اند.

— نایب : بانایب استیفاء : رؤسای دیوان استیفاء ایالات و ولایات که از طرف مستوفی کل مأمور تصدی امور مالیاتی و دخل و خرج ناحیه ای میشدند (نامه سوم فارسی ابکار).

— برات : حواله نامه ، سفته.

— مشروح : گویا مراد سورت ریز حساب بوده است (رجوع شود بنامه سوم

ابکار اُلُفکار).

— تقلید : تقلید سمتی، مانند قضاء و استیفاء و مانند آن ، بمعنای گماشتن کسی است بآن مقام .

— مثال : فرمان و دستوری (اعم از کتبی و شفاهی).

سبیل : وظیفه و تکلیف مانند : سبیل امرای ... آست که بر تمکین و احترام ... متوقرب باشند.

— جرایات : مرادف مشاهره آمده و نیز محتمل است که این کلمه نیز بمعنای (اجرا) باشد که بمعنای مستمری جنسی است چنانکه بعداً خواهد آمد.

— مشاهرات : مقرری‌های ماهانه^(۱)

(۱) اصطلاح مشاهره ، دوزمان غزنویان نیز، بهین معنی می‌آمده است ، چنانکه در ذیل صفحه ۱۱۵ ملاحظه شد.

— بقعه : ناحیه، مدرسه و محل موقوفه.

— هواخواهی : طرفداری.

— اعمال : مناصب ؛ از قبیل : قضاو - استیفاء - ولایت ، و غیره. مفرد آن (عمل) نیز بمعنای منصب و سمت می‌آمده است.

— حشم : لشکر.

— صاحب طرف : بمعنای امرا و حکمرانانی که قلمرو حکومت آنها در نواحی مرزی حکومت خوارزمشاهان ، و باقیمت‌های مجاور قلمرو حکومت سنجر بود ماست ؛ مانند نصر بن خلف ، ملک نیمروز ، و همچنین ملک مازندران .

— مفاوضه : نامه (این اصطلاح گویا بیشتر در نامه‌های دوستانه و خصوصی بکار میرفته است).

— مطالعه : نامه ؛ مانند : (و پیش از التقاء ، مفاوضات عزیز و مطالعات شریف بر تو اثر می‌فرستد). نامه ۱۱ عرائض.

— ملاحظه : نامه.

— رقهه : نامه کوچک و مختصر^(۱). اما چنانکه از تاریخ بیهقی برمی آید، در عهد دی ، در این کلمه معنای لغوی آن رعایت نمیشده ، و بهر نامه‌ای که از کهنتر به‌تر نوشته میشده رقهه اطلاق میشد ماست ، هر چند مفضل بوده باشد^(۲).

— مسرع : پیک تندرو.

— خطابات : امامت جماعت (بمناسبت اینکه خطبه از طرف امام جماعت بنام شاه

(۱) این سه اصطلاح منشیانه اختصاص بديوان نداشتند است.

(۲) رجوع شود بصفحه ۴۴۷ تاریخ بیهقی. (چاپ دکتر قاسم غنی).

و خلیفه ایراد میشده ، این عنوان را از برای او بکار برده‌اند . رجوع شود بنامه ۱۵ عرائس .

- فتحنامه : نامه‌ای که مانند بخشنامه ، درباره خبر پیروزی پادشاه ، بنواحی مملکت ، و همچنین بامرای و پادشاهان علاقه مند بموضوع ، فرستاده میشده است .

- خزانه کتب خاص : کتابخانه سلطنتی .

- اجرا - جامگی . گویا اجرا که اصل آن اجرا بوده ، بمعنای مستمری جنسی از آذوقه و غلات بوده است و جامگی بر مستمری نقدی اطلاق میشده است . شاهد این مطلب را از این عبارت که نظامی عروضی در چهارمقاله ، درباره امیر معزی ، شاعر دربار سلطان ملک شام سلجوقی نقل کرده است میتوان دریافت : «سالی در خدمت پادشاه ، روز گذاشتم که جز وقتی از دور ، اورا شواستم دیدن ، و از اجرا و جامگی یکمن و یکدینار تیا فتم» و خرج من زیادت شده . چه ، ظاهر اینست که جمله (از اجرا و جامگی یکمن و یکدینار) بر سیل لغت و نشر مرتب آمده است ؛ پس اجراء وزنی بوده و جامگی پولی .

- حسابگرد : صورتحساب .

- نشان : مقصود مهربا امضاء بوده است که از طرف شخص مسئول ، در پای اسناد گذاشته میشده است .

* * *

از لغت‌های نازی که در معانی مخصوص بکار برده و اکنون در آن معانی متداول نیست این لغت دیده شد :

- حالی : اکنون ، فوری و دردم .

- وقت وقت : کاه بکاه .

- معنی : مطلب و مقصد . مانند : (از جهت این معنا بخراسان آمد).

۱۲- عبارتها و عنوانهای ادب و احترام

در نامه های رشید ، چه نامه های رسمی و دولتی ، و چه نامه های خصوصی و اخوانیات ، عبارتهای ادب و عنوانهای تشریفاتی فراوان بکار رفته است . بیشترین عبارتها در نامه های وی ، صورت یکتواخت و فورمولی دارد ، و از تسبیح در منشآت رشید ، و همچنین منشآت منشی معروف معاصر وی ، مُتَّجِبُ الدِّین ، بخوبی معلوم میشود که این الفاظ و تعبیرات در عصر وی متعارف و مرسوم بوده است ، و از ملاحظه بض این عبارتها و عنوانها بر میآید که این افراط در ادب و تواضع ، که بتملق و چاپلوسی نزدیک است ، از همان زمان در ایران رواج داشته است .

عبارتهای ادب و احترام را که در منشآت رشید بکار رفته بچهار قسم میتوان

منقسم ساخت :

۱- کلمات تواضع و ادب . ۲- عبارتها و عنوانهای تجلیل و احترام . ۳- عنوانهای

تفضیم شاهانه نسبت بخود . ۴- دعاء .

اینک الفاطمی را که از این چهار قسم در منشآت رشید بصورت متعارف دیده میشود

یاد میکنیم :

۱- کلمات تواضع و ادب - بنده - اینجناب - خدمت بمعنای نامه و پیشکش.

مخلص - خادم - خدمتکار - ملطفه و ملاطفه بمعنای نامه.

۲- عبارتها و عنوانهای احترام: خداوند (بیادشاهان بزرگه) - حضرت عمرو

(بمعنای دربارمرو) - مجلس اعلی (برای پادشاهان درجه دوم، و وزراء، و امرای).

جانب محروس (بجای حضورمبارک یا جناب عالی که امروزه متعارف است) - مفاوضان

عزیز (نامه‌های شریف) - مطالعات کریم (بهمان معنی) - آنحضرت - جواب عزیز.

خطاب بزرگوار (نامه شما) - تشریف مفاوضات (یعنی ارسال نامه های شما) - مجلس

بزرگه (یعنی جنابعالی) - جناب کریم - لقاء کریم و مشاهدۀ عزیز (زیارت شما) -

حضرت یا حضرت مقدسه (حضرتعالی) - تخت اعلی (پیشگاه همایونی باسطلاح

امروزی) - پیش‌تخت (حضور شاه) - فرمودن (کردن) - خاتون ملکه (برای دختر

و زن پادشاه).

۳- عنوانهای تفضیم شاهانه نسبت بخود - ما (بجای من) مانند: «چون علم

ما محیط بوده، و نیز مانند: دولت ما شد الله از کائنات». و نیز: حضرت ما - عزیمت

مبارک - مجلس ما.

۴- دعاها نیکه پس از نام اشخاص و اوقوام و مکانها آمده است - از چیز

هائی که لازمه ادب و نزاکت در نامه‌ها بوده، و هر نامه‌ای (اعم از رسمی و غیر رسمی)

بهر کس و بهر مقام نوشته شده، مشحون از آن است، جمله‌های دعائی است که

بیشتر آن بتنازی، و بندرت بفارسی اداء شده است. این دعاها در پی نام هر کس، اعم

از مخاطب و غایب، و حتی در پی نام شهرها و کشورهای توده مردم آن‌واحد نیز، آمده است.

بعضی از آن دعاها صورت رسمی (عبارت يك شكل (فرمولی) ندارد، و بر حسب

مقام، و بمیل نویسنده تغییر کرده، و در هر مورد بتنجوی آمده است، مانند: حشم غز،

وَقَدْ هَمَّ اللهُ لِلشَّيْرِ. «ملك بيمروز و ملك جبال، أدام الله دَوْلَتَهُمَا». «عنهلميمون و آيام

همايون، أدام الله علوه». «اهل آن خطه». «وَقَدْ هَمَّ اللهُ لِمَا يَصْلِحُ أَحْوَالَهُمْ، وَ يُجِيبُ أَمَانَتَهُمْ».

بعض ديگر از جمله‌های دعائی که بتنازی بافارسی می‌آورد، صورت دعای رسمی

و متعارف پیدا کرده است، بدین معنا که در موارد مختلف عين همان جمله را بگير

مبیده مانند: «اَبِزْدَ، عَزَّ وَ جَلَّ، راضی و راعی، برای اشخاص، «حَرَسَهَا اللهُ» برای

شهرها و نواحی. «زَادَهُ اللهُ شَرَفًا» برای مجلس شریف که عبارت از طرف نامه است.

«عَلَّمَ اللهُ مُلْكَهُ» برای شاهان بزرگه. «أدام الله جمالَهُ» برای بزرگان. «أدام الله حماها»

برای شهرها و کشورها. «أدام الله حياطَتَهُمْ» برای مردم شهر و کشور.

۱۳- صنعت در منشآت رشید

منشآت رشید نثری است صنعتی، اما انواع صنایعی که در آن بکاررفته نه زیاد

است و نه تکلف آمیز. چنان نیست که مانند نویسنده گان متکلف و دواربند، در جستجوی

فنون بدایع، یا بهتر بگوئیم، غرائب الفاظ و اشارات، سخن را از صورت طبیعی خارج

ساخته، بصورتی دشوار و ملال آور در آورده باشد، اما اساس آن بر ازدواج موازنه، و

سجع و ترصیع استوار است، و این صنایع رنگ اصلی منشآت رشید را، چه بتنازی

و چه پیاسی نشان میدهند. این اسلوب که رشید از برای منشآت خود اختیار کرده

است، هر چند نمیتوان آنرا بوجه کلی از مختصات او وعهد وی دانست، چه، آغاز آن در ادبیات فارسی، از قرن پنجم شده^(۱)، و در قرن ششم در آثار نویسندگان معاصر رشید، مانند ابوالعالمی نصرالله بن سُخته، مترجم کلیله و دمنه، وقاضی حمیدالدین بلخی، مؤلف مقامات حمیدی، بعد کمال ظاهر گشتاست، اما در میان منشآت ترسل فارسی، از آنچه در دست است، نخستین منشآت مصنوع را که اساس آن بر موازنه و سجع استوار شده باشد باید اثر رشیدالدین دانست، و اگر هم آغاز این اسلوب در منشآت ترسل فارسی بر رشید نشده باشد، بی‌شک، اتفاق آن بوی شده است^(۲).

منشی معاصر وی، مُتَجَبُّ الدِّین، بدیع، انابك که از هر جهت مناسب است آثار ویرا با او مقایسه کرد، بهیچیک از صنایع لفظی اعتنائی نداشته، و سجع و قرینه را جز بوجه طبیعی و بندرت نیاورده. با آنکه کلمات عربی مأثور و فلامأثور و همچنین جمله‌ها و عبارتهای نازی در خلال منشآت خویش فراوان آورده است، با اینحال عبارتهای او بسیار سلیس و روان است. وی در آغاز مجموعه خویش میگوید: «و مقلغان و بلغاه روز گار سخن نر از تکلف سجع، و ایراد قرائن مصون داشته اند. إلا که قرینهای، و سجمی، بی تکلف ایراد، متعاقب و متواتر گردد، که آن پسندیده دارند؛ بسبب آنکه، چون دیر خاطر بر سجع و تشیع قوافی گمارد، از مقصود سخن،

(۱) نخستین اثر مهمی که در این عهد باین سبک پدید آمده مناجاتهای شیخ الاسلام

عبداله انصاری است.

(۲) رشید، مانند بسیاری از معاصران و متقدمان خود، صنعت موازنه و ترصیح را حتی در نامگذاری دو مجموعه منشآت، و کتاب حدائق السحر و سایر مؤلفات خویش نیز، بکار برده است. و این امر بعدها بعدی معمول شده که بندرت میتوان نام کتابی را خالی از این صنایع دانست.

و مطلوب تجوی بازماند، و از جاذبه غرض، در مصطلح الطناب، و تطویل بی فائده افتد. و بلاغت در سلاط لفظ و ایجاز معنی است. اما خلف وی، بهاء الدین، محدث بغدادی که میتوان از هر جهت ویرا پیرو سبک رشیدالدین دانست، در این باره هم از وی تقلید کامل نموده و بنای منشآت خویش را بر قرینه سازی، و موازنه و سجع گذاشته است.

صنایع دیگر که در منشآت رشید بکار برده است، همان لطائفی است که چاشنی هر سخنی است، و عادتاً در کلام هر سخنوری و بلکه هر گوینده‌ای عادی، نمونه‌هایی از آن، از روی طبع و بی تکلف پدید آید. جز صنایع گذاشته، مجموع صنایعی که در منشآت رشید میتوان یافت، عبارتست از: تشبیه - استعاره - تمثیل باشعار و امثال و حکم - استنهاد با آیات و احادیث - تملیق نثر بنظم از آثار خویش.

در منشآت رشید، تشبیهات و استعارات فراوان است، مانند: «دامن غفور بر منلآت ایشان پوشانیدیم، و جناح امان و احسان، بر احوال هر یک گسترانیدیم». و نیز مانند: «قدم بر سباط انبساط نهادست». و نیز: «کردنهای گردان آن بقمه در برقمه مطارعت و متابعت ما آورده». و نیز: «بر صفحه عمر او آیت انقراض نبشته». و چنانکه ملاحظه میشود، استعارات وی غریب و دور از ذهن نیست. آنچه از امثال و حکم آورده بتلی است. همچنین، اشعاری که بر سیبیل تمثیل، از دیگران آورده، همه تازی است، انا اشعاری که از خویش، در مدیحت طرف و دعای او و اظهار خلوص خویش سروده، و در خلال بعضی اخوابیات کنج‌انیده است، گاهی بتازی است و زمانی بفارسی.

جز آنچه گفته شد، دیگر از صنایع بدیع چیزی در منشآت فارسی وی دیده نمیشود، و اگر باشد، چندان کم و نادراست که با همه دقت و تجسس، بنظر نیامده است. فقط دو نمونه از صنعت اشتقاق یا اقتضاب دیده شد که بسیار طبیعی و بی تکلف آمده است، یکی در این جمله است: «چون مارا این سعادت مساعد نمود، دیگری در

این جمله: «تقوی درختی است که شاخ آن راستکاری است و ثمره آن راستکاری است»

۱۴- اطّاب و اطّالّه کلام در منشآت رشید

رشید، در منشآت خود، برای مراعات فخامت و طنطنه کلام، و بالاتر از هر صیغ و تسجیع، کمتر موردیست که در آن بذکر حدّ اقلّ کلمات و جملات لازم اکتفا کرده باشد. التزام وی باین امور سبب آوردن مرادفاتی، از مفردات و مرکبات، شده است که آنرا جز تطویل بلاطائل نمیتوان شمرد مانند: «آنچه در حجاب ضمائر و نقاب سرائر بود، از عبودیت، ظاهر...» «ایزده، عزّوجلّ، حافظ، و ناصر، و معین» «اهل عالم، و اعقاب بنی آدم» - «صفای نیت، و غلغلو طوینت» - «تخت مملکت، و سریر سلطنت» - «اعذار لایح است، و موانع واضح» - «قطع مراحل، و طی منازل» - «در قرآن عظیم، و فرقان کریم».

در این باره اگر بخواهیم استقصاء مثل کنیم باید، جز جمله هائی چند،^(۱) همه

(۱) از نمونه های ایجاز و سلامت انشاء او، قسمت اخیر از نامه ۱۲ هراست است که باین جمله آغاز میگردد: «...مقصود از تصریح این کلمات و تقریر این مقدمات آنست که...» رجوع شود بصفحه ۱۳ این کتاب.

چنانکه ملاحظه میشود چون در آن نامه جز اداه تشریفات مطلبی داشته، پیرامون طنطنه الفاظ و تکرار لغات و کلمات نگشته است. و نیز از نمونه های ایجاز در منشآت او قسمی از نامه ۲۱ هراست که باین جمله آغاز میگردد: «خطاب بزرگواروی که بنده را بدان مشرف و مجیب گردانیده بود رسید»

نامه‌های او را در اینجا نقل کنیم، زیرا قسم اعظم رسائل، هم بدینسان پرداخته شده است. اما مطلبی که باید اضافه کنیم این است که در بعض موارد، کلمات و ترکیبات اضافی یا جملات مترادف که می آورد، هر چند در بیان اصل مراد اثری و فائده‌ای ندارد، ولی به علت اندک اختلاف رنگی که در میان معنای آن مرادفات هست، مایه مزید تقریر و توضیح مطلب میتواند باشد، و یا تأکید مطلب آنرا اقتضا دارد، مانند: «نکیات قتن، و صدمات محن» - «شادمانگی و اهترازی» - «شرط موالات و رسم متابعت بعمل آورده شود» - «مواقف مشهود، و مقامات محمود» و مانند آنها. اما گاه نیز بی آنکه مزید توضیح یا تقریر مطلب را مفید باشد، و یا آنکه تأکید مطلب اقتضا کند و حتی بی آنکه ترصیح یا موازنه آنرا ایجاب کرده باشد. با ذکر مترادفات اطّالّه کلام نموده است. مانند: (عالمیان دانسته‌اند و شناخته) - (در این روزی چند، بکرات و مرات) - (نصارت سابق و طراوت متقدّم) - (بنیکوترین لفظی و خوبترین عبارتی گذارد) و موارد بسیار دیگر.

۱۵- هزل در منشآت رشید

چنانکه در فصل اشعار فارسی رشید بیان شد، وی نیز، مانند بیشتر شعرا و نویسندگان، ذوق هزل و طلیبت داشته، و این ذوق مطایبه، در نامه‌های او نیز هویداست از جمله نامه فارسی بیست و پنجم هراست^(۱) که از روی ریشخند، بامضامین بسیار (۱) رجوع شود بصفحه ۶۴ این کتاب.

رکب، بیکی از دبیران معاصر خود نوشته است. محتمل است که این دبیر همان دبیری باشد که بیوسته دوات و نوشت ابزار او را بعمارت میگردفته، و نامه‌های تازی نیز، در این باره بوی نوشته است^(۱) و در آنجا هم، در ضمن مثلی، او را مسخره می‌کند.

و نیز رقمه سوم فارسی عرائس را بر سبیل هزل نوشته که علاوه بر لطف معنا، از نزیمت ایجاز نیز برخوردار است^(۲).

از اینکه خود رشید این نامه‌ها را در تعداد آثار گزیده خویش، در این دو مجموعه درج کرده است میتوان فهمید که وی از نظاهر ببذله گوئی تا حدّ رکاکت هم تعاشی نداشته است؛ اما از فضیلت او این نکته را نمیتوان نادیده گرفت که با اینکه در سدر سایر اخوانیات و نامه‌های خصوصی، مخاطب و طرف نامه را تعیین کرده است، در این چند نامه فارسی و تازی که بمطایبه نوشته، از ذکر نام مخاطب در مجموعه خودداری کرده، و از این راه از هتک آبروی او اجتناب ورزیده است.

۱۶- ذکر تاریخ در نامه‌ها

در آغاز و در پایان نامه‌ها، تاریخ کتابت نامه دیده نمیشود. اما در میان نامه‌ها، تنها

(۱) نامه دهم تازی ابکار الاکتار.

(۲) رجوع شود بصفحه ۶۵ این کتاب.

در مواردیکه سببی خاص، تعیین تاریخ لازم می‌شود ذکر شده است^(۱) و این از میان همه نامه‌های فارسی دو مجموعه، تنها در سه نامه دیده میشود.^(۲)

و در میان ۲۱ نامه ضمیمه نسخه عرائس نیز، تنها در سه نامه تاریخ دیده میشود، که زمان رسیدن رسول پادشاه بامر میرزا بخوارزم، و باز خیمه و عزیمت او را از خوارزم معین میکند^(۳). چنانکه بر میآید علت اهتمام یزدگر تاریخ رسیدن باباز گشتن رسولان این بوده است که مبادا در راه تأخیری کنند و آنرا معلول تأخیر و دفع اُلوقت پادشاهی که بدربار اورفته‌اند، در انجام مهمی که مطلوب بوده، قلمداد نمایند. بهین سبب، در هر مورد که رسولی را بیش از مدتی که کار او اقتصا داشته است معطل کرده‌اند، در نامه، علت تأخیر بازگرداندن او را نوشته، و عذر آنرا خواست‌اند. نامه نهم ابکار الاکتار نیز که در آن ذکر تاریخ شده، از همین مقوله‌است.

۱۷- نظری کلی بنامه‌های رشید

دو بهر مرتبه، منشآت رشید فخرات و منات و استحکام عبارت دارد، و از جهت

(۱) در میان همه رسائل همکار معاصر وی، تا بک جوینی، که در عینه گرد آمده نیز جز در نامه مودخ دیده نشد، که دویکی نام علاءالدین و الدین، اتسز است، و دیگری نیز حسا برای همین پادشاه فرستاده شده، و در هر دو، تاریخ بدینسان ذکر شده است «... سه سنه خس و اربعین» بی آنکه سنه تاریخ معین گردد.

(۲) رجوع شود بصفحه‌های ۲۱ و ۸۰ و ۹۴ این کتاب.

(۳) رجوع شود بصفحه‌های ۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۸ این کتاب.

لفظی، استوار و بقاعده پرداخته شده است، اما شیرین و دلنشین نیست، و خواننده با شنونده را مجذوب نمی‌سازد. علت‌های آن دو قسم است: قسمی آنچه در میان همهٔ نامه‌های دیوبانی مشترک است، قسمی دیگر، آنچه بنامه‌های رشید اختصاص دارد. نخستین و مهم‌ترین آنها، همان علت‌های مشترک‌کی است که همهٔ نامه‌های دیوبانی را خشک و بیروح می‌سازد، و آن چند چیز است:

۱- عناوین و القاب و جمله‌های تشریفاتی (فورمولها) در همهٔ نامه‌های مشابه و هم‌نوع تکرار می‌شود. مثلاً، از سلاطین برای خلفا، همیشه یک‌دسته عناوین و القاب و تمعارفات و دعاها نوشته می‌شده است، برای وزراء یک‌دسته، و پدیدنسان در موارد دیگر. حتی در نامه‌های احکام و فرامین، و همچنین بعضی نامه‌های متبادل در میان سلاطین و امراء، بعلت یکی بودن مطلب و رسمی بودن آن، تمام یا قسم اعظم نامه‌ها را يك عبارت و يك مضمون می‌سازد.

این تکرار لفظ و معنا اسلوب عبارت نامه‌های رسمی را بصورت کتاب‌های علمی در می‌آورد، که تمام کتاب‌هایی که در يك موضوع نوشته می‌شود، از لحاظ اصطلاحات و اکثر عبارات متحد‌اللفظ و مشترک‌المعنی و متشابه هستند، و محدود بودن الفاظ و اصطلاحات در آنها، بنویسنده فرصت تنوع مضامین و ابتکارات ادبی را نمی‌دهد. از اینرو طبعاً سر در خشک می‌شوند، و هنر ادبی بمعنای خاص، در آنها میدان ندارد.

۲- نویسنده گان نامه‌های رسمی و دیوبانی که انشاء خویش را در اختیار مقامات و اشخاص امضاء کننده می‌گذارند، چون نامه را بدستور دیگری انشاء می‌کنند، بالطبع احساسات خود ایشان کمتر در نامه تجلی می‌کند، و هر قدر هم بکوشند که نامه

را جاندار و مهیج و گیرا بنویسند، باز نمیتوانند اثر روحی و تلقینی بدان بدهند؛ چه، تفاوت میان بیان کسلیکه احساسات و افکار و منویات خود را بیان می‌کنند با کسلیکه تمییر مقاصد دیگران می‌نمایند، همان تفاوتی است که در میان نقاش مزدور و تاجر پیشه است با نقاشی که تنها ذوق هنر، او را بکار و امیدارد: اثر اولی تنها اداء تکلیف است و دومی نمایندهٔ افکار و خیالات، و تجسم آهال و آرزوهای طبع حساس و دقیق انسانی هنرمند.

هنرمند مزدور هر قدر بارفاه زندگی و سهولت وسائل مجهز باشد نمیتواند اثری را که هنرمند آزاده طبع، هر چند بفقیر و تنگدستی از خویش می‌گذارد ابداع کند؛ چه، اولی اثر عقل است و دومی کارطبع. و هنر را باطبع سرد کار است نه با عقل.

۳- در نامه‌های رسمی و دیوبانی هدف و غرض معین سیاسی در کار است، که باید بقفل و تدبیر و درایت بدان متوسل شوند، و بهنگام نوشتن نامه ملاحظات بسیار و احتیاط فراوان باید تا نامه در خواننده حسن اثر کند، و جمله‌ای در آن نوشته نشود که طرف بتواند از آن آتماخذ سند کند. همچنین، در عین حال که طرف نامه شخصی یا اشخاص معین هستند، هر چند نامه سری لیز فرستاده شود، باید احتمال انتشار آن نیز در نظر گرفته شود. پس باید چنان باشد که در صورت انتشار، طمع یا کینه یا احد دیگری را نبینگیزد، و اگر فتنه‌ای بدان فرومی‌نشیند فتنه‌ای دیگر بر نخیزد، یا اگر دوستی بدان میگیرند دشمنی دیگر از برای خود نساژند.

خلاصه آنکه نویسندهٔ چنین نامه‌ها نمیتواند احساسات و افکار خویش با صاحب امضا را چنانکه هست فرآ نماید، بلکه باید بکوشد که هدف و غرض خود با توفیق کننده (صاحب امضاء) را، بنمید بیان و تدبیر کلام، بر طرف تلقین کند و برای این

امر آنچه ممکن است از احساسات و تمایلات طرف نامه استفاده کند و لباسی از تزویر بر روی گفته‌های خویش بیوشاند تا به قصد برسد. چنین ملاحظات و تدبیرات، پیداست که تاچه حد سخن را سرد و بیروح میسازد؛ چه، اگر هم از دروغ و گفتار خلاف حقیقت مصون بماند، باز از کتمان حقیقت و ابهام و اجمال برکنار نیست. اینها عاقلانه‌هایی است که در نامه‌های دیوانی و سیاسی کم و بیش موجود است، و از ممیزات اساسی سبک اینگونه نامه‌ها (چه بلحاظ لفظ و چه از حیث معنی) نسبت بنامه‌های خصوصی (اخوانیات) است.^(۱)

اما در اخوانیات، مجال سخن وسیع است؛ نکته‌گویی، غزل‌رایی، کله‌گزایی، لطیفه‌پردازی، مزاح، ایراد اشعار طوایفی، تحقیقات و نکته‌سنجی‌های علمی و ادبی، وغیره، همه اینها راه دارد و همینها خود بدان چاشنی میدهد.

(۱) تفاوت میان سبک نامه‌های درباری (سلطانیات) و خصوصی (اخوانیات) بانه از ایهت که کسانی می‌کنند در یکی از این دو نوع استناد باشند و در دیگری عاجز و باقی‌ماند. تمالی در ریشة النهر، درباره (اسکانی) میگوید: «ومن عیب امره أنه کان اکتب الناس فی السلطانیات، فاذا غامطی الاخوانیات کان قاصر السعی، تصیر الباع. وکان یقال: اذا استعمل ابوالقاسم نون الکبریاء تکلم من فی السماء.» ابوالفضل بیهقی که خود از منشیان مجرب درباری است میگوید: (... و طرفه تر آن بود که از عراق، گروهی را با خویشین پیاورده بودند، چون بوالقاسم حریش و دیگران، و ایشان را میخواستند که بر روی استاد، برکشند که ایشان فاضلترند. و بگویم که ایشان شرف‌نایت نیکو بگفتندی و دیرری نیک بگردندی، ولیکن این نطق که از نعت ملوک ب نعت ملوک باید نبت دیگر است، و مرد آنگاه آگاه شود که نبشتن گمرویداند که بهنای کجاست. و استاد هر چند درخرد فضل آن بود که بود، از تهنیدیهایی محمود چنانکه باید یگانگانه زمانه شد.) تاریخ بیهقی ص ۷۸۸.

باری در اخوانیات او بپسندند آنچه می‌اندیشد می‌نویسد. و آنچه را از لطافت و ظرافت بیاد می‌آورد زینت بخش کلام میسازد. احتیاط و مآل اندیشی و سیاست را در آن راه نیست تا پای قلم را در قید کند و نوک خامه را کند سازد. رعایت آداب و رسوم خاص در آنها لازم نیست، چنانکه تاریخ و عنوان طرف نامه، و آغاز و انجام نامه، و جمله‌های دعا و تعارف، و امضاء نویسنده، شکاه و جاهای معین داشته باشد، بلکه هر چه در آن تنوع بیشتر بگذرد شریتر است. و هر چه سبک‌و‌سالم‌و‌آن (از هر جهت) نازم‌تر باشد دلچسب‌تر.^(۱)

با اینهمه، در منشآت رشید، چه منشآت دیوانی رسمی‌او، و چه منشآت خصوصی (اخوانیات) وی، جهات خاصی نیز در میان است که منشآت ویرا خشک و بی‌روح و نادلشن ساخته است:

(۱) اینکه دیده میشود در منشآت عمومی دوره قاجاریان نیز شکلهای مخصوص متداول شده و کتابهایی محتوی همان فرمولها، بصورت نامه، در موضوعهای مختلف بوسیله میرزایان و منشیان آن عهد، برای تدریس در مدارس ابتدائی تألیف شده است، بنظر نویسنده، از آثار انحطاط ادبی آن زمان است، و جای خوشوقتی است که اکنون این روش متروک شده‌است. البته بیان اصول انشاء مراسلات، و تدکر آن در ضمن فن انشاء، در تمام مراحل تعلیم انشائی زبانی ندارد، بلکه هم لازم است. اما بشرط آنکه تدکراتی که در این باره داده میشود بصورت قواعد بلاغت و اصول سخن‌سنجی باشد، و نتوانهائی که داده میشود صورت مثال را داشته باشد. چنانکه یکی از منشیان همان عهد بنام مصباح کشای در این باره نوشته، «پس از ذکر انواع مختلف منشآت (بلعاط موضوع)، شرائط هر نوع را باختصار، اما بیانی جامع ذکر کرده است که در تعلیم نوآموزان بسیار قابل استفاده میباشد.

۱- اسلوب عبارتهای او، بعلت التزام وی بموازنه و ترسیع، و همچنین فراوان آوردن لغات نازی نامانوس (در فارسی)، از اسلوب محاوره مردم عادی بسیار فاصله گرفته، و تصنع را در آن آشکار ساخته است.

۲- بجای آنکه متخیله خود را برای پیدا کردن معانی بکر و لطیف نگار بیندازد، از احاطه و اطلاعی که بر لغات نازی داشته استفاده نموده يك مضمون عادی را با جملتهای متحداً معنی سجع و وطنین میدهد، چنانکه خواننده جز ادب و نزاکت چیزی از آن در نمی‌یابد.

۳- رشید، نه تنها در نامه‌های رسمی و سیاسی که از طرف شاه مینوشته، بلکه در نامه‌های شخصی خود نیز، همواره، ملاحظاتی عاقلانه و اعمال اندیشیهای بغز دانه را داشته، و چنانکه شایسته دبیر درباری است زعام سخن را پیوسته در دست خرد داشته و اضطراب احوال و تبدل حوادث را در مد نظر گرفته، و عواقب محتمله را پیش‌بینی میکرده و درباره روز مبدا می‌اندیشیده است. و شاید گرفتاری او بر اثر دو بینی که در پاسخ انوری درباره تسخیر هزار اسپ، بتعریض بر سلطان سنجر گفته بود، بیشتر مایه تنبّه و احتیاط وی بتحفظ و احتیاط گردیده است.^(۱)

(۱) چنانکه از مفاد بعض نامه‌های رشید مستفاد میشود، بشف و حسن شهرت و اعتبار خویش بسیار توجه و عنایت داشته، و در این باره نه تنها مقرر خود، خواریزم را در نظر میگرفته بلکه تحمل اندک بدگویی و نغیبت را در قاطب دیگر ایران نیز نمی‌نموده است، چنانکه برای رفع اتهام دست‌در یکتا پنهان امام حسن قطان در بلخ، که بوی نسبت میداده است، آتقدیر نامه نوشته تا از وی رفع شبهه کرده، نامه برات خویش را از او دریافت داشته است. (رجوع شود بنامه‌های ۱۶ و ۱۷ تازی عرائس العواطف)

بقیه حاشیه در صفحه بعد

این عتبه‌های دسته دوم سبب شدت است که نامه‌های رشید، حتی نامه‌های خصوصی او نیز، مانند اشعارش، در عین مناسبت و استحکام عبارت، خشکی کم مفر و ناگیراست نه سحر کلام بییهقی را از متقدّمان دارد، و نه شریفی و دلنشینی مناسبت قائم مقام و امیر نظام را از متأسران. علاوه بر همه اینها، در مورد نامه‌های دیوانی رشید، يك علت را نیز باید در نظر گرفت، و آن اینست که وطوطا منشی پادشاهانی برده است که با همه رفعت طلبی، هنوز بشیاد قدرت ایشان استوار شده، و یابۀ کار خویش را بیشتر بر سیاست مدارا و مجامله میداشته‌اند نه تصمیم راسخ و شجاعت و تهوّر، از اینرو نامه‌های موجز شدید‌اللحن سحر آسا، از قبیل نامه ای که خواجه نصیر از قبل هلاکو بامیر حلب نوشته^(۱) یا نامه‌ای که از طرف امیر تیمور خطاب بشاه شجاع انشاء شده^(۲) و قاطعیّت کلام در کلام در آنها حاکی از بیرونی تصمیم و قوت قلب نویسنده است دیده نمیشود.

(۱) رجوع شود بجامع التواریخ رشید الدین هسل‌اله.

(۲) رجوع شود باخبار تیمور بن عربشاه.

بقیه از صفحه قبل

همچنین، چون مطلع شده است که در بلخ کسی از وی بدگویی میکند، بیکی از دوستان خویش که گویا نفوذی هم در آن شهر داشته نامه نوشته و از او خواسته است که (بنرمی و مدارا، و بوجهی که مؤثر و دراز ملامت بوده باشد) او را از اینکار بازدارد، و حتی نامه را بوسیله بیگ مخصوص فرستاده، و شرح مطالبی را که نخواست است یا نتوانسته در نامه بنویسد، بوی احاله کرده است. (رجوع شود بنامه ۸ تازی ابتکار).

Faint, illegible text in the upper portion of the right page, likely bleed-through from the reverse side.

Faint, illegible text in the lower portion of the right page, likely bleed-through from the reverse side.

Faint, illegible text in the upper portion of the left page, likely bleed-through from the reverse side.

بخش یکم

Faint, illegible text in the lower portion of the left page, likely bleed-through from the reverse side.

چون این بخش از نامه‌های فارسی و شید ، از دیوان
منشآتوی بنام (هراس الصواطر) و نفاض النوادر)
بر گرفته شده بود ، از اینرو و مقدمه آن دیوان را
باعنوانهای نامه‌های تازیوی، چنانکه خود آورده
است ، در اینجا ذکر کردیم تا شکل کتاب (هراس)
آنها چنانکه بود ننوده آید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَلْعَبْدُ لِلَّهِ الْكَامِلُ فَضْلًا، أَلْشَّامِلُ عَاقِلًا. وَ الصَّلَاةُ عَلَى
نَبِيِّهِ، مُحَمَّدٍ، الْكَرِيمِ، عِرْقُهُ، الْعَظِيمِ، حَذَقَهُ، وَعَلَى آرِي، سُهْبِ الْهَدْيِ، وَأَصْحَابِهِ بِسُحْبِ النَّبِيِّ.
چنین گوید مؤلف این مقالات و مصنف این رسالات ، خواجه امام اجل رشیدالدین ؛
سعدالاسلام ، ملک‌الکتاب ، ذوالبیانین ، محمد بن محمد بن عبدالجلیل العمری ، جَمَلُ اللَّهِ
التَّوْفِيقِ رَفِيقُهُ ، وَ سَهْلُ الْخَيْرَاتِ طَرِيقُهُ ، کی چون درگاه میمون ، و بارگاه همایون ،
خداوند ، ولی التَّمِّمْ ، سَمْسُ الدَّوَابِّ وَ الدِّينِ تَاجُ الْإِسْلَامِ ، وَ الْمُسْلِمِينَ ، سَيِّدُ أَمْرَاءِ الشَّرْقِ
وَ الْقَرْبِ ، صَدْرُ خَوَارِزْمَ وَ خُرَاسَانَ ، أَبُو الْفَتْحِ ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْحَجَمِيُّ ، آدَامُ اللَّهِ بِلَالُهُ
وَ صَانِفُ إِقْبَالِهِ ، منبع مکلام و مجمع اکرام و مهد فواضل و مقصد افاضل بود. و هر جا که
باجاده و فاء آن درگاه رفت ماده جفاه روزگار از او برینده کشت ، و هر که قدم در درگاه
ولاء آن بارگاه نهاد از نائره بلاد آسمان خلاص یافت ، و اشرافی که در سلك آن خدمت
منتظم بوذند و بسمت طاعت آن حضرت مَسْمُ پیوسته در مجلس عالی آن خداوند ، زاده
اللَّهُ عُلُوًّا ، بنات فکر مرا جلوه می کردند و بینات سحر مرا عرضه میدادند ، و آراه مشرقه
اورا ، الا زالت مشرقه ، در استملاء عفو ظوات و استهداء ملفوظات من راغب می گردانیدند
واجب دینم ، و از لوازم خدمت ، و مراسم طاعت شناختم این کتاب جمع کردن و در

ارادگی از رسائل تازی و پارسی خویش آوردن تا مجاوران حضرت ، و ملازمان سنت
آن خداوند ، آدَامُ اللَّهِ آتِيَامَهُ ، وَ زَادَ عَلَى ذَوِي الْفَضْلِ أَتْمَامَهُ ، و توقفت مطالعه می کنند.
و ذکر اخلاص من در مطاوعت در گاه و میثابت بارگاه ، ارتازمه میدارند.

و ترتیب این کتاب بر دو قسم داده آمدند.

قسم اول - بیست و پنج نامه تازی در معانی مختلف ورقمهای چند موجز .

قسم ثانی - بیست و پنج نامه پارسی در معانی مختلف و رقمهای چند موجز .

و نام کتاب عَرَأْسُ الْعَوَاطِرِ وَ تَفَافِيسُ الْنَوَادِرِ نهاده شد. و یقین من واثق است کی

بیرکات دولت آن خداوند ، زَادَ اللَّهُ مَجْدَهُ وَ أَعْلَى جَدَّهُ ، این کتاب در اقطار دیبا و اطراف

عالم سائر کردن ، و در مجامع و محافل اکابر و امانت داتر . ایژد ، تمالی ، هر روز ارکن

دولت آن خداوند را عالی تر دارد و امداد سعادات را بسوی جناب مکرم اومتوالی تر .

بَعَثَ مُحَمَّدٌ وَأَبِي الطَّاهِرِينَ .

- نامه چهاردهم به‌خواجه، امام، حسن قفطان طبیب، رَحْمَةُ اللهِ نُوسِدُ.
- نامه پانزدهم هم بذو نویسد.
- نامه شانزدهم هم بذو نویسد.
- نامه هفدهم بذو نویسد.
- نامه هزدهم به‌خواجه عقیف‌الدین سهلی نویسد.

- نامه نوزدهم به‌خواجه، امام‌بارع، فخر خوارزم، محمود بن عمر الزمخشری نویسد
 - نامه بیستم به‌خواجه، امام، ادیب، ابوسعید مروی، رَحْمَةُ اللهِ نُوسِدُ.
 کی استاد او بود.

- نامه بیست و یکم به‌خواجه، امام، غزی شاعر نویسد در وصف دو کس: یکی بغایت کریم، و یکی بغایت لثیم.

- نامه بیست و دوم به‌خواجه، امام، نعمان شاعر نویسد بترمد، در حق علوی شی نیکونظم
- نامه بیست و سوم در تقلید عمل اوقاف نویسد.
- نامه بیست و چهارم در تقلید عمل قضا نویسد.
- نامه بیست و پنجم در تقلید عمل احتساب نویسد.

رقعه‌ای چند موجز

- و این رقعه در شکر مکارم مجلس عالی خداوندی، شمس الدولة والدین، سید اسراء الشرق و الغرب، دام دَوْلَتُهُ، نویسد.
- رقعه دیگر هم در ثناء او نویسد.
- این رقعه باجل امام^(۱)، زاهد، فخر خوارزم، محمود بن عمر الزمخشری، رَحْمَةُ اللهِ نُوسِدُ، در نهیت عید.

- این رقعه بیزرکی نویسد، در معنای خواستن منشآت آنکس از نظم و ثمر. و این رقعه جمله مرصع است.

- رقعه دیگر در ثناء مجلس عالی نویسد.

(۱) در نسخه چین آمده است

قسم اول

بیست و پنج نامه نازی در معانی مختلف، و رقعه‌ای چند موجز

نامه اول از مجلس ملک اعظم، خوارزمشاه سعید، علاء الدین و الدین، ابوالمظفر، انور بن محمد، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ، نویسد. بدار خلافت، لِأَزَلَّتْ رَاسِطَةُ الْبُنَّانِ، شَائِعَةٌ أَلَا رُكَّانِ.

- نامه دوم هم در این معنی.

- نامه سیم بوزیر امیر المؤمنین اَبِي دَاوُدَ دَوْلَتُهُ نویسد.

- نامه چهارم بوزیر امیر المؤمنین نویسد.

- نامه پنجم بوالی خراسان نویسد.

- نامه ششم به‌خواجه، امام، صَدْرُ الْأَيْتَةِ، خطیب خوارزم. و این جمله مرصعت

- نامه هفتم به‌خواجه، امام اجل، عزیز الدین، مفتی خراسان، علی بلخی،

در نهیت تدریس مدرسه سلطان بمر و.

- نامه هشتم به‌خواجه، امام، فخر الدین، مفتی یشابور که معرفت بکوفی نویسد

- نامه نهم باجل اخضر مجد الملک، عزیز طغرائی نویسد.

- نامه دهم به‌خواجه، امام اجل، مجد الدین، حججه الحق، صاحب بخاری، اَدَامُ اللهُ

قَضَلَهُ نُوسِدُ.

- نامه یازدهم بمذکری نویسد که در اعراض و عقائد مسلمانان بی علم، وقیح

میکرد. تَارَبَ اللهُ عَلَيْهِ.

- نامه دوازدهم به‌خواجه، امام، عقیف الدین، اَدَامُ اللهُ قَضَلَهُ نُوسِدُ.

- نامه سیزدهم در استدعای یکی از ائمه احادیث نویسد.

قسم دوم

دراو بیست و پنج نامه پارسی درمعانی مختلف و رفته ای چند موجز

نامه اول از خداوند، ملک اعظم، خوارزمشاه ماضی، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ، نویسد
بمجلس اعلای خدایگان بنی آدم، ابوالعثر، سنجرین ملکشاه، اَنَا اللهُ بُرْهَانُهُ در
تهنیت بیرون آمدن او از میان لشکر عَزْر:

زندگانی خداوند عالم، سلطان بنی آدم، فرمانده شرق و غرب دریانشاهی و قنبر،
و جهانداری و نصرت، درازباز هزاران سال باولیا منصور، و اعداء مقهور، و سادات حاصل
و کرامات متواصل، و ایز، و تعالی، حافظ و ناصر و معین.

از آن روز قَرَح کی خدای، عَزَّوَجَلَّ، اعلام دولت خادمان مبارک سلجوق را،
لازَالِ مَمْمُورًا مَعْتَرًا، برافراخت و مقابلد ملک شرق و غرب در قبضه جلال ایشان نهاد،
و رعایا را کی و دایع او، جَلَّتْ قُدْرَتُهُ، اند بدست عدل و عاطفت ایشان سپرد. هر ساعت
عالم را آرایش ناز تر بوده است، و عالمیان را آسایش بی اندازه، خاصه در عهد همایون
خداوند عالمی، اَطَّلَى اللهُ شَأْنَهُ و اَظْهَرَ بُرْهَانَهُ، کی مدت شست و اند سال خلاق در ریاض
عیش و لذت مقام داشته اند، و در ظلال امن و راحت روزگار گذاشته، تا بنیان درجه
که حشم و رعیت مست نعمت شدند و مغرور دولت گشتند، و پنداشتند. کی نهاد عالم
خود چنین است کی هر کز وفای او را تغییر و صفای او را تکبر نباشد. و این صحیفه در
اوشته بودند، و از این لطیفه غافل گشته کی هر چ در عالم امداد رامش است و اسباب
آرامش، همه از بر کت عدل و میامن ملک خداوند عالم، خَلَّدَ اللهُ مُلْكَهُ است، چون
حال چنین بود خدای، عَزَّوَجَلَّ، روزی چند از جهت تشبیه غافلان خداوند عالم را

از میان حشم و رعیت بیرون برد و در موطن ترتر، و موافق خطر بفضل خویش نگاهداشت
تا بی جاه او هم حشم و هم رعیت دیدند از نواب عالم آنچه دیدند، و کشیدند از مسائب
گیتی آنچه کشیدند، و اندازه حال خویش دانسته، وَ طَلَى الْعَقِيْقَةَ شناختند کی منشأ
همه سعادت، و مبداء همه کرامات ذات مبارک خداوند عالم، خَلَّدَ اللهُ مُلْكَهُ است.
و ایشان بی سایه دولت خداوند عالم، خَلَّدَ اللهُ مُلْكَهُ، رمعی اند هر چه مهمل تر، بر کله ای اند
هر چه معطل تر.

پس خدای عَزَّوَجَلَّ بمدار آنکه قدرت نموده بود رحمت نمود. و خداوند عالم
را، اَعَزَّ اللهُ اَنْصَارَهُ، وَ ضَاعَفَ اَقْدَانَهُ، بحریم جلال، و قصر اقبال خویش بازسایید،
و اطراف و اکناف عالم را بانو از تعدلت، و آثار رحمت او آیه نو ارزایی داشت. و مقصود
از این تشبیه های الهی آن بود. تا خلاق حق این دولت بهتر بباندد، و شکر این نعمت
بواجتر گذارند.

در جمله، با مروز عالم و عالمیان را اولین روز دولت و آخرین روز محنت است؛ و بعد
از این خداوند عالم را، خلد الله ملکه، فتوح مترادف خواهد بود. و سعادت متعاضف.
و هر کز مثل این چشم زخم تادامن قیامت نخواهد افتاد. ایز، تعالی عَزَّوَجَلَّ (1) خداوند
عالم را باقی دارنده هیچ مکر و هی و عینبات دولت و عرسات مملکت او امدعا؛ یعنی محمدواله،
بنده از جهت این مهم کی خداوند عَزَّوَجَلَّ بی منت خلاق کفایت گردانید با
جمله حشم بخراسان آمده است و بحدود نسا مقام کرده. اکنون چون مقصود عالمیان
بحصول بیوست، و خواطر جهانیان فارغ شده بنده را فرمان چیست؛ بخلمت شتابند
بباز کرده، یا در خطه خراسان مقیم باشد؟ چنانکه مثال اعلی، نَفَّذَ اللهُ فِي الشَّرْقِ وَالْقَرْبِ،
بنورسد هر فرمان کی صادر گردند بنده اقیاد و امتثال خواهد نمود و در مطاعت
و عبودیت با نفسی غایبه الا ممکن خواهد رسید اِنْ شَاءَ اللهُ تعالی.

(1) در نسخه بهین صورت آمده است. شاید در اصل (ایزدتعالی) بوده و مسکن است
که واو صفت پس از کلمه (تعالی) از قلم ناخست افتاده باشد.

نامه دوم

هم بمجلس اعلاى سلطان نویسد در این معنا

زندگانی خدانوعالم، در پیروزی و سرت، و پیروزی و قدرت، دراز باز تا هزاران سال، جهان بکم، و فلک غلام، و ایزد عزوجل حافظ و معین.

از اول عهد و ابتداء امر کی خداوند عالم، اَعْلَى اللهُ شَأْنُهُ، و اَيَّدَ سُلْطَانَهُ، سریر ملک را بانواع سعادت، و آثار جلالت خویش آراسته گردانیده است، و نظر مبارک بر احوال رعایا کی و دایم خدای. عَزَّ وَجَلَّ، اند گماشته، هر روز از میان اعلام منصور و محاسن ایام مشهور در عالم ابواب امن کشاده تریبونه است، و اسباب یمن آمانتر. و اگر وقتی بندگان دولت قاهره را، مَهْدًا اللهُ قَوَاعِدَها، کی چشم زخمی رسیده اسما از شراب عسرت، و رَقَدَات غفلت هشیار و بیدار گردانیده است تا در عواقب امور بهتر نگرند و پشت بسمند اتفاقات دولت کی آنرا عقلا زیادت طایف، و سحابت صیف خوانده اند باز نتهند، و از حادثه زمان، و واقعه آسمان ایمن تشینند، پس از آن رنج ایشان بر راحت بدل گردانیده است، و ایشانرا از حسیض اندوه بدره سرت باز رسانیده. و انبیاء مرسل را، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، کی متقبل امامت و متحمل رسالت الهی بونه اند، و فرستاده و بطبقات عالمیان و طوائف آدمیان هم از این جنس افتاده است؛ کی هیچ پیغامبر بیرون نیامده است، و خلق را بحق دعوت نکرده است کی نه طایفه ای از ابواب جهالت، و اصحاب ضلالت مجتمع شده اند، و روی بمعادت و مکشفتن

و منادات^(۱) و مخالفت او آورده، و خواسته اند کی انوار نبوت و ماصیح رسالت را فر و میرانند، و خلق را از روشنائی بتاریکی غوايت باز برند، و روزی چند از این هوا جس خذلان، و یارس شیطان در سینه و دماغ ایشان نگشته، عاقبه الامر آمال کاذبه، و آجال جاذبه ایشانرا بموارد بلا، و مصادر فنا کشیده و جزای اعمال، و سزای افعال ایشان بدیشان رسانیده، و عالم را از عناد و مضرت، و فساد و معرت ایشان با کیزه گردانیده، و از ایشان در بسط زمین ساکن داری، و نافع ناری نگذاشته؛ چنانکه در قرآن عظیم، و فرقان کریم قصه چند کس از انبیاء، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، بصدق این معنا ناطق است. و خداوند عالم، تَحَدَّ اللهُ مُلْكَهُ، امروز، تِلْكَ فِي الْأَرْضِ است، و نایب پیغامبر، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، در تدبیر نظام، و تفدیشرایع و احکام؛ اگر در مقامات اندک مایه رنج انبیاء، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، مشارکت نموده لایق کار، و موافق روزگار است. اکنون نوبت رنج گذشت و ایام راحت آمد. بعد از امروز هر ساعت و ایات دولت عالی تر خواهد بود، و امداد نصرت متوالی تر. و کسانی که از دائره وفاق کربخته اند، و نائره شقاق انگیزه بس زونه اختیاراً و اضطرراً در برقه طاعت خواهند آمد.

و بنده بر موجب مثال اعلى، اَعْلَاهُ اللهُ، گوش و هوش براه نهانه تاهر فرمان کی از حضرت قاهره، أَحْضَرَهَا اللهُ لِلسَّعَادَاتِ صادر کرد در امتثال آن طریق بندگی سیرد و آثار اخلاص و اختصاص کرد اند. إِنَّ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

(۱) مناوأة با و او؛ پس از آن هزمه، یعنی مغاخره و معارضه و معادات آمده است. منادات بدال بدینای مغاخره آمده است و در نسخه قبل روشن نبود که کدام يك نوشته شده هر چند اولی از جهت معنی مناسبتر است اما بقرینه معادات باید منادات بدال باشد.

نامه سیم

بمجلس اعلای سلطان نویذ هم در این معنی

زندگانی خداوند عالم سلطان بنی آدم پادشاه روی زمین در ملکی عریض تر
و عدلی هرچه مستفیض تر درازا باز هزاران سال جهان طائع و فلك تابع ' و ایزد
عزوجل حافظ و ناصر و مؤید و معین .

بنده زبان اخلاص بثناء و دعاء دولت قاهره ، کَبَّتْهَا اللهُ ، کشانه است و بار
اختصاص بولا و هوای حضرت زاهره ، عَظَّمَهَا اللهُ ، بسته و از خدای ، عَزَّوَجَلَّ ، بابتها
و تضرع میخواهد تا توفیق قضای حقوق نعمت ، و تیسیر ادای فرائض طاعت ارزانی دارد؛
إِنَّهُ أَكْبَرُ مَسْئُولٍ وَ أَكْرَمُ مَأْمُولٍ. پیش از این خدمتها بسته آمده است و صفاسبتبار،
و ذکر استظهاری کی اهل اسلام را ، رَعَاهُمُ اللهُ ، حاصل است بوصول رایات منصور،
نَصَرَهُمُ اللهُ ، بدارالملک ترمذ ، لاَؤَالَتْ مَعْرُوسَةٌ ، کرده شده و شك نیست کی تا بدین
غایت رسیده باشد ، و رأی عالی را ، أَعْلَاهُ اللهُ ، بر مضمون هر يك و قوفافاته؛ و از ایشان
ادراج آن دعواتنا اعتقاد بنده در صدق عبودیت و فرط مطاعت معلوم گشته . در اواخر
شهر ربیع الاول و ناقبایش ، نِجْمُ الْمَلِكِ ، آدَمُ اللهُ عِزَّهُ ، بظاهر خوبشان بنزدیک بنده
رسید ، و مثال اعلی ، نَنْدَى اللهُ نَبِيَّ الشَّرْقِ وَ الْقَرِيبِ ، آراسته بالطف عوارف و اصناف
عواطف رسانید؛ و بشارت وصول رایات مبارک، حَبَّهَا اللهُ بِالنَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ ، بدارالملک
ترمذ ، حَرَسَهَا اللهُ ، کی امروز بمیامن دولت قاهره ، سَيِّدُ اللهِ أَرْكَانَهَا ، وَ مَهْدُ بَنِيانَهَا ،
ملاذ و مؤهل اهل عالم، و معان و مقل ذریت آدم است داد. بثنیدن آن، دلها را سلوت و

جانها را راحت حاصل گشت . و اگر چه این خبر بمسامع رسیده بود، و در جمیع دعاها
گفته آمده ، اما این بشارتی است جهانیان زاهر چند بیشتر شنوند راحت متضاعف تر ،
و سعادت مترادف تر شوند. ایزد تعالی ، بارگاه اعلای خداوند عالم را از همه مکره نگاه
داران و بغایت امانی ، و نهایت مباحی در دین و دنیا برساناد.

بنده این همه مدت در آرزوی آن بوذست کی خدمتی کند ، و اثری در عبودیت
ظاهر کرداند کی بدان ، عذرتقصیرهای سابق خواسته شوند ، و عیامد و مراضی مجلس
اعلی ، أَعْلَاهُ اللهُ ، اورا حاصل آید. مگر وقت امروز بود . وَ أَلَا مَوْزُ مَرْهُونَةٌ بِأَوْقَاتِهَا .
اکنون با همه حشم بخراسان آمده است و با مجلس عالی خاقان اعظم ، جلال الدیبا
والدین ، عَزَّ نَصْرُهُ ، در این خدمت موافقت و مطابقت نموده ، و ببادیکر بندگن دولت ،
كَبَّتْهَا اللهُ ، باخلاص تمام در آ میخسته ، و گوش و هوش براه نهانه تا در امتثال آن مجهود
بنذل کند، و بغایت بندگی و طاعت داری برسند .

رأی اعلی ، أَعْلَاهُ اللهُ ، در آنچه بیند - کی همیشه سعادت بنیاد - نایب تر
و صائب تر . إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى .



نامه چهارم

بامیر سفهدار، عمادالدین، ابوالفتح، احمد بن علاءالدین قماچ

آدامُ اللهُ علوهُ، نویسنده هم در این معنی

زندگانی جانب محروس، درترادف سعادات و تصاعف سیادات، دراز باز فراوان سال و ایزده، عَزَّوَجَلَّ، راضی دراعی. دوستی کی میان این جانب و اسلاف بزرگوار جانب محروس، زاده اللهُ حُرَّاسَةُ، بونه است اخبار آن درجهان مذکور است و آثار آن مشهور. و امروز جانب محروس، زاده اللهُ حُرَّاسَةُ، بحسن اوصاف و کمال الطاف خویش معاهد آن دوستی را مجدد تر، و معاهد آن یگانگی را مؤکدتر می گرداند. وَالْوَلَدُ الْغُرَيْبَتُدَى بِأَبَانِهِ الشَّرِّ. ایزده، تعالی، جانب محروس را باقی داران، و هیچ مکروهی بساحت عزیز او راه مدهاز.

پیش از این مکتوبات اصدار افتاده است و جانب محروس را، زاده اللهُ حُرَّاسَةُ، بر این خلعت پسندیده کی ذکر آن در صحائف مردم و مردمی مؤید خواهد بود، و اثر آن بر صفحات ایام و لیالی عَمَلَد، محمد کرده باشد. شك نیست که هر يك بوقت خویش رسیده باشد، و مطای آن معلوم گشته. در این وقت وثاقبانی نجم الملك اوجی، آدام اللهُ عِزَّهُ، بظاهر خوبشان بنزدیک اینجناب رسید، و مثال اعلاى خداوند عالم، تَقَدَّ اللهُ فِي الشَّرْقِ وَالْقَرْبِ، و نبشته عزیز جانب محروس، زاده اللهُ حُرَّاسَةُ، و بشارت وصول ریایات مبارک، لِأَزَالَتْ خَفَاةَ الْقَدْبَاتِ، بقلمه محروسه ترمد، حُرَّاسَةُ اللهِ

داند. آنچه حجاب ضامتر، و نقاب سرائر بود، از عبودیت، ظاهر، و خدای، عَزَّوَجَلَّ، را بدین موهبت سجدت شکر آورده گشت. و صدقات فراوان باصحاب خیر داده شد. و آرزوی بود کی روزی چند نجم الملك اوجی را باز گرفته آید؛ چه از او نسیم درگاه مکرم، و راتحه بارگاه معظم خداوند عالم، خَلَدَ اللهُ مُلْكُهُ، یافته می شد. اما اورا خود بوقت آمدن از آب سمرقند برده بودند، پس بمعبر آمویه باز آورده، در این میانه روز کار بسیار شده؛ بحکم این معنا باز گردانیدن او بزودی سوابتر نمود. در جمله سه روز او را بنزدیک اینجناب بیش مقسم نیفتاد. تا معلوم جانب محروس، زاده اللهُ حُرَّاسَةُ باشد.

توقع از حسن عهد، و صفای وُد جانب محروس، زاده اللهُ حُرَّاسَةُ، آنست کی مفاوضات عزیز و مطالعات کریم مقواتر دازد، و از مجاری احوال، و مصارف اعمال خویش بهر وقت خبر دهد، و در تیمار داشت اینجناب پیش تخت اعلی، اَعْلَاهُ اللهُ، مبالفت نماید، و آرزوی و مرادی که باشد بنویسد، تا در انعام آن اهتمام بلیغ دانته آید. إِنَّ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

جلس عالی، لأزال عالیاً، عنایتی است هر چه بزرگتر، و موهبتی است هر چه شکر تر از حضرت مقدس ایزد، تعالی، در حق بندگان او، بمعصم آنکه در این عهد مبارک جمله خلق درامن و سلامت و یمن و کرامت خواهند بود، و از نکبات تن، و سدمات عن بخواهند آسود. و این مخلص در این مدت چند کورت خواسته است کی ملطفنای نویسد، و از سفای بیت و خلوص طوبیت خویش اعلام دهد، و شانمانگی و امتنازی کی او راهست بمنزید سمدات مجلس عالی، لأزال عالیاً، باز نماید. اما در حال مانع شده است: یکی آنکه اندیشه می افتاده است کی نباید کسی را از خواص آنحضرت، گرمها الله، مکتبیت این مخلص موافق نیاید. و دیگر آنکه امید بونه است کی بر عرادت معهود، و سنت مألوف از آنحضرت، گرمها الله، بشریف این مخلص ابتدا فرماید، تا این مخلص آنرا امام خویش سازد، و بر مقتضای آن قدم بر بساط انبساط هذ، و معالم مکتبیت قدیم را تجدید کند. اما چون مدت متناول شد، و امید کی بوز روی باقطع هذ، این گستاخی نمونه آمد، و این ملاطفه تحریر افتاد. توقع از فیض انعام، و صوب اکرام مجلس عالی، لأزال عالیاً، آنست کی وقت وقت این مخلص را تشریف اشارت مبارک، نَفَدَهَا اللهُ، ارزانی دارد، و اورا در موالات آن نَبْتَهَا اللهُ، راسخ القدم شناسد، و هر چه بمنظام ملک ببیوندد، و بسی این مخلص بر آید بفرماید تا در انعام آن شرط موالات و رسم متابعت بجای آورده شود. إن شاء الله تعالی.

نامه پنجم

بخاقان اعظم، جلال الدنیا والدین، أبو القاسم، محمود بن محمد بن بفرخان، لأزال عالیاً، در تهنیت آنکه اورا سپاه خراسان پادشاهی بشانند، نویسد.

زندگانی مجلس عالی، خاقان اعظم، پادشاه اسلام، جلال الدنیا والدین، در انتظام اسباب دولت، و استقامت احوال مملکت دراز باز فراوان سال، بخت مساعد، و فلك معاضد، و ایزد، عَزَّوَجَلَّ، حافظ و قاسد و معین.

پوشیده نیست بر اهل عالم، و اعقاب آدم کی مجلس عالی، لأزال عالیاً، از دو طرف میمون، و از دوسلف همایون پادشاهت و پادشاه زاته: یکی خاندان مکرم سنجوق کی تاقیامت پاینده باز، و دیگر دو نعمان مکرم افراسیاب کی از آن عریق بر درملک دو نعمان است. و هر که مجلس عالی را لازال عالیاً بنشستن بر تفت مملکت و سریر سلطنت تهنیت کند همچنان باشد کی آفتاب را بشماع، و آسمان را بارتفاع؛ از بهر آنکه منصب پادشاهی، و رتبت جهانداری کلویست بر افاق بزرگی مجلس عالی، لأزال عالیاً، و لباسی برقد متعالی او دوخته، هم از روی مآثر منتسب، و هم از روی مفاخر مکتب ایزد تعالی، مجلس عالی را باقی داران، و از ملک دولت بر خورداری دهاند تا این مخلص را خبر دانماید کی تخت مملکت، و سریر سلطنت بانوار جلال، و آثار اقبال مجلس عالی، لأزال عالیاً، آراسته شده است، صفت توان کرد، و شرح توان داد که چه استبشار و تمتع و استغفار حاصل گشته است. و علی الحقیقه، عهد مملکت

نامه ششم

هم بدو نویسد در تهنیت ملک، و تعزیت بوفاته والده او، خالون،

ملکه مهد عراق، بَرَدَ اللهُ مَضْجِبَهَا وَسَقَى رَوْحَهَا

زندگانی مجلس عالی، خاقان معظم، پادشاه اسلام، جلال الدنيا والدین، در ملک مغلده و دولت مؤید درازاباد. اولیاء منصور، و اعداء مقهور، و ایزده غَزَوَجَلْ، حافظ.

این مکتوب که از فرط موالات و صدق مصافات تحریر افتاده، مشتمل است بر دو معنی: یکی تجدید^(۱) رسم تهنیت بدانکه خدای غَزَوَجَلْ، سربر ملک را با او ارمالی و آثار مساعی مجلس عالی، لَازَلْ عَالِیاً، مزین کرد اینده است، و مقالید حل و عقد عرصه عالم بدست اشارت و ارادت اوسیرده. هر روز بر امتداد روزگار امداد این کرامات متضاعف تر. و دوم اقامت شرط تفریت وفات آن ذات مکرم، و شخص معظم کی واسطه عقد خاندان مملکت، و در قلاعه دو زمان سلطنت بود، سَقَاها اللهُ صَوْبَ غُرَازِنِهْ وَ كَسَاها تَوْبَ رَضَوَانِهْ.

و همان وقت کی این دوست مخلص خیر این حادثه مقلقه، و نازلّه محرقه شنید اگر ممکن گشتی منازل و مراحل در نوشتی، و در آن مانم بزرگ کی مانم دین و دولت، و ملک و ملت بود حاضر شنیدی، و خویشتن را در مقام مشارکت و موقف مساهمت بنمودی

(۱) از این کلمه برمی آید که این نامه پس از تهنیت نامه اول نوشته شده است

دعوت دادی، اما اعذار لایحست، و مواع واضح، و کرم مجلس عالی، لَازَلْ عَالِیاً، بقبول عنبر دوستان و مخلصان ملی و وفی، زَادَ اللهُ اِشْاعَ کَرَمِهِ وَ اَرْتَفَاعَ هِمَّتِهِ. و چون بزرگ عقل محقق و معلوم و مصور است کی دلیا موضوع رحلتست و منزلت، و هیچکس را در او عمر ابد و بقای سرمد نبوده است و نخواهد بود، در وقوع اوائب و نزول مصائب سیر و تسلیم را سرمایه دار و پیرایه روزگار خویش پسندینمتر، و بنیل مرشات حق، غَزَوَجَلْ، کی در دو جهان مقصود اختیار و مطلوب ابرار است، نزدیکتر. ایزده، تَعَالَى این ملکه سعیده را بیامرزد، و چنانکه سیده نساء دلیا بنوماست، سیده نساء الاخره گردانده، و مجلس عالی را وارث اعمار داران، و در ملک و کامرانی بقای جاودانی دهان؛ چه بقای مجلس عالی، لَازَلْ عَالِیاً، از هر رفتهای خلف است، و از هر گنشتهای عوض. در دستار منظر و مطلع، و ملتتمس و متوقع است اشارات را، نَفَذَ اللهُ شَرْقاً وَ غَرْباً، نادر هر مننای صادر گردد، و انعام آن از مواجب شناسد، و آثار مناسحت و نتائج مخالفت ظاهر کردانده اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

در هر چه مجلس شریف، زاده‌الله ^{سَرَفًا}، بپشته بوزن تقریر فرموده، از صورت احوال و کیفیت اشکل کی در بلاد خراسان حادث شده‌است. و ظاهر گفته، از استیلاي نطلمه، و استعلاي نطق، و امتداد فتن، و اشتداد عمن، و سفک حماه، و قتل علماء، و تخریب مدارس و مساجد، و تعذیب اکابر و امامجد، جمله چنانست، بلکه بتر. و بر کافه اهل اسلام دفع این مُلَمّ و کفایت این مهم واجبست. و امروز در اقطار شرق و غرب هیچ صاحب طرفه بنون معالی و انواع معانی، از مجلس شریف، زاده‌الله ^{سَرَفًا}، بزرگوارتر نیست. و از اطاق حنات و اصناف کرامات کی، خداوند عالم را، نصراً ^{اللَّهُ} یوائه و قهرآعدائند در حق اراست، و جهالیان دین‌ماند و شنیبند، و نیز آن مواقف مشهود، و مقامات محموده کی مجلس شریف را، زاده‌الله ^{سَرَفًا}، است در مشایعت دولت قاهره، تَبَهَّالَهُ، علمایان دانسته‌اند و شناخته.

بحکم این مقدمات، رفع این حادثه، و دفع این نازله در نعت همت مجلس شریف، زاده‌الله ^{سَرَفًا}، ثابت‌تر و لازم‌تر است. هر چند حالی‌ذات، مبارک خداوند عالم، نَعْلَمَهُ ^{مُلْکَهُ}، از آن مضایق ظلمت، و مواطن وحشت بیرون آشفه است، و بقلمه محروسه نرمنده حماها ^{اللَّهُ}، کی امروز جاه عریض او ملحه ارباب دین، و مأمون ملوک و سلاطین است رسیده، اما آن طائفه کی، اهل عسبان و زمره عوداند، همچنان بجایگاه خویش نشسته‌اند، و هنوز در میان ایشان تفرق جلی پذیرد نیامده است. و تا ایشانرا استعمال تمام نباشد امور عالم انتظام نگیرد، و احوال عالمیان انتظام نپذیرد. امروز روز فرست است؛ چه خداوند عالم، تَحَدَّ ^{اللَّهُ} ^{مُلْکَهُ}، از میان ایشان رفته است و ایشان دل‌شکسته مانده‌اند. و این دوست از جهت این معنا بخراسان آمد، و روی بکشف این ظلمت رسد این نلمت آورد. و تا بشهرستانه رسیده‌است صفت نتوان کرد کی مجلس عالی، خاقان معظم، جلال الدنیا و الدین، لازل عالیاً، چه کرامت میفرماید و بوصول این دوست چه اهتر از مینماید

نامه هفتم

بملاک تیمروز، ابوالفضل، نصربین خلف‌الصحری در استدعاء او ب معاونت

سلطان اعظم، تَحَدَّ ^{اللَّهُ} ^{مُلْکَهُ}

زندگانی مجلس شریف، ملاک اجل عادل، مؤید، مظفر، منصور، تاج‌الدین، در دوام سعادت، و مزید کرامات داز باز فراوان سال، و ایزید، عَزَّ وَجَلَّ، راضی و رامی. بی‌بسته نسّم و توّسم آثار مجلس شریف، زاده‌الله ^{سَرَفًا}، کرده میشود. و چون شتونه میگردد کی هر روز اسباب آن سعادت مجتمع تراست و دعایم آن سیادت مرتفع‌تر بدان سرور و سلوت، و سکون و راحت می‌افزاید، از ایزید، عَزَّ وَجَلَّ، خواسته می‌آید تا عوائق روزگار از میان بردارد، و طریق انتقاه کی غایت امانی، و نهایت مباحی است میسر گرداند. إِنَّهُ ^{عَلَى} ^{نَالِكٍ} ^{قَدِيرٍ} ^{وَبِغُسْنٍ} ^{أَلْجَابَةِ} ^{جَدِيرٍ}.

پیش از این از خطه خوارزم، حرسها ^{اللَّهُ}، نعتی مشیع اسرار افتادست، و معتمدان فرستاده شد. و از حرکت خویش بجانب خراسان کی در آن احتساب خبرو اکتساب اجر است اعلام داده. یقین واثق است کی تا این غایت رسیده باشد، و رأی شریف را، بَسْرَفَهُ ^{اللَّهُ}، بر آن اطلاع افتاد. و در او اخر ماه صفر این دوس بعهدو شهرستانه رسید. مسرعان مجلس شریف، زاده‌الله ^{سَرَفًا}، آمدند و مکتوب بزرگوار، آراسته بطلائف مراعات، و دقائق مصافات ایصال کردند. چشم بدان مساقط کلام، و مواقع افلام اکتحال یافت، و بزرگبهایمی را کی در انشاء آن فرمود بمثت بسیار، و حمدت بی‌شمار مقابل کرده شد. و بدان خاندان کریم، و دوستان قدیم آفرینها گفته آمد

در این روزی چند بکرات و مبرات قاصدان و معتمدان فرستاد، و از سر و عیال و خلاصه عزیمت خویش اعلام داد؛ و از جوانب بندگان حضرت زاهره، و مخلمان دولت قاهره جمع میشوند، و ترتیب کار میکنند. اما جمله موقوف خواهد بود تا آنوقت که حضور مجلس شریف، زاده الله شرفاً، باشد؛ چه این مشکل مهم و کارمطمح بی عنایت و امداد، و هدایت و ارشاد مجلس شریف، زاده الله شرفاً، کشاده نخواهد شد، و فراغ خاطر مسلمانان حاصل نخواهد آمد.

و در اثنای مکتوب بزرگوار چنان بود که اگر این دوست حرکت کند او نیز موافقت و مطابقت نماید. اکنون این دوست بخراسان رسید، و بکل مشغول شد. توقع است از طیب اعراف، و کرم اخلاق مجلس شریف، زاده الله شرفاً، که حرکت فرماید، و در قطع مراحل وطنی منازل مسارعت نماید؛ تا یمن نقیبت، و حسن عقیدن او، باد این فتنه منقطع گردد، و شر این ظلمه از عالم مندفع شود؛ و احوال دولت قاهره بنضارت سابق و طراوت متقدم باز آید؛ و بمجلس شریف، زاده الله شرفاً، دعای صالح و ثنای فاتح مدخر ماند.

تا این جمله معلوم مجلس شریف، زاده الله شرفاً، باشد؛ و در حرکت عجیب فرموده آید، و پیش از انفاق، اجتماع قاصدان بر توأن شود، و مکتوبات بزرگوار بر گردان، و آرزویی که باشد اعلام فرماید تا در انتمام آن شرط اتحاد، و رسم داد بجای آورده شود. وَالسَّلَامُ.

نامه هشتم

بنو نویسند در این معنی

زندگانی مجلس شریف، در ارتفاع اعلام حشمت، و اجتماع اقسام نعمت، دراز باد، سالهای بسیار، و ایزده، عز و جل، معین و نگاهدار.

چند کرات بمجلس شریف، زاده الله شرفاً، نبشته آمده است، در استدعا و استنهان او بمابالت نموده شده، و در کفایت این مهم که سبب نظام امور، و صلاح جمهور است از او تجتمح حرکت خواسته گشته. هنوز اثر اجابت این ندا، و نلیبت این دعا دیده نبیشود. مانع این نهضت مبارک معلوم نیست. و خرد و بزرگ را مقرر است، و خاص و عام را موصور کی امداد کرم، و اعداد نعم سلطان عالم، اقر الله انتصاره، و ضائف ایتداره، در حق مجلس شریف زاده الله شرفاً، زیادت از آنست که در حق همه اصاغر دولت و اعوان مملکت. و حق این نعمت در خدمت حسن عهد مجلس شریف، زاده الله شرفاً، نرضاست کی ادای آن از لوازم است؛ بل قرضی است کی قضای آن از مواجب است. و همیشه مجلس شریف، زاده الله شرفاً، دولت قاهره را در حدوث مهمات و تزول ملقات ناب احد، و رکن اشد، و حصن امنع، و عماد ارفع، بوده است، و در تحصیل و تهیل مبانی مجلس اعلی، اعلایه الله، آثار جد و امارات جهد نمود. و بدین مهم که جهاد اعظم غزوه اکبر است، این توقف و تأخیر چرا میباید.

این دوست کی مهاجرت دیار و مفارقت استقرار بگزینده است، و مسالک خوف

ومها لك معروف بیریفته، و امروز کی ایام اکتیان اوقات استطلاست در سحر می باشد و بوقت سحر، و شدت گرما بجلد می نماید، مطلوب کلی، مقصود اصلی او دو چیز است: یکی آنکه تا رضای مجلس اعلی، آغلاهُ اللهُ، کی همه اسباب سعادت و امتداد کرامات در ضمن آن مندرج است او را حاصل گردد. و دیگر آنکه تا دعای مسلمانان کی در آخرت اسباب حصول نجات، و وصول درجاته است مدخر ماند.

مجلس شریف را، زاده اللهُ شَرَفًا، چرا باید کی همین دو معنی دامن نگردد؛ چه از همه ملوک اطراف بغور حزم، و صیانت عزم مشهورتر است، و بخصوص سنبل و حسنک، و لوازم نبات و سکینت مد کورتر. و صدمت این طائفه کی مخرب بلاد و معطب عبادند بجناب ولایت او زودتر رسد، و بر او دفع این ضرر از راه عقل و مروّت، و دین و تقوّت متوجّهتر.

توقع از آن کرم نجار، و حسن آثار آنست کی چون بر مضمون این مفاوضه واقف گردد عزم مبارک بر حرکت معصّم کند، و روزی پیشتر روی بر آه آورد، و در قطع مسافت مسارعت نماید، و آنچه خالصه صدر، و صادقه ود است در حق دولت قاهره مبذول دارد، و آثار اخلاص، و علامات اختصاص ظاهر گرداند، و بذین تجسم، ذکر کی اعتقاد و اخلاف را بگذارد کی هرگز نقش آن از صفحات روزگار محو نگردد، و شرح آن از بطون صحائف مندرس نشود. **إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.**



نامه نهم

باسمه تعالی، مجلس شریف اسفهبذ، ملک مازندران، ابو الفتح، رستم بن علی بن شهریار نویسد در این معنای سابق

زدگان، مجلس شریف اسفهبذ اجل کبیر عادل مؤید مظفر منصور، در دولت عالی، و نعمت متوالی در از یاد فراوان سال، و ایزد، تعالی، راعی و راضی.

زیادت سی سال میشود کی میان جانبن عقود مودت را انتظام است، و قواعد محبت را استحکم. بیرون آنکه پنجاه سال پدران جانبن، سَقَى اللهُ ثَرَاهَا، وَ جَعَلَ الْحَيَّةَ ثَوَاهَا، این مهال مراسلات را بشمره رسانیده. و هرگز در آن پنجاه سال مدت مودت اسلاف، و در این سی سال ایام محبت اخلاف، میان خاندانها حرکتی برفته است، و حالتی حادث شده کی تغییر معاهد صفا و تکدر موارد وفا بونه است. و این دوست را بیشتر دلی و مرغّب، و باعث و محرّض بذین نهضت بجناب خراسان آن بونماست تا قواعد دین بینامبر را **تَعَالَى** کی از صدمات رغام، و نکبات ایام اضطراب گرفته است، و تزلزل پذیرفته، بحال استقرار باز برود. و دیگر، تا خاندانهای قدیم را از تمرّشات باطل، و تعسکات فاسد کی ظلم یزید بر کزینمانند، و ذل من یزید کشیده باز رهااند. و اکثر فوائد این دو حال راجع مجلس شریف، زاده اللهُ شَرَفًا، خواهد بود، چنی دین او از دینها قدیمتر است، و خاندان او از همه خاندانها قدیمتر. و همه آرزو آن بود کی چون این دوست بسرحد خراسان رسد، اول بزرگی و صاحب طرفی کی تجسم حرکت فرمایند و بذین دوست پیوند مجلس شریف، زاده اللهُ شَرَفًا، باشد، تا از رأی لاقب، و تدبیر

صائب او استمداد کرده آید، و کلرها بیمن مساورت، و حسن عبادت او فرار دانه شوند
 ما كُلُّ مَا يَنْتَنِي الْتَرَّةُ يَذْرُكُهُ. اما چون معلوم شد کی مجلس شریف، زاده الله شرفاً،
 بدفع قصد جماعتی کی از دائره موافقت او گریخته اند، و نائره مخالفت انگیزند
 مشغول است، و بسبب غیبت او توقع خللها باشد، او را از تکلف بهمت، و توجیه حجرت
 معذور داشته آمد، و فراغ خاطر او بر آرزوی خویش ایثار کرده شد. لکن استغنائیست
 از آنکه فرزند اعز اکرم، قره العین، شرف الملوک را، آدام الله تأیید، و حرین
 شهیده، یا فوجی از خدم، و طائفه‌ای از حشم بفرماید فرستاد؛ چی با واژه حضور او
 بسیار کلرهای مشکل سهل شود، و بسیار مطالب و مقاصد متمتع بحصول پیوندد، و در
 مدت اقامت او پیش این دوست، از همه فرزندان نسبی عزیزتر و مکرم تر و معظم تر
 خواهد بود.

و باقی احوال خود امیر اجل، سید معین الدین قبله کنا^(۱)، آدام الله سعادت،
 شرح دهد، و عهود و موافقی که رفته است تقریر کند، و آنچه از صدق اتحاد و صفای
 اعتقاد این دوست دانسته است باز نماید. شک نیست کی بر احوال او اعتماد کنی افتد
 توقع است کی نا اتفاق ملاقات، مطالعات کریم متواتر فرماید داشت، و آرزوی
 کی باشد باز نماید تا اتمام آن بر همه مهمات مقدم داشته آید. *إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.*

(۱) در نسخه اصل این کلمه به همین شکل آمده و در نسخه دوم این دو کلمه (قبله کنا)
 اصلاً نوشته نشده است.

نامه دهم

پادشاه جبال، علاء الدین، ملک المشرف^(۱)، ابوعلی، الحسین ابن علی،
 نویسنده، در این معنی

زدگانگی مجلس شریف ملک اجل کبیر مؤید مظفر منصور معظم عادل، در تأیید
 وسعت و تمهید و غیبت، و در ایاز فراوان سال، و ایازد، عزوجل، حافظ و خوشنود.
 پیوسته این دوست از حوال شریف، زاده الله شرفاً، پیرسان میباشد، و بنایچه
 میشوند، از تصاعف حشمت، و ترداد نعمت، و بر آمدن مرادها، و مستغفل شدن
 ولایتها، اعتقاد تبجح می افزاید، و از ایازد، عزوجل، مزید آن می خواهد؛ چه میان
 جابین از راه اعتقاد هیچ مبنایت نیست. و هر چه مجلس شریف را، زاده الله شرفاً،
 سهل و میسر گردد، از انواع سعادات، و اصناف کرامات، این دوست حقا اوفر،
 و نصیب اکثر او را از آن خویش شناسد. پیوسته همچنین باز

پیش از این امیر اجل، صاحب، نجیب الدین، دوانچی، آدام الله سعادت،
 کی بارها بخدمت آن خاندان کریم، عترها الله، رسیده است، و لزم ملوک شهید،
 نفس الله ارواحهم، شفقتها یافته، و نواختها دیده، و بکرامتها مخصوص گشته، با امیر
 لجم الملک فرلق، آدام الله جزه، کی از متمدان این دوست است، بدان جاب فرستاده
 آمدن است، و بر زبان ایشان در مصالح کلی بیغامها دانه شده. یقین چنانست کی نابذین

(۱) این عنوان دوهردونسخه بهین صورت یعنی بوجه اضافه آمده است. پس معلوم
 بشود از القاب علاء الدین بوده است و در اینجا بوجه توصیف و تشریف ذکر شده است.

غایت رسیدن باشد، و آن سعادت در یافتن، و ملاطفت و رسالت رسانیده، و مجلس شریف را، زائده^۱ الله^۲ شرفاً، روی بترتیب آنچه مقصود است آورده، و اکنون کمی بیشتر اقوام حشم و طوائف خدم این دوست از بیابان شهرستان بیرون شدند، و این دوست بمرجوب اختیاری کی کرده آمدنماست، در بیابان رفت، واجب دیدن این ملاطفه اسددار کردن، و این قاصد را فرستادن، و از حال حرکت و موضع اقامت خویش خبر دانیدن توقع است کی مجلس شریف، زائده^۳ الله^۴ شرفاً، در فرستادن جواب این ملاطفه تمجیل فرماید، و هر قاصد و معتمد کی فرستد بجایب لسا و شهرستان فرستد؛ چه حال عظیم این دوست در آن حدود پیدا آید، و لشکرها در هم آمیزد، و از هر چه در این طرف حادث گردد مرعی خواهد فرستاد، و مجلس شریف راه زائده^۵ الله^۶ شرفاً، بر اخبار ساز خویش متواتر سازد، و حقیقت حال مخالفان و عزیمت ایشان آگاه گرداند، و بر ارسال مفاوضات عزیز و اسددار مطالعات کریم مواظبت فرماید، چه اعتماد این دوست بر آن کرم عهد و سفای وده است. و آرزو و مرادی کی باشد باز نماید تا در اتمام آن شرط و داد درسم انعام بجای آورده شود، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.



نامه یازدهم

بند و نویسد در این معنی

زندگانی مجلس شریف، در علو مناقب و سمو مراتب، دراز باز فراوان سال. و ایزد، مَرَّوَجِلٌ، حافظ و معین.

بیوسته ضمیر بصدق محبت شریف، زائده^۱ الله^۲ شرفاً، مشغول و مشغوف است، و بیان بردن کر محمدت خاندان بزرگوار او مقصود و موقوف، و باختلاف دهور و ایام، و شهر و اعوام، ابواب و داد میان جایب کشانه تر است، و اسباب انعام آماده تر. و حقوقی کی مجلس شریف را، زائده^۳ الله^۴ شرفاً، و اسلاف سعیداورا، قَدَسَ اللهُ أَرْوَاحَهُمْ بذین دوست ثابت شده است پیش دل و خاطر ایستادماست، و اندیشه مجازات حسنت و مکافات آن مکرمات مصروف مانده. **أَللَّهُمَّ وَفِّقْ وَبَيِّرْ**.

پیش از این، مکتوبات، هم از ختمه خوارزم، هم از حد خوارزم، هم از حد خراسان، هم از ظاهر خوبوشان اسددار افتانست، و احوال دقیق و جلیل، و کثیر و قلیل بلانمونه شده، و از ملاقات خاقان معظم، جلال الدبیا والدبیر، **يُدِيمُ اللهُ دَوْلَتَهُ**، و اتصال امراء و اکابر خراسان و مازندران؛ چون جانب عمرو بن یَمِينُ الدَّوْلَةِ والدبیر بهلوان جهان، و غیر او بذین دوست، اعلام دانه شد. در این وقت قاصدان مجلس شریف زائده^۱ الله^۲ شرفاً، رسیدند، و مفاوضه کریم رسانیدند. مضمون مفاوضه آنکه: خداوند عالم، سلطان اعظم، **عَلَّمَ اللهُ مَلِكَهُ**، در ضمان سلامت بدارالملک ترمد، **حَرَسَهَا اللهُ**، رسید و استعلام فرمود بسبب این اتفاق ساز کی افتاد تا عزیمت این دوست بر قاعده

اَوَّل مانده باشد یا نه؟ معلوم مجلس شریف زاده‌ها شرفاً است کی فائده این اتفاق ساز
بیش از این نیست که ذات معظم خداوند عالم، عَزَّوَجَلَّ اللهُ مُلْكُهُ، از مضایق ضرر، و موافق خطر
بیرون آمد. اما مخالفان همچنان برقرار خویش آمد لابل کی هر روز نائره فتنه ایشان
مشتمل تر است، و خواطر دور و نزدیک باطنی آن مشتعل تر. خود تدبیر دفع این بعلم
و تریب کفایت این مهم امر روزی باید کرد کی مخالفان از حضور خداوند عالم بی‌نسیب اند
و انصار دولت، حَاطَهُمُ اللهُ، بنظر عنایت و مدد رعایت مستظهر.

توقع است کی چون بر مطای این ملاحظه و قوف افتد، چنانکه وعده فرموده
بود، با سپاهی آراسته حرکت فرماید تا با اتفاق مائة این شر و فتنه بریند کرد
شود، و مجلس شریف را 'زاده‌الله شرفاً' تنای جمیل، و ثواب جزیل حاصل گردد.
و باقی سخنان بر زلفان این قاصد پیغام داده آمده است. بر آنچه گوید، و تقریر کند
اعتماد نماید. و بیش از التماس، مفاوضات عزیز، و مطالعات شریف بر تواتر می‌فرستد،
و آرزوی کی باشد اعلام می‌فرماید، تا در اتمام آن باقصی غایبه اَکْمَلِ رسیده میشود؛
إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.



نامه دوازدهم

هم بجانب محروس امیر، سپاه سالار اجل کبیر مؤید مظفر منصور،
ناصر الدولة والدین، ابوشجاع، مطوی بن اسحاق، آدم‌الله حُرَّاسَةُ نُويسَة

زندگانی جانب محروس، در دوام اقبال، و نظام احوال، دراز باز فراوان سال،
و ایزده، عَزَّوَجَلَّ، حافظ و ناصر و معین.

بیوسته اخبار ساز جانب محروس، زاده‌الله حُرَّاسَةُ، می‌رسد، و باستماع
می‌افزاید، و از ایزده، عَزَّوَجَلَّ، خواسته میشود تا توفیق خیرات و تیسیر حسنات ارزانی دارد؛
إِنَّهُ يَسْتَعِجُ وَيُجِيبُ.

آن حقوق مرعی، و سوابق مرضی کی جانب محروس را، و اعزّه خاندان اوراست،
درموالات و موافقت اینجانب، جهانیان دانسته‌اند، و عالمان شناخته، و هرگز غبار
نسیان بر صفحات آن نخواهد نشست، و نقش آن از صحیفه خاطر محو نخواهد شد. و نیز
هروقت کی طائفه‌ای را از متسلان جانب محروس و دیگر طبقات حشم غز، وَرَفِئَهُمُ اللهُ
لَتُرَآئِدَ الدِّينَ وَالدُّنْيَا، در اطراف خراسان و ماوراءالنهر دل‌تنگی افتاده‌است، و ایشان
بحکم اعتمادی کی بر مراعات و شفقت اینجانب دارند بخطه خوارزم آمده‌اند؛ از این
جانب نه باندازه کثرت عدد و کفایت ایشان، بلکه باندازه ولایت، نصبری رفته‌است
و آنچه دروسع بوده‌است، از جلال انعام، و دقائق اکرام، از قوت بقول آورده شنمات.
در ارائه این همه احوال در میان جانبین حرکتی پذیرد نیامد کی از آن تفری متوگد

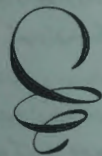
شده است، یا تفسیری در وجود آمده باشد؛ بلکه هر روز از آن جانب موارد مولان صافی تریبوتوه است، و از اینجانب امداد مراعات وافق تر. بحکم این صفای حال جانب محروس دانند که هر چه اینجانب گوید، در مصالح اعمال، و متناسب آموال او دیگر طوائف حشم غز، محض شفقت و عین نصیحت باشد، و از همه عرضها و ریبتها خالی و منزه.

مقصود از تحریر این کلمات، و تقریر این مقدمات آنست که در آن وقت که سلطان معظم فرماده شرق و غرب اعلیٰ الله شأنه، و اظهار برهانته، بدارالملک مرو بود، و حشم غز آنجا رسیدند، و بندگان دولت قاهره نسبت الله قواعدها، از مرو برفتند اگر خداوند عالم، خلد الله ملکه، خواستی هم توانستی رفت؛ چه رایتها کتاشه بود. تا اقصی بلاد روم ممالک خداوند عالم، خلد الله ملکه، هست، و همچنین باز، و هر کجا خرامینی بندگان ربنده زادگان خویش را دیدی. آنکاه هیچکس را درمرو با مخالفت خداوند عالم، خلد الله ملکه، امکان اقامت نبودی. اما خداوند عالم، خلد الله ملکه، حشم غز را از آن خویش دانست، و برایشان بحکم پادشاهی و بنده نوازی اعتماد فرمود، و باختیار در میان ایشان آمد. می بایست که حشم غز قدر این نعمت بدانستندی، و شکر این موهبت که خدای عزوجل، ایشان ارزانی داشت بگذارددی و هر روز در بندگی و اخلاص خداوند عالم، خلد الله ملکه، ثابت قدم تر بودندی، و هیچ حرکت نکرددی که از آن بر حاشیه خاطر اشرف غباری نشستی. از خدمت بسزا نکرددی. و شرائط تعظیم بارگاه مقدس، عظمت الله، بواجب بجای نیارودند. لاجرم، خداوند عالم، خلد الله ملکه، از میان ایشان بیرون شد، و ایشانرا بذیشان بگذاشت. امروز در دارالملک ترمذاست در میان بندگان خویش معظم و محترم. و همه عالم عزائم بر خدمت بارگاه او مصمم کرده اند، و کسر اخلاص عبودیت بر میان بسته.

و این جانب از جهت قضای حق نعمتی که خداوند عالم را، خلد الله ملکه، بر او و بر اسلاف او هست بخراسان آمد، و با مجلس عالی خاقان معظم، بجلال الدنیا و الدین، آرزای آنستاره، بظاهر خوشان بذدار کرده، و بندگان دولت قاهره کی در اقطار ولایت متفرق بودند جمع شدند، و ملوک بپهروز، و ملوک جبال، آدم الله دولتها، بالشکری جزار میرسد، و در این خدمت موافقت و مطابقت مینماید. اکنون میباید که جانب محروس خبر دهی که عزم حشم غز، و قههم الله للعبیر، چیست و چه خواهد کرد. اگر، بر عادت، هر روز بشهری دیگر خواهند رفت این میسر نکرده؛ چه آن کارها کی ایشان را بر آمد، و آن استیلاء که بر بلاد خراسان یافتند همه بسبب حرمت خداوند عالم، خلد الله ملکه، بود در میان ایشان. امروز سایه آن حرمت از سر ایشان برخاسته و اگر در بلخ خواهند بود، این حال از جا افتاد، و منتهج خرد دور باشد چه خداوند عالم، خلد الله ملکه، بر سریر سلطنت نشسته؛ کس را نرسد که در صمیم مملکت او بخلاف او مقام کند.

در جمله، صواب و صلاح حشم غز، رعاهم الله، آنست که دست در اعتذار زنند، و بطریق استفغار سیرند، و شعار بندگی دولت قاهره، کتبت الله، ظاهر کنند، نامجلس عالی خاقان معظم، بجلال الدنیا و الدین، لازل عالیا، و مجلس شریف ملک نیم روز، و مجلس شریف نلک انجبال، زادم الله شرفا، و این جانب با اتفاق شفاعت کنند؛ و از خداوند عالم، خلد الله ملکه، بتسرع درخواست تا از سر کردارهای ایشان درگذرد، و ایشان را بیورد گاهی و نان پارامی تعیین فرماید. و جانب محروس دانند که صلحتی کی توسط چندین پادشاه و بزرگ روزه اختلال را بذان عهد، و انعقاد را بذان عقد داده باشد.

تا این جمله جانب محروس تصور کند، و سخن اینجانب بی‌غرض داند، و صلاح دین و دنیای خویش، و آن غز در این نصایح شناسد. و این رسول را کی فرستاده شد آنجا بونه است، و معرفت حاصل کرده، و سخت امین و معتمد است. و هر چه او گوید و تبلیغ کند از بیفامهائی کی بر زبان او ارسال افتاده است بر آن اعتماد نمایید، و بزودی او را ببواب عزیز باز گرداند، و آرزو و مرادی کی باشد بنماید تا باتمام آن درمیهنات تقدیم کرده شوند. **إِنشَاءَ اللَّهِ تَعَالَى.**

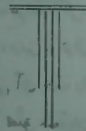


نامه سیزدهم

در تقلید ولایت لویزد

فلان، **أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ**، و **حَرَسَ تَهْدِيدَهُ**، از کبار سپاه سالاران جهان، و مشاهیر لشکر کتان روزگار است، و در کمال مردانگی، و وفور فزائگی باقی النایات و ابدا التهایات رسیدن، و صدر جریده، و عنوان صحیفه سروران دهر، و سفدران عصر گفته، و بهمه اوقات والی و متقلد امور خراسان بونه است، و در نظم احوال، و ضبط احوال آن ممالک آثار مشهور، و مساعی مشکور نمونه. در این وقت، از خطه خراسان، با لشکری آراسته، پیش بارگاه ما آمد، و آنچه در طی ضمیر از بون، از صدق متابعت و ضبط مطاوعت ما ظاهر گردانید. بقدم او اعتداد و استبشار حاصل شد، و بمکانار اعتقاد و استظهار زیادت گشت. و چون علم ما محیط بون بدانکه خطه ما، **عَمْرًا لِلَّهِ** بر شاه راه آفامست، و هر ساعت از جانبی دیگر صدعتی باطراف و اکناف آن میرسد، و بدین سبب ساکنان آن خطه، **رَعَاهُمُ اللَّهُ**، کی خواهند دولت، و دعا گوینان حضرت مانند، ترسان و هراسان می‌باشند، و نیز بر توالی و تواتر قاصدان ایشان می‌رسیند، و از حضرت ما مدد می‌خواستند کی آن خطه را از او تائب قن، و شوائب عن نگاه دلرد، و دست تعرض متهوران، و تعلق متمدیان، از آن رعایا کوتاه گرداند، رأی چنان اقتضا کرد کی فلان را، **أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ**، از بهر این مهم نازک، و مصلحت بزرگ، با فوجی انبوه از مد کوران حشم، و منتظران خدم، بدان جانب فرستاده آید، و امارت و ایالت آن خطه را **مَا يَنْتَظَرُهَا** بذو نفیض فرموده شد. و زمام حل و عقد،

و امردهی، و قبض و بسط آن نواحی بدست او سپرده گشت. و این مثال اصدار افتاد
تائیه و قضات و سادات و اشراف و سپاه سالاران آن نواحی، **أَدَامَ اللَّهُ حَيَاتَهُمْ**؛ بر تمکین
و احترام فلان، **أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ**؛ توفّر نمایند، و او را امیر و والی، آمردهای خویش
دانند، و در مهملات افعال، و معضلات، اشغال بنوّاب اوباز کردند، و کشف مشکلات
و دفع مضلات، از ایشان طلبند، و اوامر و نواحی او را همچون اوامر و نواحی ما دانند،
و در هر چه کنند و گویند او را و کماشکان او را مطیع و منقاد و متابِع و مأمور باشند،
و معامله این نواحی بدیوان او بیرون برند، و اموال از وجوه معتاد بمعتمدان او
گذارند، و در قهرمفدان و قمع شریران، طریق متابعت و موافقت اوسیرید، دست
با او وحشم او یکی دارند. و چنان سازند که هر روز اطراف ایمن و ترسو کن تریشند
تا این جمله تصور کنند، و اعتماد نمایند، و پر موجب مثال بروند، و از حکم
فرمان عدول یسبندند، تا مرضی الأثر و محمود السیر باشند، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.



نامه چهاردهم

در تقلید عمل قضا نویسنده

قاضی القضاة، فلان، **أَدَامَ اللَّهُ بَهْجَتَهُ وَ حَرَسَ مِنْ أَفْغَاتِ مُهْجَتِهِ**؛ از کبار ائمه،
و نفول علماء معروف است، و از مقدمات مشهور. و مساعی مشهور کی ادراست، در
موران دولت ما، **شَيْدَ اللَّهُ أَرْكَانَهَا وَ مَهَّدَ بُنْيَانَهَا**، هیچکس را مثل آن نتواند نبود، و این
حقی است کی در ذمت هست ما، هرگز فراموش نخواهد گشت.

بحکم این خصائص، هر روز محلّ او در مجلس ما معمورتر است، و حرمت او
مرفورتر، و صدق عنایت ما در باب او کاملتر، و فرط رعایت احوال او را شاملتر. و از
مدت مدینه و عهد بعید قضای ولایت خوارزم، **عَسَّرَ هَالَهُ**؛ باسم و رسم اوست و سیرت
او در نهشیت این شغل کی از اتمهات مهملات دین است گزیده یافته‌ایم، و طریقت او
پسندیده. اکنون بنیاز کی این امثال تأکید آن حال و تجدید آن مثال سابق را نافذ
گشت، و از ائمه و رؤساء و قضات، و صلحا و معروفان و مشهوران، و معتبران و منظوران،
و سایر اسکان و متوطنان **خَطْمَهُ خَوَارِزْمِ**، از حشم و رعیت، **أَدَامَ اللَّهُ حَيَاتَهُمْ**؛ قضای
از درغان نادو باید، و طرف شرقی و غربی، بر فلان، **أَدَامَ اللَّهُ تَأْيِيدَهُ**؛ معزّر دارند، و از
تئیر و تبدیل، و نقل و تحویل، مصون و محروس شناسند.

و چون او در این سفر مبارک، موافقت^(۱) خواهد نمود فرموده آمد، و اجازت

(۱) گویند از این میان کلمه‌ای مانند (متوقع است، مأمول چنانست) یا مانند آن
از قلم ناسخ افتاده است. اما در نسخه دوم این عبارت چنین آمده است: **بِأَنَّهُ أَمْرٌ وَرُؤْسَاءُ**
و قضات، صلحاء و معروفان و مشهوران، و معتبران و منظوران، و سایر ساکنان و متوطنان
خطه خوارزم، از حشم و رعیت، **أَدَامَ اللَّهُ حَيَاتَهُمْ**؛ بحکم فرمان ...
(۲) در هر دو نسخه چنین آمده است. ولی بنظر میرسد کلمه مراقت در اینجا ناماستراست

دائمشد تا فرزند او، فلان، آدامَ اللهُ جَمَالُهُ، بنیابت او قضا می راند، و اشغال مسلمانان، بر موجب شرع، و مقتضای دین، می گذارد. و اگر وقتی فرزند او، آدامَ اللهُ جَمَالُهُ، بمذری از اعذار بمجلس قضایا بد، می فرمائیم کی نافلان، آدامَ اللهُ سَعَادَتُهُ، همچنانکه بنیابت بد بحکم می نشسته است، و کار می گذارده، بنیابت پسر می نشیند، و کار می گذارد، و در فضل خصومات، و امضاء حکومت جدی بلیغ، و سعی لجمعی نماید تا مهمات مسلمانان فرو بسته ماند، و ایام دولت ما را دعای خیر متواتر می باشد.

سبیل کافه اهل خواریزم، آدامَ اللهُ حَیَاتُهُمْ، آست کی مثال را امثال نمایند، و بر تمکین و احترام پذیرد پسر و ثواب ایشان متوفر باشند، و در اشغال دینی، و مهمات شرعی رجوع بذیشان کنند، و از حکم قضای ایشان عدول نپسندند، و نایبان ایشان را، هر که نصب کرده شود، حرمت دارند، و طریق اعتراف و منازعت سپرند، و چنان سازند کی فلان، آدامَ اللهُ تَأْبِیْدُهُ، ممکن و آسونه باشد، و بفرایغ خاطر بدین مهم دینی قیام نماید

تا این جمله تصور کنند و اعتماد نمایند و فرمان را مطیع و متقاد باشند تا مستحق مزید امام گردند، اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.



نامه پانزدهم

در تقلید خطابت نویسد

هیچ عبارتی بعد از کلمه شهادت بنزدیک خدای، عَزَّوَجَلَّ، فاضلتر از نماز نیست؛ چه با قامت نماز شمل شرع مجتمع است، و اعلام اسلام مرتفع، و خدای، عَزَّوَجَلَّ، در حکم تنزیل میفرماید: حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ. و نیز پیغامبر میگوید: الصَّلَاةُ بِمَادِّ الدِّینِ. و آیات نبی و اخبار نبی، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ وَ سَلَامٌ، کی در فضائل و منقلب نماز آمده است بیش از آنست که بایراد شطری از آن، لایب اثبات عشری، وفا توان نمود، و از بسیار اندکی، لایب از هزار یکی در قلم توان آورد. و چون محقق شده است کی نماز اشرف الطاعات و افضل العبادات است، بهمه حال حامل و حامی امر اقامت، و کفیل و کافی مهم خطابت کس باید کی بدین متین، و فضل مبین آراسته باشد، و در معالم علم شرع، و معارف اصول و فروع، بدرجه کمال رسیده، و در شرایط پرهیز کاری، و لوازم خویشتن داری مشارالیه، و متفق علیه گشته. تا مسلمانان در اقتدا کردن بنو رفیق نمایند، و بر حسن امانت، و صدق دیات او اعتماد کنند، و انقاس او را در معاهد سلوان، و مشاهد دعوات غنیمت شمرند.

و فلان بدین اوصاف کی شرح داده آمد موصوف است، و بدین خصائص کی یاد کرده شد معروف. و نیز در موالات دولت ما آثار محمود، و مواقف مشهود دایره، و آن اقتضای کی ما را در رفو زهد، و کمال رشد، و غزارت فضل، و حصافت عقل، و وسعت دین، و قوت یقین او است، در هیچکس از اینها جنس نبوده است و نیست.

به حکم این وسائل و فواید، و روابط و دوافع، خطابت فلان خطبه کی مرکز دولت، و مستقر مملکت ما است بنو تفویض فرموده آمدند. و در تحمل اعباء آن امانت کی از اقامت اعمال، و معظمت اشغال دین است بر او اعتماد نموده شد، و مثال دانه گشت تا در ملامه و خلاه، نقوی ایزد، عز و جل، را کی متمسک اخبار، و متعلق آثار است شعاردنار خویش سازد، و از متاهنج سعادت، و مسالك رشاد، تجتنب و تنگب بپسندد؛ چه خدای عز و جل میفرماید: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُصِیْبُونَ.** و در آیات جمعات، پیش از ندای حق، ادای طاعت، و اقامت جماعت را ساخته باشد، و در تطهیر ظاهر، و تنزیه باطن مبالغت تام نماید. و چون ندای حق بسمع او رسد، روی بسجد نهذ، چنانکه خدای عز و جل، فرموده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْبَيْتَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ.**

و نیز خطرات و خطوات، و حرکات و سکنات خویش را از آنچه بنزدیک خدای عز و جل، ناپسند است صیانت کنند، و نیک بدانند کی بدرگاه پادشاهی می رود که اعتناق جیلان در ربه طاعت او است، و ارواح قهاران در قبضه قدرت او. و بیایکوترین زینتی، و بیاکیزمترین کسوتی، و آراسته ترین اهبتی بمسجد حاضر شود و از ملباسی کی مکروه شرع است بپرهیزد. و لبس سواد کی لباس آل عباس است؛ **رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ**، از عمارت رسوم داند چنانکه فرموده است: **عَزَّ مِنْ قَائِلٍ: خُذُوا رِيثَكُمْ مِنْهُ كُلِّ مَسْجِدٍ.**

و چون خطبه خواهد کرد، از الفاظ، آنچه ضمیمه تر است، و از معانی آنچه صحیح تر است بکار بندد، و در کلام، و ترتیب نظام آن طریق تنبوق سیرد. و چنان خواند خطبه را کی از استماع آن متسکنا را انتفاع باشد، و متسکنا را ابتداع. و بعد از آنکه از تمجید و تحمید صفات ایزد، عز و جل، و از صلوات بیفامیر، **عَمَّا يُرِيدُ**

کی خاتم انبیاء است، و سید اسقیاء است^(۱). و از ندای صحابه او **رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ** کنی صابیح امانت، و مفاصح رحمت اند، و از ندای امیر المؤمنین، **أَدَامَ اللَّهُ جَلَالَهُ، وَ مَدَّ عَلَى الْبَلْبَلِينَ بِلَالَهُ**، که^(۲) والی بلاه؛ و راعی عباد است، و مستخرج از ضمیر رسالت، و جوهر جلال، فارغ شده باشد، القاب و نام ما بر زلفان برانند، و دعائی کی نظام کار دولت، و صلاح روزگار مملکت در آن است بگوید، و دعوات بتد کانرا اجابت فرماید.

و چون از خطبه بیردازد، و در محراب آید، در آن مقام با هیبت کی جایگاه مناجات است، با آفریدگار هر ده هزار عالم، **عَزَّتْ كَلْبَتُهُ وَ جَلَّتْ عَظْمَتُهُ**، شرائط خنوع، و دقائق خشوع بجای آرد، و از فرقان کریم، و قرآن عظیم آن بخواند کی بر او میسر تر باشد؛ کی خدای عز و جل، می فرماید: **فَأَقْرَأْ مَا تُنزِّلُ مِنْ أَنْزَارِنَ.** و در انعام قیام و قعود، و اکمال رکوع و سجود، با نقی غایبه الامکان برسد. و دل و چشم را، بلکه جمله اعضاء و اطراف را از آنچه مناسب حضرت الهی است نگاه دارد، و از این کلمه بپندیشد کی در اخبار مذکور است؛ و در آثار مشهور: **لَوْ لَمْ أَلْصَقْ مِنْ بَيْعِي مَا أَلْتَقَتْ.**

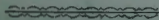
در جمله، هیچ چیز از سنن و عزائم، و آداب و مراسم نماز فرو ننگدازد؛ چه امانت خلق در نماز عهدهای بزرگی، و امانتی شکر است. تساهل احتمال نکند چنان گذاردن حقوق آن امانت کی روز حشر، در مقام ملامت، و موقف ندامت نماند، و از سواعق عتاب، و بوائق عذاب الهی امان یابد. و در اعیاد آنچه شرائط تعظیم آن مهم دینی است بجای آرد، و تقدیم نماز و تأخیر خطبه، چنانکه معهود و معتاد است

(۱) کلمه (است) در یکی از دو جمله زائد و از سهواً ناسفان است. و برقرینه جمله بدینسان حدس زد که اولی زائد است. امدار نسخه دوم کلمه (است) در هیچیک از دو متعلق نیامده است

(۲) کلمه (که) در اینجا، در نسخه بهین صورت نوشته شده است.

از لوازم سنن شناسد. و این مهم دینی را شرائط بسیار است، و فلان، آدم الله فُضَّه، بدقیق و جلیل، همه عارف است، و بر کثیر و قلیل، جمله واقف. در مرابع آن شرائط بکوشد، و اخلاص بهیچ چیز از آن جائز نبیند؛ چه بهترین راه، و سودمندترین عباد، راه آخرت را، آست.

سبیل کافه ائمه و علماء، و فضاة و رؤساء، و معروفان و منظوران، و معتبران و صد کوران، و سایر رعایا، خطه فلان، عترها الله، و زعامه، آست کی فلانرا، آدم الله فُضَّه، خطیب و مقتدای خویش داند، و بر تمکین و احترام، و توقیر و احتشام او توفیر نمایند؛ و در جماعات و اعیاد ازبسی او نماز کنند؛ و متابعت او در ادای صلوات غنیمت بزرگ شناسند، و مرسوم و رسموی کی خطبا را یونست بنوآب او رسانند؛ و هیچ چیز فاسد نکردانند، و اوقات جامع او را مسلم دارند، و راه مداخلت و مزاحمت دیگران بر او در بندند، و در تمکین توآب او، هر کجا کند، بکوشند، و شرائط متابعت ایشان بیعی آرند، و چنان سازند کی توآب او، فارغ اَلْبَال، منتظم اَلْحَال، بتمشیتان مهم نازک کی تملق بدین دارد قیام نمایند، و در هیچ معنا بمعاودت محتاج بگردانند. تا این جمله تصور کنند، و بر موجب مثال بروند تا مرضی الأثر. محمودالتبر باشند، اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.



نامه شانزدهم

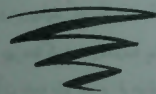
در توفیض مدرسه، و تقلید تدریس و اوقاف نویسد

فلان، آدم الله فُضَّه، با آنکه در الطاف شامل، و اسناف فاضل، سیح و حدیث، و در دیانت و رشاد فرید عهد، بدعا گوئی دولت ما موصوف است، و بهو او خواهی حضرت ما معروف. و پدر او از سالهای بسیار مدرس مدرسه مرو کی بخاندان مامنوب است بوفست، و در موالات و متابعت ما آثار گزیده، و مساعی پسندیده نموده، و در آن مدرسه عمر در خیرات، و روزگار در طاعات گذاشته. و چون او بجوار رحمت ایزد، مُرُوِّجَل، انتقال کرد، فلان، آدم الله فُضَّه، از آن شجره، ثمرهای بایسته، و از آن بنو، پسری شایسته است. و نیز پیش بارگاه ما آمد، و شرط دعا و رسم ثنا و نظماو شرأ اقامت کرد، و روایع ذُرر، و بدیایع غُرر او در مجلس ما شرف قبول یافت، و از فیض انعام، و صوب اکرام ما بهره گرفت. و مدرسه پدزی بنو از زانی داشته گشت؛ و منصب تدریس و تذکیر در آن بقعه بذو تفریر فرمونه شد. و این مثال اصدار افتاد نابقرت دل، و استظهار تمام در آن مدرسه بنشیند، و بشد کبر و تدریس مشغول گردد، و مستفیدان و طلبه علم را از نفاس افاض خویش بهره دهد، و اوقاف آن مدرسه در تصرف خویش گیرد، و در عمارت و زراعت بیندازد، و دخل آن هر سال چنانکه شرط واقفت بمصاب استحقاق و مصارف استیجاب رساند.

سبیل کافه علماء و فقهاء و ساکنان آن مدرسه، آدم الله جِیَانْتَمُّم، آست کی

فلان را ، اَدَامَ اللهُ فَضْلَهُ ، مدرسِ خویشِ دانشد ، و بدرسِ او حاضر شود ، و فوائد او را مقتم دارید ، و در تمکین و احترام او ؛ اَقْصَى غَايَةِ اَلْاَمْكَانِ رسنذ ، و جرایات و مشاهرات از او طلبند ، و مرجع کلا خویش بنو شناسند . و زارعاران و رعایای اوقاف^(۱) و مدرسه ، رَعَا هُمُ اللهُ ، دخل و منافع بنو رسانند ، و در مصالح و مهنتات بنو باز گردند ، و طریق انقیاد و متابعت اوسپرنند ، و چنان سازند کی فلان ، اَدَامَ اللهُ فَضْلَهُ ، آسوفه و مرفه باشد ، و بتمکین تمام بشرائط این خیر کی از انمات مهنتا دین است قیام نمایند

تا این جمله تصور کنند ، و اعتماد نمایند ، و بر موجب مثال بر وند **اِنَّ شَاهَ اللهُ تَعَالَى**



نامه هفدهم

در تقلید استیفاء خطه‌ای نویسد :

فلان ، اَدَامَ اللهُ مَجْدَهُ ، در شرف سب و کمال حسب یگانه است ، و در حسن شمائل ، و وفور فضائل ، از افراد زمانه . و همه اسالیب ، و اقسام علوم او را گردن بهانه است ، و زمام انقیاد بدست طبع و عَاقِد و خاطر قَنَاد او داده . و بنا این روائع هنر ، و بدائع سیر ، بر دقایق و جلال امور دیوانی از همه انبای روزگار واقف تر است ، و بموارد و مصادر معاملات عارف تر ، و در امانت و کوتاه دستی از همه غایبات گذشته ، و در کن مشارایه ، و قطب مدار علیه کشته ، و همه سبب اعمال بزرگ برده است ، و در ملابس آن آثار بستندینده نموده . و در این وقت پیش در کاه ما آمد ، و مراسم دعا ، و شرائط تنه ، نظماً و اشراً ، اقامت کرد ، و از قبول و اقبال ، و انعام و افضال مجلس ما بهره مند گشت ، و استیفاء فلان خطه او فرموده آمد ، و شرائط آن شغل بحسن قیام ، و بمن اهتمام او باز گذاشته شد .

و این مثال اصدار افتاد تا بدلی قوی ، و املی فسیح ، و استظهاری تمام روی بکار آرد ؛ و آن معاملات را در قلم کیرد ، و از دخل و خرج آن باخبر باشد ، و در حفظ اموال و تعرض احوال بمراقبت جوانب ، و مرعات اقدار و اجاب مشغول نگردد ، و هیچ دقیقهای از دقایق راستی و امانت فر و نکندارد ، و باطبقات رعایای خاصه با مؤذیان زندگانی خوب کند ، و طریق محاملت سپردد . و در آن کوشد کی هیچ از وجوه محاملت ، دَقَّ وَ جَلَّ ،

(۱) در نسخه چنین آمده است و احتمال می‌رود که واو زائد و از غلط ناسخان

بوده باشد .

کثراً و قلّ ، بر قلم نشود ، و از علم و معرفت او غایب نمائند. و سختی روشن ، و محاسبه ای
مبین بذکر معامله آن خطبه ، و شرح ارتفاعات آن ، بدیوان فرستد تا هیچکس را از
اصحاب اغراض بر او اعتراض نرسد ، و در آنچه کرده باشد مجال مقال نبود.

و باید کی فلان ، آدم الله تنهید ، حرمت فلان ، آدم الله فضله ، رعایت کند
و در تبجیل او بأقسی غایبه الأملکن برسد ، و آنچه بر رونق و قاعده کل او بیوندد میبذول
دارد ، و بر مردمان فلان خطبه بنویسد تا مستوفی آن جایگاه او را دانند ، و شرائط آن
شغل بنو باز گذارند ، و راه اعتراضات بسته گردانند ، و هیچ چیز از وجوه ممانعت آن
جایگاه بر وی پوشیده و پنهان ندارند ، و اعتماد ما در همه احوال بر قلم و کلمه او شناسند ،
و مرسوم و رسم وی کی مستوفیان را مهود بونه است بنو رسانند ، و قصور و احتیاسی را
بذات راه ندهند ، و چنان سازند کی فلان ، آدم الله تنهید ، معظم القدر ، مفتح الأمر
باشد ، و بشمکین تمام ، بشرائط آن شغل قیام نماید .

تا این جمله تصور کنند ، و اعتماد نمایند ، و بر موجب مثال برود .

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى



نامه هژدهم

یکی از عمال اطراف نویسد ، در ترتیب امور ولایت ، و تهذیب

احوال رعیت

فلان ، آدم الله تنهید ، بدانند کی اهل آن خطبه ، و قههم الله لما یصلح
أحوالهم ، و یُتیح أمانهم ، سه طبقه اند :

یک طبقه آنند کی در اظهار شمار خدمت و اخلاص ما خواهند کوشید ، و بنان سبب

درباره که ما لباس حرمت و اختصاص خواهند پوشید .

و طبقه دوم آنند کی مکتون ضمائرا ایشان مکر است ، و مخزون سرائر غدر . و از

حرکت و سکنات موهم ، و اقوال و افعال مظلم ایشان این معنی توان دانست ، و بر

حقیقت این حال استدلال توان گرفت .

و طبقه سیم آنند کی ایشانرا ائمة البلد ، و أسراء الأهل و الأولاد خوانند . و این

طبقه ارباب صناعات ، و اصحاب زراعات اند ؛ نه وفای ملوک دانند ، و نه جفا . و نه وفای

دلات شناسند ، و نه شقاق . قصاری کلرا ایشان ترتیب معاش ، و تدبیرات معاش زن و فرزند

است . لآجرم همیشه از ملامت رسته باشند ، و بسلامت پیوسته .

اکنون این مثال اسدرا افتاد ، و فلانرا ، آدم الله تنهید ، فرموده آمد تا این

طبقات مردمان را ببینند ، و یک یک را علی التحقیق بدانند . هر که را دسر و فحای

در گاه ، و دسر صفاء بار گاه ما باشد استمالت کند ؛ و از مجلس ما مواعید خوب دهند ،

و بخدمت حضرت مافرستد. وَ هُمُ الطَّبَعَةُ الْأُولَى. و هر کرا چنان یابد کمی از مکائد غدر، و مصادف مکر او ایمن نتواند بود، او را مستقر کند، و ولایت را از خبیث مضرت و قبح معرفت او پاک گرداند. وَ هُمُ الطَّبَعَةُ الثَّانِيَةُ. و هر که متورع باشد، و بمعارض صلاح متدرع، و بر کسب قوت زن و فرزند مقبل، و باصلاح شأن خویش و پیوند مشتغل، او را برقرار بدارد، و تضعیف او بجوید، و بضررات فاسد، و تحککات زائد نریزاند؛ چه مصالح ولایت بحرف و سناعات چنین مردمان منوط باشد، و مناظم امور دیگر طبقات خلق بکدّ یمن، و عرق جبین ایشان مربوط و مضبوط. وَ هُمُ الطَّبَعَةُ الثَّلَاثَةُ.

تا این جمله را کمی فرموده آمد امام خویش سازد، و پیش دل و خاطر دارد، و بر مقتضای هر یک کار کند، و اعمال و اغفال را بذان راه ندهد تا بر آن محمّدت یابد، و بسزاید نواخت مخصوص کرده. إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.



نامه نوزدهم

ببرادر خویش نجیب الدین عترة ابن مؤخذ الشمری البلیخی نویسد
سَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْأَخْرِ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ نَجِيبِ الدِّينِ، وَ تَجَيَّاتُهُ
السَّامِيَاتِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّامِيَاتِ.

بر برادر عزیز اکرم، أَسْعَدَ اللَّهُ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، پوشیده باشد که هر که مقاسات اسفار، و معانات اخطار اختیار کند از بهر تحصیل سعادت حال، و زیادت مال کند، و چون از این دو معنی چیزی میسر نکرده دست از آرایش دنیای غدار ناپایداری می بپوشد، و ثنیه و داع است بپوشتن، و در زاویه قناعت کمی متزّه انقیاء، و دارالملک اصفاء است نشستن، و برادامت خیرات، و اقامت طاعات اقبال نمودن، و در وارد دعوات، و وظائف سلوات افزودن بهتر، و برضای خالق عزّ آسمنز دیکتر، خاصه کی ایام جوانی گذشت، و در سر اختلال و اثری بری ظاهر گشت، و قوتهای بدنی انحلال پذیرفت، و روح مجروح را از زندگانی ملال گرفت. وَ هَلْ بَعْدَ شَيْبِ الرَّأْسِ إِلَّا أَلْمَغِيبِ فِي الرَّسِّ. و اگر این برادر را ممکنستی خنای عز و جل می داند که این حال کریندی، و بر سر طاعت نشیندی. اما چه کند که در اسرار خارمانده است، و در ظلمات ظلامات متجسس گشته، و زمام اختیار از دست اقتدار او بیرون شده. و با این همه بَرَجُورُ مِنْ نَفْلِ اللَّهِ أَنْ يُضْلِحَ أَعْمَالَهُ، وَ يُنَجِّحَ آمَالَهُ. إِنَّهُ خَيْرٌ مَرَجُورٌ وَأَكْرَمٌ مَدْعُورٌ. تکالیف خدمت او^(۱) برادر سهل تر است. و او بحکم قناعتی که در طبیعت دارد انزوا و انفراد

(۱) در نسخه چنین آمده است.

را اهلت می ماند ، کی بیکبار کی درطاعت آویزند ، و از شر روزگار مگار واپسای
 او درپناه ایزد ، عَزَّ وَجَلَّ ، کریزند . چه فاتحت این کارممود خواهد بود : و خاتمت
 محمود ، مَنْ اِعْتَصَمَ بِحَبْلِ اللَّهِ نَجِيَ ، وَفَاَزِيْمًا اَمَلٌ وَرَجِيٌّ .
 سلام و دعای این براند با کبر و اشراف ، زعاهم الله ، برساند ، و شرح آرزومندی
 بلقای هریک بنهد . رَ السَّلَامُ .

نامه بیستم

باجل عالم ، منتخب الدین ، بدیع ، اتابک ، اَدَامَ اللَّهُ فَضْلَهُ ، نویسد

نَکَمُ قُلْتُ شَوْقًا لَيْتِي كُنْتُ عِنْدَهُ وَ مَا قُلْتُ اِجْلَالًا لَيْتَهُ عِنْدِي

اگر خادم بشکایت ایام فراق ، و حکایت لواعیج اشتیاق مشغول شود فیا لها قصه
 فی شرحها طول . و چون خلوص اعتقاد معلوم است اطنا ب درامثال این معانی از تکلف باشد
 هات الحدیث عن الزوراء أوهیتا .

خطاب بزرگوار مجلس رفیع ، زاده الله رُكْمَةً ، آراسته باسنان الطاف رسید
 و دینهای کی ازظلمات نوائب تیره مانده بود ، باوارکلم و آثارقلم مبارک روشن گشته
 و آن کرامات را تمیمة فخر ، و یقیمه ذخر اعقاب و اسلاف ساخته شد . ایزد ، تَمَالَى ،
 مجلس رفیع را باقی دارد ، و بهمه آمال و امالی دردین و دنیا برساند . و قصیده غراء ،
 لا یل ، خریسته عذراء کی درمدح مجلس خنداوندی ، ملکی ، خوارزمشاهی ، اَلْاَلْعَالِیَا
 نظم فرموده بود ، و قافیتی را کی از مشکلات قوافی است اختیار کرده ، و درهر بیت
 لطیفی از لطائف بلاغت ، و دقیقهای از دقائق فصاحت نگاه داشته ، و مطلع و مقطع را
 ببلایح سنعت ، و روایح صیفت آراسته گردانیده و همه اکبر این دولت و امامان این حضرت
 بشنند ریاد گرفتند . وَ حَقُّهَا أَنْ یُکْتَبَ بِاللَّیْبِ عَلَی الْأَحْدَانِ ، لِأَنَّ بِاللَّیْبِ عَلَی الْأَوْدَانِ .
 و خادم منتهز فرست می باشد تا چنان عرضه افتد کی حق او از تحسین و احسان گذارده



آیة مَعْ عَلَيْهِ أَنَّهُ لَا يُضِي حَقُّهُ وَ لَوْلَا رِي مُنْشِبَهَا يَكُلُّ يَسْتَوِيْتًا مِنْ أَلْدْ هَبِ.
 و اگر خادم مخلص کمتر نویسد بکرم و خدایدی معنور فرماید داشت؛ کی
 عذر سخت واضح است و مانع ظاهر. إِنَّ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

نامه بیست و یکم

باجلّ عالم کامل مکرم مفضل، مهذب الذین: مَلِكِ الْقَوَابِی، أَبُو غَابِرِیْهِ

الْبَسْطَامِی نویسد

زده گامی فلان در دولت سنی، نعمت هنی در از باذفر او ان سال بویزد، عَزَّوَجَلَّ،

حافظ و خشنود.

بنده آیام و اوقات خویش مقصور و موقوف گردانیده است بر دعای صالح، و تنای
 قاص، و ایزد، عَزَّوَجَلَّ، میخواهد تا عَلَى أَحْسَنِ الرَّجْوِی، او را بدان عتبه محروس،
 و جنبه مأیوس کی منبع مکارم، و مجمع اکرام است برساند، و بپوار آن خدمت کی
 غایت اهائی، و نهایت مباحی است مسعود گرداند. إِنَّهُ عَلَى ذَالِكْ قَدِیْرٌ.

خطاب بزرگوار کی بنده را بدان مشرف و میجل گردانیده بوفرسید، مشتمل
 بر اسنانف الطاف، و بنده بوقت مطالعه آن موقوف ماند میان دو حالت: یکی تعجب از
 آن بدایع، و یکی تفاخر بدان صنایع، و در هر حال دعای خیر گفت. صَرَفَ اللهُ عَيْنَ
 الْكِبَالِ عَنْ فَنَائِلِهِ الْبَاهِرَةِ وَ مَسَائِيهِ الرَّاهِرَةِ. وَ عَلَى الْحَقِیْقَةِ عَهْدَ مِیْمُون، و
 آیام همایون فلان، یدیم اللهُ عُلُوَّهُ، عهد ابن العمید، و آیام عبدالحمیداست، کی در او
 مراسم فصاحت تازه شده است، و معالم بلاغت زنده گشته. و اگر سوگند خورده آید
 که این هر دو صدر را کی از فصول سلف بونماید در اطناب و ایجاز این قدر ک بر او اعجاب
 و ایجاز بیونماست کی فلانرا، یدیم اللهُ جَمَالَهُ، است سوگند راست باشد، و بیج
 کفارت احتیاج یفتد.

مُهَدَّبٌ دِينِ الْهَدْيِ، مَا جِدُّ تَزِينُ الْأَقَالِمِ أَقْلَامُهُ
تُشَابِهُ أَيَّامَ عَبْدِ الْحَمِيدِ، لِأَهْلِ الْبِلَاغَةِ، أَيَّامُهُ

وازارشماهی کی بر ذوات مبارک گذر کرده بود ز تجوری دلها، و بریشانی خاطرها
حادث شده بود. اما چون در انتهای خطاب بزرگوار دینمه شد کی عُلَّتْ بِتَمَلُّمِي زَائِل
گشت، و صفت بکمال حاصل آمد شانه‌اکی افزوده، و شکایت روزگار بشکر بدل‌شد
إِذَا سَلِمْتُ فَكُلُّ النَّاسِ قَدَسِيلُوا.

توقع بنده از آن کرم فیض آست کی وقت وقت او را با اشارات مبارک بزرگ
می گرداند، و خدمتی کی مییابد در انتهای آن میفرماید نادر تمام آن اثر خدمتگزاری
و طاعت داری اظهار کرده میشود. إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

نامه بیست و دوم

یکی از کتبه خراسان نویسد

زندگانی مجلس سامی در دولت مهیا، و نعمت همیشگی در از یاد فرولان سلط.
زیاده، تَعَالَى، راضی و راعی.

اگر اشخاص از یکدیگر متابعدند، و از اقامت شرط زیارت معتاد متقاعد،
نبودند، و بَعْدَ اللَّهِ، بالحافظ وفا تراز است، و از لوح را بالفاظ صفا تجاوز. وَ هَذِهِ
الْحَالُ بَيْنَ الصِّدِّيقَيْنِ، لَا بَلَّ بَيْنَ الصِّدِّيقَيْنِ.

و تا شنونده آمده است کی مجلس سامی را، زَادَهُ اللَّهُ سُبْحَانَ، بخدمت بارگاه
مکرم، و بارگاه معظم خداوند جهان، خاقان اعظم، خَلَدَ اللَّهُ مُلْكُهُ، که عروه و تقای
ارباب کتب و اصحاب حساب است، تَعَالَى وَ تَمَسَّكَ نموده است، و دیدوان انشاؤ آن مملکت
را، كَيْتَ اللَّهِ قَوَائِمَهَا، یا ثابربنان، و انوار بیان خویش بهاء و جمال افزوده، صفت توان
کرد کی دل را چه راحت^(۱)، و جان را چه مسرت. وَالذُّرُ يُنْفِقُ عِنْدَ أَهْلِ التَّجَارِ^(۲)
امروز مرجع همه اشراف عالم آن درگاه است، و مفرغ همه اخلاف آدم آن بارگاه
و هر کجا نفسی است کرم کی از شربت مصائب مجروح شده است، و از صلعت نواب
مطروح مالد احوال معاش، و اسباب انتماش او از فوائد آن خدمت، و عوائد آن حضرت
شناخته میگردد، خاصه شخصی را کی یافته باشند کی روزگار بقرنهای بسیار مثل

(۱) گویا جمله‌ای مانند (حاصل گشت) از این میان افتاده است. در نسخه دوم پس از
کله مسرت (است) آمده است.

(۲) نسخه دوم همین‌جا پایان می‌یابد و از این پس تنها مانند ما همین نسخه اول است.

او، در طیب شمائل، و وفور فضائل بیضا نخواهد آورد. همه مناقب را موثق، و همه مناصب را مرتفع. در حجر عاطفت ملوک بر آمده، و در کف رعایت سلاطین بزرگ شده، توان دانست کی از حسن تربیت، و صدق تقویت در حق چنین شخصی چه فرماید.

أَهْنِي قَوْمًا أَنْتَ فِيهِمْ مُطِيبٌ وَ أَحْمَدُ أَرْضًا أَنْتَ فِيهِمْ مَخِيمٌ

توقع است کی وقت تشریف مفاضات ازرانی دارد. و از مجاری احوال، و مصارف امور خویش اعلام دهد؛ چه همه استیمناس و استرواح خدمتکار بیافتن آن اخبار است. إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

نامه بیست و سیم

بامام اجل: بهاء الدین، ابو محمد خرقی. آدم الله فُضِّلَهُ، بوسند

بِهَاءِ الدِّينِ فِي الْفَتْوَى إِمَامٌ وَ رَاحَتَهُ لَدَى الْجَلْوَى غَمَامٌ
هُوَ الْقَرْمُ الَّذِي فِي كُلِّ حَالٍ لَهُ يَنْتَظِمُ الشَّرْعَ اِهْتِمَامٌ
سَرِيٌّ فِي قَبِيلَتِهِ، مُطَاعٌ سَخِيٌّ فِي عَشِيرَتِهِ، هُمَامٌ
أَلَا، فَاطِلْبُ لَدَيْهِ الْخَيْرُ تَدْرِكُ فَلِاخْتِرَاتٍ فِي يَدَيْهِ زِمَامٌ

اگر خدمتکار در این مدت بمجلس بزرگوار امامی، اجل، بهاء الدینی، آدم الله بهانه، خلعتی نوشتماست، و قاصدی فرستاده آنرا برسوه آلود حمل باید فرمود؛ چه همان سمت اخلاص، و صفت اختصاصی کی خدمتکار را در آن خدمت بوده است بر حال خویش است، و بشپاین دار، و تباعد مزار، تغییر دیدن نخواهند پذیرفت.

تَقْبِيرٌ فِي فُوَادِي كُلِّ حُبِّ وَ لَكِنَّ حُبَّهُ كَمَا هُوَ فِي فُوَادِي

اما سبب تأخیر در مکاتبت، و موجب تعصیر در مرسلت فرو بستگی راه بوفطاست؛ از جهت این احوال ناموافق کی در عالم حادث شتماست؛ و لشکرها از جواب در حرکت آمده، و رعایا در دست غارت و تاراج مانده. اما بکرم و فضل معذور دارم، و ملامت و عتاب نفرماید.

(۱) در نسخه چنین آمده، و گویا صحیح آن (سوی) است.

خواجه ، امام ، شمس ؛ خویشاوند مجلس بزرگه ، **أَدَامَ اللَّهُ بِهَاءُ** ، سلامت و سعادت است. وقاضی آمویه حکایت کرد کی در این مدت نزدیکه، معتمد او از حضرت مرو آمنه بود. و براتی بر معاملات آمویه به پنجاه هزار من غله آورده ، و فروخته ، و زر نقد کرده ، و میخواست کی باز گردد. اجل به او **الدین اعز طیب** ، **أَدَامَ اللَّهُ تَنْهِيدُ** ، از ترמד در کشتی رسید ، و آن زربهای غله از معتمد شمس الدین بر سبیل قرمز پند ، و در وجه مصالح راه خویش صرف کرد تا بدان استظهار بحضورت مرو توانست رفت.

حال شمس بحقیقت این است کی نوشته آمد تا خاطر عزیز از جهت او فارغ دارد ؛ و یقین شنید کی امور او هر ساعت منتظم تر است ؛ و احوال مستقیم تر. سلام و دعای خدمتکار بخویشان و متصلان و شاگردان بفرماید رسانید ، و براندر خدمتکار را نقد فرمود ؛ چه او را با اعتماد مکارم مجلس بزرگوار ، **أَدَامَ اللَّهُ بِهَاءُ** ، گذاشته شده است.

شعر

بهای دین هدی ، ای محمد خرقی مقدم امی و معظم فرقی
دل ز جور فلک بر خرق شدست و مرا نوی ز خلق کی درمان درد آن خرقی

ایزده مجلس بزرگوار را باقی دارند ، و هیچ مکروه را بساحت شریف او راه مدهاند **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.

نامه بیست و چهارم

بخواجه ، امام ، ادیب صابر **أَدَامَ اللَّهُ فَضْلَهُ** نویسد

هَذَا شَهَابُ الدِّينِ ، صَابِرُ ، الَّذِي عَمَّ الْأَفْضَالَ كُلَّهُمْ إِحْسَانُهُ
هُوَ فِي نَوْنِ الْفَضْلِ أَسْبَقَ فَارِسٍ أَصْحَبَتْ رِجَالًا عِنْدَهُ فِرْسَانُهُ
فَالنَّرِيمَةُ آيَةُ سَجْبَانِهِ وَ النَّظْمُ مِنْهُ عَائِدُ حَسَانِهِ
قَطَرَتْ بِنَطْقِهِ الْعُلُومُ ، كَأَنَّهُ دُرُّ الرَّبِيعِ يُفِيضُهَا تِسَانُهُ
فَالْمُضَلَّاتُ يَقْلَهُنَّ دَهَائِدُهُ وَ الشِّكَلَاتُ يَحِلُّنَّ لِسَانُهُ
إِلْزَقَ قَرَقُ يُسَنُّهُ إِكْلِيلُهُ وَ الْعِلْمُ طَرْفُ ذَهَبِهِ إِسْنَانُهُ
أَهْلُ الزَّمَانِ جَمِيعُهُمْ بِهَائِهِمْ وَ أَوْحَا الْفَضَائِلِ ، صَابِرُ ، إِسْنَانُهُ

معاهد لذات و موارد راحت اجل امام عالم ، شهاب الدین از نواب زمان ، و شواب حدثان محفوظ و محروس بانه

اگر خدمتکار درین مدتهای متداول ، و شدتهای متکمل کی گذشت قدم بر ساط ابساط تنها نست و خدمتها نظماً و شرأ نفرستانه آرا بر اختلال عهد ، و انحلال عقد حجل بفرماید ، چي ، روضه مودت همپشان تازه است ، و امداد محبت

بی اندازه. اما درین آیام فترت مواعع لایح بوفه است ، واعذار واضح. ودرین وقت کی
 رایات منصور و خنواوند ، ملک معظم ، خوارزمشاه عالم عادل مؤید مظفر منصور، **أَمْرُ اللَّهِ**
أَتَّصِرُهُ ، و **ضَاعَفَ إِتِّدَارَهُ** ، **بِخَطِّهٖ** آموهه رسید بزرگ زانه ، **نَجِبَ الْأَفْضَلُ** ،
وَحِيدُ الزَّمَانِ ، **عَلَى ۳** ، **أَدَامَ اللَّهُ عِزَّهُ** ، بخدعت بارگاه میمون ، **لَا زَالَ مَعْقُونًا يَأْتِيهِ**
 شتافت ، و سعادت تقرباً نامل مبارک دریافت ، و دو قصیده غزاه ، **لَا يَلُ دُوخِرِيَّةٌ عِنْدَهُ** :
 یکی از عرائس خاطر بند ، و یکی از نوائس نوادر پسر عرضه کرد ، و مجلس مبارک
 خداوندی ، **مَلِكِي مَعْظَمِي** ، **عَظَّمَهُ اللَّهُ** ، آن هر دو قصیده را بسمع رضا استماع فرموده
 و حاضران در استعادت و استحسان مبالغت نمودند ، هر چند روزگی را زه **وَأَحْسَنَتْ**
 خطاست. و پانزده اسلام صلای هنی ، و جایزهای سنی ، بر سنت قدیم ، و عادت کریم
 فرمود ، و تشریفی کی خدمتکار را از آن ابکار افکار عزیز ارزانی داشته بود خواننده
 کشت ، و بر آن حسن مطالع ، و لطف مقاطع آفرینها کرده شد ، و بقدر طاق و وقامه
 گفته افتاد چنانکه فرماید دیدن. **وَلَكِنْ آيِنَ السُّهَى مِنْ الْبَدْرِ الرَّأهِرِ وَالْحَصَى مِنْ**
الدَّرِّ الْفَاعِخِرِ.

قطعه نازی اینست کی در صدر این خدمت است ، و قطعه یارسی این است :

شهاب الدین ، سپهر فضل ، صابر
 خرد باجان تو جست و صلت
 شمار تست عز اهل دانش
 ترا در نظم لعبتهای آذر
 تن مطروح را جاه تو قوت
 سخن فرمان بر طبع تو ، چونانک
 فضائل هست ذاتت را فرمان
 هنر با طبع تو بست پیمان
 خوار تست حرز اهل ایمان
 ترا در شر حکمتهای لقمان
 دل مجروح را لطف تو درمان
 بدی فرمان پسر امر سلیمان

زهی در فطرت تو علم حیدر
 ندم دواز تو وزین رای باطل
 بدینار تو دارم حرص و هستند
 فرستادن بنزدیک تو اشعار
 همیشه ناچوموسی نیست فرعون
 همه اوقات تو بانا براحث
 لگو خواه تو در اقبال خرم
 یکی در قبضه محنت گرفتار
 زهی در طینت تو رسم عثمان
 پشیمان پشیمانم پشیمان
 بهم در بک طویل حرم و حرمان
 فرستادن بود زیره بکرمان
 همیشه ناچوهارون نیست همام
 همه احوال تو بانا بسامان
 بد اندیش تو در ادبار پژمان
 یکی در روضه نعمت خرامان

اگر در لفظ خللی یافته شود ، یا در معنی زللی آنرا اصلاح فرماید ؛ چه منت
 آن پس بزرگ خواهد بود .

قدوة امائل ، و سید افضل ، یعقوب بن سیرین الجندی ، **أَدَامَ اللَّهُ جَمَالَهُ** ، کی
 صاحب دیوان انشاء خوارزم ، **حَمَاهُ اللَّهُ** است نیز قطعه ای بتازی فرمود در مدح شهاب
 الدین ، **أَدَامَ اللَّهُ فَضْلَهُ** ، و رعایت سین التزام کرد ، و در نظم آن قطعه قصب سبق از
 همکنان ربود ، و این کرامت را کی ارزانی داشت واسطه عقد مفاخر خویش باید
 شناخت ، و بدین بزرگی سر بر ایشای روزگار بیاید افراخت ، و **سَيِّدُ الْأَفْضَلِ** ،
أَدَامَ اللَّهُ جَمَالَهُ ، با آنکه از اعیان دولت ، و ارکان حضرت خوارزم است ، در انواع
 فضائل و اقسام علوم ، و اصناف آداب یگانه است ؛ کی هرگز دست افلاک چو توحفه ای
 نخواهد داد ، و مانند آیام چو فرزندی نخواهد زان ، **سَاهَهُ اللَّهُ مِنْ عَيْنِ الْكَمَالِ** ، و
كُتِبَ مَدَارِعَ الْبِرِّ وَالْإِقْبَالِ . و قطعه او اینست :

فَعَرَّتْ رِجَالَ الْقَضِيلِ مِنْكَ يَا رِسِ
 اصْبَحَتْ رِجَالًا عِنْدَهُ فُرْسَانُ
 حَيَوَانٍ عَلِمَ النَّظْمُ كُلَّ أَخِي حَجِي
 فِيهِ الْبَيَانُ ، وَصَاطِرُ إِنْسَانُ
 النَّظْمُ وَجَهَ طَرَفَهُ تَرْصِيمُهُ
 فِيهِ ، وَ سِخْرُ بَيَانِهِ إِنْسَانُهُ
 قَرِيضُهُ رَوْضُ تَبَسُّمٍ ضَاحِكَا
 يَسْكَاهُ نَوْرُ صَبْءِ نَيْسَانُ
 أَوْوَشَى دِيبَاجِ تَنَوَّقَ مَاهِرُ
 فِيهِ ، وَلَمْ يَرِ مِثْلَهُ مَيْسَانُ
 فَوْشَى مَدِيحَ مَلِيكِنَا وَ شَيْأُ كَمَا
 وَ شَى مَدِيحِ الْمُصْطَفَى حَسَانُ
 أَوْصَارَ حَسَانَ الْبَلَاغَةِ صَابِرُ
 وَ عَلَاءِ دِينَ مُحَمَّدٍ عَسَانُ
 وَ أَفَى النَّهْيِ وَ أَفَى لِمَهْدِ صَدِيقِهِ
 مِنْ كُلِّ أَمْرٍ يَتَّقَى لَيْسَانُهُ
 فِي كُلِّ قَصْرِ مِنْ قُصُوصِ بَلَاغَةِ
 يَمْضَى كَمَشْحُودِ الْفِرَاقِ لِسَانُهُ
 عَرَفَ بِنُ سِيرِينَ بَيَانَ لِسَانِهِ
 لَمَّا أَتَى خَوَارِزْمَ شَاهَ لِسَانُهُ
 شِعْرَ الْفُحُولِ إِلَى مَحَاسِنِ شِعْرِهِ
 مَاحِلٌ أَنْ يُدْعَى الْجِسَانَ حَسَانُهُ
 عَرَضَ الرَّشِيدُ عَلَى الْمَلِكِ لِسَانُهُ
 عَرَضًا ، فَزَادَ بِهَاهَا اسْتِحْسَانُهُ
 هَذَا الْكَرِيمِ مُحَمَّدَ ابْنَ مُحَمَّدٍ
 مَاقَاتِ ابْنَاءِ النَّهْيِ إِحْسَانُهُ
 لَا زَلْمًا فِي دَوْلَتِهِ ، وَ عَدَا كَمَا
 جَرَّتْهُمْ نَحْوُ الرَّدَى أَرْسَانُهُ

خدمتکار پیش از اتفاق التقاء منتظر اشارات کریم' و مکتوبت عزیز خواهد بود
 تا هر چه مراد باشد در اتمام آن عمل طَبَّ لِمَنْ حَبَّ بِلِغَايِ آرَدُ ، و هیچ دقیقه ای از
 دقائق خدمتکاری فرونگ ندارد.
 اینزد ، تعالی ، آن مجلس سامی را باقی داراند ، وجهه مقاصد و مطالب و اغراض
 و آمال برساناند .

ازین کفلان، کَمَا هُمَا جَبَلَان. و ایشان در میان آن همه کالدَر فی الدُّرُج، اُوکا
 نُجْم فی البُرُج. قَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.

درین وقت بمسامع ما چنان رسید کی احمد زوزنی تَابَ اللهُ عَلَيْهِ کی از
 شیران معروفست، و فسق و فجور موصوف در میان مخاصمت، و انتای ملاطمت
 دست زدست ویک خصیۀ خواجه عثمان بیهقی، سَلَّمَ اللهُ، کی یردولت، و هواخواه
 حضرت مست کسته، و فوائد نوالد و منافع تناسل برینہ گردانیدہ. این مثال فرمودہ
 آمد تا یوَاب ما، رَعَاهُمُ اللهُ، احمد زوزنی را بگیرند، و قصاص این عنوشریف کی
 از اعضا رئیسہ، و آلات نفیسه است، یادیت، ازو طلب کنند بر آن جمله کی فتوای
 شرع و مقتضای دین است. و اقامت این سیاست عَلٰی مَلَأَ مِنْ النَّاسِ وَاجِبٌ دَارِدَةٌ تَاعَمَةٌ
 رہبندگان حُصٰی را بعد ازین، اِلٰی یَوْمِ الْاٰتِمَةِ، اعتبار و انزجار باشد، و سلل آدمی
 باقی ماند، و خلل و نقصان بمالِم راه نیابد، و دستهای مختلفہ، و پنجہای مختلفہ از
 مَاتَتْ السُّورَ، اَعْنٰی الْاَلْفِیْنِ وَالذِّکْرِ، کوتاه کرد. باید کی بر حکم مثال برود،
 و در تدارک این حال امحال روا ندارد، و در اقامت این سیاست مصلحتی بزرگ دانندہ
 و نغافل و نهارن نیستند، و اعتماد نمایند. وَالسَّلْمُ.

نامه بیست و پنجم

بر سیل مطایبه نویسد، در امتحان یکی از دیران آبلہ

ایزہ، جَلُّ نَأْوُهُ، وَ تَدَدَّتْ اَسْمَاہُ. از آبلجا کی فیض رحمت، و کمال
 حکمتست هر چیزی را کی در آن بقای عالم، و صلاح بشی آدم است از آفات و عاهات
 محروس تر، و مصون تر داراد، و در حصن حمایت، و حرز و قایت خویش محفوظ تر
 و مخزون تر. مثلث: گوشت خرما را با آن رخاوت و لطافت از برون آفرید، و دانہ
 خرما، با آن سلابت و کثافت، از اندرون. از بهر آنک بقای نوعی از اشجار مشرہ کی
 آنرا نخل خوانند در آن دانه کیف است نہ در آن گوشت لطیف. و چون عاقل در دہہ
 انواع کائنات بچشم اعتبار نگرد، و در دقائق رحمت بزدانی، و غوامض حکمت دنیایی
 تأمل کند، و بحث کافی، و نظر شافی بر مصنوعات گمارد داند کی در ہر یک این سر
 حکمت مضمونست، و این لطف رحمت مدرج. سُبْحَانَ اللهِ مَا اَتَمَّ حِكْمَتَهُ، وَ اَمَّ
 رَحْمَتَهُ! و ازین قبیل است ایشان کی خدای، عَزَّ وَ جَلَّ، مردان را داد، و قوت
 نوالد و تناسل در آن نہا، اگر بنان آفتی رسد نوعی انسان کی اشرف الاناس^(۱)
 باطل گردد، و نظام از عالم بر خیزد، و در وجود فایده نماند. و از بہر این معنی ایزہ،
 عَزَّ وَ جَلَّ، در آفرینش ایشان عنایت بیشتر نمود و جایگاہ آن در میان حُجُبِ اَسْتار
 فرمود: از دو جانب: بِنْتَهُ و بَسْرَةَ فُخْدَان! کَالْبَطْءِ، و از پیش قَسَلَةَ كَالْمَعْمٰی، و

(۱) این عبارت در نسخه چنین آمده است

رقعه ای چند مोजز

این رقه در حق علوی نویسد

بر مجلس شریف ، ز اَهْ اللهُ شرفاً ، پوشیده نباشد کی متوسل بنین احرف شبیه
ایست از دوحه جلال ، و نمر ایست از شجره رسالت ، و آن روز کی روز تقطع لباب
و تناکر انساب باشد نسب اوست کی از یفامبر ، صَلَوَاتُ اللهُ عَلَیْهِ ، بریده نخواهد
گشت ، و استار حرمت اوست کی در آن موقف هائل دریده نخواهد شد .

هر شفت کی در حق او نماید ، و هر عنایت کی در باب او فرماید در دنیا سب
نناه جمیل خواهد بود و در عقبی سب ثواب جزیل ، و اَللّٰمُ .

رقعه دیگر

در استزادت نویسد

بر رای رفیع ، زاده الله رَفَعَةً ، پوشیده نیست کی خادم از جهت استمداد نعمت
استمداد این خدمت کرده است ، و از بهر تحصیل نشاط روی بتقییل این بساط آورده ،
و اگر او را درویش و مسکین ، و رنجور و غمگین می بایست زیست ترک اوطان ، و
مفارت اخوان را فایده چیست .

رأی رفیع زید رفیعاً درین معنی نظر شافی ، و اندیشه کافی فرماید . و اَللّٰمُ .

رقعه دیگر

بر سبیل هزل نویسد

شباب حالت جهالت است ، و شراب آلت ضلالت ، هر کجا این هر دو جمع شد
مکرم را آفت ، و محارم را مخافت باشد . و غرض از ترکیب این کلمه ، و ترتیب این
منقعه آنست تا خواجه بعد ازین ، خانگیان را بیش جماعتی کی کس شراب پوشیده
بایند ، و لباس شیب پوشیده بیارند ، و چون آورد نقاب حیرت ، و حجاب غیرت از پیش بردارد ،
چه ، قلبتان هر چند رحیم تر کزینده تر ، و زن مرد هر چند حلیم تر بسندینده تر . و اَللّٰمُ

رقعه دیگر

بر سبیل سلام نویسد بیزرگی

بنده ، رشید کی در دل شوق خدمت ، و در گردن طوق نعمت مجلس عالی ،
زاده الله علواً ، دارد خدمت و زمین بوس می کند ، و بیوسته در دعاء آن جناب کرم ،
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ ، در نثاء جنات نعیم می باشد ، و از خدای ، عَزَّ وَ جَلَّ ، می خواهد تا بایکبار دیگر
او را بنان مشرع لذات ، و منبع راحت برساند . اَللّٰهُمَّ اسْتَجِبْ دُعَاؤَهُ ، وَلَا تَنْتَقِبْ
رَجَاؤَهُ . و اَللّٰمُ .

رقعه دیگر

در استعداده بزرگی از اصحاب قلم نویسد

چون فلان را ، اَدَامَ اللهُ فَضْلَهُ ، در آن خطبه ، از قصد قاصدان ، و تعزمت خاسدان
 رنج است ، و بهره از مخدوم جز تجتنی و از مرسوم جز تمسکتی نیست او بزرگوار ،
 اَدَامَ اللهُ فَضْلَهُ ، از آنجا کنی و فود عقل ، و ظهور فضل اوست هر کجا باشد کلای بی این
 نعمه قیسه داند کرد ، و نالی بی این همه غصه تواند خورد ؛ چرا باید در مقام خدمت بوموقف
 مذلت قرار ساختن ، و از بهر چنان خطبه بر خطر نشست انداختن . بر خیزد و بدلی مشرح
 و املی منفسح بدین جانب آید ؛ چه ، عیش او اینجا مهتاتر ، و اسباب نعمت او مهیاتر
 خواهد بود ، اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى .

بخش دوم

بدین دو قرینه ؛ اَعْنَى عَيْشٍ مَعْنَا ، و نعمت مهیا قال خیر گرفته آمد ، و کتاب
 را بر آن بیابان رسانیده شد . ایزد ، تعالی ، هر روز عیش مجلس عالی خداوندی ، ولی
 التَّمَعِي ، شَمْسُ الدَّوْلَةِ وَ الدِّينِ ، تاجُ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ ، سَيِّدُ أَمْرِهِ الثُّرَاثِ
 الْفَرِيدِ صَدْرُ خَوَارِزَمٍ وَ حُرَّاسَانَ مَعْنَا تر دارد ، و اسباب نعمت او را مهیاتر ، و موارد
 لذات و مشارب راحت او را مُصْفَى تر . يُمْتَحَدِرُ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ .

نویسنده نسخه قدیمی ، کتاب را با این عبارت پایان داد است :

« تَمَّ الْكِتَابُ بِحَمْدِ اللهِ تَعَالَى وَ حُسْنِ تَوْفِيقِهِ فِي شَهْرِ سَنَةِ سِتِّ مِائِينَ
 حَمْسَمِائَةٍ بِمَدِينَةِ تَوَفِيقِهِ . » و پس از آن بلافاصله بدرج بیست و یک نامه دیگر از پیشه
 پرداخته که در بخش سوم این کتاب خواهد آمد .

روشی که در آوردن مقدمه و عنوانهای نامهای تازی ابکار الافکار در آغاز این بخش بیش گری شد همان است که دربارهٔ عرائس در بخش یکم، و سبب نیز همان است که در بالای صفحه (۱) آمده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . رَبِّ تَمِّم بِالْخَيْرِ .
الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى صَنَائِعِ كَرَمِهِ . وَرَوَائِعِ نِعَمِهِ . وَالصَّلَاةُ عَلَى
نَبِيِّهِ الْوَفِيِّ ، وَرَسُولِهِ الصَّيْفِيِّ . مُحَمَّدٍ وَإِلِهِ ، أَحْخِيَارِ الْخَلْقِ .
وَاصْحَابِهِ ، أَنْصَارِ الْحَقِّ

و بعد . فراهم آورندهٔ این مجموع ، مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْمُرِّي الرَّشِيدُ الشُّتَهْرِيُّ بَطَوَاطِ ، وَفَقَّهَ اللَّهُ لِمَا يَضِلُّهُ أَمْرَ دِينِهِ وَدُنْيَاهُ ، که چون هر کس از افاصل عصر ، و امثال دهر که ایشارا بمطالعهٔ غرائب نظم ، و بدائع ترمیمی داشت^(۱) و از معرفت اقسام فصاحت ، و اسالیب بلاغت خطبی ، رسائل و اشعار من طلب میفرمودند و در تحصیل آن رغبتی صادق ، و حرصی بکمال مینمودند . و دانند جملهٔ آن بپریک از طالبان متمتدز بود ؛ چه ، نتایج فکر من در دعاء در گاه ، و ثناء بارگاه خدانوند عالم ، پادشاه بنی آدم ، خوارزمشاه معظم ، علاء الدُّنْیَا وَ الدِّیْنِ ، مَلِکُ الشَّرْقِ وَ الْمَغْرِبِ ، أَبُو الْمُنْظَرِ ، أَنْتِزَ بِرِ خَوَارِزْمِشَاهُ ، أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ، سخت بسیار است . و هنوز بحمدالله که طبع نقاد و خاطر و قناد بر کار است . و هر ساعت اعداد آن زیاد میگردد ، و امداد آن تضاعف می پذیرد .

(۱) درسخته چنین آمده است و پیدا است که یا کلمه های (ایشانرا) بنقلد درسخته افزوده شده است و یا کلمه (داشت) در اصل (بود) بوده است .

و نیز بزرگان را یکبارگی معردم بگردانیدن ، و التماس ایشانرا بسمع اجابت و اسماق ناشنیدن در مذهب فتوت ، و شریعت مرثوت ، روادینده بیامد . بحکم این معنی این مختصر ساخته شد . و این مجموع پرداخته گشت . و هُوَ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ :

قسم اولُ مشتمل است بر ده نامهٔ تازی . قسم دوم مشتمل است بر ده قصیدهٔ تازی و قطعه ای چند . قسم سمام^(۱) مشتمل است بر ده نامهٔ پارسی . قسم چهارم مشتمل بر ده قصیدهٔ پارسی و قطعه و غزل و رباعی چند ؛ تا چون بزرگی از این انواع چیزی طلبید این مختصر بدو دانه شود ، و او را بر اندازهٔ قیمت خویش در دوزبان ، نظماً و نثرأ ، آگاه گردانیده آید . و در ضمن آن مفر معالی و شکر آبادی بارگاه معظم ، خدایگان عالم ، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ، که غایت مقاصد ، و نهایت مطالب است حاصل گردند . و این مختصر را آبکارُ الافکارِ فی الرسائلِ و الأَشعارِ نام کردم ، و بر سر خدمت خزانه کتب خاص ، عمرها الله ، نوشتم . امید است که بمعجل قبول و موقع ارتضاء افتد . واللهُ الْوَلِيُّ الرَّزِيقُ لِلْإِسْدَادِ ، وَ السَّيِّرُ لِلشَّرَائِدِ بِحَسَنَةٍ .

القِسْمُ الْأَوَّلُ

و در او ده نامهٔ تازیت

نامه اول از مجلس معظم خدایگان عالم ، مَلِکُ الشَّرْقِ وَ الْمَغْرِبِ ، خَوَارِزْمِشَاهُ ، قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ ، نویسد بمواقف مقدس امیر المؤمنین ، الْمُشْتَمِلِ لِأَمْرِ اللَّهِ ، أَدْلَمَ اللَّهُ جَلَالَهُ ، وَ مَدَى فِي الْخَافِقَتَيْنِ ظِلَالَهُ .

نامه دوم - هم از مجلس معظم خدایگان عالم ، مَلِکُ الشَّرْقِ وَ الْمَغْرِبِ ،

(۱) عیناً از نسخه تقلید شد

خوار زمشاه، اَعَزَّ اللهُ اَصَارَهُ، وَصَاعَفَ اَقْتِدَارَهُ، نویسد بوفزیر امیرالمؤمنین،
اَعْلَى اللهُ كَلِمَتَهُ، وَوَدَّ عَظَمَتَهُ.

نامه سیم - بقاضی القضاة، زینبی نویسد، بشفاد: هم از مجلس خداینگامی، ملکی
خواروزمشاهی، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ.

نامه چهارم - از خوبستن نویسد در حق علوی متحلی بانواع هنر، و استنای
دانش، بسوی بعضی از وزراء.

نامه پنجم - از خوبستن نویسد یکی از بزرگان دولت، و اعیان حضرت، در
بزرگراهه که امور او تراجم گرفته بوضت، و احوال او اختلال پذیرفته.

نامه ششم - در نکوشتن حسد نوشته.

نامه هفتم - یکی از جاهلان متکبر نویسد.

نامه هشتم - یکی از بزرگان بلخ نویسد، و در اوشکایک کنش از بعضی شاگردان
خویش که از وی علم اقتباس کرده بودند، و شرط شکر آن بجای نیاورده

نامه نهم - بسوی دوستی نویسد در تهنیت بصفت از بیماری علت

نامه دهم - یکی از کُتَّاب نویسد که دوات و قلم از او بسیار عاریت می خواست،

بروجه مطایبه، و سبیل مداعبه^(۱)

(۱) پس از آوردن نامه های نازی چنانکه در مقدمه یاد کرده بسم دوم از کتاب
برداخته و ده قصیده و قطعه ای چند بتازی آورده است که چون ذکر آن خالی از موضوع
کلرما بود از آوردن فهرست آنها نیز خودداری شد.

قسم سه ام

و در او زده نامه پارسی است، در معانی مختلف

نامه اول - در فتح چند نویسد:

اَبْنِ الْفِئَةِ وَالْمَلَفِ، وَالْوَالِحِ لَطَائِفَهُ، اِبْرَزْ، سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى، در تمهید قواعد دولت
و تهنیت از بگان مملکت ما زیادت از آن است که اقلام بتقریر و تحریر آن وفا کند، یا
از راه را نمیشد و تصور آن اقتدا باشد. و یکی از صنایع جمیل و مواهب چیز بل باری،
جَلَّ قَدْرُهُ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُهُ، دُوْحُوقُ مَا آتَتْ كِي دهر مهشی از مهمات دین و دولت، و
صلحتی از مصالح ملک و ملت که ما را روی آورده شود، و عزیمت مبارک مصمم
گردانیده آید اعداد یمن و غیره. و اعداد فتح و نصرت قرین آیام، و رفیق اعلام ما گردد
تا قاضیت آن نهضت مسعود باشد، و خاتمت محمود. و خطه چند از آهتان بقاع دنیا
و مظللمات نفوز اسلامت. و استخلاص آن خطه ایزد، سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى، يَكْ كَرْت
ما را میسر گردانیده بود، و گردلهای گزردان آن بقعه در بقیه مطاوعت و متابعت ما
آورده اما بسبب مهماتی که دولت ما را از دیگر جواب در این مدتهای متطول حادث
شده و مضاعف گشت ما کفایت آن مصروف گشت جماعتی از مفسدان بی عاقبت در آن خطه
مداخلت نموده بودند. و بی استحقاق علم و عدل متصرف امر و هی آن بقعه گشته؛ و
از قریب جهالت و غایت ضلالت پنداشته که ظلم را نظامی و باطل را دوامی باشد تامل
هدایت رحمن عنایت ایزد؛ سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى؛ ما را در اوائل شهر ربیع الآخره؛ سَنَةِ

أَرْبَعِينَ وَخَمْسِيَّةً از دیار خوارزم، حَرَسَهُ اللهُ؛ کی مرکز جلال؛ و مستقر اقبال ما است در حرکت آورد؛ و عزیمت خطبه چند در خاطر خطیر ما افکند. بطالع میمون، و اختر همایون حرکت فرمودیم. دولت قائد، و نصرت رائد؛ و اقبال متابع، و تأیید مطوع. و بیابان چند را کی از مسالک محفوف؛ و ممالک معروف است در یک هفتبوتوقین یزدانی؛ و تأیید آسمایی بریدیم. و هشتم این ماه بساحل دریا بمرحله معروف که آنرا صاغ دره خوانند بر بیست فرسنگی چند نزول کردیم؛ چندانکه ستوران لشکر منصور؛ نَصْرَهُمُ اللهُ؛ اندک مایه آسایش یافتند. و از آنجا در یک شب بجنبد را ندیم. چاشتگاه نهم این ماه بدر چند رسیدیم و ^(۱) جنگه را ساخته و اعلام نصرت در ایات دولت افراخته. خود گریختن آن غافل جاهل، طغی باغی کی اسم خانی بر خود نهادیم و بر ولایت چند استیلا آورده با قدوم مواکب ما موافق و مقارن بوفه حالی فوجی را لزحم منصور، نَصْرَهُمُ اللهُ؛ بر اثر او فرستادیم تا او را بکشت آورد و مامد شرفیاد او برینده گرداند.

دیگر هممأمراه و سیامسالاران و مقدمان و منظوران و مددگوران چند بضممت در گاه و طاعت بار گاه ما شتافتند، و از فیض مکرمت و صوب مرحمت ما بهره تمام یافتند و چنانکه از اخلاق گزینده و طریق پسندیده ما معتاد و مألوفت؛ از سرچراغ و جرات جمله، در گذشتیم، و دامن عفو بر مذلات ایشان یوشایدیم. و جناح امان در احسان بر احوال هر یک گسترانیدیم.

فی الجمله ولایت چند مَحَبَسَةً، اَكْثَرُهَا، و تَبَاعُدُ اَطْرَافِهَا، مارا بیک لحظه بی آنکه نبی از نیام بر آهسته شد، یا خوبی در موقف حرب ریخته آمد. مسلم و

(۱) در نسخه همچنین با (واد) عطف آمده است ولی گویا (واد) زائد و تعریف از

مستخلم گشت، و خطبه آن خطه بنام و القاب ما آرایش یافت. و مَا فَالِكَ اِلَّا بِنِ فَضْلِ اللهِ الْعَظِيمِ، و مَنَّةِ الْجَسِيمِ؛

چون مارا این سعادت مساعدت نمود، و این اقبال که هیچکس را از ملوک عالم بونست استقبال کرد خواستیم تا قضاة و ائمه و رؤسا، و اعیان و مشاهیر و کافه رعایای خوارزم را، اَدَامَ اللهُ حَرَاسَتَهُمْ، کی اتباع دولت و اشباع حضرت ما اند علی اَسْرَعِ لِأَعْوَالِ از این شادی بهر می باشد. و خبر این فتح بزرگه بذینان رسد. این فتحنامه هم روز آذینه کی فتح بود اصدار افتاده، و امیر اسد الملک اخریک جوهره را، فَاَمَّ، یَزُةُ، که از منظوران حشم، و مددگوران خدم ماست بذین بشارت فرستاده گشت. باینچون رسد فتحنامه بر ساند اعتماد نمایند، و علی ذُرَى الْأَعْوَادِ، و رُؤَسَا الْأَشْهَابِ ویر خوانند و این خبر سار را بدور نزدیک شایع و مستفیض گردانند، و بهره خویش از استبشار و استرواح بر گیرند، و آنچه شرائط دعوات، و مراسم صدقات است بر حصول این فتح مبارک بجای آرند.

و بر عضا بن فتحنامه، چون اعمال و اشغال خطبه چند را بکلیت قرار فرموده آید، و خانی معتمد و معتبر، و نیکوسیرت، ستوفه سریرت، از اعیان دولت، و اصدار مملکت نصب کرده شود، و عقاید امر، و وهی و حل و عقد، و قبض و بسط آن بقمه بدست ایالت و سیاست او سپرده گردد، روی بمرکز دولت، و مقر عزت خویش خواهیم آوردن.

تا این جمله تصور کنند و اعتماد نمایند، و قارغ البال و منتظم الحال روزگار گذارند. و خوارزم و چند را یک مملکت شناسند، و پیش از وصول رایات ماه قاصدان و نبشته‌ها متوالی و متواتر دارند. و ایام دولت مارا بدعای خریدم می فرستند؛ چه این همه سعادت و کرامات از ثمرات و برکات دعای ایشان میباشیم. و اَللَّهُمَّ

رأی چنان اقتضا کرد کی قضاء ولایت خوارزم، عَمَرَهَا اللهُ، از درغان نادریا
 هردو جاب شرقی و غربی، فلان را، اَدَامَ اللهُ تَأْيِيدَهُ، وَّحَرَسَ تَهْمِيدَهُ، تقلید
 کردیم. و این مساحت بزرگ کی از مهتات دین، و معظمت امور شرع است بسبق
 امانت و سیات، و حسن هدایت و دیانت اویان بست. و او را فرمود تا آرا به نیت صافی
 و عقیدت خالص، و عزیمت صادق تقلد کند. و مثال داد تا تقوای ایزد، تَمَالَى، را که
 بهترین زادی، و سرفه‌مندترین عتاد بست شمارو دنا خویش سازد، و در سر و علالت
 بنان متمسک و متمسک باشد؛ چه، تقوی درختی است کی شاخ آن راستگاریست، و ثمره
 آن راستکاری. قَالَ اللهُ تَعَالَى: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَىكُمْ. و بقرآن مجید که
 جبل متین، و نور مبین است مقتدی و مهتدی باشد، و اصیبی تمام از روزگار خویش،
 بر تلاوت تنزیل، و معرفت تفسیر و تأویل او مقصور و موقوف دارد؛ چه هر که آیات
 محکمات آن دست زبند، و در معانی آن تفکر و تدبیر کند، بهمه آمال و امانی برسد. و
 متمسکی یابد که هرگز آرا خوف انصاف نباشد. قَوْلُهُ تَعَالَى: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ
 مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولَآلِيَابِهِ.

و آثار و اخبار رسول را، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، که در ظهور آیات و وضوح بینات
 ثالی و تابع کتاب منزلت، و صادر از مستقر رسالت، و مستودع بیوت، سبب خاطر دارند.
 و اجماع صحابه را، رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ، که قرین کتاب سنّت است، و سبب نجات
 و امان از غوایت و ضلالت ملتزم باشد. قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْحَابِي كَمَا الثُّبُورُ بِالْيَهُومِ
 أَقْدَرِيهِمْ أَهْتَدِيهِمْ. و مذاکرات علما، و مشاورات صلحا، را در همه احوال، نافع و
 مفید شناسد و درهای مدعیان و خصوم کشانه گرداند. و در خصومات، و راندن قضایا
 و حکومت و قار و ثانی کار بندد. و شرائط احتیاط و امتیضه بجای آرد. و بسوی قوی
 و ضعیف، و موسر و معسر یکسان مگرد تا راه مفضل طاعن و غالب بر او بسته باشد، و

دوم

منشور قضای خوارزم نویسد:

اقضی القضاة فلان، اَدَامَ اللهُ تَأْيِيدَهُ، وَّحَرَسَ تَهْمِيدَهُ، از خاندان زهد و تقوی است،
 و از دوخمان درس و تقوی. و او خود بذات خویش، در سداد و تصون، و رشاد و تدبیر،
 و احاطت بمعلوم اسلام، و تبیخ در معرفت شرایع و احکام، بدرجه ایست که ابناء دورگار
 از بحار خصائص او مقترفند، و بفضیلت سبقت، و مزیت تقدم او معترف. شرف منتسب
 را بفضل مکتب آراسته است، و مجد تلید را بمنزله طرف مزین گردانید.

و با این همه مناقب و مآثر، و محامد و مفاخر، در دولت مادان مناصحت و مخالفت
 دانه است، و در مصالح ملک ما بمواقف مشهود، و مقامات محمود ایستاده، و از بهر
 تحصیل مراسی ما مفاخرت او طمان، و مهاجرت از خان و مان گزیند، و محنت اسفار و
 مشقت اخطار کشیند. و بسبب عقیدت، و یمن نقیبت او احوال ما بسلاح مقرون گشته،
 و آمال ما بنجاح موصل شده.

و قضای ولایت خوارزم، عَمَرَهَا اللهُ، که مسقط رأس، و منبع نجات و بأس
 ما است، و رعایت ما احوال آن بولایت را شاملتر است، و عنایت در حق آن رعیت کاملتر،
 و مفقود و محتاج بود بچنان کفاح کافی کی تیمار آن مهم دینی بدلارد، و خلللهائی را که
 بنان راه بناقتست تدارک کند.

از وقیعت حاصلان و قاصدان رسته ماند. و خوبستن را از مطامع و بی، و مطامع دنی
سپانت کند. و دین را که غلبه مطنه عقلاست بتلیای خسیس نفروشد. و دل و اعتقاد
با ایزد، تمالی، راست دارد. و از آن روز بیندیشد که میفرماید در قرآن مجید:
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

و فرموده آمد تا بر بقعه^(۱) ای از نفاع خوارزم، و ناحیتی از نواحی آن، نایبان
سدید امین گمارد، و از حال هر یک سر آ و جهر آ برسد. و چون اختیار افتد بابت را
اختیار کند، و در حال عدول و اهل تزکیت بیکوتر کند. و ثواب زرا بگوید، تا در شنیدن
شهادت احتیاط نمایند، و بر تعدیل ایشان کی اهل تزکیت خط ننویسند، گواهی
قبول نکنند. قوله تعالى: وَ أَشْهَدُ ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا شَهَادَتِي
و در حفظ تر کات و اموال ایتما مجد و مجتهد باشد، و مساهلت و محابا در این
منفی خصوصاً، و دیگر کمائی عموماً بکسوفند؛ و نگذارند کی هیچکس بی حجت، حق
ایتما ببرد، یا بظلم مال ایشان بخورد. و از وعید اللهم بترسله و بترساند.

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي
بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا. و بوقت تسلیم او ایناس رشد ایشان، بینار و هشیار باشد
وَ اتُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النُّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا
لَهُمْ أَمْوَالَهُمْ.

و مناکعات را حکم فرمان ایزد، عز و جل، تیمار دارند. و اکفاه را پس از
مست ولایت سگری کرده. و در مهر و واجود مستقصی باشد، تا بر وجه اجصاف و اسراف

(۱) درسغه (بقیعه) بتصغیر آمده است.

روند. و اکفاه جویند. اِنْ يَكُونُوا قَرَّاءَ يُعْنِيهِمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.

و در ترکت و وصایا، و جمله احکم و قضا یا که تعلق بنان دارد چنان روند کی
موجب شرع، و مقتضای دین است. و آنچه باشد، علی قرأ فی الله و سنن رسوله،
بمسباب، شتقاق رساند. و از میل و قاعده گردانیند، و مدامت و جنوح نمونن بپرهیزد.
و حقیقت داند که هیچ چیز از حرکت و سکنت، و افعال و اقوال او بر علم خدای پوشیده
نیست. و ایزد، تعالی، بروی رقیب است، و باعمال و حرکت او قریب؛
يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ. وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا.

سبیل چمکی خدم و حشم و کماشتگان و رؤساء و عتال و منظوران و کافه
رعایای ولایت خوارزم، اذام الله عزهم، آست کی بر توفیر و احتشام، و تمکین و
احترام فلان، اذام الله تأییده، توفیر نمایند، و در رعایت جابابا با قسی الفایه رسند؛
و اعتقاد ما درباره او هر چه سافی تر داند، و درجه او معمورترین درجات شناسند،
و در مقامات دینی و امور شرعی رجوع بنو و نائبان او کند، و کوش و هوش بگفتن ایشان
دارد، و از حکم و قضایای ایشان عدول نپسندند، و ثواب او را، هر کجا که باشند، تمکین
دهند، و اسباب حرمت ایشان ساخته گردانند، و بتقویت امور شرعی کوشند، و چنان
سازند که فلان و نائبان او ممکن و محترم باشند، و بفرای دل و تمکین تمام بدین
مصلحت بزرگ، کی نظام دین و دیار آن بسته است، قیام نمایند.

تا این جمله تصور کنند، و بر موجب مثال بروند، و السلام.

و کمال تصون او اعتماد نمود. و جماسکیات و جرایمات و قطعاعات و اطلاعات و ایجابات حشم و خدم، و ارزاق سادات، و اهل ولایت مستحقّات و تسویفات و معایش افطار، جمله، بقلم او بازیست، و علائق مداخلت و اعتراض از آن برینده گردانید و او را مثال داند تا ترتیب این شغل پیش گیرد. و جمله دستورات و جرائد معاملات، و قوانین محاسبات حاصل کند. و بر کثیر و قلیل، و دقیق و جلیل آن واقف گردد، و گذشته و آینده را در ضبط خویش آرد. و هیچ خط و برات، و مشروح و حساب کرد، بی نشان خویش ننگارند. و پسندند کی چیزی از بواطن و ظواهر، و موارد و مصادر معاملات کلّ ولایات بر وی پوشیده ماند تا بر قلم او فرو شود. تا آنچه کند از سر دانش بصیرت باشد، و هیچ طاعن و عابث در او مجال مقال نیابد.

و بهر شهری از شهرهای ممالک، و ولایتی از ولایات که در قبضه ایالت ماست نائب امین سدید فرستد. چنانکه بر قلم و کلم و او اعتماد باشد. و او را وصیت کند تا طریق راستی راهات سپرد. و در تخفیف و ترغیب رعیت کوشد. و رضا ندهد که در اموال ولایات از دستورات قدیم، و قوانین متعارف عدول افتد، و معدنی نهاده شود؛ چه، ضرر آن علم باشد، و رعایا را تصور گردد؛ و از آن جزوه سازد، و به آن آخرت حاصل نیابد. و در ارزاق سادات، و تسویفات اهل علم، و ادرارات و معایش و انظار شرط احتیاط بجای آرد. و لیکو تأمل کند تا هر که مستحق باشد، آنچه با هم در رسم او بوده است، بر مقتضای شروح قدیم مجری و معنی دارد. و بوقت خویش اطلاع کند. و هر که نامستحق باشد نام او از جرائد بیفکند.

و این شغل را شرایط دیگر است. و فلان، **أَدَامَ اللهُ تَمَكِينَهُ وَ تَنْهِيْدَهُ**، بر دقائق و جلال آن از همگنان واقفتر است. و بیجمل و تفصیل آن عارف تر؛ جمله را ملتمس باشد، و شرائط آن بجای آرد. و چنان سازد که اختلال و اختزال و حقوق و اموال دیوان،

سهام

منشور استیفاء نویسد

اولی تر شغلی کی عنایت بتمهید قواعد آن مصروف دارند، و احتیاط بر تمهید از کمال آن مقصود و موقوف گردانند، و در اختیار ملایس و تعیین مباشر آن احتیاط و تنوّق نماید، و اندیشه صافی و نظر شافی بر گمارنده شغلی است که بدیوان، **حَمَاهُ اللهُ** تملّک دارد، چه، مصالح ملک تملّک بنان منوط باشد، و مناجیح دین و دولت بنان مربوط، و اعمال و اشغال ولایت بنان مرتب و مضبوط. هر آینه متقلّد و متکفّل آن شغل کسی باید که بصیانت و دیانت متدرّع باشد، و بکفایت و شهامت متحلّی، و بیخوشی داری و راستکاری موصوف، و بیک طعمی و کونامدستی معروف؛ تا هم دولت را بملک او استظهار باشد، و هم رعیت را بوجود او استبشار. و فلان، **أَدَامَ اللهُ تَمَكِينَهُ وَ تَنْهِيْدَهُ**، و زاد تَوْفِيْقَهُ وَ تَنْهِيْدَهُ، مستجمع است این معانی را کی بر شمرده آمد، و این خصائص را کی تقریر کرده شد.

رای چنان اقتضا کرد کی استیفاء دیوان^(۱)، **حَمَاهُ اللهُ**، بنو تفویض فرمودیم و در تمثیل این عمل کی از اتهامات اعمال دولت است و مهمّات اشغال مملکت، بر و فرودتدین

نویسد

(۱) در نسخه همچنین آمده است، بتقدیم (استیفاء) بر (دیوان)، و اگر تعریف از ناسخ نبوده باشد مقصود از (دیوان) در اینجا بدین معنی است و مقصود از (استیفاء) است استیفاء و مسکن است که مقصود از دیوان در اینجا همان دیوان استیفاء باشد، و مراد از استیفاء، وظایفی که صاحب دیوان استیفاء بر عهده داشته است، نه مأموریت جزء آن سازمان که تحصیل داری باشد.

حَمَاهُ اللهُ، راه نیابد. و چون آثار کفایت او ظاهر گردد، و کارها اَسَاق و انتظام پذیرد، اعتماد بروی اترون تر شود، و از احامد بهره زیادتیر یابد.

و مرسوم و رسوم استیفاء از استقبال سَنَةِ اَرَبَعِينَ و جَمَسَاة در کلّ ولایات و اوست مسلم است، و بسیار شریف و اعام، و احسان و اکرام دیگر موعود.

سیبل امراء، و سیاه سالاران، و غیر ایشان از حشم و خدم، و غلامان، و اکابر، و اعیان دولت، و معتبران حضرت، عقاب، و رؤساء، و و کلاهی، و متصرفان ولایت، و کافه رعایا، و ساکنان نواحی ممالک، اَدَامُ اللهُ حَیَاطَتَهُمْ، آنست کی بر تمکین و احترام فلان، اَدَامُ اللهُ تَمَکِیْنَهُ و تَمَهِدَهُ، متوقرباشند، و در تنظیم امر و تقسیم قدر او بهمه غایتها رسند، و او را مستوفی کلّ ممالک شناسند، و این تفویض و تقلید را از تغییر و تبدیل، و نقل و تحویل مصون دانند. و عمال و متصرفان هیچ چیز بروی، از جمل و تفاسیل معاملات؛ نپوشانند. و مرسوم و رسوم دیوان استیفاء بتمام و کمال بدو و نائبان او رسانند. و در آن کوشند که فلان، اَدَامُ اللهُ تَمَکِیْنَهُ و تَمَهِدَهُ؛ مکرم و محترم باشد؛ و بقوت دل و استظهار تمام، بشرایط این شغل خطیر قیام نماید. و حقیقت دانند که سخن او در مجلس مامسوم و مقبول خواهد بود. و او بصدق عنایت؛ علی مَرَّ الْأَیَّامِ مکتوف و مأموم.

ناین جمله تصور نکند؛ و از حکم فرمان عدول ننمایند تا مرضی الْأَمْرِ، محمود التبر باشند. اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

چهارم

منشور عمل نویسد، بر سیبل اختصار

فلان، اَدَامُ اللهُ سَعَادَتَهُ، از مشاهیر زمانه است، و در کفایت و شهامت متمیز و بگانه، و بر غوامض اعمال ولایت، و دقائق احوال رعیت واقف و مطلع، و هر شغلی که^(۱) بوی تفویض افتانست، و زمام آن بدست تصرف او سپرده آمد سیرت او در تمشیت آن گزینه بوست، و آثار او پسندیده.

بحکم این خصائص، عمل فلان بقمه کی از امهات بقاع خوارزم است او را فرمودیم، و مصالح آن باهتمام او باز گشت. و علائق مداخلت، و عوائق مزاحمت دیگران از آن بریده گردانید. و این مثال داد تا بقوت دل، و استظهار تمام، روی بنیام داشت آن جایگاه دارد، و رعایا را استمالت کند، و رفنگان را باوطنان باز خواند، و باخر و بزرگ طریق مجامعت، و حسن معاملت سپرد، و در زراعت و عمارت ببزاید، و خللهای متقدم را بسمی جمیل خویش زائل گرداند.

در آن کوشد که رعایا مرغه و آسوده باشند، و از تحکّمات فاسد، و تصرفات باطل محفوظ و مصون.

سیبل مروفان و منظوران، و کافه رعایا و متوطنان و مزارعان آن خطه، رَعَاهُمُ اللهُ، آنست کی در تمکین فلان، اَدَامُ اللهُ سَعَادَتَهُ، یا نسی الفایة رسند، و او را عامل و متصرف آن جایگاه شناسند، و در مصالح و مهتات بنوباز گردند، و مالی کی بر آن

(۱) کلمه (که) در اینجا، دو نسخه، بهین صورت نوشته شده است.

جایگاه مقرر و مقنن، رموظف و معین است، بشمام و کمال بنویز باز گذارند، و معاملات با او بیرون برده و چنان سازند که فلان، **أَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُ**، ممکن و محترم باشد، و بفرغ دل بشرائط آن قیام نماید، و در هیچ معنی بمراجعت و معاودت محتاج نگردد تا این جمله تصور کنند و اعتماد نمایند. **وَالسَّلَامُ**.

نامه پنجم

در تهریف ز رزمی نویسد (۱)

فلان، **أَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُ**، و **حَرَسَ سَيَادَتَهُ**، سلام و تحیت ما بخواند، و بلباق

(۱) این نامه و نامه ششم ابتکار افکار در عکس نسخه‌ای که مأخذ ما است درم آمیخته است زیرا؛ صفحه یا صفحه‌هایی، یا از نسخه افتاده است، و یا هنگام عکس برداری از دست بدرفته، و باین سبب، قسمتی از دنباله پنجم پس از جمله: «که دل‌های عالمیان بنزول آن رنجور است.» عکس برداری نشده، و همچنین از نامه ششم عنوان دیده نمی‌شود و از آغاز آن تا عبارت: «فائز، و عدل شامل، و خاندان قدیم، و دودمان کریم...» عکس برداری نشده است، و دنباله نامه ششم طوری در پی قسمت اول نامه پنجم قرار گرفته است که گوئی اینهمه، روی هم رفته، یک نامه است.

اما نام ربط بودن اولین جمله باقی‌مانده نامه ششم با آخرین جمله از آنچه از نامه پنجم عکس برداری شده بخوبی نشان میداد که عبارتی از این میان افتاده است. وقت در مفاد عبارتها روشن‌مساخت که مجموع این عبارتها از دو نامه بوده است که باین صورت درم آمیخته است.

از شکستهای اتفاق، این هر دو نامه، بوجه کامل، در پایان نسخه ای از (هتیه الکتبه) که عکس آن پشاره (۲) در کتابخانه ملی مضبوط است، بدنبال نام‌های دیگر (منتخب الدین) درج شده و در حاشیه آن سطر، درست همانند خط متن، چنین نوشته است:

«این دو نامه کی در آخر نهشته‌اند، از آن رشید و طوط است. از این برسل نیست.» مطابق قسمتی که از اول نامه پنجم، و آخر نامه ششم در نسخه ابتکار آمد با قسمتی اول و آخر دو نامه مذکور سحق می‌سازد که آندو نامه همان نام‌های پنجم و ششم ابتکار افکار است.

بدینسان توانستیم از روی قسمت الحاقی نسخه هتیه این دو نامه را، بوجه اطمینان بخشی، صحیح و تکمیل کنیم. اگر این اتفاق یاری نمی‌کرد در وضع حاضر، هیچ وسیله‌ای دیگر برای صحیح و تکمیل این نامه نداشتیم.

در پایان این نسخه از هتیه الکتبه، درباره تاریخ کتابت آن نوشته شده است: «فی شهر اش المبارک، احدی و سیمین و سیه ماهه».

کریم و مشاهده عزیز مشتاق شناسد و بداند که ^(۱) هر که به چشم اعتبار در این عالم ناپایدار نظر کند، و بدیندۀ خرد در جهان گذرنده نگرند، بروی پوشیده نماید که عرصۀ دنیا دار فانی است مسرای بقاء، و موضع فرار است نه منزل قرار. و هر مخلوقی که از راه اندر زبانه قدم بر خاک این راهگذر نهاد ^(۲)؛ طینت او را از بهر هلاک و فتناسرشته اند و بر صفحه عمرا بیت انقراض و انقضاء نبشته.

مقیمان ساحت دنیا بر شرف انتقال اند و ساکنان عرصۀ عالم بر جناح ارتحال *كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَيَقْبَى وَجْهَهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ* و اگر هیچکس را در این دنیا عمر ابد و بقاء سرمد نتوانستی بود، بیغما بر ما، *جَنَّتْهُمْ النَّيْمِيْنَ وَ سَيِّدَ الْمُرْسَلِيْنَ رَا، صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِيْنَ* بودی. چون اوبا عز نبوت و رسالت، و کمال عظمت و جلالت رنج زوال بکشید و شربت فنا بشنید، هیچکس را عنان بدست باطلی امالی نشاید داد، و دل بر دوام زندگانی و بقاء جاودانی، نباید نهاد.

خردمند آن باشد که در وقوع نوائب و نزول مصائب بطریق تسلیم بپزد، و بقضاء ایزد، عز و جل، رضا دهد، و صبر جمیل را که ثمرۀ آن ثواب جزیل است پیرایۀ خویش سازد، تا از آن قوم باشد که خدای عز و جل، در قرآن مجید میفرماید: *الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاْجِعُونَ. أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.* و فلان بادام الله پیچته،

(۱) در اینجا (که) موصوله در نسخه، بهین صورت آمده است. و محتمل است این از سهونامیخ بوده و منشأ سهوی آمدن کلمه (که) فاصله کمی پس از آن بوده است.
(۲) در نسخه این جمله بدینسان، می و او عطف آمده است.

در حرس پیچته، از آنجا که وفور عقل و اصابت، و کمال رشد و بیجاوت است بذهن معانی که شرح داده شد واقف باشد، و بنصاریف روزگار و انقلاب ایام عارف، و بداند که انفس معمود و احوال محدود تقصیر و تبدیل نگیرد، و تقدیم و تأخیر بپذیرد: *فَإِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ لَا يُسْأَلُ عَمَلَهُمْ سَاعَةً وَلَا يَسْتَعْدِمُونَ.* و هر چند حادثۀ آن سید شهید، قدس الله روحه، حادثه ایست که دل های عالمیان بنزول آن رنجور است. و ارواح آدمیان از رامش و آرامش دور و مهجور. اما فلان، صانه الله من سوء الاقدار، و جملة وارثا للاعمار، از آن سلف صالح خلف صدق است، بواز آن شجر طاهر ثمر مطیب. و هر چند راکی بعد از وفات او چون فلان فرزندی ماند کی بر طریق کزینۀ او رود و آثار پسندینۀ او تازه دارد، آن پدر از روی معنی زنده باشد نه مرده. *مَنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ صَالِحٌ فَهُوَ حَيٌّ بَعْدَ مَوْتِهِ.*

ایزد، تمالی، آن گذشته را بیامرزاد. و ماندگان را بظلم رعایت، و کف جفاقت خویش بداراد، و این حادثه را *أَخْرَجَ الْبَلْبَابَا وَ خَاتَمَةَ الرَّزْبَابَا* گرداند. باید کی بیوسته، فلان، *أَدَامَ اللّٰهُ سَعَادَتَهُ، وَ حَرَسَ سَيَادَتَهُ،* سیرت آن سید شهید می در زده، و طریق مکاتب و راه مراسلت می سپرد، و قاصدان و نوشتن معا بر توالی و تواتر می فرستد، و اگر آن پدر بر فت ما را بجای پدر داند، و صدق شفقت ما احوال خویش را شامل، و حاجتی و التماسی که باشد اعلام دهد، تا با جابت و اشاعت مقرون و موسول گردانده آید.

مَكْتُوبٌ فِي التَّهْنِئَةِ وَالتَّعْزِيَةِ^(۱)

زندگانی مجلس شریف، در تمهید و بسطت، و تأیید و غبطت، در ازباده فراوان
سالمها، و ایزده، تعالی، راشی و داعی
آرزومندی بلبقاء همایون مجلس شریف، زاده الله شرفاً، از حد و صف گذشت
است، و بیان و بنان از تقریر و تحریر آن قاصر و عاجز گشته، و امید ببدائع فضل و
صنائع لطف ایزده، عزّ اِسْمُهُ، و ائق است که^(۲) هر چه زودتر مواع و عوائق از میان
بردارد، و طریق اجتماع و التّقاء، علی اَحْمَدِ حَالر، و اَسْمَدِ قَالر، میسر مهیا
گرداند، یَمْسَعُ و طَوَّلَهُ، و قَوَّيْتِهِ و حَوَّلَهُ.
این مفاوضه مُشتمل است بر دو معنی: یکی احوای مراسم تهنیت. و دیگر احوای -
شرایط تعزیت.

اما تهنیت، بدانکه خدای، عزّ و جَلّ، مجلس شریف را، زاده الله شرفاً،
بامداد عواطف، و اصناف عواطف، و الطاف عوارف خویش مخصوص گرداید، و مقابله

(۱) این همان نامه ششم ابتکار الاکتار است که چنانکه در پایین صفحه (۸۳) گفته شد
قسهائی از اول آن و همچنین عنوان آن در عکس نسخه ابتکار الاکتار نیامده است، و از
پایان نسخه عکس (عنه الکتبه) بر گرفته شده است، و در آنجا عنوان نامه بدینسان آمده
است که نقل شد.

(۲) در اینجا، (که) ادا در ربطه در نسخه، چنین آمده است.

امور آن اقالیم کی: نَارَ اَلْاَلْمَلِكِ پادشاهان است، و مستقرّ سریر سلاطین بونهاست، بمنت
ایالت و سیاست اوسپرد، و احباب و اعداد را در ریفه مطاوعت، و دائره متابعت او آورد.
و از آنجا کی کرم فائض، و عدل شامل، و خاندان قدیم و دوزمان کرم مجلس شریف،
زاده الله شرفاً، است. این همه سعادات و کرامات از درجه استحقاق او قاسر و نازل
است پیوسته بر افرون باز.

و اما تعزیت، بوفاته آن عزیز شهید، سَتَى اللهُ رَوْضَتَهُ، که^(۱) در حسن عهد، و
کمال مجد، و سلوک مناهج خیرات، و تجدید معالم حسنات رکمی بود مشارک به،
و فطبی بود، مدارّ علیّه. و اگر این دوست را ممکن بونی بدان مانم، که مانم مجد و
معالی است، بذات، خویش حاضر شغنی و آنچه در طی ضمیر او است از دل سوزی و توجع
ظاهر گردانیدی. اما اعذار ظاهر است و مواع معلوم. و چون هیچکس را، در این عالم
که شاره ازناست عمر مخلد و بقای مؤید نبویست و نخواهد بود، چنانکه خدای،
عزّ و جَلّ، می فرماید: وَهُوَ اَصْدَقُ الْقَائِلِیْنِ. قوله: ^(۲) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِمَةٌ لِّلْمَوْتِ.
در وقوع مصائب، و حدوث نوائب، طریق تسلیم سپردن. و بقباض رضا دانن،
و سبر جمیل را، که پادش آن ثواب جزیل است، عدت خویش ساختن اولیتر، و بنیل
سادت آخرت نزدیکتر، و در بقاء و دوام مجلس شریف، زاده الله شرفاً، و از هر رفقای
عوض است و از هر گذشته‌های بدل. ایزده، تعالی مجلس شریف را وارث اعمار داران.
و آن سعید شهید را بیمار زان. و این مصیبت را آخر مصائب و خاتمت نواب گردانان.

منتظر از خصائص کرم، و لطائف شیم مجلس شریف، زاده الله شرفاً، آست
که^(۳) فرزندان آن سعید شهید را اَنَامَ اللهُ جِبَابَهُمْ، در ظلّ شفقت، و کف رعایت،

(۱) در اینجا نیز کلمه (که) در نسخه، چنین آمده است.

(۲) در نسخه چنین آمده است.

(۳) در اینجا نیز، کلمه (که)، در نسخه، همچنین آمده است.

و حجر عاقلست خویش دارد. و در تربیت و اصطلاح ایشان بهمه وجوه و غایبها برسد. و حق آن گذشته را درماید کان رعایت فرماید: چه ، حفظ خاندان، و مراعات اقلیت را، در بنات دولت و دوام مملکت آثاری است هر چه حمیدتر. و بر آمدن مرادها و یافتن کلهای دل از نتایج الفت، و ثمرات موافقت است. و بیوسته طریق مکاتب و مراسم معمور دارد، و مطالعات کریم و مفاوضات شریف، و مشحون بشرح منجاری احوال، و مصارف اموری فرستد، و آرزویی کی باشد اعلام می دهد تا در انعام آن شرط موالات، و رسم مصافات بجای آورده شود. و السَّلامُ.

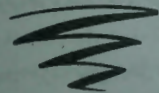
نامه هفتم

بحضرت بعضی از سلاطین نویسند

زید کانی خنایرد عالم؛ سلطان اعظم، خدایگان بنی آدم، فرمانده شرق و غرب؛ غِيَاثُ الدِّيْنِ وَ الدِّيْنِ، در نظام مملکت، و دوام سلطنت دراز بازده هزاران سال جهان بکم، و فلک غلام، و اولیای منصور، و اعداء مقهور، و ایزد، عَزَّ وَ جَلَّ، حافظ و مؤید و مبین.

اگر بسورت از آن درگاه معظم، و بار کله مکرّم لازماً مَشْفُوقاً بِالْجَبَلِ، مَشْكُوفاً بِالْأَقْبَالِ، دوراست، یکساعت، بلکه يك لحظه، از وظائف ثنا و اوراد دعاء فارغ بست. و از لطائف فضل، و بدایع صنع ایزد؛ عَزَّ وَ جَلَّ، امید میدارد کی هر چه زودتر علی أَحْسَنِ حَالِهِ، و آيَمَنِ قَالُوْ، بنان حضرت تَلَدَسِ که مطلع سعادت، و منبع کرامات است برسد، و خوشتر را بیمن تقبیل بساط اشرف، سُرَّةُ اللهِ، عَزَّ وَ جَلَّ، و سعادت مَخْلَد حاصل گرداند، و مَا فَالَيْكَ عَلَى اللهِ يَعْزِزِر.

الطاف کرامات، و اصناف تشریفات کی از حضرت قاهره، أَحْضَرَهُ اللهُ السَّعَادَاتِ، در حق بنده فرموده بودند، رسید، و در تعظیم مورد آن شرط بندگی بجای آورده شد، و شکر آن عوارف و عوالم، با خالق و خلائق گفته آمد. و آن بنده نوازها را فخر اعجاب، و ذخیر اخلاف شناخته گشت. ایزد، تَعَالَى، دولت قاهره را تا بقیامت پاینده داران، و بهمه مقاصد و اغراض، و مطالب و آمال، در دین و دنیا، برساند.



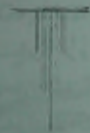
بنده، در موالات دولت قاهره، مَهْدَاللهُ بُنْيَانَهَا، وَكَيِّدَ أَرْكَانَهَا، صادق البیتة
 خالص الطوبیة است. هراشارت که در سر اولیاء و قهر اعداء، از آن بارگاه مقدس صادر
 خواهد شد آن را بشارت دولت خواهد دانست و در امتثال آن غایت مجهود، و نهایت
 مقدور بذل خواهد کرد. و می خواهد کوشید تا چنانکه بجان در طاعت داری است،
 بشن در خدمتکاری باشد. وَالسَّلَامُ.

نامه هشتم

بیمضی از بنات سلاطین نویسد

زندگانی خذارید، خاتون، ملکه، در مزید جلال، و دوام اقبال، و حصول
 اغراض، و آمال، فراوان ساز، باذ وایزد، عَزَّ وَجَلَّ، را خوی و راعی. خادم، بیوسته، در
 ذکر مفاخر، و نشر مآثر آن حضرت مقدسه، قَدَّ سَهَا اللهُ، می باشد. و از خدای،
 عَزَّ وَجَلَّ، باینها و تضرع می خواهد تا بوائق زمان، و طوارق حدثان را از جنبات آن
 ستر معظم و خدر مکرّم بگرداند. و آن ذات مبارک را که مقتدای عقائل خاندان
 مملکت، و پیشوای کرائم دوزمان سلطنت است در حجور عزت و حجرات عسمت معصوم
 و محروس دارد، و بهمه سعادات و کرامات، در دین و دنیا برساند. اَللّهُمَّ اَسْمِعْ وَ
 اَسْتَجِبْ.

امیر فلان، اَدَامَ اللهُ فَضْلَهُ، کی در حسن اخلاق و شمائل، و وفور آداب و فضائل
 فرید عهد، و نسبیج و حدست. و بجز اتساق، و شرف اکتساب آراسته، و پرورده آن
 بارگامست، بدین خطبه رسید. و مثال معظم، عَظَمَهُ اللهُ، مشتمل بر انواع کرامات، و
 اصناف تشریفات رسائید. و مورد آن را با جلال و تعظیم تلقی کرده شد. و آن خطبویندی
 را عنوان صحیفه مفاخر اعقاب و اخلاق ساخته گشت، و رسالات که بر زبان او ارسال
 افتاده بود بنیکوترین لفظی و خوبترین عبارتی گذارد. و در مدّت اقامت بدین خطبه،
 چند کثرت مجلس و عظ عقد کرد، و مستمعان را از بدامع غرور، و روائع درخوشی



پیرمندی گردانید، و آنحضرت مقدسه را، قَدْ سَهَا اللَّهُ، عَلَى ذَرَى الْأَعْوَادِ، وَرُؤُوسِ
 الْأَشْهَادِ، دعاهای خیر گفت. و علمای این خطبه، و صلحای این بقعه، بآمین باخلاص
 مددعا دادند، و از کمال ببلوغزارت فضل، و جری لسان، و حسن بیان او تَسْبِيحًا مَوْجِدًا
 هر که اختیار کرده آنحضرت مقدسه، قَدْ سَهَا اللَّهُ، باشد، در اقسام علوم، و
 فنون فضائل، و اسالیب آداب چنین تواند بود. اللَّهُ دَرُّهُ وَ عَلَيْهِ عَيْنُهُ.

و اکنون او را باز گردانیده آمد، و جواب رسالات بمشافهه باو گفته شد. چون
 برمه و تبلیغ کند اعتماد فرمایند. و خدمتی که خادم اهل آن باشنند مثال دهند. تا در
 انعام آن، شوق و طاعتی بجا آوری آورده شود. إِنَّ شَاهِدًا لِلَّهِ وَحْدَهُ.

نامه نهم

یکی از وزراء نویسد

ز بد گامی مجلس عالی، در تصاعف دولت، و ترادف نعمت، در ازباده فراوان سال،
 و ایزده، عَزَّ وَجَلَّ، خشنود و نگه‌دار.

این مخلص ایام و اوقات خویش مقصود و موقوف گردانیده است بر ذکرمعالی،
 و نشر مساعی مجلس عالی، لِأَزَالِ عَالِيًا. و شفقتها^(۱) که در همه احوال میفرماید، و عنایت‌های
 سادق^(۲) که در کفایت مهتات این دوستان مخلص مبذول میدارد، بمنت بسیار، و نشانی
 بیشمار مقابل است.

مجلس عالی، لِأَزَالِ عَالِيًا، در ترتیب امور دستداران، و رعایت حقوق هواخواهان
 بر سر گزیده، و سنن پسندیده اسلاف بزرگوار خویش، تَقَمَّدَهُمُ اللَّهُ بِفِرَائِهِ،
 وَ كَسَاهُمُ مَلَائِسَ رِضْوَانِهِ، که الطواد کرم، و اعلام عالم بوفهاند میرود. و آن
 مراسم مجد، و معالم حمد را کی ایشان تمهید کرده‌اند تجدید میفرماید. از آن سب
 ظاهر، وَ حَسْبُ زَاهِرِ مَعِينِ سَزِدُ. وَ الْوَلَدُ الْهَرُّ يَتَّقِدِي يَا أَبَاهُ الْعَرَّ.

ایزده، تعالی، مجلس عالی را توفیق زیادت حسنات ارزانی دارد. و بمنتی هست،
 و قصاری اُمْنِيَّتْ، در دین و دینی، برساناد.

(۱) کلمه (که) در اینجا، در نسخه چنین آمده است.

(۲) در اینجا نیز کلمه (که) در نسخه چنین آمده است.

امیر فلان را ، آدم الله سعادته ، روزی چند پیش این دوستدار مخلص مقام بوقت
چندانکه از عشاء سفر بر آسونه ، و غبار راه بر افشاند^(۱) . و در منتصف شهر الله المبارک
رمضان ، حَمَمَهُ اللهُ بِالْخَيْرِ ، اورا باز گردانیده آمد ، و این مکتوب بردست او فرستاده
گشت . و هریغامی بمشافه دانه شد . چون برسد ، و تبلیغ کند ، توقع از کرم اخلاق ،
و طبیب اعراق مجلس عالی ، زاده الله علواً ، آست کی بر دقیق و جلیل ، و کثیر و قلیل
آن اعتماد فرماید . و در شفقت و نیماز داشت پیش سرائر اعظم ، حَمَهُ اللهُ بِالْمَيَامِينِ ،
ببفرزاید ، و بیوسته خطابه های عالی متواتر و متوالی دارد ، و مرادی کی باشد اعلام دهد
تا در انمام آن ، بأقسی الغاۃ ، رسیده آید ، و آثار صدق موالات ظاهر گردانیده شوند .

نامه دهم

یکی از بزرگان دولت نویسد

خواجہ اجلّ اوحده ، آدم الله تأییده ، و تمهیدہ ، سلام و تحیت ما بخواند ،
آرزومندی شناسد ، و بداند که پیوسته متمسک روائع آثار ، و متخص سوانح اخبار
او میباشیم . و بمزید کرامات و سعادات کی از مجلس اعلا ی خداوند جهان ، غلذ الله ملکة ،
بایام و احوال اومی پیوند ، اعتماد و اعتداد^(۱) ، و تبیح ، و اعتماد و تمثع می افزائیم چه ،
حذاً اکمل از آن کرامات ، و نصیب اجزل از آن سعادات ، ما راست :

لَا قَطْعَ اللهُ أَمْدَادَهَا . وَلَا أَقْنَى أَعْدَادَهَا .

سوابقی که او راست ، آدم الله تأییده ، در موالات خاندان ما ، بر ادائی واقاصی ،
و اذئاب و نواصی پوشیده نیست . و ما ، پیوسته ؛ در خلا و ملاء ذاکر آن شفقتها ، و ناسر
آن مهربانیا بپوشیم ، و عنان همت ، و مجازات و مکافات آن مصروف نمودنیم . و امروز
که ایزد ، تعالی ، او را بقبول و اقبال مجلس اعلی ، اعلاه الله ، مخصوص گردانید ،
و مقابل امر زهی ، و حلّ و عقد بیشتر از بلاد اسلام بدست کفایت و شهادت او سپرد ،
و انقیم که در شفقت و مهربانی ببفرزاید . و هیچ دقیقه ای از دقائق مناصحت و مخالفت
فرد نکندارند ، و پیوسته ، ذکر مابیش تخت اعلی ، لا زال عالیاً ، محجوقاً باللمیامین ، بشیکوئی
نازه دارند ، و در آنچه بمناصح احوال و مناجح احوال ما پیوند نسعی جمیل نمایند . حالی ،
مستدانی را کی از حضرت ، آجلها الله ، آذماند باز گردانیده شود ، و در صحبت ایشان ،

(۱) در نسخه ، چنین آمده است . اما بنظر میرسد که از دو کلمه (اعتداد و اعتداد) یکی زائد باشد

(۱) این جمله در نسخه هم چنین آمده است .

فلان و فلان را ، اَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُمَا ، که حدیقهٔ اسرار ، و حقیقهٔ اخبارند ، فرستاده آمدند
 و بر زبان ایشان از هر نوع بیفامها ارسال افتاد. آن را بشنود ، و بر جمل و تفاسیل آن
 اعتماد نماید. و ایشان را پیش نخت ، عَظْمَةُ اللهِ ، بر ذ ، و در تقریر حال ایشان مبالغت
 کند. و چنان سازد که هر دو بزودی ، با حصول اغراض ، و نسیج آمال ، بنزدیک ما باز
 رسند. و مفاضات عزیز بر تو اترمی فرستند. و همهٔ استیناس و استرواح ما بمساطر کلام
 و مقاطر اقلام خود شناسند. و حاجت و التماسی که باشد بنویسند ، تا با جابت و اسما فحشون
 و موصول گردانیده آید. اِنْ شَاءَ اللهُ وَحْدَهُ .

قسم چهارم

و اندرودهٔ قصبهٔ پارسی است. هم در مدح خدا بگن عالم ، ملك معظم ، خوار زنده
 قَدَسُ اللهُ رُوحَهُ ، و غزل و قطعه و دو بیت چندی (۱)

بخش سوم

(۱) چون این اشعار از موضوع این مجموعه خارج بود نقل نشد.

این بیست و یک نامه، بهین صورت، وی آنکه
مقدمه ای و ترتیبی داشته باشد، در نسخه ای از عرائس
که عکس آن ماخذ ما بوده است، بقط نامخ همان
نسخه پس از بابان عرائس، بآن الحاق شده است.
چنانکه از عنوانهای نامه برمی آید، ماخذ اصلی
این نامهها پیش نویس، یا پاکتویس خود رشید بوده
است، و معلوم نیست خود وی این نامهها را نیز مانند
مندرجات (عرائس) و (ابکار) بصورتی مرتب نموده
کرده بوده است؛ یا در او را قوی پراکنده داشته.

(۱)

نامه دیگر سلطان معظم، غیاث الدنیا والدین، ابوشجاع
سلیمان بن محمد، بردالله مضجعه، نوید بغداد

زندگانی خذاوند عالم، سلطان معظم، پادشاه اسلام، غیاث الدنیا والدین،
در پادشاهی و قدرت، و کهرانی و نصرت دراز باز هزار سال، دولت مساعد، و بخت متابع،
و اولیاء منصور، و اعداء مقهور، و ایزد، شجانه و تمالی، حافظ و ناصر و معین.

بنازندی بدریافت سعادت خدمت در گاه مکرّم، و بار گاه معظم، کرّمه الله
و نطقه، کی مطلع جلال، و منبع اقبال است از حد وصف گذشته است. و بنان از قهر بر
و بیان از قهر بر آن عاجز و قاصر گشته. اومید بالطف فضل، و اصناف طول ایزد، عزوجل
وائق است کی هرچ زدنفر موانع از میان برداشته گردد، و چنانکه مراد است بنان
مقام کرامت، و موقف جلال رسیده آید؛ و ما ذلک علی الله یصیر.

یوسه، عثمان جمعی، بر ترتیب مناظم دولت قاهره، ثبت الله قواعدها، مصروف
است، و اندیشه، بر نصرت سر بر سلطنت، حفه الله بالمسایمین، موقوف. و شواهد حال
ناطق، و دلائل اقبال صادق بذاتک، سخت زود، شرق و غرب عالم در قبضه قدرت و سیاست
مجلس اعلی، آغلا الله، خواهد آمد، و ادانی و اقاضی سر بر خط عبودیت و مطاوعت
خواهند نهاد. اللهم صدق امال المخلصین، و حق ظنون المخصصین
متممندی کی جانب محروس، و اختیار الدوله و الدین ادام الله تائیده،
و حرس تمهیده، فرستاده بود فرسیده، و پیغامها کی داشت گزارد. اما مدت اقامت
او بخوارزم متطاوول شد؛ بدان سبب کی از مجلس عالی، خانی، مظمی، جلّ الدنیا
و الدنیا، لازلّ علیاً، و از همراه خراسان، حاطهم الله، رسولان رسینه بودند و پیغامها
آورد. مصلحت دران نمود کی آن معتمد را باز گرفته شد، چندانکه جواب رسولان
دانه گشت، و ایشانرا باز گردانیده آمد. تا دقیق و جلیل احوال را مشاهده باشد،
دیوقت وصول حضرت زاهره، احضرها الله السعادت، شرح دهد.

اکنون این معتمد را، آید الله، باز گردانیده آمد، و در صحبت امیر سپاهلار
اجل، معتمد الدین، قتلغ بک جاندار، ادام الله تمکینه، کی بنده منفق، و خدمتکار
مخلص دولت قاهره، ثبت الله قواعدها، است، و اهلیت او تقبل امانات، و تحقل
رسالت را پوشیده نیست. و امیر اجل، شمس الدین، شکر یک، روس ابه، ادام الله
سعادت، را فرستاده گشت، و بر زبان ایشان پیغامها در مصالح مملکت ارسال افتاد،
امینست کی چنین تبلیغ کنند تشریف استماع ارزانی داشته شود، و ایشانرا بزودی
متواری باز گشتن فرمونه آید.

ویش از اصال بخدمت بارگاه معظم ، عَظَمَةُ اللَّهِ ، انتظار فرمائید ، فَتَدَاهُ اللَّهُ
 فِي الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ ، کرده می شود تا در امتثال هر یکی مطاوعت و رسم متابعت بیجایی
 آورده گردد^(۱) . وَالسَّلَامُ .

(۲)

نامه دیگر بسلطان معظم ، غیاث الدنیا و الدین ، نویسد

زید کانی خزانده عالم ، سلطان معظم ، فرمان ده روی زمین ، غیاث الدنیا و
 الدین ، در جهان داری و قدرت ، و کلماتی و نصرت ، در ازباده هزاران سال ، جهان بکم ،
 و فلک غلام ، و دولت قرین ، ایزد ، تعالی ، حافظ و معین .

شب و روز بر اقامت شرائط خدمت ، و احیاء مراسم عبودیت مواظبت نموده
 می آید ، و از خدای ، عَزَّ جَلَالُهُ ، خواسته می شود تا هر ساعت اعلام دولت قاهره را
 عالی بردارد ، و امداد فتح و ظفر متوالی تر . اِنَّهُ يَسْمَعُ وَ يُجِيبُ . بنده منتظر و مترصدست
 ارامر عالییه راه فَتَدَاهُ اللَّهُ فِي الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ ، تا در آنچه مثال صادر شود شرط امتثال
 بجای آرد ، و آثار اخلاص و مطاوعت ظاهر گرداند ، و سعادت دین و دنیای خویش در
 آن شناسد .

بنده هر چند از برادرانی کی در سلك خدمت بارگاه معظم ، عَظَمَةُ اللَّهِ ، منتظم
 بر نماند باوقات آزار داشته است ، و از ایشان در مراعات جاب خویش تقصیرها دیده ،
 باین همه ، بحکم شفقت برادر و اتحاد سب نتواند شنید کی رنجی باشخاص ایشان
 رسد ، یا وهنی باحوال ایشان راه یابند . مگر درین مدت حرکتی کردماند کی موجب
 تقصیر رأی اعلی ، اَعْلَاهُ اللَّهُ ، بونه است و بدان سبب معاتباند ، و از شرف خدمت دور
 برد رأی اعلی ، اَعْلَاهُ اللَّهُ ، پوشیده نیست کی در دولت سلطان اعظم ، تَخَلَّدَ اللَّهُ



(۱) در نسخه بالای این کلمه (شود) نوشته شده است می آنکه کلمه (گرد) قلم زده شده باشد.

مُسْكُهُ، از ایشان مثل این حرکات بسیار در وجود آمد، و سلطان اعظم عفو فرموده، و از سر همه در گذشت. بنده اومید می دارد که آن مجلس اعلیٰ، اَعْلَاهُ اللهُ، همان عاقبت فرمایند، و از سر گناه ایشان در گذرند، و خلعت عفو و رحمت ادرانی دارند، و ایشان را بنزدیک بنده فرستند؛ چه هر يك را بقرن میامن دولت قاهره، نَبِيَّهَا اللهُ، در خوازم، نان پارهای هست که بدان تمیث کنند، و روزگار گذارند. و چون بنزدیک بنده باشند بنده ایشان را بر جادهٔ ادب دارد، و بر دقائق بندگی ارشاد کند، و نکنداری که از ایشان حرکات ناپسندیده حادث گردد - رأی عالی، اَعْلَاهُ اللهُ، در قضاء این حاجت، و قبول این شفاعت عالی تر و روشن تر.

ایزد، تَمَالی، دولت قاهره را تا بقیامت پاینده داران، و چشم بد روزگار از حضرت زاهره بگرداند، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ.

(۳)

نامه دیگر سلطان اعظم، رُكْنُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنِ، ارسلان شاه نویسد

زندگانی مجلس عالی خدایگان عالم، سلطان بنی آدم، فرمانده روی زمین، رُكْنُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنِ، در نظام مملکت، و دوام سلطنت، در ازبانه هزاران سال، جهان بکم، و فلک غلام، و اولیاء، منصور، و اعداء مقهور، و ایزد، عَزَّ وَجَلَّ، حافظ و راعی، و حارس و حامی.

نا باری، عَزَّ وَجَلَّ، مقالید حل و عقد عالم، و اَزْمَةُ امر واهی اولاد آدم بدست ارادت مجلس اعلیٰ، اَعْلَاهُ اللهُ، سپرده است، و قضایا و احکام او را در اکتاف شرق و غرب، و اطراف بر و بحر روان گردانیده، هر ساعت عالم در آرایش است تازه، و عالیمان را آسایش است بی اندازه. و عَلَى الْعَقِيْقَةِ، سخت زود بیرکلت آیام زاهره، و میامن اعلام قاهره، مجلس اعلیٰ، اَعْلَاهُ اللهُ، احوال دین و دولت انتظام اصلی خواهد گرفت، و بردهٔ فنانان در بده خواهد شد. و در هیچ طبقه ای، از طبقات باغیان، و طوائف طغیان، ساکن داری و نافع ناری نخواهد ماند. اللَّهُمَّ يَبْلُغْ عِبَادَكَ هَذِهِ النِّيَّةَ، وَ حَصِّلْ لَهْمُ هَذِهِ الْبَعِيَّةَ.

بر آراء مشرقهٔ مجلس اعلیٰ، اَعْلَاهُ اللهُ، عرض کرده می شود که چون مجلس علی مملکت معظمه، اَدَامَ اللهُ نِعْمَتَهَا، و زَادَ عِزَّتَهَا، بخیلهٔ خوازم، عَمَرَهَا اللهُ، رسیده، از حسنات حضرت زاهره، أَحْضَرَهَا اللهُ السُّعَادَاتِ، آن حکایت کرد که قلم از

تحریر آن قاصر است، و عبارات از تقریر آن فائق. و اکنون با اعتماد، آن سنائع کی دینه است، و باستظهار آن حسنات کی مشاهده کرده، دیگر بار، روی بخدمت حضرت زاهره، أَحْضَرَهَا اللهُ السَّعَادَاتِ، آورد تا از آنجا، بر موجب فرمان و اشارت، بسوی کعبه معظمه، و روضه مکرم پیغامبر، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ، رود.

مأمول و منتظر از فیض عوارف، و صوب عواطف مجلس اعلی، أَعْلَاهُ اللهُ، است کی چون مجلس عالی ماذری، أَدَامَ اللهُ عِصْمَتَهَا، بدان مقام جلالت، و موقف کرامت رسد، او را در ظلّ رعایت، و کنف وقایت دارند، و هرج بمصالح احوال، و مناجیح آمال او پیوندد تقدیم فرمایند. و امیر حاجب، کَامِلُ الدِّينِ، أَدَامَ اللهُ تَهْدِيَهُ، کی در خدمت او، از نزدیک این مخلص مطیع، و راه شده است، خود، بواسطه خواص حضرت زاهره، أَحْضَرَهَا اللهُ السَّعَادَاتِ، حاجات او رفع کند، و مهمّات او عرس دهد، و شرف ایجاب، و کرامت اسعاف بهر یک پیوندد. إِنَّ شَاءَ اللهُ عَزَّ جَلَّاهُ.

و این مطیع مخلص چشم گشاده است، و کوش نهاده اشاره مبارک مجلس اعلی را، أَعْلَاهُ اللهُ، تا در هر ممئی کی صادر گردد، در امتثال و ارتسام آن شرط اخلاص، و رسم اختصاص بجای آرد. إِنَّ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

(۴)

نامه دیگر بسلطان معظم، رُكِنُ الدِّينِ وَالِدِينِ، ارسلان شاه، نویسد

زندگانی خدایند عالم، در کله‌رانی نصرت، و جهان داری وقدرت، در ازبان هزار سال، اولیاء منصور، و اعداء مقهور، و ایزده، جَلَّتْ قُدْرَتُهُ، حافظ ناصر و معین. نیازمندی بخدمت در گاه معظم، و بار گاه مکرم خدایگان عالم، خَدَّ اللهُ مُلْكُهُ از حدّ وصف گذشته است، و بیان از تقریر، و بنان از تحریر آن عاجز و قاصر گشته. و امید بدائع مهم، و سنائع کرم ایزده، عَزَّ وَجَلَّ، و اتقاست کی هرج زودتر بنده را بشمار آن خدمت، و جوار آن حضرت مستعد گرداند. إِنَّهُ يَسْمَعُ وَ يُجِيبُهُ

مثال اعلی، قَدَّ اللهُ فِي شَرْقِ الْبِلَادِ وَ غَرْبِهَا، بر دست فلان، أَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُ، رسید. و آن کرامت را یتیمه فخر، و تمیمة ذخر اعقاب و اخلاف ساخته گشت. و باتفاق انفصالی کی هوا کب میمون راه، حَفَّهَا اللهُ بِالْمَبَايِنِ، از آن جماعت کی بر جاده مطاوعت نمی رفتند، و طریق عبودیت نمی سیردند افتناست شافعاییکی و ارتیاح افزوده، و باتنظام فلان، أَدَامَ اللهُ تَأْيِيدَهُ، در سلك ملازمان حضرت همایون أَحْضَرَهَا اللهُ السَّعَادَاتِ، و اعتصام او بحبل بندگی، اعتماد و استظهار بحاصل آمد.

اکنون بنده نیز این خدمت بهشت، و فلان را، أَدَامَ اللهُ عِزَّهُ، فرستاد. و

منتظر و مترقب خواهد بود مثال اعلیٰ را ، اَعْلَاهُ اللهُ ، تا در امتثال آن غایت جدّ ، و نهایت جهد بذل کند ، و آنچه در حجاب ضمائم ، و نقاب سرائرست ، از اخلاص ظاهر گرداند .

ایزده ، تعالی ، دولت قاهره را ، تا بقیام ساعت ، پاینده داراد ، و مجلس اعلیٰ را بهمی مقاصد و مطالب ، در دین و دنیا ، برساناد .

(۵)

نامه دیگر بخاقان اعظم نویسد

زندگانی مجلس عالی پادشاه اسلام ، جلال الدّین و الدّین ، در مزید جلال ، و دوام اقبال ، در از یاد فراوان سال بیخت مساعد و دولت متابع و ایزد ، تعالی ، ناصر و مبین .

ایام و اوقات این دوستان را مخلص مقصورت و موقوف بر نشر معالی ، و ذکر مفاخر ، و شرح مکلام مجلس اعلیٰ ، اَعْلَاهُ اللهُ ، و بذایح می شود ، از تضاعف اسباب دولت و ترفاد امداد سعادت ، اعتداد و تبیّح ، و اعتضاد و تمثّل می افزاید . و از بدائع فضل ، و سنائع لطف ایزد ، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى ، می خواهد تا هر روز قواعد آن عظمت متمدّن تر دارد ، و معاهد آن دولت مؤکدتر . **إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرٌ ، وَ بِالْأَجَابَةِ جَدِيرٌ .**

اگر گاهی چند در اصدار کتب ، و انفاذ رُسل تقصیر و تاخیر افتاده است آن از نُتور اعتقاد ، و تصور و لاه و داد نبودست ، و لکن بسبب اضطراب احوال ، و اختلال اشکال ، و تشویش نواحی ، و تزلزل اطراف ، و فرو بستن راهها بر سادران و واردان بونده است . و مجلس اعلیٰ را ، اَعْلَاهُ اللهُ ، کیفیت این اعذار ظاهرست ، و حقیقت این موانع بیند . بعلت این ، قاسدان و معتمدان بدان حضرت ، **أَحْضَرَ اللهُ السَّعَادَاتِ** ، متوالی خواهند بود ، و خدمتها و مکتوبات مُنبیٰ از خلوص لیت ، و صفاء طویبت متواتر .

و بیوسته انتظار کرده می خوانند اشارت مبارک را تا در هر معنی کی صادر گردد
اتمام آن از مواجب و فرائض شناخته آید و در تحصیل مراضی مجلس اعلیٰ بأعلاء الله و انهمی
غایة الایمان، رسیده گردند. وَالسَّلَامُ.

(۶)

نامه دیگر هم بمجلس اعلیٰ، خاقانی، اعظمی، جلال الدین و الدین،

خَلَدَ اللهُ مَلَكَهُ، نویسد

زندگانی مجلس اعلیٰ، خاقان معظم، در علو منقبت و سمو مرتبت، در ایستاد
هزاران سال، و ایزد، عز و اجل، ناصر و مبین.

مکتوب بزرگوار، مبنی بر صفو اعتقاد، و منی از صدق اتحاد، رسیدن و برزیده
مطابری، و خلاصه معانی آن وقوف و اطلاع افتاد. و بنان لطافت کی نموده بود، و
کرامت کی فرموده، اعتداد و اعتضاد افزون، و استیثار و استظهار زیادت گشت. و مشافهاتی
کی امیر فلان، اَدَامَ اللهُ تَمَكِّيَتَهُ، محتمل آن بود، بلفظی هرج مرتب تر، و عبارتی
هرج مُعَدَّتْ تر، گزارد. و از استماع الطاف، اهترزاز اعطاف حاصل گشت؛ چه، در هر
لنگهای دقیقه ای بود از دقائق الفت، و در هر کلمه ای لطیفه ای بود از اللطاف مودت.
از آن عقل کامل، و نبل شامل، و شرف صمیم، و وکرم عمیم، و رای سدید، در حق
دوستان چنین بزرگی نمودن، و امثال ابن مهربانی فرمودن، بدیع و غریب نیست.
ایزد، تعالیٰ، مجلس عالی را باقی داران، و هیچ مکرور را بساحت بزرگوار او راه مدهاند.
اکنون، فلان را، اَدَامَ اللهُ تَمَكِّيَتَهُ، باز گردانیده آمد، و در صحبت او قاضی
امام فلان را، اَدَامَ اللهُ جَمَالَهٗ، کی در کمال ورع، و وفور علم، و حسن سیرت، و صدق
لهجرت، و تمسک بوسائل فضائل، و تمسک باهداب آداب، و حیدقران، و فرید اقر است بوزن دیک

این دوست قربتی دارد هرچ تمامتر، و اختصاصی هرچ بکمال تر، فرستاده گشت، و بر زبان ایشان پیغامها ارسال اوقات. چون برسد، و آن پیغامها برساند اعتماد فرموده آید، و جمله را گفته و پیغام دانه این دوست دانسته شود.

و پیش از اتفاق ملاقات سار، انتظار معاوضات شریف، و مطالعات کریم، کرده می آید، تا هرچ مراد باشد درانام آن شرط موالات، و رسم مصافحت بجای آورده شوند و السَّلَامُ.

(۷)

نامه دیگر، هم، بمجلس اعلائی، خاقانی، معظمی، جلال الدنیا
والدینی نویسد

زندگانی مجلس اعلی، در پادشاهی نصرت، و جهان داری و قدرت، دوازده، هزاران سال، جهان بکام، و فلک غلام، و دولت قرین، و ایزد تالی، حافظ و معین. هر چند خادم، بشخص، از آن بارگاه معظم، عَظْمَةُ اللَّهِ، کی منبع عواطف و کرامات، و مطلع میان سعادات است، درست، بضمیر صافی، و اعتقاد خالص ملازم آن خدمت، و مجاور آن حضرت است. و از خدای، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، بایستعال و تضرع، می خواهد تا هرچ زودتر، مجلس اعلی را، اَعْلَاهُ اللَّهُ، بدانج غایت کلم، و بهایت مرام اوست برساند، و شرق و غرب عالم را بانوار مملکت، و آثار معدلت او آراسته گرداند. **إِنَّهُ يَمْعَعُ وَيَجِيبُ.**

در منتصف ماه شوال، شکار بک، اَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَهُ رُسِيدَ، و مثال همایون، نَعْدَ اللَّهُ فی انتظار الدنیا. موشح بالطاق پادشاهی، و اسنان خادم نوازی رسانید. و بوصول آن، انخار، و بوصول آن، استظهار افزود، و آیام زاهره را، لَأَزَالَتْ زَاهِرَةً، دعاهای خیر گفته گشت. و بانفصالی کی مواکب همایون را، حَاهَا اللَّهُ بِالْمَجَائِزِ، اتفاق افتاده است از آن جماعت کی طریق صدق اخلاص، و فرط اختصاص نمی سپردند، و برجاده متابعت، و منهج مطارعت نمی رفتند، و اتصال اِخْتِيَارِ الدَّوْلَةِ وَ الدِّينِ، اَدَامَ اللَّهُ نَهْمِيْدَهُ، بدان خدمت، و مواظبت نمودن او بر وظائف آن عبودیت سفت، توان کرد

کی چه مسرت بدلهای انصار دولت بیوست، وجه قوت اعضاد اهل اسلام را بینا آمد.
و این اتفاق محمود کی اقتاد، واضح ترین دلیلی است بر ثبات قواعد مملکت،
و علو اعلام سلطنت. و بمنازین، امداد فتح و نصرت مترادف خواهد بود، و اسباب یمن
و دولت متضاعف. و عن قریب، عرسه دنیا در قبضه قدرت مجلس اعلی، اَعْلَاهُ اللهُ،
خواهد آمد.

و خادم منتظر و مترقب فرمانهای مبارک است، تا در امتثال هر یک شرط طاعت
داری بجای آرد، و بر موجب آنچه مثال باشد، در ترتیب بیوستن بخدمت، یا فرستادن
حشم، روضه

ایزده، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، دولت قاهره را تا بقیامت پاینده داراند، و هرج زودتر
این غبار را از اعطاف آن مملکت دور گرداناند، یَمْسِرُهُ وَ جُودُهُ. اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

(۸)

نامه دیگر هم بخاقان اعظم، رُكْنُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ، اَبُو الْقَسِمِ،

مَحْمُودِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَهْرَاخَانَ، اَعْلَى اللّٰهُ شَأْنُهُ، نوید

زندگانی مجلس اعلی، سلطان معظم، پادشاه اسلام، رُكْنُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ،
در تأیید الهی، و مزید پادشاهی، درازباده هزاران سال، بخت مساعد، و دولت معاضد،
و ایزده، جَلَّ جَلَالُهُ، حارس و حامی، و حافظ و راعی.

بیوسته، این مخلص تنسم اخبار، و توسم آثار آن حضرت می کند؛ و بذایع
می شنود، از علو کلمت، و نمو عظمت، و ارتقاع اعلام حشمت، و اجتماع اقسام نعمت،
تفاخر و تامل هر می نماید، و اعتداد و اعتضاد می افزایند و از کمال فضل، و جلال طول
ایزده، عَزَّ جَلَالُهُ، سماعت دوجاهانی آن دولت، و زیادت کلمراتی آن حضرت خواسته
می آید. مستجاب باد.

درین وقت، و ثاقب باشی اجل، شجاع الدین، مرقدش جاندار، اَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُ
کی مکن آن درگاه، و امین آن بارگاماست؛ و صفاه سیرت، و وفای سریرت معروف
مشهور، و موصوف و مدکورست، رسید، و مثال مبارک، تَعَدَّ اللهُ فِيْ اَنْطَارِ الْاَرْضِ،
مشعور بالطف عوارف، و اصناف عوطف رسایند. و رسالتها کی داشت بزبانی هرج
ضیح تر، و بیانی هرج صحیح تر گزارد. و بر نکت و فضول، و فروع و اصول آن

وقوف اوقتان. ودر امتثال هر يك، آنچه شرط مطاوعت، و رسم مبالغت است بیبای آورد، خواهد شد، و فراغ خاطر اشرف، لأزالَ مَضْرُوقاً إِلَى مَصَالِحِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا، حاصل کرداینه خواهد آمد.

و در منتصف ماه ربیع الآخر، شجاع الدین، جانداره، آدام اللهُ سَعَادَةٌ، از خطبه خواندم بازگشت، و روی بخدمت آن حضرت، کی مقام جلال، و موقفاً قبالت، آورد و بر زبان او بیغامها، کی منبى است از فرط اخلاص، و صدق اختصاص ارسال افتاد. چون برسد، و این بیغامها تبلیغ کند یقین و ائق است، و امید صادق کی شرف استماع از زالی داشته شود، و بر دقیق و جلیل، و قلیل و کثیر آن اعتماد فرمونه آید.

و این مخلص منتظر و متطلع است، و مُلتَمَس و متَوَقَّع، امثله میمون، و اشاران همایون را، لأزالَ نَافِذَةً، نادر امتثال آن یا نَقِصَى الفَایِضَ وَ أَبْعَدَ التَّهَاقُیَةَ بَرَسَهُ وَالسُّلْمَ.

(۹)

نامه دیگر هم بخاقان اعظم، رُكِّنُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ، أَبُو الْقَسِمِ،

مَحْمُودُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَقْرَ أَخَانَ، نویسنده

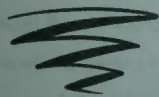
زندگانی مجلس اعلی، پادشاه عالم، سلطان معظم، ر کبَن الدُّنْيَا وَ الدِّينِ، در ارتفاع دولت، و اتساع حشمت، دراز باز هزاران سال، فلک مطاوع، و اقبال متابع، وایزده، تَمَالَى، حافظ و نصیر، و حارس و ظهیر.

بیوشه تنسم اخبار آن دولت، کُتِبَتْهَا اللهُ، و تَوَسَّمَ آنار آن حضرت، أَلْجَلُّهَا اللهُ، کرده می شود. و بنایح ششوده می آید، از سلامت ذات همایون مجلس اعلی، أَعْلَاهُ اللهُ کی سرمایه سعادت عالم، و ویرایه کرامات بنی آدم است. اعتداد فراوان، و اعتناده بی کران حاصل می گردد. هر روز اقبال و دولت بر افزون باد.

درین وقت، از مکتوبات مستمدان آن طرف، رَعَاهُمُ اللهُ، چنان معلوم شد کی مجلس اعلی، أَعْلَاهُ اللهُ، عزیمت مصمم فرمونه است، و رای مبارک مُخْتَر کرداینه کی بخیطه خواندم خواهد، و ابوار سعادت قدم همایون بر اقطار این ولایت گستراند. در جمله چی دولت تواند بود خطبه خواندم را زیادت ازین کی زمین اوبیش هر اکب میمون مهمل شود، و هوای اوبقیار هوا کب همایون مکمل گردد. اما عرسه خواندم بنایت تنگ است، و علو شأن، و جلال مکان مجلس اعلی، أَعْلَاهُ اللهُ، بغایت بزرگی. و امسال، قحطی هائل، و وبائی عظیم در خطبه خواندم حادث شده است، و طبقات

خلافت عاجز و مضطر گشته. از ورود دایت، و طلوع موكب مجلس اعلى، اعلام الله، چون بگذاردن حق آن بواجب نتوان رسید، جز تشویر و حیرت، و شر مساری و خجالت باشد. اگر این نهضت مبارک امسال در توقف افتد، چندانی خطه خوارزم از ظلمت قحط بیرون آید، و احوال معاش، و اسباب انتمای مسلمانان ساخته تر گردد، همانا مصلحت باشد. وسال آینده را خود این مخلص مطیع آنجا کی مخیم مبارک، لازماً مُتَّيًّا صَوَّبَ الْكِرَامَةَ، باشد شتابد، و مراسم طاعت اقامت کند، و آنج رای اعلى، زیند علی، اقتضا فرماید بر آن جمله برود، و ترتیب آن پیش گیرد.

ایزد، تعالی، مجلس عالی را باقی داران، و بهمه مقاصد، در دین و دنیا، برسانان، و السلام.



(۱۰)

نامه دیگر، بملك نیم روز، تاج الدین، ابوالفضل، نصر بن خلف، نویسند

زندگانی مجلس شریف، در تضاعف دولت، و ترداد نعمت، در ازباز فراوان سال، و ایزد، تعالی، حافظ و نصیر، و حارس و مجیر.

هر چند میان جانبین در ایام سابق، و اعوام سالف، راه مکاتب مقتوح، و زند مرسلت مقدوح بنوماست، و آنج نقاب ضمائر، و حجاب سرائرست، از ولای محض نپاظر گردانیده نشده؛ اما، عَلَي الدَّوَامِ، از واردان این خطه، و وافدان این بقعه، استعلام اخبار، و استهدای آثار او کرده می آمدنماست؛ و بذانج شنوخته می گشته است، از خصائص ذات، و محاسن صفات، و الطاف شمائل، و اصناف فضائل، و آداب تیغ و قلم، و اسباب مجد و کرم او، اعتداد و استبشار می افزوده است، و اعتقاد و استظهار رری می نموده. و هرک نمر آن شجر، و بسر آن بذرباشد خصال او جز برین جمله، و مثال او جز برین گونه، نتواند بود. ایزد، تعالی، مجلس شریف را بقا دهان، و چشم مبارک مجلس رفیع ملکی، بآثار لطافت، و انوار حصافت او روشن داران.

در این وقت مسرعان آن جناب کریم، کَرَمَهُ اللهُ، رسیدند، و مکتوب سار مجلس رفیع، زاده الله رَقْمَةً، آراسته بلطائف موالات، و دقائق مصافات رسانیدند. در ورود آن، عطف را عزت، و نفس را غرت افزود. و بر آن صفا و سیرت، و تقوا

سریرت ، و جلالت اصل ، و جزالت فضل ، محمّدت بسیار ، و ثناء بی شمار گفته شد .
 وَ لِبَيَّادَى بِالْجَمِيلِ حَقٌّ لَا يُقْضَى ، وَ سَبَقُ لَا يُنْسَى . و در اواخر شهر
 ربیع الاول ، مُرعیان را باز گردانیده آمدند ، و بر زبان ایشان ، در هر معنی ، بیغاهارمال
 افتاد ، چون پرسند و تبلیغ کنند ، بِرُحْمٍ وَ بُحْرٍ آن اعتماد نموده شود .

و این جاب منتظرست مکتوبات عزیز را ، مشتمل بر ذکر آرزو و التماسی کی
 باشد ، تا در اتمام آن عمل طَبِّ لَمَسْنُ حَبِّ بجای آورده شود ، و نهال مودتی را کی
 مجلس شریف ، زاده الله شرفاً ، نشاند ، بشمره رسانیده آید . وَ السَّلَامُ .

(۱۱)

نامه دهم ، باسفهذ اسفهذان ، ملک ماز ندران ، آم آله الله دولته ، نویسد

زندگانی مجلس رفیع ، در دوام اقبال و سعادت ، و مزید افضال و سیادت ، دراز
 باند فراوان سال ، راحت مشوانر ، و کرامات متقاطر ، و ایاز ، عزّ جلاله ، حافظ و
 نصیر ، و خالص و طاهر .

اشتیاق و تحنّ بقره میمون ، و اسره همایون از حدّ وصف ، و حیرت کشف
 گذشته است . و قوت بیان ، و قدرت بنان از تقریر و تحریر آن قاصر و عاجز گشته .
 ارمیده بالطاق بدائع ، و اصناف صنائع ایزد ، سبحانه و تعالی ، آنست کی هرچ زودتر
 علی احمد حائر ، و اَسْعَدِ قَالِر ، انقطاع را با اجتماع ، و انفصال را با اتصال بدل گردانند .
 اِنَّهُ عَلَى ذَالِكَ قَدِيرٌ ، وَ یَحْسُنُ الْجَابَةَ جَدِيرٌ . صلح مودت ، و خلوص
 محبت کی در میان خاندانها ، از قدیم الایام بساز ، معهد و مؤسّد شده است حاضران
 دینماند ، و غایبان شنیده . و اکنون ، هر ساعت ، بل کی هر لحظه ، ماده آن مودت
 موفورتر است ، و جاده آن محبت مأمورتر . و هرچ ، از سرآه و ضرایه ، با پیام و احوال
 مجلس رفیع ، زاده الله رِقْمَه ، پیوندد ، این دوست و دوست زاده حظّ اوقر ، و نصیب
 اکبر از آن خویشتر مایند .

در این وقت ، مفاوضه بزرگوار مجلس رفیع ، زاده الله رِقْمَه ، مشحون بحقائق
 دناد ، و دقائق اتحاد رسیده ، و بر قواعد و مبدی ، و الفاظ و معانی آن وقوف و اطلاع

اوقناذ. وفضل کی درشکایت جانب برانندی، اِخْتِيارُ الدَّوْلَةِ وَالِدِينِ، مَلِكِ
الْاُمَرَاءِ، پهلوانی، اَدَامَ اللهُ حَرَامَتَهُ، تحریر فرموده بود، و انواع تصریها،
و اصناف تمذیها بر شمرده، و حقوقی کی مجلس رفیع را، زاده الله رَفَعَهُ، بر بست
قلمی از بحری، و غیضی از فیضی یاد کرده، معلوم و محقق شد. وَ عَلٰی الْاَلْفَبَحِیِّ، امداد
صنائع، و اعداد منافع مجلس رفیع، زاده الله رَفَعَهُ، درباره او زیادت از آنست کی
ذکر آن در قلم توان آورد، یا بواسطه کتابت شرح آن توان داد. و تا بذین غایت این
دوست و دوست زاده چنان می پنداشته است کی میان ایشان برقرار مهود، و قاعده
قدیم، موالات و مصافات مؤکد است، و واثق یندی و پرسی مؤید. تا اکنون کی
مفاوضه بزرگوار رسید، و این حال ناپسندیده، کی سبب آن از نَزَعَاتِ الشَّیْطَانِ، وَ
نَزَوَاتِ الشُّبَّانِ است، دانسته گشت، عَلِمَ اللهُ تَعَالٰی کی بر خاطر اثری عظیم کرد،
و اندیشه ای بزرگ بدل راه یافت. و حالی مثالی مطول، و خطابی مفصل بجانب محروس
براندی، اَدَامَ اللهُ حَرَامَتَهُ، بسته آمد. و در آنجا ملامت های بلیغ، و نصیحت های بواجب،
چنان کی نافع و ناجع باشد، و او را از امثال این حرکات زاجر و حاجز کرد فرموده
شد و بدست متمدنی، از وجوه حشم، و خواص خدم، بشعبیلی هرج تمام تر فرستاده
گشت. یقین واثق است کی چون اشارت این دوست و دوست زاده بنحو رسد، بر
طاعت داری، و خدعتکاری مجلس رفیع، زاده الله رَفَعَهُ، باز آید، و در موافقت و مطابقت
اصار آن دولت مهجود بذل کند، و دست از مراعات جماعتی کی از ریفقه طاعت مجلس
رفیع، زاده الله رَفَعَهُ، گریخته اند، و نائره فساد و فتنه، کی بخته بدارد. را اگر جز چنین
کنند بمعایت این دوست و دوست زاده، و لائمت او اَبَدُ الدَّهْرِ، مأخوذ خواهد بود.
یقین است از کمال کیاست، و وفور حصافت جانب محروس بر اندی، اَدَامَ اللهُ حَرَامَتَهُ،

کی بمعنا زین، جز بر منهج مخالفت مجلس رفیع، زاده الله رَفَعَهُ، بروزد و یکبار کی،
رضای مجلس رفیع، زاده الله رَفَعَهُ، و رضای این دوست و دوست زاده فرو نهدند.
تا این جمله تصور فرموده شود، و بر هر چ یاد کرده شد، و در قلم آورده گشت
اعتماد نموده آید. و این دوست و دوست زاده منتظر است مفاوضه کریم، و مطالعه
شریفرا، مشتمل بر ذکر آرزو و مرادی کی باشد؛ تا در انعام آن مبالغت نموده آید،
و آثار دوستی و یکبارگی ظاهر گردانیده شود. و این معنی نیز مشافهه، کسان او را
گفته شد، و پیغام داده آمد. وَ السَّلَامُ.



(۱۲)

نامه دیگر، ببلک اجل، علاء الدین ابوعلی، الحسین بن علی،
أدام الله روحته، نویسد

زندگانی مجلس رفیع ملک اعظم، دردوام جلال، و مزید اقبال، درازبازافراوان
سال، سعادت متواتر، و کرامات متقاطر، و ایزد، عز و جل، حافظ و مجیر، و
ناصر و ظهیر.

آرزومندی بدان سناوغره، و بهاءاسره، کی انوار سعادت از جتبات آن لایح
است، و آثار کرامات بر صفحات آن واضح، بغایتی رسیده است، و بنهایشی اجماعینه
کی افهام از تقریر آن عاجزست، و اوهام از تصویر آن قاصر. و مرجوّه و مأمول، و منتظر
و مسئول از جلال طول، و کمال فضل ایزده، سبحانه و تعالی، آنست کی هرچ زودتر
علی احدث حالو، و آسند فالو، طریق التفاضیسر، و اسباب اجتماع مسؤل گرداند
إنه علی ذلک قدير، و یکلّ خیر جدير

درین وقت، امیر، حاجب اجل، ظهیرالدین یشاق، أدام الله سعادتة، کی بحسن
سیرت و صورت آراسته‌است، و بنقاء ظاهر و باطن متجلی شده، بادیگر معتمدان و فاضدان،
رعاهم الله، بنخبطه خوارزم رسیدند، و مطلقه بزرگوار مشتمل برالطاف الموالان،
و اصناف مصافات رسانیدند. و بیغامها کی داشتند بافصح لسان، و اوضح بیان کردارند.
و برعبر و بجر، و نجم و شجر آن وقوف و اطلاع افتاد.

و آنچه مجالس رفیع، زاده الله رفعة، استعلا فرموده بود کی لشکر خوارزم،
نصرهم الله، از حدود نسا بود چرا باز گشتند، معلوم گردانیدند می‌شود کی سبب
حرکت لشکر خوارزم سوی نسا بود آن بود کی بکرات و مراتب جالب محروس برانندی،
مؤیدالدوله والدینى، یهلوان جهانی، جیوشق یشکی، زاده الله حراسته، کی بپشت کی
خصمان کرد حصار فر گرفته‌اند، و اوارا در مضیق بنحسته^(۱)، و برک و علفه اصار
و اعوان، اورا کمتر شده، این دوست، بحکم التماسات متتابع اوفوجی را از تعب درجال،
و نهب ابطال لشکر خوارزم، بمسد او فرستاد. چون خصمان آوازه حضور لشکر
خوارزم شنیدند از در حصن او برخواستند، و خبطه نسا بود پیرداختند، و در اظهار انکسار
سوی مرو باز گشتند. چون حال چنین شد جالب محروس برانندی، زاده الله حراسته،
بلشکر خوارزم کس فرستاد و گفته^(۲): چون بمجرد آوازه شما کار تمام شد. و مقصود
بوصول پیوست، و خصمان منهزم گشتند، و اینجا علفه تنگست، اگر باز گرد بنسوی
خوارزم زمام اختیار در دست شماست. چون لشکر خوارزم این معنی بشنیدند، و نیز،
برف و باران بریشان متوالی شده بود، و ایشانرا از اقامت بدان جایگاه موحش سآت
گرفته، و آنچه مهم کار ایشان بود پسر شده، و تمام گشته، و ایشانرا هیچ کار کردی
نامانده، بحکم این معانی باز گشتند. نه آنک این دوست ایشانرا باز خواند.

ناین جمله معلوم رای رفیع، زاده الله رفعة، باشد و باقی احوال بر زبان
ظهیرالدین، فخر الامراء الحجاب، أدام الله سعادتة، و دیگر معتمدان بیغام دانفشد.
بر دقیق و جلیل آن اعتماد فرموده شود.

۱- این کلمه در عکس نسخه پهبین شکل است، و چون بوجهی که دلچسب باشد
خواندن آن میسر نگشت، عین آن نقل شد.
۲) این جمله در اصل چنین آمده است.

و این دوست منتظر و مترصدست مطالعات سار^۱، و مفاوضات بزرگوار او را،
مشمول برد کر آرزوی کب^(۱) شد تا در اتمام آن بهمه غایبها و نهایتها رسیده آید
وَالسَّلَامُ.

(۱۳)

نامه دیگر یکی از ملوک اطراف نویسد

زهدگانی فلان، در تأیید آسمی، و دوام پادشاهی، درازباز فراوان سال جهان
بکم، و فلک غلام، و ایزد، عزّ و جَلّ، حافظ و ناصر و معین.

آرزومندی و نیازمندی بنده، بشول بارگاه مکرّم، و تقبیل بساط معظم، بدرجه
است کی بنان از تحریر آن عاجزست، و بیان از تقریر آن قاصر. ایزد، تعالی، اسباب
در یافتن سعادت آن خدمت کی دلیل عزّ دوجاهانی، و سعادت جاودانی است کرامت
کنان، یَمِّیْهِ وَجَمِّهِ دِهِ.

درین وقت، از آیندگان آن جانب، کی مَخِّمِ جَلال، و مفرس اقبالست، بر
توانر ششونده آمدن کی فلان، عزّه نصره، یا آیمین حال، و اَسْعَدِ قَلْبِ، بری، عَمْرَهَالله،
کی واسطه قلاده بلاد عراقست خرامید، و دیگر بار، سریر ملک، و بساط دولت را
بانوار جلال، و آثار اقبال خویش آراسته گردانید، و مدت روزگار ناموافق، و ایام
نامساعد بسر آمدن، و آفتاب اقبال و دولت او، کی تابنده و پاینده باز، بر جهان و جهانیان
تافت و اطراف او کثاف ملک روشن و منور گشت. بذین بشارت شادمانگیها نموده شده
و صدقهها^(۱) دانه آمدن و شکر نعمت خدای عزّ و جَلّ، گزارده گشت چه، حادثه و چشم زخمی
کی گشت، پادشاهان و خدایان بدان را اقتضی و در نای اَلْحَالِ سبب دوام و پایندی کی دولت
بود بعد ازین، هر روز، اسباب دولت ساخته‌تر، و اعلام نصرت افزاینده تر خواهد بود، و

(۱) در نسخه، چنین نوشته شده است

(۱) در نسخه بهمین صورت نوشته شده است.

روزگار در تدارک آن تقصیر و خجالت همگی^(۱) خود صرف خواهد کرد.

و چون این اخبار سار، کی مُرَّح دِلها، و مُرَوِّح سینهاست برسیده، و در خوارزم حَفَّهَ اللهُ مِنَ الْآفَاتِ شایع و مستفیض گشت، خداوند، و لِي الْيَمِّ أَعَزَّ اللهُ أَنْصَارَهُ، و سَأَعَزَّ ائْتِدَارَهُ، و بَفَزِ كَثَار، و جهاد اشرار رفته بود تا نائره فتنه آن ملاعین بنشاند، و ماده فساد آن شیاطین منقطع گردانند. و چون دیگر، بسعادت و مبارکی، بخوارزم باز رسد شرط نهیت این سعادت، و رسم هواخواهی و دوستداری این دولت بجای آرد، و خدمتها فرستد، و صدقها دهد کی ازین سعادت کی روی نمود حَفَّهَ اللهُ فَرُو، و نصیب اکمل اوراست، چه، تَبَجَّح، و استبشار، و تمتع و استظهار او، عَزَّ نَصْرُهُ، بمتابعت و موالات، و متابعت و مصافات آن دولت است. تَبَّتْ اللهُ قَوَاعِدُهَا.

بحکم این معانی و مقدمات، بنده این جرات نمود، و این ممتد را فرستاد تا بدان حضرت مقدس، أَحْضَرَهَا اللهُ السَّعَادَاتِ، رسد و زمین بوس بنده برساند، و چشمه را ببار موکب عالیه روشن گرداند. و بنده گوش و هوش براه نهادست تا از آن مستقر جلال، و مرکز اقبال چه مثال صادر گردد؛ تا، در امتثال آن، شرط بندگی، و رسم خدمتگاری بجای آورده شود.

ایزده، تعالی، هر روز، آن دولت را پاینده تر، و آن بهار جلال را فزاینده تر داراند.

(۱۴)

نامه دیگر، بصاحب طرفی نویسد

زندگانی جانب محروس فلان، در دوام عز و اقبال، و حصول مقاصد و آمال، در ایاز فراوان سال. و ایزد، عَزَّ وَجَلَّ، را می درواشی.

اشتیاق این جانب بمشاهده کریم، و لقاء عزیز جانب محروس، زاده الله حُرَّاسَهُ، بدرجای رسیده است کی قلم از وصف آن عاجزست، و عبارت از شرح آن قاصر. و یک لحظه، این جانب از ذکر مردانگی و شجاعت، و فخر زانگی و شهامت اوفارغ نیست. و آناری کی در عهد خداوند ماضی، قَدَسَ اللهُ رُوحَهُ، نمونه است، و حقوقی کی ثابت گردانیده، خاص و عام را پیش دل و خاطر است. و هرگز. این جانب در مجلس خداوند، ملک معظم، خوارزمشاه عالم عادل مؤید مظفر منصور، تاج الدنیا و الدین أَعَزَّ اللهُ أَنْصَارَهُ، و سَأَعَزَّ ائْتِدَارَهُ، حاضر نمی شود کی نه از لفظ مبارک این پادشاه زانه در حق جانب محروس، زاده الله حُرَّاسَهُ، صد هزار یگونی و محمدمت نمی شنود. صَرَفَ اللهُ عَنْ أَعْلَانِهِ الْخَمِيدَةَ عَيْنَ الْكِسَالِ.

درین وقت مفاوضه عزیز، کی بذین جانب بسته بود، رسیده، و بورود آن لطائف، و وصول آن مکارم شانمانگی و راحت حاصل گشت. از حسن عهد، و صدق و دَ او امثال این شفقتها و دل نمود گیها بدیع و غریب نیست. و فصلی کی در اثنا مفاوضه عزیز تهر بر افتاده بود در مضمی حرکت رایات منصور خداوند عالم، سلطان اعظم، فرمان ده

(۱) در نسخه چنین آمده است، ولی گویا کلمه ای مانند (هم) از قلم ناسخ افتاده است.

شرق و غرب ، خَدَّ اللهُ مَلَكَهُ ، سوی مرد ، واز حشم خوارزم فوجی خواسته ، تا در آن خدمت همایون منتظم کردند ، و بشرائط بندگی قیام نمایند ، دینہ شد . حال خطبہ خوارزم ، حَرَسَ اللهُ بَيْنَ الْاَقَاتِ ، بر جانب محروس ، زادَهُ اللهُ حَرَسَةً ، پوشیده نیست چو ، درین دیار بزرگ شده است ، و تربیت یافته . دانند کی ، بوقت زمستان این خطبہ را از صدعات کنار ، خَدَّ لَهُمُ اللهُ ، خوف باشد ، خاصه درین وقت کی خدأؤند ، ملک ماضی ، بَرَدَ اللهُ مَضْجِعَهُ ، بجوار ایزد ، تعالی ، انتقال کرده است ، و کفار بسبب وفات او پروبال گردانند . و دیگر ، نیز از جهت ضبط جند و متفلاخ بسیار مجاهدت می باید نمود . و حشم خوارزم خود ، اکنون از سفر ساق باو رسیدن مانده ، و بترتیب این مهقات ، کی صلاح جمله اسلام در آست ، مشغول شده .

با چنین شواغل و سوارف ، خدمتی نتوانند کرد کی بموقع رضا مجلس اعلی باعلاء الله ، اقتد . جاب محروس ، زادَهُ اللهُ حَرَسَةً ، چون برین دقائق و غوامض واقف گشته است می باید کی ، حالی ، این عنقرمه هد کند . و اگر کسی دربار گاه اعلی ، اَعْلَاهُ اللهُ ، از این معنی سخنی گوید آنکس را منع فرماید . چندناک زمستان بگذرد ، و طلایع بهاری بیضا آید ، و خطبہ خوارزم از غوائل کفار ، خَدَّ لَهُمُ اللهُ ، ایمن گردد ، و حشم خوارزم ، نیز ، روزی چند از زنج رحل و تر حال بر آسایند ، وزن و فرزند را ببینند ، آن گاه ، خوفه عمر در عبودیت در گاه ، و مطاوعت بار گاه اعلی ، اَعْلَاهُ اللهُ ، گذرانند . چه سعادت دین و دنیا ، و کرامات آخرت و اولی در میان این خدمت بسته است .

تا این جمله جانب محروس ، زادَهُ اللهُ حَرَسَةً ، تصور فرماید ، و بوقت حاجت تقریر کند ، و اعتماد کلی بر شفق و مخالصة خویش شناسد ، و بجواب کرم هرج زودتر شادمانه گرداند ، و آرزوی و مرادی کجا (۱) شد باز نماید تا در تمام آن با نفسی اَلْقَابَاتِ ، و اَبْعَدَ الْاَهْيَاتِ ، رسیده آید . این شاه الله تعالی .

(۱) در نسخه بهین صورت نوشته شده است .

(۱۵)

نامه دیگر ، هم بنو نویسد ، در معنی سابق

زندگانی مجلس عالی ، در دوام سعادت ، و مزید کرامات ، در ازباده هزاران سال ، و ایزد ، عَزَّ وَجَلَّ راضی و راعی .

اگر ، درین گاهی چند ، متمدنی فرستاده نشنست ، و بر عادت مألوف ، و سبب بهبود تعینی بسته نیامده آنرا بر اختلال عهد موالات ، و انحلال عهد مصافحت حمل باید فرمود ، چه ، در آن ، طریق تخفیف سیرده آمنت ، و سیات خاطر مبارک از آنچه دایمۀ ملالت اختیار کرده شده ، و آلاؤصه دوستی هر روز نازمتر است ، و امید محمدت برخاندان بزرگوار مجلس عالی ، اَعْلَاهُ اللهُ ، بی اندازه تر . ایزد ، تعالی بمجلس (۱) را باقی داران ، و همه مقاصد و مطالب ، در دین و دنیا برساند .

درین وقت ، خواجه ، عمیده اوحد الدین ، تَجَمُّعَ الْاِسْلَامِ ، اَدَامَ (۲) تَسْكِيْنَتَهُ ، رسیده و ملاصقه همایون ، مشتمل بر اسنانف الطاف ، رساید ، و در هر کلمه ای دقیقه ای از دقائق و باد ، و لطیفه ای از لطائف اتحاد دینہ شد ، و بهر رود آن کرامت ، و حصول آن سعادت اشبیلر و استغفار افزون ، و اوحد الدین را ، اَدَامَ اللهُ تَسْكِيْنَتَهُ ، روزی چند در خوارزم مقام افتاده ، چندناک غبار راه از اعطاف بپیشاند ، و مهماتی کی داشت ، از خبر بنو فروخت بگزارد ، و در اوائل ماه ذی القعدة باز گشت ، مَضِيَّيَ الْوَطَنِ ، مَرْضِيَّيَ الْاَثَرِ .

(۱) در نسخه ، چنین آمده است . بنظر میرسد کلمه ای مانده (حالی) از قلم ناسخ اضافه باشد .

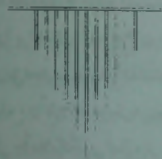
(۲) گویا کلمه (الله) در اینجا از قلم ناسخ اضافه است .

توقع از مکلم مجلس، عالی، زاده الله علواً، آست کی^(۱) مستقبل مفارقت
میوم، ومطالعات همایون متواتر فرماید داشت، وقاصدان ورسولان برتوالی فرستادن،
چه، میان ولایتها و خاندانها مباحثت و مغایرت نیست. و مرادی و آرزویی کجا شد
اعلام داد، و اشارت فرمود^(۲) نادران تمام آن با تقصی آلفایه رسینه آیند و السلام.

(۱۶)

نامه دیگر، یکی از امراء خراسان، نویسد

امیر، سیاه سلار، فلان، اَدَامَ اللهُ بَسَطَهُ، وَ حَرَسَ غِبَّتَهُ، سلام و یرش ما
بخواند، و امتیاق بظلمت کریم، و مشاهده عزیز، بدرجه کمال شناسد.
همیشه، فلان، اَدَامَ اللهُ بَسَطَهُ، باخلاق گرینده، و آثار پسندیده، مشهور و
مذکور بونست، و ادانی واقاسی را بر صدق عقیدت و حسن عهدا و اعتماد تمام. و امروز
کی بخدمت بارگاه مبارک خنداوید عالم، اَعَزَّ اللهُ اَنْصَارَهُ، مستعد شده، و باذیال
بودیت آن درگاه همایون متعلق گشته، همگان مستظهرند کی از اقوال و افعال او
در آن حضرت، جز آن ظاهر نخواهد شد کی در آن، نظام ملک، و ثبات دولت، و صلاح
رعایا، و سکون ولات باشد. اینزه، تعالی، او را باقی داراند، و بمقاصد دین و دنیا برساناند.
درین وقت، چنان شنونده آمد کی از براندان ما کی بحضرت، اَجَلَهَا اللهُ، مقیم
بونهاد حر کتی نا موافق در وجود آمده است کی موجب تفسیر رأی اعلی، اَعْلَاهُ اللهُ،
است و ما، از آنجا کی شفقت قربت و رحمت برافری است، خدمتی بیارگاه معظم، عَظْمُهُ
الله، بپشته ایم، و در حق ایشان شفاعت کرده، و درخواست تا از صفوات ایشان تجلوز
فرموده آید، و ایشان را باعزاز بیجایب خواریزم فرستاده آید. باید کی فلان، اَدَامَ اللهُ
بَسَطَهُ، درین معنی پیش تخت، حَمَهُ اللهُ بِالْمِیامین، تیمار دارد، و شفقت نماید، چنانکه
منصود بمصوب پیوندد. و حاجب ممتنع، نَجِمُ الْمَلِكِ، فلان، اَدَامَ اللهُ عَزَّهُ، مرضی الاثر



(۱) در نسخه چنین آمده است، و گویا کلمه (در) از این میان از قلم افتاده است.
(۲) این عبارت در نسخه چنین آمده است، و هر چند قابل توجیه می باشد، اما بنظر
میرسد که اصل آن (دارد) و (فرماید) بوده و بظبط ناسخ باینصورت در آمده است.

مُضَى الْوَطْرِ، پیش ما بازرسند. هر سعی جمیل کی در این باب تقدیم کرده شود بمسند فراوان مقابل خواهد بود، ربشقتهای متقدم مضاف.

تا این جمله حقیقت داند؛ و مطالعات کریم، و مفاوضات عزیز بر تو اثر می فرستد و از مجاری احوال، و مصارف امور خویش اهلایم می دهد، و حاجت و التماسی کی باشد در ضمن آن بازمی نماید تا باسماف مقرون و موصول گردانیده می شود. وَالسَّلَامُ.

(۱۷)

نامه دیگر، بنو از شاه سعید، ماضی، عَلَا الْمَدِیْنِ، اَنْزَرُ رَحْمَةَ اللّٰهِ

زندگانی خنواد عالم، در دولت عالی، و فتوح متوالی، در ازباده فراوان سال. جهان بکم، و فلک غلام، و ایزد، سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى، حافظ و ناصر و معین.

سی و دو سالست کی بنده، سر بر آستانه این درگاه نهانم است، و دل بدست عبودیت این بارگاه دانه. و در همدت این سی و دو سال شدت اسفار کشیده ام، و شربت اخطار چشیده، و در موافقی کی مردان مرد آنجا قرار نیافتند، و عنان اضطرار بر تاقند ثابت آنگدم، بپونه امست، و بر وقوع بلا، و وقایع اعدا تسر و تجاد نمونه. همه از بهر انتظار این روز، تا چون کار جهان یک رویه شود، و مقابلد حل و عقد علم بدست گردان این دولت، بَبْتَهِ اللّٰهُ، اقتد، بنده در دروشت امن و امانی بیاساید، و از شجریات خدمتی کی نشانده امست، ثمرات نعمت بر گیرد.

امروز، حال بخلاف آن می بیند، از هر لحظه، بشبهت وهمی، و بنهت ظنی. بعد از آن کی در کتاب ربانی محقق شنماست، و از خطاب یزدانی معین گشته کی، اِنْ بَعْضَ الظَّنِّ ذُنُوبٌ، در مضائق عتاب می افتد، و بصوابی عذاب گرفتار می شود. وقت آمد کی نظر عواطف، و مدد عوارف خنواد عالم، اَعَزَّ اللهُ اَكْصَارَهُ، بنده را دریابد، چه وقت حال بغایت رسید، و قَلَّتْ مَالٌ بِنَهَايَتِ كَشِيْتِهِ. اما جائزه لِمَدْحَةٍ، اَوْ مُجَازَاةً لِعُدْوَمَةٍ. در رأی اعلی، اَعْلَاهُ اللهُ، در هر ج فرماید صائب تر، و فاقب تر. وَالسَّلَامُ.



(۱۸)

نامه دیگر، بنواجه، امام اجل کبیر، برهان الدین، صدرجهان، نویسنده
 اَدَامُ اللّٰهُ عَلَیْهِ، (۱) بیخارا از زلفان خویش

زندگانی مجلس عالی، در مزید جاه و جلال، و دوام مجد و اقبال، دراز باز
 فراوان سال، و ایزده، عَزَّ وَجَلَّ، حارس و حامی، و حافظ و راعی.

بنده و خادم، روز و شب، بر اقامت و وظائف دعاه آن دولت مقبل است، و بتلاوت
 صحائف ثناء آن حضرت مشغول. و درین وقت مثال مبارک، آراسته بالطاقبیار، و اسنان
 بشائر سار رسید. و چشمی کی از غبار حوادث آیام تازیك شده بود، بالواری آن اکرام،
 و آثار آن امام روشن گشت. و در اوراد ذکر، اعداد شکر (۳) ایزده، عَزَّ وَجَلَّ، افزوده آمدند
 کی مجلس عالی، زاده الله علواً، بنده و خدمتکار را، بعد از انقطاع اومید، بشریف
 مثال از برای داشت، و او را در زاویه حرمان، لا بَلَّ، در هاویه خذلان سرگردان
 نگذاشت. جَزَاهُ اللّٰهُ عَنْ حُسْنِ شِیْمِهِ، وَ كَمَالِ كَرَمِهِ خَیْرًا.

بنده و خادم اگر از انقطاع التفات مجلس عالی، زاده الله علواً، رجوع دل کرده
 بنده چیز معذورست:

بیک وجه آنک مجلس عالی، زاده الله علواً، امروزه آفتابی است کی روشنائی
 خویش در بیسط شرق و غرب گسترده است، و همه بقساع عالم را در تحت شعاع معالی
 (۱) در نسخه چنین آمده است، و معلوم است که جمله (آدام الله علیه) باید بر کلمه نویسنده مقدم باشد.
 (۲) در نسخه چنین آمده است ولی بنظر میرسد اصل عبارت چنین بوده است: ذکر و در
 ذکر اوراد، شکر امداد...

خویش آورده. آن کیست (۱) او را از روشنائی آفتاب معرور باید بونه و در دست ظلمه
 روزگار مظلوم، کی رجوع دل نگرفته

و ددم وجه آنک بنده و خادم را، در خاندان بزرگوار مجلس عالی، لا زال عالیاً،
 حقوق خدمت و موالات می و آید ساله ثابت است، از آن عهد کی خاقان شهید، معتمدین
 سلیمان را، سَتَى اللّٰهُ كَرَاهُ، وَ جَعَلَ الْبَيْتَةَ مَثْوَاهُ، از قلمه سمرقند فرود آوردند و بسوی
 خطه خراسان بردند.

و جهاییان دانند کی بندگان مخلص، و خدمتکاران مُتَّعِضِین را در مقابله می و
 اند ساله خدمت و موالات، چه عایه کرامات و مرعات مرچ و مُتَوَقَّع باشد. چون
 مدنی التفات نه بینند شك نیست کی رجوع دل کردند و از آنجا کی راستی است، آن
 خاندان بزرگوار را، عَمْرَهُ اللّٰهُ وَ عَمَّرَهُ، ناظم ثناء و خادم دعاه رایگان، چون بنده
 و خادم، بدیبا باشد کی نظم و نثر او، بدوزقان، در هم طاراف جهان، سائر شفاست، و
 بر زبان ملوک و سلاطین دایر گشته. و اگر باحصاء دیگر علوم و فضائل او آینه فیالها
 نَصْفَةٌ فِی شَرْحِهَا طَوْلٌ.

بنده خادم تطویل کرد، و تصدیق فراوان نمود. اما مجلس عالی را، زاده الله
 علواً، چندان مکارم فیض هست کی ملامت نفرماید. ایزده، تعالی، مجلس عالی را تا
 دلمن قیامت همچنین دارا کی دور و نزدیک مر اضی او می طلبند، و خرد و بزرگه
 از جناب مکرم او نظر عنایت و عاطفت التماس می کنند و السَّلَامُ.

(۱) در نسخه چنین آمده است. و میتوان احتمال داد که کلمه (که) از قلم ناسخ افتاده باشد

و شاعر عجم، و استاذ امثال و حکم، در مثنوی خویش، گفته است:

بشهر کسان گر چه باشد بهی دل از مهر خانه نباشد تهی
چنین داستان زد خداوند کیش کی بوی بهشت آید از خان خویش

در جمله، مقاسات اسفار، و معانات اخطار عذاب‌ی‌الیم، و عقاب‌ی‌عظیم است. و مردم را همان بهتر کی سکون و رکون او یَسْتَسْطِرْ هَابِهِ، وَ دَائِرُ مُقَامِهِ، وَ مَقَطَعُ سُرِّهِ، و مجمع‌السُرِّه او باشد، تا هر روز اصل او ثابت‌تر و فرع او ثابت‌تر گردد، و خود عقلا سر این حالت گفته‌اند، و در این هفالت سفته، و بر سیل مثل یاز کرده، و در سلك تَوَایِعُ الْعِکْمِ، وَ یَوَایِعُ الْکَلِمِ آورده کی، الْعَمْرَه فِی الْوَطَنِ كَالرُّوحِ فِی الْبَدَنِ. و قائل نازبان گفته است:

مَنْ غَابَ عَنِ مِصْرِهِ زَالَتْ مَهَابَتُهُ وَ بَادَ لِسَانُهُ لَمْ يَصْنَعْ قَمًّا.
و شاعر پارسیان گفته:

مرد در شهر خویش با بیروست دینده هم، در میان چشم نکوست
قَمِّم. دینده بینابندان سبب است کی در جای خویش مستقر است، و بر حال خویش مستمر. اگر، وَ حَاشِيَ النَّاطِرِينَ، دینده و از موضع خویش ارتعالی، و از ممکن خویش انتقالی اقتد نه صوب نظر را جاده‌ای ماند، و نه روی بَصْرًا مَادَمَای غرض از اثبات این طول و عرض، و مقصود از ایراد این نقل و فرض، آنست کی شنونده می آید کی پیوسته مجلس شریف، سُرِّهُ اللَّهِ، در قطع منازل، و طی مراحل است. در روز شب، چون ماه فلک بیامی، و در صدف آرای، از برج حبیب بوز درج بدرج می کرده دلبساعت اوطان او را به جمال او آرایش، و اقران او را بوصال او آسایش یست

(۱۹)

نامه دیگر

سافرت از اوطان، و مهاجرت از اقران، کاری مشکل، و دائمی معضلت است، و از و عورت مذهب، و کدورت مشرب سفرست کی خنای، عَزَّ وَجَلَّ، بنی اسرائیل را، ببینایی کی از ایشان در وجود آمد، وَ مَسْتَحَقَّ مَعَانِبَ وَ مَسْتَوْجِبَ مَقَابِتَ كَشْتَنَدُ مُتَّيَّرٌ كَرَمِيَانِ أَلَكْ جَامِ هَلَاكِ چشند، باربع خروج از دیار خویش کشند؛ چنانک سیفر مایند، جَلَّتْ عَظْمَتُهُ، وَ عَزَّتْ، کلمته: اَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ أُخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ. و یغایر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از همه ساکنان عالم، بل کی، از همه نزدیک آمد، در شدائد، و قووتر، و بر عظام سیورتر، بود؛ از ریح نقلت تعاشی، کرده است، و از مشقت رحلت تعالی جسته؛ گاه فرموفه است کی، أَلَسَرُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ، و گاه خبر فانه، أَلَسَرُ يُؤْنِي، وَ أَلْبَرْدُ يَسْتُلُّ، و گاه بتضارع گفته: تَوَدُّ بِاللَّيْمِ وَ مِثْلَهُ السُّرُّ. و نیز طوائف علما، و طبقات حکما را درین معنی، نظماً و نثرأ، نکت فراوان، و مُلَحِّبِی كَرَاةِی، یکی می گویند کی، أَلَسَرُ كَتَضْحِيهِی. و دیگری می گویند:

الغربة كلها كربة، و الفرقه كلها حرقه. و در نظم عربست:

قَرَّبُ الدَّارِ فِي الاِقْيَادِ خَيْرٌ مِنَ المِيشِ المَوْسِعِ فِي اغْتِيَابِ

يَوْمًا بِحِزْوِي وَ يَوْمًا بِالْمَقْبِقِ وَ يَوْمًا بِالْعَدِيبِ وَ يَوْمًا بِالْخُلَيْصَاءِ
وَ تَارَةً يَنْتَحِي نَجْدًا وَ آوِنَةً شَعَثَ الْاَحْسَيْنِ وَ طَوْرًا قَصْرَ تَيْمَاءِ

صحیفه جوانی راه در رکوب مصائب، باخبر رسانید، و دیباچه زندگانی راه، در تحت
متاعب کهن گردانید. وقت آن شد که عشاء یسار بیندازد، و جراب نرحال بپزدازد،
و در شهر خویش، کی منبع سلامت و مطلع کرامت اوست، بنشیند، و روی باعلاء اعلام
طاغات، و احیاء معالم خیرات آرد، و عذر سقطات اقوال، و فرطات اعمال خویش بخواهد؛
چه، سفری کی درازترین سفرهاست، و خطری کی آن بزرگترین خطرهاست،
در پیش است. وَ هَلْ بَعْدَ مَشِيْبِ الرَّاسِ إِلَّا الْمَقْبِيبُ فِي الرَّمْسِ

(۲۰)

نامه دیگر، هم، مرصع است

زندگانی مجلس شریف، در روضه سعادت، و بیضه سیادت، در ازباز فراوان سال،
در مقامد، و عمر بمراد، و ایزده، عَزَّ وَ جَلَّ، در نواب بار، و از مصالح تکامل،
خطاب کریم، کَرَمَةُ اَلْقَلْبِ، موشح بالطاف اشارات، و استناف بشارت، رسید و
آنج در انشای آن فرموده بود، و در ادراج آن باز نموده، از کشف احوال، و وصف اعمال
خویش، مقرر و معلوم، و معصور و مفهوم شد. و سلامت ذات او، کی کل علم و مکان حلم،
و معنی مروت و موطن فتوت، و میداد سداد و منشا رشاد، و خزانه افضال و نشانه آمان
است اعتداد و اعتضاد حاصل گشت. و حدیث بلخ، کی یرسیده بوده از حال ساکنان
او، یرسیده.

شعر

اَسْأَلُ عَنْ دَارِ تَمَعْتِ رُسُومِهَا وَ غَابَتْ غَوَانِيهَا، وَ غَارَتْ نُجُومُهَا؟!

شطری از آن غصه، بل، کی سطرهای از آن قصبه، یازده کرده می شود، و در قلم آوردمی آیند:
در خطلمای کی فضاء او معلم راحت، و هوای او مرهم جراحات، و عمر سات او مواضع
غوائی، و جنبات او مواقع آمانی بود، امروز و فردا خذلان، و جنود شیطان رخت قامت
افکنندماند، و درخت سلامت برکنند.

شعر

قرارگاه افغانی، همه جبال وقفار
مقام گاه شیاطین، همه سهول و حزون
اگر مردی بحدت بصر موصوف، و بشدت نظر معروف باشد، شهاوروزها، و
بهارها و نوروزها، در آن محافل و مشاهد، و منازل و معاهد، کی منابع مکالم، و مباحث
أکلام برونه است، و بیشم اعتبار بودینه اختیار، در آن اطلال باهوال، و دمن باهمن، و
ملاعب بامتاع بنگرد، در هیچ طرف، از اطراف آن بقعه، و در هیچ کتف، از اکتاف آن
رقعه، قاطن داری، و نافع ناری نه بیند، و عاجن خبری، و طایخ قدری نیابد.

كَانَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ الْحُجُورِ إِلَى الصَّفَا أَنَيْسُ، وَلَمْ يَسْمَرْ بِمَكَّةَ سَامِرُ
آن باغ آراسته، و بقاع پیراسته کاشانهای هموم و احزاین، و آشیانهای غموم و اشجان
شفاست. و آن مجالس عظماء، و مدارس علماء، مراتع گرگان درنده، و مرايض شریان
غرندگشته، مجلس و مشرب اکابر بلخ، جامه حسرت، و جام غمست. و نامه و نام آن
دیار، امروز، نامه محنت و نام غمست. حالاتی کی در حافات بلخ اقتانده است، و معالانی
کی در محلات او رفته، اهل بدو و حضر دانسته اند، و از باب وَبَرٍ و مَدَرِ شَاخِیَةِ خَدْمَتِکَرِ
درد کر آن، زیادت اطنابی، و بیرون از عادت، اسهایی نمی نماید، و از موقف تطویل، و
مقام ثقیل، تجلب و تنگب می نماید.

شعر

أَمَاتِلُ الدَّهْرِ نَابِتُهُمْ نَوَائِبُهُ وَ مَزَقَتَهُمْ بِأَطْفَارِ وَ أَنْبَابِ
شاع البلاد، فلا یحتاج و اصفه إلى زیادة اطناب و اسباب

ایزد، تعالی، ساکنان آن دیار، و قاطنان آن اقطار را، بدین دوائر بلا، و نوائیر
عنا، سبر و خرسندی دهان، و مجلس رفیع راه، از نکبات زمان، و صدمات حدثان، در حرز
حمايت، و حصن وقایت خویش، بداراند، و خدمتکار راعز آن حضرت، و شرف آن خدمت
روزی کنان. وَالسَّلَامُ.

يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ حِلْمُهُ، وَقَتِ السَّكِينَةِ، يَدْبُلُ وَشَمَامُ
يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ سَمِيَّةٌ، مِنْهُ، لِأَحْوَالِ الْعِبَادِ، نِظَامُ
حَصَلْنَا مِنْنَا عِظَامًا جَزَلَةً وَمَتَّ لَنَا مِنْ حَبْلَيْنِ عِظَامُ
أَمَّا الْعِمَامَةُ، فَهِيَ تَاجُ مَفَاخِرِي زِينَتِ بِحَلِيَّةِ حُسْنِهَا الْآيَامُ
وَالصُّوْفُ مَوْصُوفٌ بِكُلِّ مَحَابِسِ قَدْحَارٍ فِي أَوْصَافِهِ الْآوَاهِمُ
وَكَذَ النَّيَابُ الْبَيْضُ، مِنْ أَنْوَارِهَا عَن سُوْدِ أَحْوَالِي، أُرِيْلُ ظَلَامُ
لَا زِلْتُ فِي الْإِسْلَامِ صَدْرًا مَجْنِنًا يُشْنَى عَلَيَّ حَسَنَاتِهِ الْإِسْلَامُ

جهان‌یان را معلوم و مقرر شده است، و محقق و مصور گشته، کی مجلس رفیع مولوی،
منعمی، آدم الله رفعة، معجز قصابات انعام، و عبرت‌جلیات کرام است؛ کس نیست از
اشراق عالم، و اخلاق آدم کی درین معنی بجنبات غایت اوردند، یادست در عذبات رأیت
اوزند و هرک خواهد کی اصناف خیرات، و الطاف میرات مجلس رفیع مولوی، منعمی را،
زاده الله رفعة، باموال دنیا، مکافات و مجازات کند، بر خویشتن بفرس سته، و کمال
شده، و شدت بمله، سجد کرده باشد، و قطعات معدود، و ودعات مرده دراز، در مقابلت
بهر زاخر، و دُر فاختر آورده. لاجرم، بنده، ان صنائع جمیل، و مواهب جزید را، کی
مجلس رفیع مولوی، منعمی، زاده الله رفعة، در حق او فرموده است و می فرماید، بشنای
فالح، و دعاء صالح، مکافات و مجازات می کند، و ایام و اوقات خویش را بر شکر آن
یابدی، و ذکر آن ماسعی مقصور و موقوف می دارد.

شعر

وَعَايَةَ جَهْدِ أَمَالِي دَعَايِدُو
مُدَى اللَّيَالِي أَوْ مَدْبِجِ

(۲۱)

نامه دیگر، بمحمود نویسد، بامر قند

بنده افتتاح این خدمت، بشکر انعام، و ذکر اکرام مجلس رفیع مولوی، منعمی،
تَاجَ الدَّوْلَةِ وَالدِّينِ، نِظَامَ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ، إِخْتِيَارَ الْمُلُوكِ وَ
السُّلْطَانِ، كَرِيمِ خُرَاسَانَ، فَخْرُ مَاوَرَاءِ النَّهْرِ، زَادَهُ اللَّهُ رَفْعَةً،
می کنده چی بنزدیک ارباب کلام، و اصحاب اصول، نخستین چیز از طاعت، که بر بنده
واجب است، شکر منعم است.

قطعه

يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ عَزَمَهُ
يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ رَأَيْهِ
يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ كَفَّهُ
يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ شَخَّصَهُ
يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ لُطْفَهُ
يَا تَاجَ دِينِ اللَّهِ، يَا مَنْ عَنَّفَهُ
فِي قَمْعِ أَرْبَابِ الضَّلَالِ حَسَامُ
بَدْرُ يَصِيْبِي الْخَافِقِينَ، تَمَامُ
بِالْجُودِ، فِي شَهْبِ السِّنِينَ، غَمَامُ
جَيْشُ، إِذْ أَحْمِي الْوَطِيسَ، لَهُامُ
مَاءُ الْعِمَامَةِ، خَالَطَتْهُ مَدَامُ
فِي أَضْلَعِ الْحَسَادِ، مِنْهُ ضَرَامُ

ایزد، تعالی، مجلس رفیع مولوی، منعمی راه سالهای بسیار، بقا دهان، و ازجاء وحشت، و عز و نعمت برخوردار داران.

امیر، حاجب اجل با عز اخص، مکرم مفضل، خطیر الدین، شرف الأمرأء العجائب، خلیل، آدام الله تمهیده، از آن حضرة زاهرة، أحضرها الله السعادات، یا نفع مطالب، و حصول مآرب، بازرسید، و از مجلس رفیع مولوی، منعمی، زاده الله رفعة، نه آن شکرها گفت در مجالس خاص، و محافل عام، کی قلم بشرح آن وفا کند، یا عبارت بکنه تقریر آن رسد. و هرک آن کرم اخلاق، و طیب اعراق را مشاهده کند همچون خطیر الدین، سید الأمرأء العجائب، آدام الله تمهیده، گردد، در اقامت وظائف نناء، و تلاوت صحائف دعاء.

بنده تطویل کرد، و تصدیق نمود، و قدم، از جاذبه اجلال، در دائره املال بهاند. اما بدان جاه عریض، و کرم مستفیض، اعتمادی است کی ملامت نفرماید، و پیوسته خطابه‌های مبارک متواتر دارند، و خدمتی کی بنده را اهل بیننده اشارت فرماید، تا در تمام آن غایت مجهود، و نهایت مجلود بذل گردانیده آید. إن شاء الله تعالی.

خاتمه

مقدمه این باب

علاوه بر مباحث ادبی که در مقدمه این کتاب، درباره آثار رشید نمودیم، بحث دیگری باقی ماند، و آن شرح حال کسانی است که رشید در آثار خود از ایشان نام برده است. این بحث از دو نظر تواند بود: یکی تکمیل بحث درباره آثار رشید بترتیب انفرادی که در آن آثار، ذکر ایشان آمده است، دیگری استفاده از آثار رشید در شناسایی آن اشخاص و قسمتی از تاریخ گذشته، که بزندگانی ایشان بستگی داشته است. هر چند در شرح حال رجال، هر دو جهت در نظر گرفته شد، اما بجنبه دوم بیشتر اهتمام گشت، زیرا که فائده آن بزرگتر مینماید.

اسامی اشخاص در آثار مختلف رشید بدینسان دیده میشود:

- ۱- نام معدودی از رجال عهدوی، در آغاز کتابها و رساله هائیکه بنام ایشان نوشته شده است.
- ۲- نام بسیاری از شعراء و ادبایه که در ضمن حقائق السحر آمده است.
- ۳- نام بسیاری از رجال هم عهد او در نواحی خراسان و خوارزم و ترکستان که در اشعار او دیده میشود.
- ۴- نام بسیاری از رجال عهد او در نامه های پارسی و تازی.

از این جمله، جز قسمت دوم که مرحوم اقبال در تملیقات خود در حقائق السحر آورده است، شرح حال همه رجال راه، با رعایت اختصار، و تا آنجا که منابع تاریخی باری مینماید

در این باب آورده‌ام؛ زیرا، هر چند غرض اصلی از تألیف این مجموعه گردآوری نام‌های فارسی رشید، و بحث در پیرامون آن می‌باشد، اما چون بیشتر کسانی که از ایشان در دیگر آثار رشید یاد شده‌است، نام ایشان در نامه‌های وی نیز آمده‌است، استقصاء بحث را مفید دانست که نام معدودی دیگر از معاصران رشید را که در آثار وی (جز قسمت دوم) از ایشان یاد شده‌است و در نامه‌ها نام آنان دیده نمی‌شود، نیز در این باب یاد کنیم؛ تا اگر بتوان ادعا کرد که این بحث، در این باب، بوجه کمال، استیفاء شده‌است، بتوان گفت که زمینه تحقیق در این باره از برای دیگران کمال و هموار گشته‌است.

چنانکه ملاحظه خواهد شد، بعضی از صاحبان تراجم کسانی هستند که جز در آثار رشید نامی از ایشان دیده نمی‌شود. برخی دیگر هر چند در کتب تاریخ و تراجم رجال نام برده شده‌اند، اما مطالعه گوشه‌ای از سرگذشت آنان در آثار رشید، بتوضیح و تکمیل، و گاهی تصحیح تاریخ زندگانی ایشان، یا قسمتی از تاریخ، که زندگانی ایشان بستگی دارد، کمک فراوان می‌نماید. و این فوائد، بیشتر، از مطالعه نامه‌های رشید بدست می‌آید چه، هر چند در اشعار رشید نیز نام بسیاری از رجال عهد او آمده‌است، ولی بیشتر بعلم محدود بودن موضوع اشعار بمدح، و نیز، محفوظ بودن آن بکرائعاتی شمری، نه مطلب قابل توجهی از آن بدست می‌آید نه آنچه آمده‌است قابل اطمینان می‌باشد. اما مطالعه حال اشخاص در ضمن نامه‌ها درست مانند مشاهده خود آنان است در طی حوادث و وقایع. و بندرت اتفاق می‌افتد که بتوان در صحت و حقیقت آنچه درباره اشخاص از نامه‌ها استفاده میشود تردید نمود.

نامه‌های رشید، با لحاظ ذکر اسامی اشخاص، به سه دسته منقسم میشود:

۱- نامه‌های رسمی، که بخلیفه یا پادشاه و یا امرای عصر نوشته شده‌است. در این نامه‌ها هر چند نام طرف در متن نامه ذکر نشده‌است، اما خود رشید، در بیشتر نامه‌ها

نام مخاطب را، در بالای آن، آورده است^(۱). و همچنین، هر گاه در میان این نامه‌ها در باره رسولی یا کسی دیگر، بنام، سخن رفته نام و پیرا در نسخه آورده‌است^(۲).

۲- نامه‌های خصوصی و اخوانیات - در اینگونه نامه‌ها نیز، که خود رشید، خصوصی و دوستانه، بدوستان و خویشان خویش نوشته‌است، اسم مخاطب را در صدر نامه آورده، و نیز هر گاه اصل نامه متضمن نام کسانی بوده‌است آن اسامی را هم ذکر کرده است^(۳). مگر چند نامه، که بعضی از روی هزل و مبالغه نوشته شده‌است، و ذکر نام مخاطب در مجموعه، سبب بدنامی وی میشده‌است، و در برخی دیگر، بعلم آنکه متضمن سفارش درباره دیگری، یا سؤال و خواهش برای خویشان بوده، گویا ذکر نام اشخاص را در آنها صلاح ندانسته‌است.

۳- منشورها و فرمانهای رسمی که درباره اشخاص بمقامات دیوانی؛ از قبیل منصب قضا، خطابت، استیفاء، و غیره، صادر میشده‌است. در اینگونه نامه‌ها، برخلاف روشی که منشی معاصرو، منتجب‌الدین، اتابک، در تدوین عتبات کتبه بکار برده‌است، نه‌ای در متن نامه آمده، و نه مؤلف، بهنگام جمع آنها، اسامی صاحبان فرمان را در صدر نامه آورده‌است. و اگر هم نام کسی در اصل نامه بوده، بجای آن، کلمه (فلان) گذاشته‌است؛ علت آن هم این بوده که اینگونه نامه‌ها شکلهای عمومی و یکساخت (نورمولی) دارد، که عین همان نمونه، یا با اندک تغییر، و با تبدیل نامها و مشخصات، در هر مورد، و برای هر محل، صادر می‌گشته، و رشید، که جمع و تدوین نامه‌های خویش را تنها از جهت ادبی، و برای سرمشق دادن به متبعان فن‌انشاء، نموده‌است، نکرار منشورها را، از یک نوع، و همچنین، ذکر اسامی اشخاص را، لازم نمیدانسته‌است.

(۱) اما در نامه‌های (۷-۶-۵-۸-۹-۱۰) ابکار الا فکار نام طرف در بالای نامه ذکر نشده و باید از مفاد متن و قرائن تاریخی استنباط گردد.

(۲) مانند ذکر و تاقیاشی، نیم‌الملك، و در نامه سوم هراس و مانند آن.

(۳) مانند نامه ۲۳ هراس که برای ابو محمد غرقمی نوشته شده‌است.

(۱)

ابوغانم بسطامی

مهدب الدین، ابوغانم بسطامی، که رشید در ردیف عناوین والقاب وی (ملک الثواب) را نیز آورده است، چنانکه از نامه (۲۱) عرائس، که از طرف خود رشیدی نوشته شده است، برمی آید از فضلا و نویسندگان بوده، و از عنوان (ملک الثواب) که برای او آورده است، می توان حدس زد که از نایبان استیفاء (بمنزله رئیس دارایی امروز) بوده است. نامه ای از وی برشید رسیده، و رشید پاسخ آنرا نوشته، و بدینار وی اظهار اشتیاق نموده، و بلاغت انشاء او را ستایش فراوان کرده است.^(۱)

(۲)

ابوسعبد مروی

عنوان این دانشمند، در صدر نامه بیستم تازی عرائس چنین آمده است: «خواج» امام، ادیب، ابوسعبد مروی، رَحْمَةُ اللهِ، که استاد او بود.»
اما مرحوم اقبال نام ویرا ابوسعبد مروی ضبط کرده، و او را از استادان نظامیه بلخ شمرده است.^(۲)

(۱) رجوع شود به صفحه ۵۱ این کتاب.
(۲) مقدمه حقائق السحر ص (د).

چنانکه از قرائن فهمیده میشود، تنها مأخذ آن مرحوم برای شرح حال این دانشمند همان نامه بیستم عرائس است، که از روی نسخه چاپی مطالعه نموده؛ بنابراین، اختلاف (هر وی بودن و هر وی بودن) ابوسعبد، ناشی از اختلاف نسخه است.

دانشمندی نیز، بنام ابوسعبد از اهل هرات بوده. که طیب بودامست، و امیر قوامی خوانی، در هجو وی، اشعاری سروده است. اما یقین میدانیم که او این ابوسعبد ادیب نیست؛ زیرا، این شاعر، که ویرا هجو گفته، معاصر عوفی بوده، و خود، داستان را برای او نقل کرده است.^(۱) بنابراین، ابوسعبد طیب لاقلاً تا اواخر قرن ششم زنده بوده است، در صورتیکه دوران زندگی خود رشید از سال ۵۷۳ تجاوز نمیکند، و او استاد خود را با جمله (رَحْمَةُ اللهِ) دعا میکند، که برای مردگان آورند. و نیز، گویا، اینکه مرحوم اقبال ابوسعبد ادیب را استاد نظامیه بلخ دانسته بنائی جز حدس نداشته است.

باری، رشید در این نامه، استاد را بسیار تجلیل نموده، از تعلیمات وی، که مقام علمی خود را موهون آن میدانند، حقیقتاً میگوید. و باعث نوشتن نامه را چنین ذکر میکند که «برادرم عمر بازخراسان آمده، و آنچه در مجالس و محافل، در برابر بزرگان و همگنان، از ستایش و تعریف من بزبان می آورید، برای من نقل کرده است.»

(۳)

ابوالفتح، احمد بن علاء الدین قعاج

امیر، سیه دار، عماد الدین، ابوالفتح، احمد بن علاء الدین قعاج، که نامه

(۱) رجوع شود به باب الالباب، جلد ۲ ص ۳۵۷.

چهارم فارسی‌عرائس بنام اونوشته شده، همان امیر، عمادالدین، احمد بن ابوبکرین قماچ است که، هنگامیکه سلطان سنجر در اسارت غزان بود، هزارسوار فرستاد و سلطان را از شکرگاه بوده بفرمود آورد.

جدوی، قماچ، صاحب اقطاع بلخ بود، و چون، بهنگام هجوم غوریان، بلخ، غزان، که در مراتع بلخ باجگزار وی بودند، بایشان پیوسته بودند، قماچ، پس از دفع غوریان، که بیاری سلطان سنجر صورت گرفت، خواست تا ایشان را نیز از بلخ براند، و در جنگی که بایشان کرد، خود و پسرش علاء الدین، ابوبکر (پدر عماد الدین^(۱)) کشته شدند (سال ۵۴۸)، و بر اثر آن، سلطان سنجر، برای دفع غزان، بلخ لشکر کشید، و در طلیعهٔ ابن لشکر، عماد الدین، احمد (که در بعض تواریخ، بقلط، محمد ذکر شده است) نیز بوده است.

پس از رهائی یافتن سلطان سنجر از دست غزان، و رفتن بفرمود، رسولی، از طرف ایشان، بنزد اتسز رفته، و از هر یک نامهای متضتن خبر رهائی شاه برای وی برده، که این نامهٔ چهارم عرائس، پاسخ نامهٔ عماد الدین است. چنانکه از مفاد نامه برمی آید عماد الدین از قزلباشان و معتمدان سلطان سنجر بوده، و اتسز از او خواسته است که: «در تیمار داشت وی، پیش تخت اعلی، مبالغت نمایند». چنانکه جدوی، قماچ نیز بگفته ابن اثیر^(۲)، بزرگترین امیران سنجر، و معتمد وی بوده است، که محمدخان حاکم سمرقند، زمانیکه سنجر باو بدگمان شده بود، از برای جلب اعتماد سنجر و اصلاح ذات البین، باو متوسل شد.

(۱) شرح حال وی جداگانه خواهد آمد.

(۲) کامل التواریخ ج ۱۰ ص ۱۸۷

منشور ایالت و شهنشکی بلخ که، بنام ابوالفتح، از طرف سلطان سنجر صادر شده، در عتبهٔ الکتابه منبسط است^(۱). در این منشور، بر سبیل مقدمه، ذکر ما نزدیک دی، قماچ، و پدرش علاء الدین، ابوبکر، شده است.

(۴)

ابو محمد خرقی

بهاء الدین، ابو محمد خرقی، از حکمای قرن ششم بشمارد رفته. محمد شهرزوری ویرا، در هیئت و مقولات، صاحب تصانیف دانسته، و بگفتهٔ سمعی، در الاساب، وی قاضی خرق (معرب خره، از توابع مرو) و از دانشمند زادگان بوده، و در سال ۵۴۰ در گذشته است^(۲).

بگفتهٔ ابن اثیر، در سال ۵۲۶ که اتسز، خوارزمشاه، بمر و تاخت، و آن شهر را غارت کرد، بعضی از علماء آن شهر را کشت، و عماد وی را همراه خود، بخوارزم برده، که از آن جمله ابو محمد خرقی فیلسوف بود.

گویا رشید، در این اوان، با خرقی ملاقات زمناجده داشته است، و آنچه در محیط حسن مطلع، در حدائق السحر، آورده، که: «و مراخواجه، امام، ابو محمد خرقی حکایت کرد...» دربارهٔ همین اوان میباشد.

نامهٔ ۲۳ فارسی‌عرائس را رشید، دوستانه، بخرقی نوشته است. از این نامه چند مطلب برمی آید: یکی آنکه بهنگام نوشتن این نامه (که بهنگام یکی جنگها و

(۱) نامه ۳۰ صفحه ۷۴ ببیند.

(۲) حواشی اقبال بر حدائق السحر. صفحه ۱۱۳

کشمکشها و او شته شده است) خرقی در مرو نبوده. دیگر آنکه دروازه رشید و در شهر دیگر بود است. با در نظر گرفتن این دو امر، و با توجه باینکه در ضمن نامه، سفارش برادر خود را (که گویا مقصود همان نجیب الدین است) بوی نموده، میتوان حدس زد که در این اوان قطن در بلخ بود است؛ چه، موطن برادر رشید آنجا بوده، و دلیلی بر مهاجرت او از وطن در دست نداریم.

(۵)

اتمز خوارزمشاه

علاء الدین و والدین، ابوالمظفر، اتمز، یسر قطب الدین، محمد، خوارزمشاه، در سال ۵۲۲، بجای پدر بر نشست. او نیز، مانند پدران خود، از دست نشاندگان پادشاهان سلجوقی بشمار میرفت، و خوبشتر را در فرمان سلطان سنجر میدانست، اما همتی بلند و سیاسی عظیم داشت. چنانکه از نامه‌های پارسی و تازی وی، که با نسا و رشیدالدین است، بر میآید، با همه فرمانروایان عهد خود، از خلیفه بغداد گرفته، تا پادشاهان عراق، و امرای جبال و مازندران و لواری دیگر ایران، مکتبه داشته: و با هشپاری تمام، مراقب بود است که بی آنکه تهور کرده باشد از هر فرصتی، برای بسط قدرت خود، استفاده کند.

دوران پادشاهی وی مقارن دوران ضعف و نکت سلطان سنجر بود است، و در سالهای اول پادشاهی خود، در پیش جنگها، با وی بوده، و خدمتها کرده، و در سال ۵۲۴، که سنجر برای سر کوبی طمقاج خان عازم ماوراءالنهر شده، و در بخارا غلامان وی قصد جان او را کرده است، اتمز، بتفصیلی که در تاریخ جهاتگشا آمده، او را بجات داده است

در سال ۵۲۹ که سلطان سنجر، بسبب عسبان بهرامشاه، قصد غزیه کرده، هم، اتمز در خدمت او بود. تا پس از یکسال دیگر که ببلخ رسید ملازم او بود، و از آن زمان، از خدمت سنجر وداع کرد، و کلاریشان بو حش و تناصر کشید، تا در محرم سال ۵۳۳، سنجر، بقصد وی، لشکر بخوارزم کشید، و بی آنکه شکستی قطعی بوی بدهد باز گشت در سال ۵۳۶، که سنجر در جنگ ختای، بیرون شهر سر رفتند، شکست یافت و ببلخ گریخت، و اتمز از فرصت استفاده کرده بپایخت وی، مرو، آمد و قتل و غارت کرد. (۱) مکتوبات حکیم حسن قطن و رشید الدین، که قسمت دوم آن در نامه‌های ناری عرائس درج شده، هم، در این باره است. و رشید را، در این باره، قصیده‌ها است: از جمله، قصیده‌ای است باین مطلع:

چون ملک اتمز بخت ملک بر آمد
دولت سلجوق و آل او بس آمد

سنجر، بار دیگر، در سال ۵۴۲، قصد خوارزم کرد و نخست قصبه هزار اسب را (که بعدها در جیحون غرق شده است) محاصره کرد. در طی این محاصره بود که رباعی معروف آوری و رشید، با پرتاب تیر، در میان دولشکر، تبادل شد، و سنجر، پس از رنج بسیار، هزار اسب را بگرفت، و بدروازه خوارزم نزدیک شد: اما عاقبت، کلر صلح کشید، و سنجر باز گشت.

پس از آن، اتمز چند بار بچنگ با کفار (مقصود قبائل ترکلی است که معاوره نواحی خوارزم بوده، و هنوز بدین اسلام در نیامده بودند) رفته، و در نامه‌هایی که به برادر خلافت نوشته است، بیامی از غزوه‌های صیفی و شتوی خود یاد میکند.

(۱) چنانکه مورخان آورده‌اند، سبب طغیان ترکان بر سنجر خود اتمز بوده است که چون سنجر یکی از پسران اتمز را بکشت وی بظفا فرستاد و ایشان را بر سنجر برانگیخته و در این جنگ، سنجر را شکستی بزرگ رسید، و از سپاهیان وی فراوان کشته شدند.

کشمکشها نوشته شده است) خرقه در مرو نبوده. دیگر آنکه دور از رشید و در شهر دیگر بودم است. با در نظر گرفتن این دو امر، و با توجه باینکه در ضمن نامه، سفارش برادر خود را (که گویا مقصود همان نجیب الدین است) بوی نموده، میتوان حدس زد که در این اوان قطن در بلخ بودم است؛ چه، موطن برادر رشید آنجا بوده، و دلیلی بر مهاجرت او از وطن در دست نداریم.

(۵)

اتر خوارزمشاه

علاء الدین و والدین، ابوالمظفر، اتر، پسر قطب الدین، محمد، خوارزمشاه، در سال ۵۲۲، بجای پدر بر نشست. او نیز، مانند پدران خود، از دست نشاندگان پادشاهان سلجوقی بشمار میرفت، و خوبشترن را در فرمان سلیمان سنجر میدانست، اما همتی بلند، و سیاستی عظیم داشت. چنانکه از نامه‌های پارسی و تازی وی، که با شاه رشیدالدین است، بر می آید، با همه فرمانروایان عهد خود، از خلیفه بغداد گرفته، تا پادشاهان عراق، و امرای جبال و مازندران و نواحی دیگر ایران، مکاتبه داشته؛ و با هشیاری تمام، مراقب بودم است که بی آنکه تهور کرده باشد از هر فرصتی، برای بسط قدرت خود، استفاده کند.

دوران پادشاهی وی مقارن دوران ضعف و تکلیف سلطان سنجر بودم است، و در سالهای اول پادشاهی خود، در بعض جنگها، با وی بوده، و خدمتها کرده، و در سال ۵۲۴، که سنجر برای سرکوبی طمقاج خان عازم ماوراءالنهر شده، و در بخارا غلامان وی قصد جان او را کرده اند، اتر، بنفسی که در تاریخ «بهاالکشا آمده، او را نجات داده است

در سال ۵۲۹ که سلطان سنجر، بسبب عصیان بهرامشاه، قصد غز به کرد، هم، این نزد خدمت او بود. تا پس از یکسال دیگر که ببلخ رسید ملازم او بود، و از آن زمان، از خدمت سنجر وداع کرد، و کارایشان بوحشت و تنافر کشید، تا در محرم سال ۵۳۳، سنجر، بقصدوی، لشکر بخوارزم کشید، وی آنکه شکستی قطعی بوی بدهد باز گشت در سال ۵۳۶، که سنجر در جنگ ختای، بیرون شهر سمرقند، شکست یافت و ببلخ گریخت، اتر از فرصت استفاده کرده بیایخت وی، مرو، آمد و قتل و غارت کرد.^(۱) مکاتبات حکیم حسن قطن و رشید الدین، که قسمت دوم آن در نامه های تاری عرائس درج شده، هم، در این باره است. و رشید را، در این باره، قصیده‌ها است؛ از جمله، قصیده‌ای است باین مطلع:

چون ملک اتر بیخست ملک بر آمد
دولت سلجوق و آل او بس آمد

سنجر، بار دیگر، در سال ۵۴۲، قصد خوارزم کرد و نخست قصبه هزار اسب را (که بعدها در جیحون غرق شده است) دوماه، محاصره کرد. در طی این محاصره بود که رباعی معروف انوری و رشید، با پر تاب تر، در میان دولت لشکر، تبادل شد، و سنجر، پس از رنج بسیار، هزار اسب را بگرفت، و بدروازه خوارزم نزدیک شد؛ اما عاقبت، کربلعل کشید، و سنجر باز گشت.

پس از آن، اتر چند بار بیجنگ با قنار (مقصود قبائل ترکانی است که مجاور نواحی خوارزم بوده، و هنوز بدین اسلام در نیامده بودند) رفته، و در نامه‌هایی که بدو بار خلافت نوشته است، بیای پی از غزوه‌های سیفی و شتوی خود یاد میکند.

(۱) چنانکه مورخان آورده اند، سبب ظفیان تر کفن بر سنجر خود اتر بوده است که چون سنجر یکی از پسران اتر را بکشت وی بعضا فرستاد و ایشان را بر سنجر برانگیختند و در این جنگ، سنجر را شکستی بزرگ رسید، و از سپاهیان وی فراوان کشته شدند.

نکته ای که باید متذکر شد اینست که بسیاری از جنگ‌های که آنسزد در ماوراء النهر و حوالی خوارزم کرده، و با آنها صورت غزوه با کفار دادماست، با طوائف ترکانی است که غالباً مسلمان بوده، و حتی نام‌های اسلامی نیز داشته‌اند، و او، برای آنکه درخراسان، و همچنین در دارالخلافه بغداد، خود را به نیک نامی شهره سازد، باین کشور کشائی‌ها صورت غزوه و جهاد دینی میدادماست.

درسال ۵۴۷ هـ کمال‌الدین، محمودخان، پسر ارسلان، والی جند را بحیله‌ای کشت و جند را بشرف خویش درآورد. و فرزند خود، ابوالفتح، اهل ارسلان را بدانجا گماشت^(۱). رشید، که خود، پیش از آن، مدآح همین محمود بود، بمناسبت این فتح قصائی سروده است، بدین مطلعها:

رایت شهریار دین گستر
سایه افکنند بر جهان یکسر

ای سمن ساق ترک سپه‌نار
مدتی نیز، رشید را بجرم سوابق دوستی، و یا با تهاجم ارتباط با محمودخان، از خدمت دورداشت^(۲).

در همین سال ۵۴۷ بود که غزان برخراسان استیلا یافتند و سلطان سنجر را

(۱) صاحب جهانگشا فتح جند را دو سال ۵۴۷ دانسته، اما، چنانکه در متن نامه (نامه اول فارسی ابتکار الافکار) تصریح شده، تاریخ عزیمت بپند، که فتح آن نیز در همان سال بوده، (اوائل شهر ربیع الاخره سنه اربعین و خمسائه) بوده است، مگر آنکه کلمه (سبع) در نسخه از قلم افتاده باشد.

(۲) در نامه ۱۷ از بخش سوم، و رشید خود باین امر اشارت ننوده و همچنین، قصائی چند، در دیوان اشعار او، درباره شکایت از این دوران، که چند ماهی طول کشیده، آمده است. (درج شود صفحه ۱۳۳ این کتاب).

منتکب گردید. آنسز، که همواره اشتقاق چنین فرست‌ها می‌کشید، بطمع کشور کشائی ولی، به بهانه قضاة حق و لیئمت، بسمت خراسان روان شد. چون بآمویه رسید خواست قلمه آنرا، بحیله، بدمت گیرد، کوتوال آن ابا کرد. آنسز رسولی بسنجر فرستاد و از او درخواست که دستور تسلیم قلمه را بدهد. سنجر گفت: قبول میکنم بشرط آنکه تو فرزند خویش، ایل ارسلان را با لشکری بیاری مافرستی، پس از آن، آمویه، و چند برابر آنرا بشو ارنائی خواهم داشت. پس از چند نوبت آمدن او، سولان، نومید، بخوارزم باز گشت.

نوبت دیگر، با محمود، جانشین سنجر، و رستم بن علی بن شهریار، ملک مازندران، و نصر بن خلف، ملک نیمروز، و علاء الدین، پادشاه جبال قرار گذاشتند که برای دفع غائله غزان، با لشکریان خود در ناسا اجتماع کنند، و پیش از همه، خوارزمشاه حاضر شد، اما، در همین زمان، سنجر بدست یکی از امرای خود خلاص شده بترمد آمد، و جانشین سنجر، محمودخان، که خود از وی استمداد کرده، بود، از آمدن او و شیمان و لکران بود. سرانجام، درخوشان با یکدیگر ملاقات کرده در مهمات امور با یکدیگر بگفتگو پرداختند. رشید الدین را، بمناسبت میهمانی که در این اوان برپا شده و محمودخان در آن حضور داشته، قسیدهایست باین مطلع:

جمند، همچنانکه بیک برج در دوسم، در یک سرای پرده میمون، دوشهریار
سه ماه از اجتماع ایشان درخوشان گذشته بود که خوارزمشاه در همانجا بیچار
شد در گذشت (سال ۵۵۱). رشید بر جنازه او بگریست، و بدست اشاره بدو میگرد
و میگفت:

شاه، فلک از سیاست می لرزید
پیش تو، بطلع بپند کی می ورزید
صاحب نظری کجاست نادر نکرد
تا آنهمه مملکت بدین می آرزید

نکته ای که باید متذکر شد اینست که بسیاری از جنگ‌های که آنسز در ماوراء النهر و حوالی خوارزم کرده، و با آنها صورت غزوه با کفار دادماست، با طوائفترکانی است که غالباً مسلمان بوده، و حتی نام‌های اسلامی نیز داشته‌اند، و او، برای آنکه درخراسان، و همچنین در دارالخلافه بغداد، خود را به نیک نامی شهره سازد، باین کشور گشائی‌ها صورت غزوه و جهاد دینی میدادماست.

درسال ۵۴۷ کمال‌الدین، مسمودخان، پسر ارسلان، والی چند را بحیله‌ای گشت و جند را بتصرف خویش درآورد. و فرزند خود، ابوالفتح، ایل ارسلان را بداجاگماشت^(۱). رشید، که خود، پیش‌از آن، مدآع همین محمود بود، بمناسبت این فتح قصائدی سروده است، بدین مطلعها:

رایت شهریار دین گستر
سایه افکنند بر جهان بکسر

✠✠

ای سمن ساق نرگ سیمینار
مدتی نیز، رشید را بجرم سوابق دوستی، و یا با اتهام ارتباط با محمود خان، از خدمت دورداشت^(۲).

در همین سال ۵۴۷ بود که غزان برخراسان استیلاء یافتند و سلطان سنجر را

(۱) صاحب جهانگشا فتح جند را در سال ۵۴۷ دانست. اما، چنانکه در قضاة (نامه اول فارسی ابتکار الاکتار) تصریح شده، تاریخ مزیت بعیند، که فتح آن نیز در همان سال بوده، (اوایل شهر ربیع الاخره سنة اربعین و خمسائه) بوده است، مگر آنکه کلمه (سبع) در نسخه از قلم اقتاده باشد.

(۲) دنامه ۱۷ از بخش سوم، و رشید خود باین امر اشارت ننوده و همچنین، قصایدی چند، در دیوان اشعار او، درباره شکایت از این دوران، که چند ماهی طول کشیده، آمده است. (رجوع شود بصفحه ۱۳۳ این کتاب).

دشمنگر کردند. آنسز، که همواره اشتغال چنین فرست‌ها می‌کشید، بطمع کشور گشائی ولی، به بهانه قضاة حق و لیئمت، بسمت خراسان روان شد. چون بآمویه رسید خواست قلعه آنرا، بحیله، بدست گیرد، کوقوال آن ابا کرد. آنسز رسولی بسنجر فرستاد و از او درخواست که دستور تسلیم قلعه را بدهد. سنجر گفت: قبول میکنم بشرط آنکه توفزند خویش، ایل ارسلان را با لشگری بیاری مافرستی، پس از آن، آمویه، و چند برابر آنرا بتو ارزانی خواهم داشت. پس از چند نوبت آمدوشد، سولان، نومید، بخوارزم باز گشت.

نوبت دیگر، با محمود، جانشین سنجر، و رستم بن علی بن شهریار، ملک مازندران، و نصر بن خلف، ملک یمروز، و علاء الدین، پادشاه جبال قرار گرفتند که برای دفع غائله غزان، با لشکریان خود در سا اجتماع کنند، و پیش از همه، خوارزمشاه حاضر شد، اما، در همین زمان، سنجر بدست یکی از امرای خود خلاص شده بترمد آمد، و جانشین سنجر، محمودخان، که خود از وی استمداد کرده بود، از آمدن او بشیمان و فکران بود. سرانجام، درخوشان با یکدیگر ملاقات کرده در مهتات امور با یکدیگر بگفتگو پرداختند. رشید الدین را، بمناسبت میهمانی که در این اوان برپا شده و محمودخان در آن حضور نداشته، قصیدایست باین مطلع:

جمعند، همچنانکه بیک برج در دوسعد،
در یک سرای پرده میمون، دوشهریار.
سه ماه از اجتماع ایشان درخوشان گذشته بود که خوارزمشاه در همانجا بیچاره شد و در گذشت (سال ۵۵۱). رشید بر جفاة او بگریست، و بدست اشاره بدو میگرد و میگفت:

شاه، فلک از سیاست می لرزید
پیش تو، بطبع بندگی می درزید
صاحب نظری کجاست تادرنگرد
تا آنهمه مملکت بدین می ارزید

علاء الدین، باهـل فضل و دانش تو جـه داشته، و بحکم آنکه مردی سیاستمدار و عاقل، و بلند همت بوده، قدرش را میدانسته است. علاوه بر رشید، که قریب سی سال از بهترین اوان عمر خویش را، در ضمن خدمت دیوان، بستایش او صرف کرده، و دیوان اشعارش مشحون از مدامایع اوست، شعرا و سخنوران بزرگ عصر وی، از قبیل: زمخشری - اوری - سید حسن غزنوی، نیز، او را ستودند.

و نیز، خود او شعر می گفته است. هر چند؛ دو قصیدهای که در دیوان رشید، بصورت حماسه، و فخر از زبان او نقل شده است، اما بحکم وحدت سیاق و بقرائن دیگر، بنظر میرسد که از آن رشید بوده باشد که مدح ممدوح را ب زبان خود او گفته است^(۱)، اما عوفی

(۱) یکی از این دو قصیده، با این مطلع آغاز میگردد،

ای عادت تو، همه، جنای من
یکباره گذاشته وفای من
تا در تخلص از غزل گوید:

هر چند که پادشاه اسلام
هش تو شدت پادشای من
این فخر نه بس، که گوئی استزراست
دل گشته مسخر هوای من؟
و بدین مقطع پایان می یابد:

خواد ز مشی بیافرید ایروز،
نا روز قضا، نصرت ایسان.
قصیده دیگر بدین مطلع آغاز میگردد:

منم که نیست مرا، در جهان، و نظیر و همال
بیزم، دشمن مال و، برزم، دشمن مال
تا گوید:

عراق و، جنود، سرقتند، از شجاعت من
جواب گویند: از عاقلان کنین ستوان

بها حاشیه در صفحه بعد

نام او را در شمار شعرا آورده، و در رباعیات و قطعات لغز از او نقل کرده است. از جمله آنها این رباعی است که در آن، بوجهی لطیف، گل بودن رشید را ستوده، و وزشتی او را بزبانا جلوه داده است،

از فضل سرت بر آسمان می باید
زبان بر سر تو موی همی بر ناید
مارا سر تو، چو دیده، در می باید
بر دیده اگر موی نباشد شاید^(۱).

(۶)

احمد سعد

رشید در قطعه ای با این مطلع:

مایه حمد و سعادت، احمد سعد،
که همه سوی محمدرت بسازد

(۱) لباب الالباب ج ۱ ص ۳۸.

بها حاشیه در صفحه قبل

در این سه بقعه، که اعلام من فراشته شد

شدند پیر، و بیم حمام من، اطفال

این دو قصیده، در سه نسخه خطی (موجود در کتابخانه های ملی، و مجلس شورای ملی) بعنوان اشعار رشید، که در مدح استز گفته، آمده، و فقط در نسخه عبرت نالیسی (مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی) در سه قصیده دوم ذکر شده است که: «دویمسه علی لبانه» باری میتوان احتمال داد که گوینده این قصائد خود استز نبوده، و چنانکه سبک آنها گواهی میدهد، از آن رشید بوده باشد.

بنابراین، باید اینرا یکی از مبدعات رشید در ستایش ممدوح بشمار آورد که قصائیدی را از زبان خود استز، بصورت حماسه و خودستان، سروده است.

او را ستوده است، و چنانکه از فضای این قطعه برمی آید، وی، بر اثر توجه تاج الدین وزیر، باتسّر تقرب یافته، و از ملازمان و ندمای او شده است؛ که گوید:

کر نمی ساخت پیش از این با او
چون مر او را شناخت تاج الدین
باز در موکب خداوندی
گاه شعر لطیف می گوید
بچنین منزلت، که حاصل کرد،
عیش او باد چون عسل؛ که عدوش،

چرخ اکنون بطبع میسازد؟
چکند چرخ اگرش نثوژد؟
مرکب عیش و لهور مبتازد
گاه شطرنج نغز می بازد
شاید ار او ز چرخ بفرآ زد
زین حسد، همچو موم بگدازد.^(۱)

(۸)

ادیب صابر

شهاب الدین، ادیب صابر، از شعرای بزرگ قرن ششم است. اصل او دالزبغارا دانستماند، و موطن نالوی او مرو بودمانست.

صابر، در نزد سلطان سنجر وار کلان دولت او، محترم بوده، و زمانی که امیر خوارزمشاه بر این شهر مشرّف شد، سلطان، ادیب را بخوارزم فرستاد تا در بهمان مراقب اعمال امیر باشد و گزارش آنرا پوشیده برای وی فرستد. امیر فدائیی را بر او انگیزت تا سلطان را بکشد. ادیب این خبر سلطان رسانید، و عکس فدائیی را نیز بر کفّ کشید برای او فرستاد. بر اثر آن، او را دستگیر کردند. امیر دانست که این خبر را صابر فرستاده

(۱) دیوان رشیده نسخه نایینی، ص ۲۸۶.

فرمان داد دست و پای او را بستند و ویرا بجهیون انداختند، و غرق شد. (سال ۵۴۶هـ).
مدوح خاص ادیب صابر سلطان سنجر بودمانست، و در مدح سایر بزرگان عصر خود از جمله انیس، نیز قصایدی دارد.

اشعار صابر درست آنچنانست که عوفی وصف کرده و گفته است: تو تمام قصائد او ممنوع است و مطبوع، و هیچکس انگشت بر یکی از آن نتواند نهاد.

رشید را با ادیب صابر مکاتبات بسیار، و بیشتر آن بنظم بوده است. اشعاری که رشید، در مدح صابر، و پاسخ اشعاری، فرستاده، در دیوان او آمده است، و چنانکه برمی آید، رشید ویرا بسیار محترم میداشته، و نسبت با او تواضع مینموده، و مکاتبات او را مقتم میدانسته است.

اشعاری نیز، در مهاجرات، میان ایشدو شاعر، در بعض تذکره ها، آورده مانده، اما در دیوان رشید اثری از آن دیده نشد، و شاید این هجوها، آنچنانکه نویسندگان پنداشتمانند، صورت جدّ نداشته و از روی مزاح بوده است.

نامه ۲۴ فارسی عرائس را رشید از جانب خود، برای ادیب، هنگامیکه در ملازمت امیر بنظمه آمویه رسید مانده، نوشته^(۱)، و چنانکه از این نامه برمی آید، ادیب فرزند خود علی را بخدمت امیر فرستاده، و او دو چکمه، یکی لزان پدر، و دیگری از خود، در ستایش امیر اشاد کرده و جایزه گرفته است.

با این مناسبت، رشید، خود، دو قصیده؛ یکی فارسی، و دیگری تازی، در مدح ادیب سروده، و نیز صاحب دیوان امیر خوارزم، بمقوب بن سیرین جندی، چکلمهای بتازی سروده، که همه آنها در مجلس شاه خوانده شده، و رشید هر سه چکلمه را، در ضمن نامه درج کرده است.

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۷ این کتاب.

از جمله مدبحه‌های رشید دربارهٔ ادیب صابر قصیده ایست که باین مطلع آغاز میگردد:

بدیع شمر تو، ای صابر بن اسمعیل،
مراسوی امانی و امن گشت دلیل
و در اثناء آن، اشاره بگرفتاری و زندانی بودن یکی از صدور میکند که مدوح ادیب صابر بوده، و او را بر صابر ایادی فراوان بوده است:

چگونه ای تو در اندوه آن صدی
که در معالی و عقل است چون علی و عقیل
چه عهد بود که از مجلس مقدس او
بشعر جزل همی یافتی عطاء جزیل
همی تواند در جرس دیدنش گردون؟
کشمبه باها، دردیده‌های گردون، میل

و از اینکه این مرد محبوب مورد تجلیل و علاقه رشید بوده میتوان حدس زد که ار همان مجدالدین علی بن جعفر است که در قصیده:

اجل، مجددین، صدر آل پیمبر،
نظام معالی، علی بن جعفر

وی را ستوده، و رهائی او را از گرفتاری یاد کرده است^(۱).

و از جمله قصائد و قطعات دیگر که رشید در ستایش ادیب گفته، و در دیوانهای موجود نقل شده است قصیده‌هاییست که بدین مطلعها آغاز میگردد:

بیش انواع فضلت ای صابر
کثرت اختران قلیل آمد

ملك اختران، بنظم و نثر،
خادم صدر خود، مرا بستود

(۱) رجوع شود بدیوان اشعار رشید.

علمت، ای صابر بن اسمعیل،
روی عالم همی بیارید

طبعت، ای صابر بن اسمعیل،
هست در پنا که در همی زاید
و قطعات دیگر نیز در مدح وی دارد: و از آنجمله باین قاعده است که حکایت میکند از اینکه زمانی وی از رشید موزه خواسته و او پای تابهاش داده است. و میثوان حدس زد که این در زمان اقامت صابر در خوارزم بوده است:

جز بنان تو ای شهاب الدین
مشکلات علوم حل نکند

خواستی موزه ورهی را نیست
عوض موزه هم خلل نکند
موزه گر نیست پای تابه دهد
وبلا گریست کمه‌طل نکند

و بهمرفته، میتوان گفت، در دیوان رشید و منشآت وی، نام هیچ شاعر و ادیبی باز نمانده صابر نیامده، و رشید هیچکس را از فضیلتی زمان خویش باین زیاده ستوده است.

(۸)

ارسلان شاه

رکن الدتیا والدین، ارسلان بن طغرل بن محمد، از سلجوقیان عراق است. در سال ۵۵۵، بیاری سنقر خمار تکین، والی همدان، و اتابک اعظم، شمس الدین ایلدگوز نابدری ارسلان^(۱)، که از ارکان حکومت سلجوقیان عراق بود، بتخت نشست.

(۱) ارسلان یکساله بود که پدرش مرد، و او را عمو زاده اش، ملکشاه بن سلجوق بن محمد تربیت نمود. مادر او بهمنشا بنکاح اتابک ایلدگوز، درآمد. قول ارسلان که از امرای بنام سلجوقیان است فرزند همین اتابک، و برادر مادری ارسلان است.

از حوادث مهم دوران پادشاهی او، یکی جنگ با ابغازیان است که بنواحی از آن تجاوز کرده بودند، و ارسلان، بکفایت اتابک اعظم، بجنگ آنان رفت و ایشان را شکست داد.

دیگر آنکه، چون در این اوان، باطنیان از آشفتگی اوضاع و گرفتاری ارسلان استفاده کرده ناسه فرسنگی قزوین پیش آمده و در آنجا قلعه‌ای استوار بنا کرده بودند سلطان ارسلان بسر کوبی آنان رفت و قلعه را خراب نموده از آنجا بتهاب رفت و قلعه‌ای را نیز که در زمان سلطان مسعود بنا کرده بودند و مسعود پس از دوسه ماه محاصره‌ماز تصرف آن نومید بازگشته بود متصرف شد و نام آنرا ارسلان کشای نهاد.

در زمان او، اینانج، حاکم ری از وی بیمناک شد، و بنخواستار پناه برد، و در سال ۵۶۲، بالشگری که از خوازمشاه بمدد گرفته بود، بری بازگشت، و چون بفتح آن توفیق نیافت خوازمشاه از راه قزوین و زنجان بازگشتند و غارتها کردند.

بار دیگر، اینانج بمازندران پناه برد و بیاری سپاهسانی که از آنجا با وی همراه شدند بودند بری تاخت و بیرون ری، بوضعی نامعلوم، کشته شد.

سلطان ارسلان ناسال ۵۷۱ سلطنت کرد. وی پادشاهی متجمل و خوشگذران بود. از شعرای بزرگ دربار او مجربالدین بیلقانی، و اثر اخسیکتی بودماند که در ستایش او و امرای وی چکمه‌های نیکو سوزده‌اند.

نامه‌های ۳-۴^(۱) ضمیمهٔ عرائس برای این پادشاه نوشته شده - در نامهٔ سوم خوازمشاه بفارش کرده‌است که چون مادرش، بجزیمت مکه، از قلمرو مملکت وی میکند، در ترتیب کراواتم شام شود.

در نامهٔ چهارم، اشاره به پیامی میکند که از طرف ارسلان شاه فرستاده شده،

(۱) رجوع شود بصفحه‌های (۱۰۳-۱۰۵) این کتاب.

و میگوید که پاسخ آنرا بوسیلهٔ (فلان) فرستادم.

اما، چون میدانیم که دوران زندگی و پادشاهی اتمزد سال ۵۵۱ سیری شده، و پادشاهی سلطان ارسلان از ۵۵۵ آغاز گشته، و این دو نامه در دوران پادشاهی وی نوشته شده، پس یقین است که از طرف سلطان ایل ارسلان نوشته شده است. و اگر انتساب آنها برشید درست باشد تنها نامه‌هایی است که از منشآت دیوانی او، در دوره خدمت وی در دربار این پادشاه، باقی مانده‌است^(۱).

(۹)

ارسلانخان

ارسلانخان، محمدرضا بن سلمان^(۲)، از سلسلهٔ (ایلیک خانان - خانان آل افراسیاب) راز امرای سمرقند بوده است. چون سلف وی قدرخان، که بنای عیسان بر سنجر گذاشته بود، کشته شد سلطان سنجر ارسلانخان را که نسبت دمادمی با سنجر داشت^(۳) و مدتها بود از سرزمین پدران خود رانده شده، و در رهرو اقامت کرده بود، بالشکر بسیار ب سمرقند فرستاد، و بر کلان همه بدو پیوستند. در آن میان، امیری بود بنام ساغر

(۱) رجوع شود بقمهٔ این کتاب، (فصل مزبوط بندوران سوم زندگانی رشید)
(۲) چنانکه در تاریخ آل افراسیاب، حتی سایر پادشاهان و امرای ترک ملاحظه میشود بسیاری از ایشان یک نام ترکی داشته‌اند و یک نام اسلامی، که از آنجمله خوازمشاه ایل ارسلان است که رشید در مقدمهٔ عرائس نام و پیرا محمد یاد کرده‌است.

(۳) همسروی دختر ملکشاه و خواهر سنجر بوده. (رجوع شود بشرح حال مصدود خا^ص در همین باب.) و نیز دختری، که یقیناً از زن دیگر او بوده، همسر سنجر بوده است.

بك که چند بار بروی شورید و ارسلان محمد بیاری سپاه سنجر بر او غالب شد.
درسال ۵۰۷، در میان ارسلان و سنجر کدورتی پیش آمد که بصلح انجامید.
تا سال ۵۲۴ که بهیسی سلطان سنجر بر او خشم گرفت، و بسمرقند لشکر کشیده او را
دستگیر کرد، و ببلخ فرستاد، و دیگری را بجای او گذاشت.
مورخان، درباره تاریخ آغاز و انجام حکومت وی، و همچنین نسبتی که با سنجر
داشته، و اینکه انتصاب وی از طرف سنجر بوده، و در مدت حکومت هم از طرف وی
حمایت میشده، و گاه اختلافی در میان پیدا شده، و عاقبت نیز سنجر او را از حکومت
برکنار کرده است، اختلافی ندارد. اما، در جزئیات این مطالب اختلاف فراوان دیده
میشود، و قدر مسلم از مطالب همان است که گفته شد.

بنابر آنچه مورخان نوشته اند، او همچنان بحال تبعید بسر میبرد تا خود
در گذشت. اما، چنانکه از نامه ۱۸ ضمیمه نسخه عراس بر می آید، وی کشته شده
است؛ چه، در آن نامه، از وی، بخاقان شهید تعبیر میکنند.^(۱)
این نامه راه رشید، از خود، بسدر جهان، ببخارا نوشته، و در آن اظهار تأثر میکند
از اینکه از مجلس عالی (مقصود در بارخوارزمشاه است) منقطع شده است، و در این باره
بخود حق میدهد بدردلیل: یکی آنکه سی و اند سال سابقه خدمت در این درگاه دارد، و از
آن عهد که خاقان شهید، محمد بن سلیمان را^(۲) از قلمه سمرقند فرود آورده بسوی
خطه خراسان برده اند بخدمت این دولت در آمده.

دیگر اینکه، مجلس عالی آفتابی است که جهان را روشن ساخته، و اولین متوقع
است که ازیر تو آن بهره مند گردد.

(۱) رجوع شود بمصفا ۱۴۳ این کتاب.

(۲) عنوان فرزند و جانشین این میرا (محمود بن ارسلان)، نیو، همه جا، در آناد
رشید، خاقان آمده است.

چون در تاریخ انتقال ارسلان، محمّد، از سمرقند، اختلافی نیست که سال ۵۲۴
بوده، و نیز چون میدانیم که دوران زندگی و پادشاهی ائیز بسال ۵۵۱ پایان می یابد،
پس میتوان محقق دانست که رشید این نامه را در اوائل دوران پادشاهی ایل ارسلان
نوشته و شکی نیست دارد از اینکه از دربار برکنار مانده است و چنانکه در شرح حال ایل ارسلان
(صفحه ۱۶۹) ذکر خواهد شد جز دو نامه ای که کتابت آن بوی نسبت داده شده است، هیچ
دلیلی بر این نیست که زمانی، و لولاندک، رشید در دربار این پادشاه بخلعت گذاشته
نده باشد.

(۱۰)

آب سنقر

در هیچیک از ماخذی که درباره تاریخ ترکان ماوراء النهر و خاقان ایشان بحث
کرده اند، چنین نامی دیده نشد. در دیوان رشید قصیده ایست در ستایش ائیز، و بمناسبت
تسخیر قلمه ای استوار که در تصرف آب سنقر بوده است؛ باین مطلع:

رایت شهر یار دین گستر سایه افکنند بر جهان یکسر

پس از مدح شاه، و شرح حصانت قلمه، گوید:

من شنیدم که با محمد خان، از سران سپاه ترک و خزر،

بر در آن حصار، جمع شدند صد هزاران سوار جوشنور

مدتی کلزار کرد ولی هیچگونه ندید روی ظفر

عاقبت باز گشت بی مقصود
آن غرور، از که محمد خان،
لیکن امروز، گرز تو نگذاشت
خسروا لب سنقر بناغی
منهزم گشته از برادر خوش،

مدتی بس مدید بود بطوع
تا بجائی رسید در رتبت
راه سفران سپرد در عالم
شد ز مادر جدا، ولیک زمین،
از این قصیده دوم طلب استفاده میشود:

یکی آنکه محمدخان با سپاهی انبوه بر قلعه وی تاخته، و کلری از پیش نبرده
وباز گشته است. بعدس میتوان گفت، این محمدخان، همان محمدخان بن سلیمان خان بن
داودخان بن محمود (بفرخان) است که شوهر خواهر سلطان سنجر، و پدر محمودخان،
جاشین او بوده است، که خان سمرقند و دست نشاندۀ سنجر در آنجا بوده^(۲)؛ چه، در
آن زمان پس از خوارزمشاهان جز از امرای سمرقند هیچ امیری را در ماوراءالنهر
نمیتوان فرض کرد که استطاعت آنرا داشته باشد که چنین لشکر کشی کند که
شماره لشکریان او را (هر چند بگزارف) بسده هزار بر آورد کنند.

(۱) دیوان رشید نسخه نامی ۸۳.

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۶۵ این کتاب.

دیگر آنکه آلب سنقر زمانی، از دست برادر خود، بانسز پناهنده شده سپس،
بیاری وی، بر مقر خود قرار گرفته، و دست نشاندۀ او شده، از آن پس طغیان کرده
و انزبیر کوی او رفته، و قلعه اش را متصرف گشته، و خود او را بدل خاک سپرد است.

(۱۱)

اوحده الدین

از عنوان خواجه، عمید، که در ضمن نامه (۱۵) ضمیمه عرائس بوی داده شده
است، برمیآید که او، از اعیان و رجال (وزیر یا همردیف وزیر) درمرز بوده است.
وی، بر سالت از طرف یکی از امراء اطراف که بقرائن میتوان حدس زد پهلوان جهان
امیرنیشابور بوده آمده است، و نامه مذکور رسیدن او را بخوارزم، و همچنین، تاریخ
بازگشت وی را اعلام میدارد.^(۱)

(۱۲)

ابوالفتح، ایل ارسلان

ابوالفتح، ایل ارسلان، قرزند انزخوارزمشاه، در سال ۵۴۷ هـ که چندبتمصرف
انززارسلان درآمد، از طرف پدر، بولایت آنجا منسوب شد، و در سال ۵۵۲ پیادشاهی

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۲۹ این کتاب. و برای مطالعه دقیق و استنباط هیوت
طرف نامه، نامه شماره ۱۴ ضمیمه نسخه عرائس ص ۱۲۲ این کتاب، و همچنین شرح حال
پهلوان جهان در این باب، مطالعه شود.

رسیده بهنگام اجتماع سران دولت سنجر، واهرای اطراف، و از جمله آنها اسز، در خبوشان، اونیز، بملازمت پدر، در آنجا بود. چون پدرش در آنجا بیمار شدند و وی با لشکریان عازم خوارزم شد، و برادر کوچک خود، سلیمان‌شاه را، که از وی بیم عصبانیت داشت، دستگیر کرد.

در سال ۵۵۳، جمعی از خانان ماوراءالنهر، بشکایت از خان سمرقند (جلال الدین، علی بن حسین) معروف به کوک ساغر، از ایلک خانان، بایلدارسلان پناه آوردند، وی، از طریق بخارا، آنهنگ سمرقند نمود. و خانان، همگی، با وی پیوستند، و چون بسمرقند نزدیک شد لشکر هر دو طرف بر دو جانب آب سند فرود آمدند. اما جلال الدین هراسان شد، و از در توابع درآمد، و بوساطت ائمه و علمای سمرقند جنگ آغاز نکرد. کار بصلح انجامید، و ایلدارسلان بخوارزم باز گشت.

در این اوان، کار مؤید ایبه، غلام پیشین سنجر، در خراسان، بالا میگرفت، و در سال ۵۵۷، جانشین سنجر، محمود، را میل کشید، و او را در زندان داشت تا درگذشت. بر اثر آن، یکسال بعد، (۵۵۸) ایلدارسلان، با سپاهی گران، آنهنگ شادباخ نمود، و در آنجا مدتی مؤید را در محاصره گرفت، تا سرانجام، بآمد و شد رسولان مصالحه کردند، و بخوارزم باز گشت.

در سال ۵۶۵ یا ۵۶۷^(۱) برای جلوگیری از لشکر ختائیان و خانان ماوراءالنهر که قصد او را کرده بودند، از خوارزم بیرون شتافت، و باز، پس از مصالحه، بخوارزم باز گشت. در همین سال بر اثر بیماری که در این سفر یافته بود درگذشت.

هر چند مرحوم اقبال میگوید: «رشید و طواط بعد از اسز، لااقل در یک قسمت

(۱) رجوع شود بصفحه (۱۶) جلد دوم جهانگشا، و ذیل تروینی بر همان صفحه.

عمده از دوره سلطنت پسرش ایلدارسلان (۵۵۲-۵۶۸) بهمان شغل سابق برقرار بود.^(۱) اما، نه در نامه‌های فارسی و تازی رشید، و نه در اشعار وی، نامی از این پادشاه دیده نمیشود.

تنها در نامه (۴۰۳) ضمیمه عرائس که بسلطان ارسلان نوشته شده، بدلیل آنکه وی معاصر این سلطان بوده، یقین است که از طرف این پادشاه است^(۲). ولی، وقتی میتوان آندونامه را دلیل خدمت رشید در دربار ایلدارسلان دانست که صحت انتساب آندونامه بوی محرز گردد.

نکته‌ای که باید متذکر شد، اینست که بسیار بعید بنظر میرسد که رشید مدتی در خدمت ایلدارسلان بوده، با اینحال، اثری از مدح او، در دیوان وی، نباشد.

رشید رساله فصل الخطاب خود را نیز، بنام ایلدارسلان نموده در آغاز آن گوید:
«... و بر سر خدمت خزانه کتب مجلس عالی خداوند و خداوند زاده، و پادشاه و پادشاهزاده،
ملك معظم كبير عالم... أبو الفتح، خوارزمشاه، ایلدارسلان بن الملك الكبير
السعيد، اسز، نصر الله لوائه، و قهر اعدائه، که خریدار بیعتات علما
و صناعات فضلاست، و در عهد مبارک او، رایات علم، و آیات حلم مشهود است،
بشتم...»^(۳)

چنانکه پیداست، این اثر را در زمان پادشاهی ایلدارسلان نوشته، و دور نیست که بهت پیری، در این اوان از مدیحه سرائی دست برداشته، و یا چون، بطت بر کتاب

(۱) مقدمه اقبال بر حداثق. صفحه ۵.

(۲) رجوع شود بصفحه‌های ۱۰۳ و ۱۰۵ این کتاب.

(۳) نقل از دستور زبان و منتخبات مشهور و منظوم تألیف آقای احد آتش، ص ۱۲۹، نقل از نسخه خطی کتابخانه دانشگاه استانبول.

بودن ازدیبار، مدائج او خریدار نداشته، اندیشیده‌است دست بکبری زند که در اینجهان مردم را، و در آن جهان خود اورا، بکار آید، و طبع شعر خود را در ترجمه و نظم‌ممانی صدگله از کلمات قصار خلیفه دوم، عمر بکار برده‌است.

اما، مرحوم اقبال، بنقل از نسخه خطی مجموعه موجود در کتابخانه پاریس، رساله فصل الخطاب را، بنام ابوالقاسم، محمود بن ایل ارسلان، (یعنی سلطان شاه) ضبط کرده.^(۱) و دور نیست، که رشید این رساله را، در دوران کشاکش سلطنت، و تکیه ارسلان^(۲)، بنام سلطان‌شاه نوشته و چون انقراض او حتمی شده مقدمه نسخه دیگری برای دفع تهمت سازش خود با سلطان‌شاه بنام ایل ارسلان کرده است.^(۳) اما این سؤال پیش می‌آید که هرگاه، بعین ملاحظه‌ای، بعدها نام پادشاه را تغییر داده است چرا آنرا بنام خود تکیه بکرده، تا علاوه بر دفع تهمت، جلب محبت اورا نیز کرده باشد؟

(۱) مقدمه اقبال بر حدائق. ص (ند)

(۲) مقصود دورانی است که بلافاصله، پس از فوت ایل ارسلان، سلطان‌شاه، که ولایت‌ش را داشت، بیک مادوش، درخوارزم، بر تخت نشست، و تکیه که اینزمان در جند بود برخوارزم نداشت، و سلطان‌شاه بی آنکه نیرد کند همراه مادرش از خوارزم گریخت، که اگر تاریخ قیام قراغایان را بر ایل ارسلان و خروج اورا از خوارزم برای جلوگیری ایشان که همان سال وفات او بود، مطابق گفته جوینی (بنابر اصح نسخ) سال ۵۶۵ بدانیم، قریب سه سال، سلطان‌شاه بر تخت پادشاهی خوارزم مستقر بوده، و اگر مطابق گفته ابن اثیر، تاریخ این حادثه را (۵۶۷) بدانیم دوران استقرار سلطان‌شاه بر تخت پادشاهی خوارزم قریب نه ماه بوده‌است، زیرا که وفات ایل ارسلان در روز ۱۹ ماه رجب بوده، و روز جلوس بر تخت خوارزم ۲۲ ربیع الاخر ۵۶۸.

(۳) همچنین مرحوم اقبال، بنقل از همان مجموعه، دو رساله دیگر رشید، (تسعة الصدیق) و (انس اللفهان) را نیز، بنام سلطان شاه ضبط کرده‌است.

(۱۳)

بهاء الدین، اعتر طیب

نام این مرد در ضمن نامه (۲۳ فارسی عرائس)^(۱) آمده، و چنانکه از آن نامه برمی‌آید، وی از بزرگان و معاریف آن عهد بوده، و زمانی، از ماوراء النهر، عازم دربار سلطان سنجر (بمرو) شده‌است.

(۱۴)

بهلوان جهان

جیوش یکی زاده، بهلوان جهان، که در بعض نامه‌ها لقب ویرا مؤیدالدوله والدین، و در برخی دیگر، یَمینُ الدَّوْلَةِ وَ الدَّیْنِ، آورده، و در نامه ۱۱ ضمیمه عرائس اورا با عنوان اِخْتِیارُ الدَّوْلَةِ وَ الدَّیْنِ نام برده است، چنانکه از نامه بازدهم فارسی عرائس که بیادشاه جبال، علاء الدین، نوشته است^(۲) بر می‌آید، از امرای بزرگ سلطان سنجر در خراسان بوده که به هنگام اجتماع محمودخان (چانشین سنجر) و انس، و سایر امرای نیمه مستقر جبال و مازندران و تیمروز، برای دفع فتنه غزان

(۱) رجوع شود به صفحه ۵۶ این کتاب.

(۲) رجوع شود به صفحه ۲۷ این کتاب.

در خبوشان، او نیز حضور داشته است. و چنانکه از نامه (۱۲) نسخه ضمیمه عرائس برمیآید وی صاحب اقطاع، یا حاکم، پشاور بوده، و زمانی، غزان حصار او را در محاصره گرفته‌اند، و او، برای راندن آنان، از آنسز مدد گرفته‌است، و چنانکه از نامه ۱۱ ضمیمه نسخه عرائس برمی‌آید، امین‌امیر، جمعی را، از متمرّدان دربار اسفهد اسفهدان، ملک مازندران، که بوی پناهنده بوده‌اند، در پناه خویش داشته، و ملک مازندران، در این باره، بانسز کله کرده، و او در میانه واسطه شده است.^(۱)

(۱۶)

تاج الدوله

از جمله مدوحن رشید تاج الدوله است. دو قصیده در باره **تاج‌الدوله** یکی قصیده است که چنین آغاز می‌گردد:

تاج دولت ای جوان بی نظیر از تو عاقلتر نباشد هیچ پیر
هست دراصل بلندی بی خلاف خود چنین باید وزیرین آلوزیر

این قصیده که در بازده بیت آمده، سراسر مصحفاست؛ که هم میتوان آنرا بصورت مدح خواند و هم، بتغییر نقطه‌ها، میتوان آنرا بصورت هجو درآورد. پس از آن، قصیده‌ای دیگر است که بالای آن نوشته شده (و فی مدحه ایضاً) اما، در خود قصیده، هیچ کلمه‌ای که دلالت بر نام، یا لقب، یا هویت ممدوح کند دیده

(۱) رجوع شود بصفحه های ۲۷-۱۲۰-۱۲۳ این کتاب.

میشود؛ و آغاز آن اینست:

ای ز گفتار نویر داخته آیات هنر و یذکر دارتو افراخته را بات ظفر
باری، از تاج الدوله، جز آنچه در این اشعار آمده، نتوانستیم اطلاعی بدست آوریم.

و نیز، تاج الدوله نامی دیگر، در آثار رشید دیده میشود، که مجموعهای از منتخبات کلام خود را، در رساله‌ای بنام (مُنِيَّةُ الْمُتَكَلِّمِينَ، وَ غَنِيَّةُ الْمُتَعَلِّمِينَ) بنام وی تألیف کرده، و عنوان وی، در آنجا، چنین آمده است: تاج الدوله و الدین، بهلولان العرب و العجم، إسفها لألر الشرق و الغرب، ابي الفتح، علی بن عماد الدین، ایلخان بن خوارزمشاه.^(۱)

اما، بعید بنظر میرسد که این تاج الدوله که رشید رساله مُنِيَّةُ الْمُتَكَلِّمِينَ خود را بنام او تألیف کرده‌است، همان تاج الدوله ممدوح و طرف مطایبه او باشد؛ چه، از مصراع «خود چنین باشد وزیرین آلوزیر» برمی‌آید که او وزیر و وزیرزاده بوده، و از عناوینی که برای تاج الدوله، طرف اهداء رساله مُنِيَّةُ الْمُتَكَلِّمِينَ، آورده‌است، برمی‌آید که وی از امرای بزرگ، و از شاهزادگان خوارزمشاهی بوده است.

(۱۷)

تکش، خوارزمشاه

وی پسر بزرگتر ایل ارسلان است. پدرش در سال ۵۶۷، در خوارزم، در گذشت.

(۱) رجوع شود بصفحه این رساله در باره آثار رشید.

پسر کوچکتر او، سلطان شاه، که ولیمهد بود، بشدبیر مادرش، ملکه ترکان، بتخت نشست. تکش، که در اینوقت در جند بود، با وی بجنکه برخاست، و بیاری خایان ماوراءالنهر، بروی غالب شد، و روز دوشنبه ۲۲ ربیع الآخر سال ۶۸۸ هجری بتخت نشست. هر کس از خطباء و بلغاه، در تهنیت او، اشعاری و خطبای انشاء کردند، رشیدالدین را، که در این اوان پیرو فرسوده شده بود، در میخانه، به پیش آوردند. گفت: هر کس، بر قدر خاطر و قریحه، تهنیتی گفته است، و من بنده را، بسبب کبر سن وضع مزاج، قوا از کار افتاده است. اکنون در تهنیت شاه بیک رباعی اکتفا میکنم:

جنت ورق زمانه از ظلم بشت
عدل پندرت شکسته‌ها کرد در ست
ای بر توفیای سلطنت آمده چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت نیست^(۱)
در سال ۵۸۹ که برادر وی، سلطان شاه، در خراسان در گذشت، خراسان نیز، بتصرف وی درآمد، و تا سال ۵۹۶ بر خوارزم و خراسان پادشاهی میکرد. در این سال، به بیماری، در خوارزم، در گذشت.

(۱۸)

جمال الدین، یوسف

جمال الدین، یوسف، فرزند مجدالدین، سیدعلی بن جعفر است^(۲). گویا، وی بجوانی در گذشته، رشید را، در رثا و وی، یک ترجیع بند و یک قطعه است.

(۱) جهانگشای جوینی، ج ۲ ص ۱۸.

(۲) رجوع شود بشرح حال وی در همین باب.

ترجیع بندی که رشید در رثا، یوسف، و از برای تسلیت پدر وی ساخته، از اعمار بسیار بیکوی اوست، و بشند اول آن، باین ابیات آغاز میگردد:

دیده‌ها را ز سر بیالائید
چهره‌ها را بخون بیالائید
ساعتی از جزع میارامید
لحظه‌ای از عنا میاسائید
شمع لهور و سرور و مفروزید
در عیش و نشاط مگشائید
و ترجیع بند آن اینست:

بست کس را ز دست مرگ نجات
اَذْکُرُوْ ذِکْرَ هَادِمِ اللِّذَّاتِ
قطعه‌ای که در مرثیه اوسروده چند بیت آن اینست:

از وفات جمال دین یوسف
مندرش شد رسوم فضل و ادب
صد هزاران هزار عالم علم
درد و گریخاک رفت، ایست عجب

بود اندر نسب، جمال عجم
بود اندر حسب، چراغ عرب
از گیتی برفت و، وزیر او،
نه نسب ماند خلق را، نه حسب

که گشاید در خلاص اکنون
بی کسافر از حبس رنج و تعب
که نماید ره نجات اکنون
مفلسانرا ز دست و یل و حرب

همه خلق را همین پیش است
این جزع کردن از پیش چسب^(۱)

و نیز، در بعض نسخه‌ها، قطعه‌ایست که بالای آن نوشته شده است:

(۱) نسخه نائینی ص ۲۷۷.

«وَقَالَ، يَدْعُ السَّيِّدَ، جَمَالَ الدِّينِ، رَحِمَهُ اللهُ.» و بیت اول آن

اینست :

جمال دین بیبیر، تو آن سرافرازی که نیستت بمعالی و مکرّمات عدیل

وازیایت دیگر قلمه برمیآید، که این ممدوح را، بر رشید، متهو عطا بایی بوده

است که گفته :

بزرگوارا، شخص من از تو شد زنده

از آن سبب که به تیغ زمانه بود قنیل

بسی تو است همه عز من، طریف و تلید

بجودت همه مال من، کثیر و قلیل

بمن عطای جزیت رسید و، حاصل شد

بدان عطای جزیت، بسی نوال جزیل^(۱)

و نیز، مردی، بنام جمال الدین، ابو الحسن علوی، در اینمهد، نقیب سادات
گرگان و استرآباد بود ما ست. اما، بعید بنظر میرسد که او همین جمال الدین، یوسف
بوده باشد؛ زیرا، چنانکه از نامه^(۲) عتبه الکتبه، یعنی منشور نقابت وی بر سادات،

که از دیوان سلطان سنجر صادر شد ما ست، بر میآید، اخلاف او، همواره، در آن نواحی،
نقابت داشته اند^(۳) در صورتیکه پدر جمال الدین، یوسف، مجدالدین، صاحب بخارا،
در مرو اقامت داشته، و ملازم سلطان سنجر بوده است. هر چند، نمیتوان احتمال داد
که این سمت، چنانکه در نامه ذکر شده، در خاندان ایشان، از سابق بوده، و چون

(۱) دیوان رشید. نسخه محتم السلطنه. ص ۲۱۸.

(۲) عتبه الکتبه، ص ۶۳-۶۴. مطالعه این نامه، از برای وقوف بر وظائف و اختیارات

نقیب السادات، که بتفصیل در آن آمده است، بسیار سودمند است.

مجدالدین، خود بملازمت سنجر بر گزیده شده، و در مرو اقامت گزیده نقابت سادات
گرگان و استرآباد به پسر او یوسف واگذار شده است.

(۱۹)

جمال الدوله

بالای یکی از قصائد رشید، نوشته شده است، «فنی مدیح الصدر، جمال الدوله»

رقصیده با این دوبیت آغاز میگردد :

ای جمال دولت، ای چرخ جلال

ای سعادت را بصدرت انتها

چیزیکه نام و مقام ممدوح را تعیین کند، در این چکامه جز این دوبیت نیست.

معلوم است که ممدوح از صدور بود ما ست؛ اما اینکه جمال الدوله، همچنانکه در بالای

نصیده نوشته شده، لقب خاص او بوده، و باعتبار آن احترامیست که رشید بوی داد ما ست،

درست معلوم نیست.

از ابیات بعد معلوم میشود که وی از خوارزم دور بوده، و شایدا در خوارزم بود

و رشید از خدمت او بدور؛ که گوید :

ای افاضل را ظلال جاه تو

کلنکی من نیز هم چون دیگران

هست دیدار تو هر چند مرا

فست روزم بی لقای تو چو شب

از سَموم نکبت گردون مآل

هستمی اندر پناه آن ظلال

چون دهان تشنه را آب رلال

هست ما هم بی جمال تو چو سال

باد یا چون بدر بر چرخ شرف

یشت بدخواهت خمیده چون هلال (۱)

از اینکه رشید دور از خدمت او بوده، و در اشتیاق درک حضورش این قصیده را سروده، میتوان احتمال داد که مراد جمال الدین یوسف است (۲)، و از روی تسامح لقب ویرا از جمال الدین بجمال الدوله تغییر داده است. و یا مراد پدر وی، مجد الدین، صاحب بخاری است، که رشید همواره، اشتیاق خود را بیدرک حضور وی فرا مینمود است (۳) در این صورت، عنوان جمال دولت را از برای تجلیل و احترام او آورده است، بهر چه ذکر لقب خاص، و نیز، محتمل است که مراد شمس الدین، جمال الملک وزیر است (۴) که لقب (جمال الملک) در آن، بضرورت شعر، بصورت (جمال دولت) آورده و آن را از صورت لقب خاص بعنوان احترام بدل کرده است.

(۲۰)

حسام الدین، عمر بن عبدالعزیز

امام، حسام الدین، ابو حفص، عمر بن عبدالعزیز، پسر امام برهان الدین، عبدالعزیز بن مازة بخارایی حنفی (سر سلسله خاندان آل برهان) است. وی از مشاهیر شرق (۵)، و از اجلّه فقهاء ماوراء النهر بود. در سال ۵۳۶ هـ، در جنگ قتلوان (۶) پس از

(۱) دیوان رشید. نسخه نائینی. ص ۱۴۵.

(۲) رجوع شود به صفحه (۱۷۶) این کتاب.

(۳) رجوع شود به شرح حال مجد الدین، در همین باب.

(۴) رجوع شود به شرح حال جمال الملک، شمس المولود الدین، در این باب.

(۵) مفهود شرق کشورهای اسلامی است.

(۶) رجوع شود به شرح حال سلطان سنجر، در این باب.

غلبه گورخان و هزیمت سلطان سنجر، بدست گورخان کشته شد.

سب این خاندان بممر بن عبدالعزیز اموی منتهی میگردد. این خانواده، تا اواخر قرن هفتم، همواره ریاست خراسان را داشته، و بزرتک خانواده، بعنوان (امام اجل) خوانده میشده است (۱).

رشید را در ستایش فضل، جاه، وسخاوت، و قدرت او، قصیده ایست باین مطلع:

ای، از کمال جاه تو آیام را نظام دی، از وفور علم تو اسلام را قوام
هستی حامدین و ندید باست روزگار در قمع شرک و نصرت دین، چون تو بیک جسام
و این بیت اشاره بحقیقی بودن او است:

از عهد بو حنیفه، بعلم تو کس نخواست ای، جان بو حنیفه بعلم تو شاد کام
در پایان، از مکارمی که بوی نموده است سپاس میگوید:

من بنده ناز منشاء خود کردم را رحیلی و اندر جوار مجلس تو جستم ام مقام
از مشرب مواهب تو دیدم را شراب و از مطعم مکارم تو خورده ام طعام

فام است بر روی حسنات تو و روی خواهد کنناردن بشنا و یشکر قام

(۲۰)

حسین بن خوارزمشاه

رشید رساله مفاتیح العیون، و مصابیح الظلم را، بنام (لشکر کش ایران و توران

(۱) رجوع شود به عواشی ترویجی بر چهار مقاله عروضی، از صفحه ۱۱۴ بیاید.

ابوعلى، الحسين بن خوارزمشاه) نوشته است^(۱) چنین نامی به در تاریخ خاهیدان خوارزمشاهان دیده شد، و به در کتب رجال.

(۲۱)

حمید الدین، ابوبکر

القاضی الإمام، حمیدُ العیلةِ و الدین، سید القضاة و الأئمة،
عمر بن محمود المحمودی، البلیخی.

عوفی، نام و نسب وی را، بدینسان، در فصل دوم لباب‌الالباب، (در تذکر علماء خراسان، و: کرفیلاهی بلخ و مضافات و نواحی آن) آورده، و او را در نظم و نثر، وقته و اصول و علوم نظری، ستوده، و از تألیفات او، چند رساله را یاد کرده است که از جمله آنها مقامات است.

درباره سخن او گوید: «اگر چه در سخن، مراعات جانب تسجع کرده، چنانکه اهوازی در نثرنازی، و امام رشیدالدین، و طوطا، در ترسل، قائما، چنانکه سخن از حد تکلف میکنند، و لطافتی دارد. و اشعار او بقایات لطیف است.

از جمله اشعاری که از او نقل کرده، قطعه ایست که پس از واقعه شکست سلطان شجر بردر سرقند و حوالی نغش، بشکوهش و سرزنش سپاهیان سنجر سروده، که پاس حقوق شاه را بداشت، میدانن را خالی گذاشته و گریخته اند. مطلع آن اینست:

(۱) رجوع شود به مقدمه این کتاب فصل مربوط به آثار رشید الدین.

حکیم کوشککی را بخواب دیدم دوش

زبان گفاده بمدح مبارزان سپاه

ز راه طعنه و طنز و تماخره میگفت

خهی گذارده هر یک حقوق نعمت شاه^(۱)

در دیوان رشید (نسخه نائینی) بالای این قصیده:

ای روی تو آفتاب تابان بردی دل نیست بر تو تاوان

نوشته شده است: «فی مدح الامام، حمید الدین، ابوبکر، عمر المحمودی»

اما تخلص قصیده صراحت دارد که در مدح خاقان، کمال الدین، محمود، ابوالقاسم، والی چند است، که رشید در مدح او قصائد فراوان سروده است^(۲)

در اواخر دیوان قطعه ایست باین مطلع:

در هتر، ای حمید دین رسول همچو صد نژاد، عبّادی

که هر چند بیش از عنوان حمید دین رسول، اثری از عنوانین و القاب قاضی حمیدالدین بلخی، در آن، دیده نمیشود. اما از مطالعه مجموع اشعار میتوان دریافت که مراد همو بوده است^(۳).

و نیز قطعه ای، بمطلع ذیل، در مدح او ساخته:

حمیدالدین، در انواع محامد، کس از مادر نظیر تو ترا دست

(۱) لباب الالباب ج ۱ ص ۱۹۸ - مرحوم قزوینی در تعلیقات خود بر چهار مقاله و همچنین در حاشیه خطی خود بر آن، تحقیقاتی درباره نام و نسب و تاریخ زندگانی قاضی حمیدالدین نموده است. رجوع شود بهعاشی چهارمقاله چاپ لینن. نسخه مفصّل، از ترکه مرحوم قزوینی متعلق بکتابخانه دانشسرای عالی. ص ۹۶.

(۲) شرح حال او خواهد آمد.

(۳) دیوان رشید. نسخه نائینی ص ۲۹۷.

و در آن، تسلط وی را بر فنون مختلف (چنانکه عوفی نیز گواهی داده) ستوده است:

سواری در علوم و هر سواری،
بمیدان سخن باتو، پیاده است
و چنانکه برمی آید، در میان ایشان مکاتبت و مشاعرت مستمر بوده است. چنانکه چون مدتی از وی شعری و نامه‌ای دریافت نکرده دلتنگ شده است که گوید:

رهی، از بهر نظمت، مدتی شد
که چشم و گوش سوی ره نهدام است
لمی بیند خطبات شریف
نکوئی تاجه معنا و فتاده است^(۱)

و گویا این ترک مکاتبه طول کشیده، ورشید در قطعه دیگر علت آن را می‌پرسد:

مجلس سامی حمید الدین
که همه جز بحمد نگراید
بخصال حمید خویش همی
رولق محممت بیفزاید

* * *

مدتی پس مدید شد که مرا
هیچ تشریف می نفرماید
بر گزافه، چنین روا بود
آخر این را بهانه ای باید
بر دل او اگر غباری هست
من چه دائم چو باز نمایم؟
حاشا لله اگر ز من چیزی
بر خلاف رضای او آید
بی خطبات او همی رخ من
دیده از خون دل بیالاید
بیست جانرا، که آنچنان مخدوم
بر چنین خادمی بخشاید
اوست آن قاضی که دانش او
کلر عالم همی بیبراید^(۲)

ولیز، در مدیحت او قطعه‌های دیگر دارد که برای اختصار، از نقل آنها خودداری شد.

(۱) دیوان رشید نسخه نائینی صفحه ۲۷۸.

(۲) دیوان رشید، نسخه نائینی، صفحه ۲۸۱.

(۲۲)

خطیر الدین، خلیل

امیر، صاحب، خطیر الدین، خلیل، بنصر نامه (۱۹) ضمیمه عرائس، از همراه و حجاب محمود^(۱)، در سمرقند، بوده، و بر سالت از طرف وی بدر بار امتز آمده است. نامی از وی در کتب تاریخ و رجال بیامده است.

(۲۳)

تاج الدین، رافع بن علی شیبانی

تاج الدین، أبو الفسائیم، رافع بن علی شیبانی از اعیان خراسان بود. در سال (۵۴۴) به سن (۱۰۷ سالگی) در گذشت^(۲).

ابن اثیر نام و نسب وی را چنین آورده است: «علی بن رافع بن خلیفه الشیبانی» ولی، چنانکه از اشعار معاصروں، رشید، حدس زده میشود، در نقل نام و نسب وی، در کمال ابن اثیر، اشتباهی برای مؤلف، یا ناخوان، رخ داده است. رشید، در این قصیده:

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۴۴ این کتاب.

(۲) کمال ابن اثیر ج ۱۱ حوادث سال ۵۴۴

هست اعلام علم را رافع ، تاج دین ، سید عرب ، رافع
 بی‌الفنائم، که همچو طاعت حق خدمت او است خلق را نافع
 ویرا بسخاوت، و شجاعت، و فنون علم و دانش، و دینداری، نمود ماست از جمله، گوید:
 نیست علمی که نیست طبعش را، سر آن علم، تابع و طائع
 و نیز، در این قصیده:

ای پناه همه مسلمانی، رافع بن علی شیبانی،
 تاج دینی، و، از مکارم تو همه اصحاب دین در آسانی
 پس از ستایش دست زرافشان، و تیغ سرافشان وی، سپاس بخششهای او را نموده و
 گوید:

درد افلاس بنده را، که جود، بمطا های جزل در مانی
 نظر همت مبارک تو برد ز احوال من پریشانی

منم آنکس که شکر تو دانم، توفی آنکس که قدر من دانی
 و نیز، در قطعه‌ای از وی درخواست شراب کرده و گوید:

نیست، بادانش و شجاعت تو، هیچ پیری و، هیچ بر نائی
 گر فرستی بنزد این خادم، که چنو نیست نظم آرائی،
 باده ای از شرابخانه خاص، خوشگوار، نشاط افزائی،
 مدحتی گویدت که هر بیتش باشد آراسته، چو دیبائی

(۲۴)

رئیس الدین

از جمله ممدوحان رشید رئیس الدین نامی است که شناخته نشد، و در دیوان
 رشید تنها سه بیت درباره وی دیده شد. اینک دوبیت از اول و آخر آن:

ای جهان کرم، رئیس الدین، ای جهان در طلب رشای تو را

مجلس ما پراز کواکب کرد، صدر خالیست از برای تو را^(۱)

(۲۵)

رستم بن علی بن شهریار

ابوالفتح، رستم بن علی بن شهریار، که رشید عنوان ویرا اسفهد اسفهدان،
 دملک مازندران نوشته، از خانواده های اسیل مازندران بوده، و چنانکه از نامه ها
 برمیآید در آن لوان، و تا حدود هشتاد سال قبل از آن، سابقه امارت ایشان در آن نواحی
 محرز است.

(۱) دیوان رشید. نسخه محتشم السلطنه. ص ۲۷۵.

چنانکه ابن اثیر در وقایع سال ۵۵۹ میگوید، وی به قوس،^(۱) و بسطام،^(۲) اصفهان، که، این زمان، در تسلط مؤبدای ابه بوده، لشکر کشیده، و آن نواحی را متصرف شد. است. نیز، در وقایع سال ۵۶۰ تاریخ وفات او را هشتم ربیع الأول همان سال یاد کرده، میگوید پس از وی فرزندش علاءالدین حسن بجای وی نشست. است.

این امیر نیز، یکی از امرائی است که، به شکم تسلط غزان بر خراسان، امر ایشان را با اتحاد، و اجتماع در خراسان، دعوت کرده، لکن چنانکه بر میآید، وی متعذر بمشکلات داخلی شده و نپذیرفته است. نامه های ۹ فارسی عرائس و ۱۱ ضمیمه، خطاب باواست.^(۳)

(۲۶)

جارالله، زمخشری

أبو القاسم، مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عُمَرَ خوارزمی زمخشری، از دانشمندان بنام است، و در تفسیر، و حدیث، و نحو، و لغت عرب، و علم بیان، مقامی مسلم دارد. چنانکه گفته های او، در این علوم، سند و حجت بشمار میرود. از تالیفات مهم و مشهور او تفسیر کثاف، و أسس البلاغة، در لغت است. ویرا، دیوان رسائل، و دیوان اشعار نیز، بوده است. و او از جمله دانشمندان معدودی است، از اهل سنت، که بمذهب معتزله اعتقاد

(۱) چنانکه از گفته یاقوت بر میآید، قوس بناحیه ای اطلاق میشده که شامل چند شهر در قریه و مزارع تابع آن بوده است. و مرکز این ناحیه دامغان و از شهرهای مشهور آن بسطام بوده است. (رجوع شود بحجم البلدان ج ۷ ص ۱۸۵.)

(۲) رجوع شود بصفحه های ۲۳ و ۱۱۹ این کتاب.

داشت. زمخشری، زمانی، بمکه رفت، و مدتی در آنجا مجاور خانه خدا شد، و بدین سبب، به (جارالله) معروف گشت. است. و نوشته اند که در یکی از مسافرتها، که در نواحی خوارزم نمود، سرمای سخت پای او را انداخت.

وی در سال ۴۶۷، در دیه زمخشر، از توابع خوارزم، بدلیا آمد و بدین سبب، بزمنخشری معروف گشته، و در سال ۵۳۸ در گرگانج (مرکز خوارزم) در گذشت.

از دلائل تسلّم مقام زمخشری، در عهد خویش، نامه ایست که رشید الدین به سدیدالدین مینویسد.^(۱)

چنانکه از این نامه بر میآید، در باره یکی از مسائل ادبی تفسیر کثاف، که مورد ایراد رشید بوده، میان رشید و یکی از شاگردان و یاران گرامی زمخشری (قاضی یعقوب جندی) مناظرهای در گرفته بوده است. سدیدالدین مذکور تفصیل آن مناظره را از وی خواسته، و رشید آنرا در ضمن نامه برای او شرح داده است.

در این نامه، که بر میآید پس از قوت زمخشری، نوشته شده است، رشید اشاره بمقام علمی خویش در نزد وی نموده و مسائلی را (نکات صرفی، و نحوی، و عروضی، و معرفه الرجال) یاد میکند، که یاد آور شده، و زمخشری یادداشت کرده است. و بر این امر مباحث میکند.

در پایان، سفارش میکند که مبادا این مطلب را با طرف مناظره در میان گذارد، بامفاد نامه را برای دیگران، که از فهم دقائق، و علم حقائق محرومند، فاش سازد چنانکه بر میآید، مقام علمی نجارالله، در آن زمان، برتر از آن بوده است که دانشمندی همچون رشید بتواند تجاهر بر ذک گفته های او کند، و یا دعوی تذکر مسائل ادبی را بوی، نماید.

(۱) رسائل البلاغة، صفحه ۲۹۶.

رشید در نامه نوزدهم تازی عرائس که بوی نوشته است، متذکر میشود که از روزی که موطن خود در شده، باین سرزمین، که جایگاه جاراالله است، آمدم، همواره در آرزوی آن بودم که از ملازمان حضور باشم، ولی تا کنون توفیق دست نداده است. اکنون، هر چند میدانم که محضر جاراالله بزرگتر از آنست که طالبی را فرا بگیرد، اما میل دارم که از آنجانب بکتابت و یا بزبان کسی، که بگفتار وی اعتماد توان کرد، اشارت رود تا در سلك ملازمان حضور در آیم.

رقعه سوم تازی عرائس را، در تهنیت عید، بوی نوشته است. رشید، چه در عنوان نامهها، و چه در کتاب حدائق السحر، آنجا که بگفتار وی استشهاد کرده، عنوان زمخشری را، همه جا، (فخر خوارزم) ذکر کرده است^(۱). و تجلیلی که از وی نموده از هیچیک از دانشمندان عهد خود نهموده است.

(۲۷)

قَاضِي الْقَضَاةِ، زِينِي

وی، در زمان خلافت اَلْمَشْفِي بالله (۵۳۰-۵۵۴) تا سال ۵۴۴، در بغداد، سمت قاضی القضاة داشته است. در آنسال، در گذشت و ابو الحسن دامغانی بجای او نشست. زینبی، عموزاده علی بن طراد زینبی، وزیر دارالخلافه بغداد است. چون در سال ۵۳۴ میان وزیر و خلیفه تنافری پدید آمد، و او بخانه سلطان پناه برد، مدتی، همین قاضی القضاة (گویا با همین سمت) نیابت وزارت را متصدی بود، و کارهای دیوان را،

(۱) حدائق السحر، ص ۷۹ و ۸۴.

بنام ابن طراد، انجام میداد، تا چون با موافقت سلطان مسعود، ابن طراد موزول شد، او بیزاریبیت وزارت برکنار گردید، و همچنان، بسمت قاضی القضاة باقی ماند^(۱). ابن شاکر، در قوآت الوُفُیَات، آورده است، که شاعر بنذله گو، هبة بن قَطَّان بندگانای، قاضی القضاة زینبی را، در قصیدهای، هجو کرد. وی یکی از غلامان خویش را فرستاد. او را حاضر کرد، سیلی بصورتش نواخت، و بزنداش افکند. سپس بشفاعت مجدالدین بن صاحب، متصدی امور دارالخلافه (استاد دارالخلافه) آزاد شد.

چون زینبی بوزارت رسید، (گرچه با مقصود همین دوران نیابت او از پسر عمویش ابن طراد باشد) در مجلسی که سران بزرگ برای تهنیت وزیر آمده بودند، داخل شد، و در بروی وزیر ایستاده دعا کرد، و شادمانی نمود، و رقصیدن گرفت.

وزیر بیکسی از رازداران خود گفت: خدا این پیرمرد را زشت سازد. او برقص خود اشاره بمثلی میکند که در میان عامه معروف است: «برای میمون می رقص»^(۲)

نامه سوم تازی ابکارالافکار، از جانب انوشیروان خوارزمشاه، باین قاضی القضاة نوشته شده، و در آن، لقب (فخر الدین) برای وی یاد شده که معلوم نیست لقب رسمی او بوده یا عنوان احترامی است که در نامه آمده است.

در این نامه، اشاره شده است که خبر رسیده است که در این روزها گرفتاری برای قاضی القضاة پیش آمده، سپس خبر آورده اند که رفع گرفتاری شده، و قاضی، از ورطه، رهائی یافته، و این پیش آمد از قدر وی نکسته، بلکه بر خلوص و صفای او افزوده است. (حدس زده میشود گرفتاری دیوانی بوده است).

(۱) کامل ابن اثیر ج ۱۱ ص ۲۹.

(۲) قوآت الوفیات ج ۲ ص ۶۲۱-۶۲۲.

دریابان نامه، یکی از صلحانها، که عازم مکه بوده است، بقاضی القضاة سفارش میکند، که مورد توجه و عنایت خویش قرار دهد.

(۲۸)

بهاء الدین الزینبی

شرف الدین، یا، بهاء الدین، علی بن طراد الزینبی، وزیر الزاهد^۱ بالله بود، و چون وی، در سال ۵۳۰ هجری، از سلطان محمود سلجوقی بگریخت، بصوابدید زینبی، ائمتنی بالله بخلافت برداشته شد، و او، همچنان، وزارت این خلیفه نیز، باقی بود تا سال ۵۳۴، که میان ایشان منافرتی پدید آمد.

سبب این بود که هر چه خلیفه دستور میداد وزیر بر آن اعتراض میکرد. خلیفه از این امر بستوه آمد و بیزار می نمود. وزیر خشمگین شد. سپس بیمناک گشت و بخانه سلطان محمود پناه برد.

خلیفه بسوی وی فرستاد که بار گردد و بکار خویش بپردازد. تن در نداد. نامه های دیوان بنام وی صادر میشد، و قاضی القضاة (زینبی) که پسر عموی او بود بنیابت وی گماشته شد. تاپس از تبادل پیام، میان خلیفه و سلطان، خلیفه باعزل زینبی موافقت کرد. پس نام وی از نامه ها بر افتاد، و همچنان در خانه سلطان بماء^۲، و قاضی القضاة زینبی نیز از نیابت افتاد، و سدیدالدین اباری بنیابت وزارت گماشته شد.

علی بن طراد، تا هنگامیکه بر سر کار بود، باقتدار وزارت میرانده در سال ۵۳۱

که فاطمه، خواهر سلطان محمود سلجوقی، بنکاح خلیفه درآمد، و وکیل سلطان در گزینش، وزارت خلیفه را داشت.

پس از عزل علی بن طراد، أبوالمظفر، عون الدین، یحیی بن هبیره، وزارت رسید و او، تا سال ۵۵۵ که مقتفی باقی در گذشته، همچنان، در وزارت بود است^(۱).

لقب این طراد، در نامه دوم نازی بیکار^۳ الأتکار، بهاهالدین آمده است، اما این اثر، شرف الدین ذکر کرده است بوضوح میرسد بهاهالدین صحیح است، و اشتباه در ذکر عنوان شرف الدین، ناشی از این است که وزیر سلف او، ابو شروان، این لقب را داشته، و بهنگام ظل عنوان وزیر مقتدر از کتابی بکتاب دیگر، این اشتباه، برای این اثر، و یا کسی که گفتار وی مأخذ او بوده، دست داده است.

باری، نامه دوم بیکار، چنانکه گفته شد، سراجت دارد که از برای وزیر بهاهالدین نوشته شده است، و باید مقصود همین ابن طراد باشد؛ چه، خلف او، عون الدین لقب داشته، و بعد است که بکنفر دولقب دینی داشته باشد.

در این نامه، اسم یکی از رجال دولت خود را، که عازم مکه بوده، بوزیر معرفی میکند، و از او میخواهد که او را مورد لطف خویش قرار دهد. اما، نامه های سوم و چهارم نازی عرائس نیز، بوزیر ائمتنی بالله میباشد. پس مسلم است که پس از سال ۵۳۰، که ائمتنی بالله بخلافت رسیده، صادر شده است. اما اینکه پیش از سال ۵۳۴ بوده، و طرف آن ابن طراد وزیر میباشد، پاپس از آن سال بوده، و طرف (این هبیره) میباشد، معلوم نیست؛ چه، نه نامی از طرف برده، و نه قرینهای بر تعیین آن مه جود میباشد.

(۱) کامل ابن اثیر ج ۱۱ حوادث سالهای ۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵. ولی، در نسخه کامل ابن اثیر (چاپ مصر) درباره نام و لقب (ابن هبیره) وزیر، در جاهای مختلف اختلافاتی دیده میشود، و مستط از مجموع آنها، همان است که یاد کردیم.

در این دو نامه ، پس از تجلیل و ستایش وزیر ، و اظهار خلوص ، متذکر میشود که نامه ای نیز برای مقام خلافت دارد ، و استعای تقدیم آنرا بخلیفه مینماید . و میتوان احتفال داد که نامه های ضمیمه ، همان دو نامه اول و دوم نازی عرائس باشد ، که هر يك بضمیمه یکی از نامه ها فرستاده شده است .

(۲۹)

سَدِيدُ الدِّينِ

سَدِيدُ الدِّينِ بن نصر حائمی از علمای معاصر رشید بوده است . رشید ، بدرخواست وی ، تفصیل مناظرهای را که میان او و (قاضی یعقوب چندی) ، شاگرد زمخشری ، درباره بعض مسائل ادبی تفسیر کشف در گرفته بوده ، در ضمن نامه ای از برای وی فرستاده ^(۱) ، بوی سفارش میکند که مبادا آنرا فاش کند . نام وی در کتب تاریخ و رجال دیده نشد .

(۳۰)

سلطان سلیمان

سلطان معظم ، غیاثُ الدِّینِ وَ الدِّینِ ، ابوشجاع ، سلیمان بن محمد بن ملک شاه

(۱) رجوع شود بر رسائل البلاغ ص ۲۹۶ و صفحه ۱۸۹ این کتاب .

هشتمین پادشاه از سلجوقیان عراق است . القاب وی در نامه های (۲-۱) ضمیمه نسخه عرائس چنین آمده است ، و این موافق است با آنچه ابن اثیر گفته : « لَقِبَ الْقَابِ أَيْبُو ؛ يَغِيَاثُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ ... » اما داوودی ، لقب و کنیت او را چنین آورده است : « أَلْسُلْطَانُ ، مُبْتَذَلُ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ ، أَبُو الْخَرِثِ ... » و چون آنچه ابن اثیر آورده مطابق است با آنچه رشید که صاحب دیوان رسالت خورزم بوده آورده است ، شکی در صحت آن نماند .

سلطان سلیمان در سال ۵۱۱ متولد گشت و در سال ۵۵۵ ، که برادر زاده اش ، سلطان محمد بن محمود در گذشت ، باستصواب امرای دولت سلجوقی عراق ، از موصل خوانده شد و در همدان ، که این زمان مقر پادشاهی سلجوقیان عراق بود ، بر تخت نشست .

اما پادشاهی او دیرزی نپائید ، و پس از ششماه و اندی ، امرای دولت ، برادرزاده وی ، ارسلان بن طغرل بن محمد را بر تخت نشاندیدند او را محبوس کردند تا در سال ۵۵۶ در گذشت . درباره علت مرگ او ، که طبیعی مرده ، یا مسموم ، و یا خفه شد است ، روایات مختلف است .

وی پادشاهی بود ، از جهت روزگار ، بی اقبال ، و از طبع خود بی ثبات ؛ با آنکه بیوسته در تلاش پادشاهی بود سرانجام کلی برنگرفت . چه ، در زمان برادر خود ، مسعود بن محمد ، بسوابد پندامرا ، بزندان افتاد . پس از هفت سال ، در زمان برادرزاده اش ، ملک شاه بن محمود ، از زندان گریخت ، و بیاری جمعی از امرای دعوی پادشاهی کرد ، پس از چند ماه دیگر ، که دوران پادشاهی محمد بن محمود رسیده بود ، وی پیروز شده بر تخت نشست اما خود ، وحشت زده ، بی سببی ، تخت را گذشت و با سفهان ، و از آنجا ببنفاد گریخت . بدین مناسبت ، به أَمَلِكُ الْمُسْتَجِيرِ مُلْكُ كَشْتِ از خلیفه مدد گرفته

بار دیگر بمراق ناخت، اما کاری از پیش نبرد و بموصل گریخت. تا پس از مرگ برادرزادگان، او را بهمدان آوردند و بر تخت نشاندند.

ازسوه تدبیری، امرای کلردان و لایق سلجوقی از او بیزار و نگران شدند، و از طرفی، امیر مقتدر و منتقد، اتابک، ایلدگر، والی آذربایجان، چون بهنگام تاجگذاری وی، ولایت عهد را برای پسر خوانده خود، ارسلان بن طغرل بن محمد، گرفته بود بی میل بود که هر چه زودتر زمینه پادشاهی او فراهم گردد. سلطان سلیمان، خود نیز، چون از کنگاش امریان خبر یافت، بجای آنکه تدبیری بیندیشد و پایداری کند، مانند همیشه، سستی نمود، و قن در داد تا گرفتار شد.

ازشمرای بزرگ، سید حسن اشرف، و انوری، او را ستوده اند.

خلاصه مفاد نامه اول ضمیمه نسخه عرائس، که از خوارزم باین پادشاه نوشته شده، اینستکه متمدی که فرستاده اند باین سبب مدت اقامتش طولانی شد که چون رسولای ازخراسان رسیده بودند خواستیم تا او از تفصیل منکرات با ایشان اطلاع حاصل کند، سپس بخدمت باز گردد. (۱)

درنامه دوم، شفاعت کسانی را می کند که مورد خشم غیاث الدین قرار گرفته اند، و از وی می خواهد که ایشان را بخوارزم فرستد، تا او ایشان را ادب و نگاهداری کند. دور نیست که مقصود اینانج، و امرای همدستان وی باشند که عاقبت، در زمان پادشاهی جانشین این پادشاه، سلطان ارسلان، بخوارزمشاه پناهنده شدند. (۲)

اگر این درنامه درتوبت دوم پادشاهی سلطان سلیمان صادر شده باشد یقین است که در دوره ایل ارسلان، و آغاز پادشاهی او بوده است، نه اتسز. چه، منبیه پادشاهی

(۱) رجوع شود صفحه ۹۸ این کتاب.

(۲) رجوع شود صفحه ۱۰۱ این کتاب.

سلیمان، درتوبت دوم، سال ۵۵۵ بوده، و اتسز بسال ۵۵۱ وفات کرده بود.

بشایر این، اگر این منقشات نیز، چنانکه نسبت داده شده، بقلم رشید نوشته شده باشد معلوم میشود که وی، در اوائل عهد ایل ارسلان، مدتی همچنان، در خدمت دیوان بوده است. (۱)

(۳۱)

سلطان سنجر

مُعز الدین، أَبُو الحَرِث، سَنَجَرُ بْنُ مَلِكْشَاهِ بْنِ أَلْبِ أَرْسَلَانَ

سلجوقی، که عنوان وی را در عهد خودش (سلطان اعظم) می آورده اند، در سال ۴۷۹، در سنجاو، از شهرهای جزیره، متولد گشت.

سنجر، در عهد برادرش، بر کیارق، در حدود سال ۴۹۱، از قبل وی، بحکومت خراسان منصوب گردید. چون بر کیارق در گذشت، و برادر دیگر وی، محمد، پادشاهی رسید، سنجر بولایت عهد او معین شد، و تا سال ۵۱۱، که برادرش، محمد در گذشت، یعنی مدت بیست سال، همچنان با اقتدار، بر خراسان حکومت میکرد و عنوان ملک داشت.

پس از فوت سلطان محمد بسال ۵۱۱، سنجر پادشاهی برآمد. در این سال، سنجر بمراق رفت، محمود بن محمد، ببحر يك بعضی امرای، با وی جنگید، و شکست خورده باستان گریخت. سر انجام، بمیانجگیری بعضی اعیان دولت، خود، از در اطاعت

(۱) رجوع شود صفحه ۱۷۱ این کتاب.

درآمد، صلح کرد، و از قبل سنجر، بنیاب سلطنت در عراق منصوب گردید.

در سال ۵۲۴، برای سرکوبی طمغاج خان، عازم ماوراءالنهر شد، و در سال ۵۲۹، برای سرکوبی بهرامشاه، بغزه رفت، و او را با جکدارخویش نمود. در سال ۵۳۹، برای سرکوبی ائمز، بغوازم لشکر کشید و بی نتیجه بازگشت. در سال ۵۳۹، با سپاهی کران، بچنگه ختائیان رفت، و بیرون سمرقند، در محلی بنام (قلوان)، شکستی عظیم خورد که بسیاری از لشکریان و سرداران وی کشته شدند و خود فرار کرد. در این اوان، ائمز، که گویا خود، ختائیان را بس کشی برانگیخته و سنجر را بدیشان گرفتار ساخته بود، از فرصت استفاده کرده بغراسان تاخت و بلخ را غارت کرد. سنجر بار دیگر، در سال ۵۴۲، بغوازم حمله برد، و باز صلح کونعای بمیان آمد و بی نتیجه بازگشت. پس از آن، مدتی، بجمع سپاه، و سامان دادن کلر خویش مشغول بود تا در سال ۵۴۳ بمقر حکومت سلجوقیان عراق، (ری)، رفت، و برادر زاده اش، مسعود بن محمد، که در این اوان حکومت عراق را داشت، از بغداد بنیامت شتافت، و سنجر، با حضور وی، بار داد، و اعیان دولت خراسان را بحضور پذیرفت، و در اینجا، سر بریده سوری، سردار غوریان، باهدایائی از طرف بهرامشاه، بوی رسید پس از یکسال دیگر، حسین بن حسین، از سران غوریان، در نواحی فیروز کوه (تزدیکی غزنه)، کلش بالا گرفت، و هرات را متصرف شده بغراسان تاخت، و در بلخ، غزان بار بیوستند، ولی سنجر او را شکست داده از طرف خود بحکومت فیروز کوه منصوب نمود.

در پایان سال ۵۴۳، حادثه غزان برپا شد. این طایفه از ترکان مهاجر ماوراءالنهر، که درختلان، از توابع بلخ، چرخاور داشتند، سالی چهار هزار گوسفند، برای مطیع سلطان، بغواسالار میدادند. بر اثر توقعهای نابجا، و مظالم عامل خاسالار،

بترآمدند و او را کشتند بترک قماج، صاحب اقطاع بلخ، و مؤیدای ایهه، سلطان چنگک ایشان رفت. غزان از در سلیم وطاعت درآمدند. سلطان پذیرفت. چنگک در گرفت. سرانجام، غزان پیرو شدند. سنجر را دستگیر کرده بمرو (بایبخت) آوردند. مقام او را در اختیار خویش گرفته بنام او و بکلم خویش سلطنت راندد.

در این حادثه، مرو، ویشابور، و بسیاری از شهرهای آباد خراسان، چنان ویران شد، و از هر طبقه مردم، حتی از علمای بزرگ و مشایخ طریقت، چندان کشته شدند که مانند آن جز در قنقه مغول یاد نشده است.

سلطان سنجر دوسال، بدیشان، گرفتار غزان بود، تا بتدبیر امرای خود از چنگک ایشان رهائی یافت. آثار پنج روز کار، ویریشانی ملک، و علت پیری، اورا چندان فرصت نداد، و بسال ۵۵۲، پس از بیست سال نیابت سلطنت در خراسان، و چهل و یکسال سلطنت در سراسر قلمرو حکومت ملکشاه، بسن هفتادسالگی، در گذشت، و او را در قبهای، که خود بنام دارالآخره ساخته بود، دفن کردند. تا پس از یکسال دیگر از مرگ وی، جز در بغداد، در همه جا، خطبه بنام او میکردند.

سنجر، با اتفاق مورخان، و بشهادت سرگنشت وی، مردی بی کمونش، دادگر با کدل، با گنشت، و بدبندار بوده است. اما امرای ناپاک او از ایا کملی و ترمی اوستفاده کرده، بر مردم ستم میکردند، و قنقه غزان، خود، از آثار همین بیدادگرهای عمال او بوده است.^(۱)

نامه های اول، و دوم، و سوم فارسی عرائس را، ائمز، پانشاه رشید، از خراسان، هنگامیکه بانوافق محمودخان و امرای اطراف برای دفع قنقه غزان بانامان آمده و در سلسلوقف کرده، سپس از رهائی سنجر آگاه شده، بوی نوشته است. نامه سوم پاسبان

(۱) در این باره برامة الصدور راوندی مراجعه شود.

نامهٔ سنجر است، و دو دیگر، تهنیت خلاص او و کسب تکلیف؛ که هم درخراسان بمالد، یا باز گردد، و یا بخدمت شتابد؟ درضمن نامه های (۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲ فارسی عرائس) نیز، از سلطان سنجر یاد شده است؛ زیرا، این نامه ها، همه، بمناسبت همین مطلب بمحمودخان، و امرای اطراف، و هم بطوطی بن اسحاق، سردار غزان، نوشته شده است. و نیز، درضمن نامهٔ (دهم ابکگر) که از جانب خود رشید بیکی از اعیان دولت سنجر نوشته شده سفارش دوتن رامیکند که از خوارزم (معلوم نیست برای چه کار) بخراسان رفته اند و باید بخدمت سنجر رسند و بار گردند.^(۸)

(۳۱)

سلطان شاه

سلطان شاه پسر کوچکتر ایل ارسلان، و ولیمهد وی بود چون در سال ۵۶۵^(۹) ایل ارسلان در خوارزم در گذشت وی بجای پدربخت اشست، و مادارش، ملکه ترکان بشدبیرمملك پرداخت. برادر بزرگتر وی، تکش، در جند بود، او را طلبیده، ابا کرد و از خان ختائیان مدد گرفته بر خوارزم تاخت. چون بخوارزم نزدیک شد سلطان شاه و مادارش گریختند، و تکش، در سال ۵۶۸، بخوارزم درآمد و بر تخت نشست.

(۱) رجوع شود بمسئله های ۸۶-۱۰۱-۱۸-۲۱-۲۳-۲۵-۲۷-۲۹ این کتاب.

(۲) درباره سال و نوات ایل ارسلان، روایات، و همچنین نسخه های کتب اختلاف دارند. در بعضی ۵۶۰، در برخی ۵۶۵، در بعضی دیگر ۵۶۷ آمده است. روایت دوم صحیح تر بنظر می آید، و مرحوم علامه قزوینی نیز، آنرا اختیار کرده است. رجوع شود بجلد اول جهانگشا و تعلیقات علامه قزوینی بر آن.

سلطان شاه و مادارش بملك مؤید، درخراسان، پناه بردند، و با لشگری که از وی مدد گرفته بودند، عزیمت خوارزم نمود، و در راه، از تکش شکست خورد. باردیگر، بالشگری که از غیاث الدین غوری مدد گرفته بود، بر خوارزم تاخت، و باز شکست خورده بخراسان رفت، و سرخی را از ملك دینار غزی بگرفت، و در سال ۵۷۶، متصرفات طغان شاه را نیز متصرف شد و بر طوس و نواحی دیگر دست یافت. بار دیگر، در سال ۵۸۲ که تکش از خوارزم بخراسان آمد، سلطان شاه عزم خوارزم کرد، و باز شکست خورد.

تسال ۵۸۵، این کشمکش و ببرد دو برادر، بر دو ناحیه خوارزم و خراسان، دوام داشت؛ نه تکش بر خراسان مسلط میشد، نه سلطان شاه بر خوارزم دست می یافت. در ایشال، که تکش بخراسان آمده بود دو برادر آشتی کردند، و خوارزم شاه چند شهر، از جمله، جام و با خرز را به برادر خود، سلطان شاه گذاشت و خود، در مرز اررادگان طوس، بر تخت نشست.^(۱)

باردیگر، از یکدیگر مکه شدند، و تکش در سال ۵۸۶ بر خراسان تاخت، و سرخی را، که مرکز خزائن و اموال برادر بود، متصرف شد، و اموال او را غارت کرد و باز صلح کردند.

باردیگر، در حدود سال ۵۸۸، که تکش بنخواست قتلغ اینانج برای جنگه با طغرل عراق رفته بود، سلطان شاه از غیبت او استفاده کرده بر خوارزم تاخت. هنوز بخوارزم نرسیده خبر مراجعت برادر را شنید و باز گشت، و تکش بخوارزم رفت.

در این اوان، پیامهای صلح در میان بود که کوتوال سرخی، بدرالدین جعفر،

(۱) مقصود از این تخت نشستن نشان دادن استقرار و تسکن پادشاهی او بر خراسان بوده، و اگر نه جلوس وی بر تخت خوارزمشاهی، در سال ۵۶۸ بوده است چنانکه گذشت.

بسیب وحشی که از سلطان‌شاه در دلش راه یافته بود، یکی بنزد یکش فرستاده تسلیم قلعه را پیشنهاد وی کرد. و چون تکش نزدیک شد کلیدهای قلعه مخزن آنه‌های سلطان‌شاه را تسلیم وی نمود. سلطان‌شاه، از اندوه این حادثه در روز بعد، بسال ۵۸۹ در گذشت و همهٔ ممتلكات وی، بی معارض، بتصرف تکش در آمد.

چنانکه ملاحظه شد، سلطان‌شاه در حدود شمال بر تخت خوارزمشاهی مستقر بوده^(۱)، و از آن پس نیز، مدت بیست و یکسال، در بعضی نواحی خراسان باستقلال حکومت می‌راند، و در این مدت، همواره، هوای تخت و تاج خوارزمشاهی را بر سر داشته است. از رشید، شمری در ستایش این پادشاه دیده نمی‌شود، چه، دوران پادشاهی وی مقارن با اوایل پیری و اعتزال رشید بوده است، اما، این پنج رسالهٔ مختصر، از رشید، بنام او است:

۱- تُحَفُّهُ الصِّدِّيقِ إِلَى الصِّدِّيقِ، مِنْ كَلَامِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ.

۲- فَصْلُ الْخِطَابِ، مِنْ كَلَامِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ.

۳- أَسْئَلُ اللَّهَ فَاِنَّ، مِنْ كَلَامِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانٍ.

۴- مَطْلُوبُ كُلِّ طَالِبٍ، مِنْ كَلَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

۵- عُرْدُ الْأَقْوَالِ وَ دُرُّ الْأَمْثَالِ.

(۱) عجب اینستکه مرحوم اقبال این دوره را، که دوران پادشاهی بزرگ اوست، (و باختلاف روایات درباره تاریخ وفات ایل ارسلان، بین ۸ تا یکسال مردد است) بحساب نیلورده، و مدت سلطنت او را از سال ۵۶۸ سال ۵۸۹ دانسته است. (رجوع شود بقدمت اقبال بر حدائق، ص ۵۰).

هر گاه ثابت شود که این رساله‌ها بنام سلطان‌شاه بوده^(۱) قطعاً مربوط بهمان سالهای اول سلطنت او است (از سال ۵۶۵ تا سال ۵۶۸) که در خوارزم مستقر بود.

(۳۲)

شَرَفُ الدِّينِ

از جملهٔ ممدوحان رشیده، شَرَفُ الدِّينِ، مُعِينُ الْإِسْلَامِ است. در این عهد، دو کس از خراسان، بنام شَرَفُ الدِّينِ شناخته شده که محتمل است ممدوح رشید یکی از آنها باشد:

یکی إمام، شَرَفُ الدِّينِ مَسْعُودِي، از اکابر علمای بخارا، که معاصر عوفی، مؤلف لبابُ الْأَلْبَابِ، بوده، و لقب فخر الدین نیز، گویا داشته است^(۲). وی، با آنکه از علمای بزرگ بوده، گاه بگناه، شعر نیز می‌گفته است^(۳).

دیگری، شَرَفُ الدِّينِ، عَلِيُّ بْنِ أَبِي أَلْقَاسِمِ السَّاعِدِي، قاضی یشابور، که در سال ۵۵۴ در یشابور در گذشت است^(۴).

در دیوان رشید، در مدح شَرَفُ الدِّينِ، مُعِينُ الْإِسْلَامِ، ترجیح بندی آمده

(۱) رجوع شود بقدمت این کتاب (فصل مربوط با تاز رشید الدین).

(۲) هرچند بعید بنظر می‌رسد که یکسفر دو لقب دینی داده شده باشد.

(۳) لباب الالباب ج ۲ ص ۱۶۳.

(۴) کامل ابن اثیر، ج ۱۱ وقایع سال ۵۵۴.

است که بدین بیت آغاز می‌کردد:

عفت از آب آذر انگیزد

لطف از خاک عنبر انگیزد

و ترجیح همه بندها اینست:

آنکه چشم و چراغ ایام است

شرف الدین، معین الإسلام است

و ابیات آخریندها، که بداهها از غزل بمدح ممدوح تخلص کرده است اینها است:

خاصه چون خاطر ممدوح تو

مدحت صدر کشور انگیزد

هر چه اندوه تو بکست زمن

صدر نیکو سیر بیفزاید

چند از این عشق، مدح صدر جهان

کند آنکو سخن گذاری کرد

چنانکه در ابیات تخلص ملاحظه میشود، ممدوح از صدور یعنی وزراء، یا

همپایگان ایشان بود است.

(۳۳)

شکار بک

چنانکه در ضمن نامه هفتم ضمیمه عرائس آمده است، وی، بر سالت از طرف جانشین

سنجر، محمود، بسوی ائسز آمده، و حدس زده میشود که از امرای او بود است^(۱)

(۱) رجوع شود بصفحه (۱۱۱) این کتاب.

(۳۴)

شمس الدین

جمالُ الملک، شمسُ الدَّوْلَةِ، وَ الدِّین - دورقمه اول و دوم تازی عرائس بنام

او است، که رشید از جانب خود نوشته، و در رقمه اول عنوان را چنین آورده است:

«این رقمه، در شکر مکالم مجلس عالی عالی خداوندی، شمسُ الدَّوْلَةِ وَ الدِّین، سیدُ

أمرای الشَّرْقِ وَ الْقَرْبِ، دَامَ دَوْلَتُهُ، نویسد.»

در این دو نامه، رشید شکر امام شمسُ الدِّین را نموده، و در رقمه اول، تصریح

میکند که امام وی باندازماست که او را از مدح دیگران، و از مسافرت بلدان بی نیاز

داشته است.

و نیز مجموعه (عرائس الخواطر) را بنام او گرد آورده و در آغاز آن گوید:

«چنین گوید مؤلف این مقالات، و مصنف این رسالات، خواجه، امام، أُجَلِّ (۱)

(۱) گویا این کلمه نیز، مانند امام، و خواجه، از عنوانهای رسمی بوده است که

بعض صاحبان مقامات عالی علمی، سیاسی، داده میشده است. و بهین دلیل، در بعض موارد،

بجای آنکه بر سیل وصف پس از اسم با حفت دیگر ذکر شود. قبلاً آورده شده است. (رجوع شود

بآغاز صفحه های ۹۹-۵۱) بنا بر این، ذکر آن در این مورد (اگر بقلم ناسخان افزوده نشده باشد)

بگم خود رشید، درباره خودش، خود ستایی نیست، بلکه از برای آنکه همه القاب عنوانهای

رسمی خود را ذکر کرده باشد، بذکر این کلمه، و کلمات دیگر از قبیل: خواجه، امام،

سد الإسلام، ملک الکتاب، ذوالبیاتین، مبادرت کرده است.

رَشِيدُ الدِّينِ ، سَعْدُ الْإِسْلَامِ ، مَلِكُ الْكُتَّابِ ، ذُو الْبَيِّنَاتِ ، مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَلِيلِ الْعَمَرِيِّ ، جَمَلَ اللهُ التَّوْفِيقَ رَفِيقَهُ وَهَسَلَ فِي الْخَيْرَاتِ طَرِيقَهُ ،
 که چون درگاه ميمون ، و بارگاه همایون خوانود ، و لِيْلِ النِّعَمِ ، شَمْسُ الدَّوْلَةِ
 وَ الدِّينِ ، تَاجُ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ ، سَيِّدُ أَمْرَاءِ الشَّرْقِ وَ الْقَرْبِ ، صَدْرُ
 خَوَارِزْمٍ وَ خُرَاسَانَ ، أَبُو الْفَتْحِ ، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْحَجِيِّ ، أَدَامَ اللهُ جَلَالَه
 وَ ضَاعَفَ إِقْبَالَه ، منبع مکارم ، و مههد فواضل ، و مقصد افاضل بود ، و هر که بر
 جانزه وفاء آن درگاه رفت مادهٔ جفاه روزگار او بریده گشت ، و هر که قدم در دایرهٔ
 و لاء آن بارگاه نهاد از نائرهٔ بلاه آسمان خلاص یافت ، و اشرافی که در سلک آن خدمت
 منتظم بودند ، و بسمت طاعت آن حضرت ششم ، بیوسته ، در مجلس عالی آن خوانود ،
 زَادَهُ اللهُ عِلْمًا ، بنات فکر مرا ، جلوه میکردند ، و نیتان سحر مرا ، عرضه مینامند ،
 و آراء مشرقه او را ، لَزَا لَتْ مُشْرِقَةً ، در استیلاء محفوظات ، و استهداء ملفوظات من
 داعب میکردند ، و واجب دینم ، و از لوازم خدمت ، و مراسم طاعت شناختم این
 کتاب جمع کردن ... (۱)

چنانکه از این دیباچه برمی آید ، نام و نسب و کنیت این وزیر (أبو الفتح ،
 علی بن مُختد) بوده است .

در دیوان رشید ، قصائد بسیار در ستایش وی میشود ؛ از جمله ، یکی باین مطلع :
 جمالُ أَمَلِكْ ، شَمْسُ الدِّينِ ، جِهَانِيْ هِيَ
 که از هر اعمتی او را نشانی است

(۱) رجوع شود بصفحه ۲ این کتاب .

و گویا در این ابیات ، که در بیان آورده است ، تلویحی است باینکه شمس الدوله
 بوی بی لطف شده بوده است .

بصدور آمام جوینسی عزت که شخصم از حوادث درهوانیت
 بحر سوسود ، حاشا ، هر زمانی مرا از چرخ ، گوناگون زبانی است

* *

کنم جانرا فدای خدمت تو خود اندر دست من امروز جانیت
 نخواهی اینک اهل فضل گویند فلان در سایهٔ جاه فلانی است ؟
 دو عاقل را بهم تا اتفاقی است ، در کو کبیراً بهم تا اقترایست
 مبدا جز بکام تو هر آنجا که در اطراف عالم کمرانی است
 قصیدهٔ دیگر باین مطلع آغاز میگردد .

هست ایام شمس دین نوزوز هست بر کامها دلش پیروز
 و نیز قصائد و قطعه‌های بسیار در ستایش او ساخته که در نسخه‌های دیوان ضبط
 شده است . این شمس الدین ، چنانکه از نامه‌ها و اشعار رشید برمی آید ، محققاً وزیر
 اتنژ بوده است .

شمس الدین نامی نیز ، در نامهٔ ۲۳ فارسی عرائس ، در ضمن نامهٔ خرقی ، (بمعنوان
 خواجه ، امام ، شمس) نام برده شده ، و چنانکه برمی آید از کسان خرقی بوده است
 ولی ، چنانکه در نامه تصریح شده ، وی از حضرت مرو (در بار سلجوقیان) بر معاملات
 (عالیات) آموه به حواله داشته است (۱) ، و از عنوان امام برمی آید که وی از دانشمندان
 و ائمهٔ عصر خود بوده است . بمرحال ، معلوم است که وی غیر از این شمس اله بن ،

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۶ این کتاب .

ممدوح رشید است که کتاب عرائس را هم بنام او گرد آورده است.

نکته دیگر اینکه در بعض نسخه ها، قصیدهای آمده است که در بالای آن نوشته شده: «وَكَلَهُ يَنْدَحُ نِظَامَ الْمَلِكِ». ومطلع آن اینست:

مراست عشقی با تو، فتاده لم یرکی
غزل بنام تو گویم، که درخورغزلی
ویس ازتغزل بوسف معشوق، بدینسان بمدح ممدوح تخلص کرده است:

بنازد خوبی، چنانکه مجد و شرف
شمس الدین، امیر، محمد بن علی^(۱)
اجل، نظام معالی، نظام ملت و ملک،
که او است خسرو آفاق راضی و ولی

کریم طبع بزرگی، که فرع خدمت او است

کرامت ابدی و سمادت ازلی^(۲)

چنانکه ملاحظه میشود، درتخلص، نام و نسب و لقب شمس الدین، بصراحت، آمده است. باینحال، بصرف اینکه درتوصیف وی گفته است نظام ملت و ملک، ناسخان آنرا درمدح نظام الملک نداشته، و چنین عنوانی برای آن نوشته اند. درصورتیکه ممکن است اصل آنها (جمال ملت و ملک بوده است) که از جهت عدم تکرار نامتناسب یک کلمه در یک مصرع، نیز مناسبتر بنظر میرسد، و دراینصورت، وصف احترام او بالقب اختصاصی وی نیز متناسب میگردد.

ضمناً متذکر میگردد که نظام الملک لقب مسعود بن علی، وزیر تکش ارسلان خوارزمشاه بوده، که درسال ۵۹۶ هجری بک تکش، بعضی فدائیان او را کشتند^(۳).

(۱) در نسخه چین آمده است.

(۲) دیوان رشید و ملوط، نسخه محتم السلطنه، ص ۱۰۴.

(۳) رجوع شود به صفحه ۳۹۰ راحة الصدور وحاشیه اقبال بر آن، و صفحه ۳۲ جلد دوم جهانگشا و حاشیه ترویجی بر آن.

(۳۵)

صدرالائمه خطیب خوارزم

نامه ششم تازی عرائس، بعنوان (امام، صدرالائمه، خطیب خوارزم) نوشته شده است. چنانکه از عنوان (خطیب خوارزم) برمیآید، وی امام جامع خوارزم بوده است^(۱) و عنوان صدرالائمه معلوم نیست لقب رسمی او بوده، با عنوان احترامی است که رشید برای او ذکر کرده است. بهرحال، چنین کسی از کتب تاریخ و رجال شناخته نشد.

رشید، درضمن این نامه، پس از ستایش امام، کسی را بوی معرفی میکند، و از او میخواهد که برفع گرفتاری وی اهتمام کند.

و نیز، درضمن نامه پنجم تازی عرائس، نام وی بعنوان (صدرالائمه) رفته است درین نامه، که بوالی اصفهان، و گویا از جانب خود رشید نوشته شده است، رشید تذکر میگرد که، از هنگامیکه صدرالائمه، در مراجعت از سفر حجاز، از اصفهان عبور کرده، ذکر خیر والی را داشته، و اکنون نیز، نامه را که ازوالی برای او رسیده

(۱) امامت جامع را که مقامی رسمی بوده، و از قبل پادشاه باشفاس داده میشده است خطبات مینامیدند، و چنین امامی را خطیب میگفتند. وجه تسمیه آن، بهخطبات؛ این است که، امام جامع؛ پیش از شروع بناز، بنام خلیفه بشداد و پادشاه خطبه میگردد است. نامه پانزدهم فارسی عرائس که در (تقلید خطبات) و برای تمیین امام جامع خوارزم صادر شده، آداب امامت جامع را که بر اساس احکام اسلامی است، بتفصیل بصورت تذکره بنام جدید الانتصاب (که معتدل است همین صدرالائمه بوده باشد) بیان کرده و قابل استفاده است. رجوع شود به صفحه ۳۲ این کتاب.

بوی نشان میدهد که والی از صدر خواسته است که واسطه شود تا رشید با وی رابطه
مکتب برقرار کند، و او نیز از این امر خوشحالی نموده است.

(۳۶)

امام، شمس الدین، صدر جهان

امام، شمس الدین، صدر جهان، محدّد بن عمر بن عبد العزیز بن رمازه،
نوه امام بُرهان، عبد العزیز است. وی نیز، مانند سایر بزرگان خانواده خود، در عهد
خویش، رئیس بخارا بوده، و در سال ۵۵۹ غارت نرکان قرق را بر بخارا، یلطانة الجبل
بتأخیر انداخته است. سوزنی، درباره او، مدائح بسیار گفته است. از جمله، قصیده
ایست باین مطلع:

شاه جهان بسدر جهان شاد و خرم است / جاوید بساد شاه بشادی و خرمی (۱)

نامه ۱۷ ضمیمه نسخه عرائس را رشید الدین طوطا، ببخارا، بوی نوشته است
و عنوان آن این است (خواجه، امام کبیر، بُرهان الدین، صدر جهان، آدم الله علامه).
هر چند، برهان الدین لقب جدّ وی بوده، اما، بنظر میرسد که در این عهد، عنوان
برهان الدین لقب عامّ مفتیان و قضاة بوده است. مانند عنوان حجة الاسلام، آیه الله،
شریعتدار، و مانند آنها، که در عصر ما معمول است. زیرا، همین عنوان، برای دیگران

(۱) حواشی چهارمقاله عروضی ص ۱۶۶.

از ائمه آن عصر، نیز، در کتب تاریخ و رجال دیده میشود که از آنجمله است قاضی،
بُرهان الدین، ابوالقاسم، متوفی سال ۵۵۲ (۱).

از این نامه، چنین برمی آید که رشید از انقطاع خدمت دربار خوارزم رنجیده
خاطر شده، و صدر جهان را ازرنجیدگی خویش مطلع ساخته، و شاید نامه ای در این
باره باو نوشته و توقع واسطه داشته است، و صدر جهان او را در این باره تسلی داده است
اکنون، رشید، در این نامه، پس از مقدمات، از این که از انقطاع مجلس عالی (۲) رنجور
شده است، خویشتن را ممتنور میداند، بدو چیز: ۱- سی و اندسال سابقه خدمت در این
درگاه داشته است. ۲- مجلس عالی آفتابی است که جهان را روشن داشته، او نیز،
متوقع است که از پرتو آن بهره مند گردد (۳).

از مدت سی و اند سال سابقه خدمت، که یاد کرده، میتوان حدس زد که این
نامه در اواخر سلطنت ایل ارسلان (۵۵۲-۵۶۰) نوشته شده است، چه، میدانیم که
دوران پادشاهی آنسز همانا از سال ۵۲۲ تا سال ۵۵۱، یعنی بیست و نه سال بوده است،
و اگر فرض کنیم که از آغاز سلطنت او، بخدمت وی درآمدن باز مدت خدمت او تا پایان
سلطنت وی، به سی و اند سال نمیرسد، در صورتیکه از نامه برمی آید که آغاز پیوستن
او بخدمت آنسز، از سال ۵۲۴ بوده است، چه، میدو خدمت خود را، در نامه، چنین
تعیین میکند: «از آن عهد که خاقان شهید، محمّد بن سلیمان، را، سقی الله ثراه،
از قلمه سمرقند فرود آوردند، و بسوی حقله خراسان بردند». و لشکر کشی سنجر
بسمرقند، و دستگیری محمد بن سلیمان، و اعزام او به بلخ، در سال ۵۲۴ بوده است (۴).

(۱) کامل این اثر ج ۱۱ ص ۸۶.

(۲) مقصود دربار خوارزم است.

(۳) رجوع شود بصفحه ۱۳۴ این کتاب.

(۴) رجوع شود بصفحه ۱۶۶ این کتاب.

وین نان روز روز بمن هم میرسد تالظه لحظم نشود آن پرازعنا

* * *

عهدت بس دراز، که بنده بروزشب عهد وزارت تو همی خواست درعا
امیدش آنکه نافد فضلی، مگر بفضل کردد بیار گاه تو بازار او روا

* * *

اکنون بدانچه خواست همی بنده، بیش فضل،

ممت خدایرا، که رسانید مر مرا

وقت است ای نشانه امید اهل فضل

کلمید بنده را کند افضال تو وفا

رفته است حرمت من و خسته است جان من

از نوع نوع آفت و از گونه گون بلا

امروز نیست جز بعنایات صد تو

آن رفته را تلافی و آن خسته را شفا

سمعی بکن که یابم از این قهرها خلاص

لطفی بکن که کردم از این رنجها رها

بغزای حرمتم؛ که در آن باشدت ثواب

بگشای خاطر من؛ که از آن خیزد تننا^(۱)

و نیز قصیده‌های دیگر در مدح او ساخته است که اینک چند بیت از آن:

ای آنکه رخت بهار چین است رویم ز غم تو پسر ز چین است

(۱) دیوان رشید. نسخه ناینی. ص ۱۵.

(۳۷)

ضیاء الدین عراقی

ضیاء الدین عراقی بن جعفر وزیر، از جمله ممدوحان رشیداست. شرح حال وی از تواریخ و تراجم رجال بدست نیامد. اما، چنانکه از این قصیده رشید:

ای بر مراد رأی تو آیام را رضا بسته میان بطاعت فرمان تو قضا

برمی آید، او از وزرای اتسز خوارزمشاه بوده، و نام وی، قطعاً، عراقی بوده است که گوید:

هستت عراق نام ولیکن بمکرمت در جمله عراق و خراسان چو تو کجا؟

و چنانکه برمی آید، و نیز از وزارت رسیده بود است که رشید این چکمه را درباره او ساخته، و در ضمن آن، پیرشانحالی خویش را در برابر شرح داده از او باری مطلبند. چنانکه گوید:

بکتا است اعتقاد مرا اندر هوای تو، گر چه شده است پشت من از زبجهاد تو

من بیشوا، ولیک، بی باغ مدیح تو، چون عندلیب، هر نفسی نوزم تو

نی ای، که از جفای فلک خاطرم برقت؛ خاطر چنگوته ماند با سدمت جفا

* * *

مالی که سال سال بدست آید همی از نسان روز روز بیاید بسر مرا

از چین توله‌ای، ولیک، کوبت،
با روی تو، صد هزار چین است

* * *

در بای ملاحی تو، چونانک
در بای کرم ضیاء دین است
فرزانه عراق، آنکه گردون
بارفت قند او زمین است

آن عراق خاندانی بوده است، در خوارزم، بسیار قدیم، که از پیش از اسلام، بر آن نواحی، حکومت میکرده‌اند، و نامبردارانی از ایشان، پس از اسلام، تا اوائل قرن پنجم هجری، بوده‌اند. در آن اوان، این خاندان، بدست سلطان محمود، منقرض و متلاشی شده است. (۱) نادر بودن نام عراق این احتمال را بخاطر می‌آورد که شاید این ضیاء الدین از آن خاندان بوده، و برای احیاء نام جدش، این نام را بر وی گذارده‌اند.

(۳۸)

ضیاء الدین

از جملهٔ مددو جان رشید ضیاء الدین نامی است، که چنانکه از اشعار رشید برمی‌آید، از سادات بوده، و در بلخ اقامت داشته، و شاید اصلاً بلخی بوده‌است.

رشید در قصیده‌ای که باین مطلع آغاز میگردد:

فدای بلخ دل من، که روضهٔ ارم است
حریم او باهان، همچو بیضهٔ حرمت

(۱) رجوع شود بچهار مقالهٔ عروضی، صفحهٔ ۷۶، و حاشیهٔ قزوینی بر آن،

صفحهٔ ۲۴۷.

گوید:

چنین مفاخر، آن خطبهٔ را، بست ولیک
همه بجنب وجود ضیاء دین عدم است

پناه دودهٔ حیدر که از سیاست او
نفاخر عربست و تظاهر عجمست

* * *

ضیاء دین پیمبر. تو آن سرفرازی
که در صیغهٔ اقبال نام تو رقم است

* * *

منم که تا ز جناب تو دور ماللمتم
هر آن دمی که بر آرم، ندیم اولدم است

ز شوق مجلس و هجر توام دل و چشم
یکی عدیل تمب، دیگری ندیم تم است^(۱)

(۳۹)

طوطی بن اسحق

این مرد، که رشید، در نامهٔ فارسی ۱۲ عرائس، عنوان او را (امیر، سیاست‌سالار، ناصر الدوله و الدین، أبو شجاع، طوطی، بن اسحق) ذکر کرده است، یکی از سرداران غز بوده است.

ابن اثیر نام ویرا در ردیف چندتن دیگر از امرای غز: دینار، بختیار، یارسلان،

محمود، جعفر، آورده است، بی آنکه تعیین کند کدامیک مهتر ایشان بوده و خان

خانان محسوب میشده‌است. هر چند ایشان سازمان منظمی، که در آن، تقسیم مقامات

(۱) دیوان رشید. نسخهٔ مستحکم السلطنه. ص ۲۳۴.

و مناسب شده باشد ، نداشته‌اند که سمت و اختیارات هر یک از خانان را معین نماید ، با اینحال ، از این نامهٔ رشید ، میتوان دریافت که مهتر ایشان همین طوطی بوده‌است. (۱)

باری ، ایشان طائفه‌ای از ترکن ماوراء النهر بوده‌اند ، که از مدتها پیش از این اوان ، اسلام آورده ، و بر اثر اختلاف با ختائیان ، از آنجا رانده شده بغراسان آمده و در نواحی بلخ (که در آن اوان قطعاً الدین ، قماچ) بوده‌است ، مرتع گرفته‌اند. دأب ایشان ، هم در ماوراء النهر ، و هم در خراسان ، این بوده ، که هر چند گاهی ، با امیری از درساژ در می‌آمده‌اند ، و چون امیر یاخان یاسر جاری دیگر بر آدمی شوریده ، یا با وی بجنگ می‌پرداخته ، بوی پیوسته ، با امیر سابق می‌جنگیده‌اند. تا زمانی که غوریان ، بر داری علاء الدین ، ببلخ هجوم آوردند. غزان بسو گرویدند ، و چون قماچ ایشان را شکست داد درسد راندن غزان بر آمد ، و از اینجا ، فتنه‌ای برخاست که نایب نکت سنجر و جانشینان وی ، سلیمان‌شاه سلجوقی ، و محمود ابلک خان ، گردیده ، و سالها غراسان را گرفتار آشوب ساخت. این فتنه ، از سال ۵۴۸ ، آغاز گردید و تا حدود سال ۵۵۷ ، که محمود بن محمد بن بفراخان بدست آی آبه کشته شد ، همچنان ادامه داشت - از آن پس ، دیگر ، ذکری از ایشان نشده ، و شاید خود بخود دبالهٔ فساد ایشان قطع شده است.

آچه از تاریخ غزان بر می‌آید اینستکه ، ایشان مردمی جنگجو بودند ، اما همتی جز قتل ، و غارت ، و غنیمت بردن نداشتند ، و در خود ، لیاقت ملکداری را نمیدیدند از اینرو ، هیچگاه در سد حکومت مستقل بر نیامدند ، و همواره ، در پی امیر یا پادشاهی بودند ، که بنام او بجنگ و خونریزی و بفرمایند. شاید هم ، چنانکه

(۱) و نیز او ندی دوتن دیگر را از سرداران ایشان یاد کرده‌است: قرقود. طوطی.

رجوع شود بکتاب راحة الصدور. ص ۱۸۳.

از گفته‌های راوندی بر می‌آید ، سبب اصلی طغیان ایشان ستمگری و بد رفتاری عنان خراج سنجر بوده‌است (۱)

چنانکه از نامهٔ فارسی ۱۲ عرائس بر می‌آید ، این نامه زمانی از طرف انسر بطوطی بن اسحق نوشته شده که بر حسب قرار قبلی که با محمود بن بفراخان ، و علاء الدین ابوعلی ، پادشاه جبال ، و نصر بن خلف ، ملک یسر روز ، و اسفهد اسفهبان ، ملک مازندران داشته ، بغراسان آمده ، لکن هنوز سه نفر اخیر بغراسان نرسیده بودند که سنجر بیاری علاء الدین قماچ ، از دست غزان رهایی یافته و بشرمد آمد.

در این نامه ، انسر از سردار غزان می‌خواهد که دست از تهر برداشته از دراطاعت در آید ، تا اویز ، با امرای دیگر ، بنزدیک سنجر ، از وی شفاعت کند که « ایشان را بورت گاهی ، و نان یارهای تمین فرماید. » (۲)

(۳۹)

طغرل قلیج

رشید صد کلمه از کلمات قصار خویش را در رساله‌ای بنام جواهر الفوائد ، و زواهر الفوائد گرد آورده و بر مردی بنام (طغرل قلیج ، اسفسالار بک ، ابو شعاع ، مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَمَّاؤُ امیر التَّوَمِین) هدیه کرده‌است. (۳) چنین کسی از کتب تاریخ و رجال شناخته شد ،

(۱) رجوع شود بکتاب راحة الصدور. ص ۱۷۷.

(۲) رجوع شود بسفحهٔ ۲۹ این کتاب.

(۳) رجوع شود بسفحهٔ کتاب در بارهٔ آثار رشید.

رشید برای او اظهار تأسف میکند، و بوی تسلیمت میگوید.

و نیز نامه (۱۸) تازی عرائس را برای او نوشته است. رشید، در این نامه، پس از فرا نمودن رنج خویش از آلودگی های دنیا آنچه بدان گرفتار آمده، از عقیف الدین خواهش میکند که امینی را بر شیاع وی بگمارد تا سهم ویرا دریافت کند. چه، وی این شیاع را از برای آن خریدماست که با بهره آن اعمال حرام اجتناب کند.

از این نامه میتوان حدس زد که مقرّ این عقیف الدین بلغ بوده چه، رشید با آنکه قسم اعظم عمر خویش را در خوارزم گذرانیده، چنانکه از اشعار و آثار او بخوبی پیداست، همواره، دل بموطن خویش داشته، و اگر در بیرون خوارزم ملکی و شیاعی تهیه کرده لابد در آنجا بوده است. و نیز، هرگاه در جملات این نامه دقت شود حدس ما تأیید میگردد.

(۴۲)

عَلَاءُ الدِّينِ، أَبُو عَلِيٍّ، حُسَيْنٌ، بِنُ عَلِيٍّ، پادشاه جبال

این علاء الدین، که ابن اثیر او را حسین بن حسن، یا حسین بن حسین ضبط کرده و در نامه های رشید، حسین بن علی نام برده شده، نخستین پادشاه غوریان است. وی، در جبال غور و شهر فیروز کوه، که نزدیک غزنه است، سلطنت یافت، و کلوش بالا گرفت، و خود را علاء الدین ملقب ساخت. سپاهی کرد آورده، پس از غارت هرات، ببلخ عزیمت کرد. چون، در آنجا، غزان با وی همدست شدند بیروز

(۴۰)

ظهیر الدین نیال

چنانکه از نامه (۱۲) منیمه عرائس برمی آید، از امراء و حجاب علاء الدین، حُسن، پادشاه جبال بوده، که پس از مراجعت اتسز از خبوشان، بسریستی جمعی از رسولان از طرف علاء الدین، بخوارزم آمده است، و گویا مقصود این بوده است که عت بازگشت اتسز را از خراسان پیش از سر کوبی غزان، دریابند. نام این امیر در کتب تاریخ و رجال دیده نشد.^(۱)

(۴۱)

عَفِيفُ الدِّينِ سَهْلِي

این مرد، که نامه دوازدهم تازی عرائس، از جاب خود رشید، برای وی نوشته شده است، از کتب تاریخ و رجال شناخته شد. چنانکه از نامه برمی آید، وی از اعیان علمای عهد رشید بوده، و از گرفتاری که برای او پیش آمده، و ظلمی که بر وی رفته،

(۱) رجوع شود بصفحه (۱۲۲) این کتاب.

شد ، و قساج ، صاحب اقطاع بلخ بگریخت. سلطان سنجر بکرمک وی شتافت ، و علاء الدین در جنگ دستگیر شد. سنجر او را بحضور طلبید و گفت ، ای حسین اگر بمن دست می‌یافتی بامن چه میکردی ؟ زنجیری نقره بیرون آورد و گفت : « با این زنجیر تو را در بند می‌گردم و بغیروز کوه میفرستادم. سنجر وی را خلعت داد ، و بغیروز کوه فرستاد. پس از مدتی ، آهنگک غزیه نمود ، و بهرامشاه غزنوی بی مقاومت بگریخت. علاء الدین بر قسمتی از مملکت غزنویان دست یافت ، و پس از او کلاراین خانواده بالا گرفت ، و بقایای سلطنت غزنویان ، بدست ایشان ، منقرض گشت ، و قسمتهای از هند بتصرف ایشان درآمد ، و سلطنت ایشان در غزنه همچنان ادامه داشت تا سال ۶۱۷ ، که بدست خوارزمشاهان منقرض گردیدند .

نامه‌های ۱۰ و ۱۱ عرائس ، و ۱۲ ضمیمه ، از طرف اتسز ، بوی نوشته شده است. موضوع این نامه‌ها اتفاق و اجتماعی است که قرار بوده میان اتسز و علاء الدین ، و محمودخان ، و اسفهد اسفهدان ، برای استخلاص سلطان سنجر ، از دست غزان ، و دفع فتنه ایشان در خراسان ، صورت بگیرد. این نامه‌ها ، در روشن ساختن قسمتی از این داستان ، بسیار مفید است. (۱)

(۴۳)

علاء الدین ، قساج

علاء الدین ، ابوبکر ، پسر قساج ، چنانکه در شرح حال فرزندش ، عماد الدین

(۱) رجوع شود بضمیمه‌های ۲۵ و ۲۶ و ۱۲۲ این کتاب.

بیان شد ، وی از امرای بنام سلطان سنجر بود ، و در جنگ باغزان کشته شد .

در دیوان رشید ، قصیده‌ای در مدح و آموختن است که اینک ایباتی از آن نقل میشود :

ای بتو آیام افتخار گرفته دامن تو دولت استوار گرفته
حق ، بسداد تو ، اهتزاز نموده دین ، برشاد تو ، افتخار گرفته
خوانده سپهرت علاء دین و زمامت درمعدی ، تزعت بهار گرفته

**

صدرتو معمور باد هر چه سدورند خدمت صدر تو اختیار گرفته
حافظتو کرد کارو ، پیشه حسامت تقویت شرع کرد کار گرفته (۱)

(۴۴)

علی ، فرزند ادیب صابر

چنانکه نامه ۲۴ فارسی عرائس تصریح میکند ، زمالیکه خوارزمشاه بحدود آمویه (کنار جیحون) رسیده ، علی ، فرزند ادیب صابر بخدمت وی رسیده ، و در قصیده بحضور شاه عرضه داشته است :

یکی ، از آن پدر ، و دیگری از آن خویشان. هر دو قصیده بسمع رضا استماع شده است ، و ملازمان شاه ، بر او ، آفرینها گفتند ، و علی از شاه ، صلّه دریافتی است.

(۱) دیوان رشید. نسخه نایینی. صفحه ۱۹۷.

(۴۵)

عماد الدین

رشید، اندرزنامه (الکلبم الصالحة) و الحکم التاصحة خود را، بنام عماد الدین نامی نوشته، و عنوان او را چنین آورده است: عماد الدین، أفضی قضاة العالمین، صدر صدوزر و وزراء الشرق و الغرب.^(۱)

از کسانی که نام آنان بنام عماد الدین در آثار رشید آمده، تنها کسیکه میتوان احتمال داد همین عماد الدین باشد، عماد الدین دبیر است، که عوفی داستان مطایبه اتسز را با رشید الدین در مجلس بزم، از زبان اوشیده است.^(۲) دور نیست که وی از نوخواستگانی بوده که، در دوران پیری رشید، بمقام قضا رسیده بوده، و رشید، که در این اوان بمدح کسان نمی پرداخته، اندرزنامه‌ای بنام وی ساخته، و با او اهداء کرده است.

(۱) رجوع شود ب مقدمه، فصل مربوط ب آثار ابتدائی و عیایانه رشید.

(۲) رجوع شود ب باب الاباب ج ۱ ص ۳۶ - خلاصه داستان اینست که رشید در مجلس اتسز بود. چون سرها از پادیه سنگین شد، و هنگام شاهد بازی مستان فرا رسید، رشید از جا برجاست تاگرانی از مجلس ببرد. شاه فرمود کجا میروی؟ گفت: میروم تا گل و ساغر آورم. گفت: بشن که تو ما را هم گل و هم ساغری، بنصیغ.

(۴۶)

غزّی شاعر

أبو إسحاق، إبراهيم بن يحيى بن عثمان محمد الكلبی الأشهبی الغزّی، از شاعران نامبردار عرب بود. وی، در بیشتر شهرهای خراسان، و کرمان، و مشرق، سفر کرد، و پادشاهان، و وزیران، و امیران آن سامان را مدح گفت. اشعار وی، در خراسان، بسیار مشهور گشت. وفات وی در سال ۵۲۴ بوده است، و مدفن وی بلخ میباشد، و نسبت وی به (غزه) بفتح عین معجمه است، که شهری است در فلسطین.^(۱)

از دلایل شهرت وی در خراسان همین بس، که عروضی سمرقندی، از دیوانهای شعر تازی که مطالعه آنرا برای شغل دبیری لازم شمرده، تنها سه شاعر را نام میبرد (مثنوی. ابیوردی. غزّی) که سؤمین آنها همین غزّی است.^(۲)

ویژ، رشید و طواط که، در حدائق البحر، از هیچیک از شاعران معاصر خود (حتی اذیب صابر، که آهنگه با وی دعوی دوستی و علاقه می نمود است) شاهدی آورده، در دو جای از گفتار وی استهزاء کرده: یکی در حسن مقطع^(۳) که شعر او را مثال آورد است،

(۱) حواشی تروینی بر چهار مقاله، صفحه ۱۰۱

(۲) چهار مقاله چاپ لیدن صفحه ۱۳.

(۳) حدائق البحر چاپ اقبال، صفحه ۳۳.

و دیگری در صنعت (تَأْكِيدُ الْمَدْحِ بِمَا شَبَّهَ الدَّمَّ) که گوید: (و این صنعت بغایت بدیع است. و این بیت را، در بلیغ، پیش غزوی شاعر بخواندم، یاد گرفت، و هفتت ای زیادت در آن بود تا مثل این بگوید. عاقبت، بمعز اعتراف آورد، و گفت: کس، پیش از بدیع، چنین بیت نگفته است. و پس از او نخواهد گفت. و بیت این است...^(۱))

مرحوم قزوینی میگوید: و نسخه بسیار نفیس مصححی از دیوان او، که در سال ۵۹۰ هجری، در محله کرخ بغداد، استخراج شده است، در کتابخانه عمومی پاریس مضبوط است.^(۲)

نامه (۲۱ تازی عرائس) را رشید بوی نوشته، در وصف دو کس: یکی بغایت کریم، و یکی بغایت لئیم. از این نامه، و آنچه از حداثت نقل شد، میتوان حدس زد که رشید، با این شاعر تازی انس و ارتباطی داشته است. و از مصاحبت و مکتبیت وی، در تشجید قریحه خود در زبان تازی، استفاده کرده است.

(۴۷)

اما، فخرالدین کوفی

قاضی اَلتَّنَائِرُ، فخرالدین، عبدالمزین کوفی در عهد خویش، بخراسان بسیار محترم بوده، و بگفته عطا ملک جوینی (از علمای کبار بود، و فحول ائمه روزگار

(۱) حدائق السمر، صفحه ۳۷.

(۲) حاشیه چهارمقاله، صفحه ۱۰۱.

و نزدیک سلاطین وقت عظیم موثر. و قضا و شیخ الاسلامی خراسان بندو مقوس بود^(۱). بگفته مؤلف طبقات ناصری، هموست که چون سلطان، قطب الدین، ایلک را، در اول حال، از ترکستان بنیشابور آوردند او را خریدند، و تربیت کرده بود^(۲).

هنگامیکه ایل ارسلان بجنگه مؤید، ای آبه، بدر نیشابور رفت، قاضی، فخرالدین، برسالت از مؤید، ای آبه بنزد وی رفت. ایل ارسلان مقدم او را گرامی شمرد، و خلعتها، و هدیه های گرانها بوی ارزانی داشت، و او را بنیشابور باز گردانید^(۳).

در سال ۵۸۲، که تکش ارسلان برای تسخیر نیشابور بشادباغ رفت، امام بُرهانُ الدین، اَبُوسَیِّد، پسر امام فخرالدین کوفی در ملازمت سلطان بود. چون در میان تکش و منگلیک (والی نیشابور قبل از سلطان شاه، برادر تکش خان) مصالحه واقع شد، امام برهان الدین بشادباغ آمد. منگلیک او را بگرفت^(۴). تا چون، در سال ۵۸۳، منگلیک ناچار بتسلیم شد، و بخدمت تکش رسید، و سلطان پشهر در آمد، و بقنوی ائمه، او را با امام فخرالدین عبدالمزین کوفی سپرد تا بقصاص فرزندش بکشد^(۵).

نامه هشتم تازی عرائس را رشید در پاسخ نامه وی نوشته، و در این نامه، دوستانه سفارش کسی را نیز، باو کرده است.

(۱) جهانگشاج ۲ ص ۲۳.

(۲) ص ۴۷۱ حاشیه اقبال بر راحة الصدور نقل از طبقات ناصری چاپ کلکته ص ۱۳۸

(۳) ص ۴۷۲ حاشیه اقبال بر راحة الصدور نقل از زبدة التواریخ.

(۴) میتوان احتمال داد که این ابوسعید همان (تاج الاسلام، ابوسعید، عبدالکریم بن مصدبن منصور سمانی) است که نامه ۳۴ عتبه الکتبه، در باره انتصاب وی بر ریاست شافیان، از دیوان سنجر، بانشاء منتخب الدین جوینی، صادر شده است؛ چه، محض است اختلاف کلمه (سعد) و (سعید) ناشی از اشتباه ناسفان بوده باشد. (رجوع شود بصفحات ۸۵-۸۶-۸۷-۸۸ از عتبه الکتبه، چاپ تهران).

(۵) جهانگشاج ۲ ص ۲۳-۲۵.

عوفی ، در باب لطائف ایشماروزراء و سدور ، نظم و نثر اوزا ستوده ، و از آثار او ، ترجمه‌بندی را ، در مدح مسعود بن محمّد بن ملک‌شاه سلجوقی (۵۲۹-۵۴۷) آورده ، که (دره‌بیتی از آن صنعتی لازم دارد ، و در هر خانه یک چیز را رعایت کند)^(۱) .
مطلع آن ترجمه‌بند این است :

از پای در قناتم ، وز دست رفت کلرم
اندوه بست یایم ، نگر فت پشتم ؛ یارم
رشید ، در قطعه کوچکی ، باین مطلع :

بَر بدائع نظم تو ، ای فرید الدّین ،
طوبله‌های کهر را نماد مقداری
نظم ویرا ستوده ، و بر مقام دی در نزد سنجر غبطه خوردماست .
جهان تو داری ، طُوبی لک ، ای فرید الدّین ،
بزیر سایه عدل چنان جهان‌داری^(۲)

(۴۸)

فرید کاتب

فرید دبیر ، بگفته دولتشاهی ، شاکرد انوری است . وی خوشگوی ، ولطیف طبع ، و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بوده است.^(۱)
هنگامیکه سلطان سنجر ، از گور کلان ختائی ، شکست خورد (سال ۱۹۸)
فرید این دوبیتی گفت :

شاها . ز سنان توجّهانی شد راست
تیغ توجّهل سال زاعدا کین خواست
گر چشم‌بندی رسید آنهم ز قضا است
آنکس که بیک حال بماند دست خداست^(۲)
هنگامیکه سنجر ، در ری ، با حضور برادرزاده خود ، سلطان مسعود ، بار داد ،
واژ طرف بهرامشاه غزنوی ، سرسیف الدّین سوری ، (از غوریان) باهدایائی ، بوی
رسید^(۳) ، نیز ، فرید این رباعی بگفت :

آنها که بخدمتت نفاق آوردند
سر جمله عمر خویش طاق آوردند
دوراز سر تو ، سام برسام بمرد
و اینک سرسوری بعراق آوردند^(۴)

(۱) تذکره دولتشاهی ، صفحه ۵۱ .

(۲) راجه الصدور ، صفحه ۱۷۳ .

(۳) رجوع شود بشرح حال سلطان سنجر در این باب .

(۴) راجه الصدور ، صفحه ۲۷۵ .

(۴۹)

قاصم بن عراق

رسالة غرائب الکلبم ، فی رغائب البکم ، از کلمات خود رشید ، بنام وی نوشته شده ، و عنوان وی چنین آمده است : «صاحب الاجل العالم المادّل المؤید»

(۱) لباب الالباب ج ۱ ص ۲۵۲ .

(۲) دیوان رشید نسخه نائینی صفحه ۲۹۶ .

الْمُظَفَّرِ الْمَنْصُورِ الْكَبِيرِ، صَدْرِ الدَّوْلَةِ وَالْدِّينِ، قَوْمِ الْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ
مَيْلِكَ وَزَرَاهِ الشَّرِيقِ وَالْمَغْرِبِ، أَبِي الْمَغَاخِرِ، قَاسِمِ بْنِ عِرَاقٍ، أَدَامَ اللَّهُ
مُدَّتَهُ»^(۱)

نام وی، در کتب تاریخ، و تراجم رجال، دیده نشد. بظن قوی، حدس زده
میشود که وی فرزند ضیاء الدین عراق بن جعفر، محمود رشید بوده^(۲) و نیز، یکی
از چند تن بزرگ زادگانی بوده است که چون سن کمالشان مقارن دوران پیری رشید
گشته رشید، بجای مدیحه سرائی، اندرزنامه، بنام ایشان نوشته است.^(۳)

(۵۰)

قتلغ بك

قتلغ بك جاندار، چنانکه اژنامه اول ضمیمه عرائس برمیآید، از امرای اتوز
بوده، و اتوز ویرا، برسات، نزد سلطان ابوشجاع، سلیمان بن محمد فرستاده است.
نام وی در کتب تاریخ و رجال دیده نشد.^(۴) کلمه (قتلغ) نام ترکی، و (جاندار) نام
فارسی او است. چنانکه یکی از امرای دیگر ترک بنام مرتقش جاندار خوانده میشده
است (شرح حال او جداگانه خواهد آمد).

(۱) رجوع شود بقمه، در باره آثار رشید.

(۲) رجوع شود بصفحه ۲۱۲ این کتاب.

(۳) رجوع شود بقمه، در باره آثار رشید.

(۴) رجوع شود بصفحه ۹۹ این کتاب.

(۵۱)

قول ارسال

این مرد از اتابکان بسیار مقتدر اواخر عهد سلجوقیان در ایران بوده است. از
اقتدار وی همین بس، که سلطان طغرل سلجوقی، در سال ۵۸۵، این دو بیٹی را در
مدح وی ساخته، بدست خویش تذهیب نموده، برای او بهمدان فرستاده است:

شاهان جهان و خروان بنده من در مشرق و مغرب، همگان بنده من
با اینهمه مملک و پادشاهی که مراست من بنده تو، همه جهان بنده من^(۱)

با اینکه سلطنت هنوز، در دوامان سلجوقیان بود، او را نیز، مانند محمد بن
ابلدگز، شاه میخواندند.^(۲) وی در حدود سال ۵۸۷، بیاری اینانج و دیگر امرای
طغرل، بجای او بسلطنت برداشته شد، و هم بدست ایشان کشته شد.
از شعرهایی که او را مدح گفته اند مجیرالدین بیلقانی. نظامی. کمال مزدقانی میباشد
در بعض نسخه های دیوان رشیدالدین، قصیدهای بزرگ در مدح وی آمده است که
مطالعش اینست:

ای. فلک را تنای صدر تو کار وی. ملک را هوای قدر تو بار

(۱) واحة المنصور راوندی ص ۳۳۴

(۲) رجوع شود براهة المنصور. ص ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۴

در ضمن این قصیده، در این بیت، نام ممدوح مصرح میگردد:

شه، قزل ارسلان، که دست و دلش هست روز شمار خصم شمار^(۱)

اما از جهت بمدصافت میان خوارزم و قسمت‌های غربی ایران، که مقر قزل ارسلان بود، است، و نیز، از جهت ارتباط نداشتن وی با دربار خوارزم؛ بعید بنظر میرسد که رشید برای او قصیده ساخته باشد، مگر اینکه بگوئیم چون آوازه شهرت و اقتدار او را شنیده، بطمع عطایای او، یا بامید آنکه زمینه مسافرت خود را بآن نواحی فراهم سازد، این قصیده را در ستایش قزل ارسلان ساخته، و برای او فرستاده است. بهر حال، هر گاه فرض کنیم که این قصیده از آن رشید است باید حدس بزنیم که مربوط به پیش از حدود سال ۵۶۱ میلادی چه، گذشته از اینکه رشید، در این اوان، پیر و فرسوده بوده، و بانفزال بسر میرده است^(۲)، در سال ۵۶۱، که قزل ارسلان اتابک ارسلان بن طغرل سلجوقی بود، چون بنواحی ری رسید اینسلاج، حاکم ری، از وی متدوحتش شد، و بغوارزمشاه (ایل ارسلان) پناهده گفت. و از طبع محتاط رشید بعید بنظر میرسد که در چنان وضعی، که حالت تنافر در میان دو دربار وجود داشته است، وی، در مدح قزل ارسلان، قصیده ساخته باشد.

نیز، میتوان احتمال داد که این قصیده از آن یکی از مادحان قزل ارسلان،

(۱) دیوان رشید. نسخه معتشم السلطنه. ص ۶۱.

(۲) چنانکه میدانیم، چندسال پس از این تاریخ، یعنی در سال ۵۶۸، که تکش بر تخت نشست، اورا، برای مرض تبریک، بامطه، بنزدیک وی بردند؛ و بیش از یکوبایی، آنهم بصورت اندرزد؛ در چنان جشن بزرگ، نگفت. (رجوع شود بصفحه ۱۷۶ این کتاب.)

از فیصل مجیر بیلگانی و دیگران بوده، و دست‌آشتباه ناسخان، آنرا، در بعضی از نسخه‌های دیوان رشید، کنجاً پیدا است.

(۵۲)

حسن قطان

عَيْنُ الزَّمانِ، حسن قطان مروزی، بگفته مرحوم علامه قزوینی، «از مشاهیر علما و حکمای قرن ششم بود. ترجمه حالی، از او، در اواخر کتاب تَبَيُّهُ صَوَانِ الْعِلْمِ، لِلْمَسْحُوقِ، مسطور است. (فهرست کتابخانه لیدن، تألیف ذری ج ۲ ص ۲۹۴)^(۱) شمس قیس رازی، درباره اوزان دوبیتی گوید: (وخواجه، امام حسن، قطان که از ائمه خراسان بود، مستصری، در علم عروض، ساخته است، و اوزان دو بیتی را بر دو شجره نهاده. من در این تألیف همان صورت نقل کردم...)^(۲)

در سال ۵۳۶، که انسر خوارزمشاه، از شکست سنجر در جنگه باختائیان^(۳) و فرار او ببلخ، استفاده نموده بمر و تاخت، و بقتل و غارت پرداخت، کتابخانه این حکیم نیز، بقتار رفت، و او رشید را مَتَّم بقرصف این غنیمت میدانسته است، و چنانکه از نامه پانزدهم تازی عرائس بر میآید، علت این اتهام این بود است که چون

(۱) ذیل جهانگشای جوینی، چاپ لیدن، جلد ۲. صفحه ۵.

(۲) المحییم. صفحه ۸۶.

(۳) رجوع شود بصفحه ۱۹۸ این کتاب.

لشکریان خوارزم و اوباش مرو بفارت آن شهر پرداخته‌اند ، خود امام قطان از رشید خواسته است که کتابهای او را (گویا برای حفظ از دستبرد و یغما) بلسکر گاه ببرد و رشید ، بگفته خود ، چون بخانه قطان در آمده ، در آنجا ، کتابهای بیشمار دیده که نقل آنرا ، بلسکر گاه ، دشواری شده ، و آنها را بهمان حال گذاشته و بیرون رفته‌است .

باری ، رشید ، در این باره چهار نامه ، بتازی ، برای امام حسن قطان نوشته‌است ؛ (از شماره ۱۵ تا ۱۷ عرائس) که ، نخستین آنها کله از اوست ، که رشید را بد گوئی کرده و او را متهم بفارت کتابخانه خود نموده‌است ، و آخرین آنها که بیداست در پاسخ سومین نامه قطان بوده ، خوشنودی و مسرت بسیار از دفع شبهه و رضایت خاطر امام قطان را فرا می‌نماید .

رشید ، در ضمن نامه چهاردهم ، میگوید که من خود ، قریب دوهزار مجلد ، کتابهای نفیس ، داشته‌ام که همرا بکتابخانه‌های عمومی ، (خَزَائِنُ الْكُتُبِ) کشور- های اسلامی وقف کرده‌ام ، تا همگان ، از آن بهره‌مند شوند .

(۵۳)

کمال الدین

امیر ، حاجب ، کامل الدین ، که گویا از امرا و حجاب ایل ارسلان بوده است ، بملازمت مادرش ، بمنگه فرستاده شده ، و در ضمن نامه ۳ ضمیمه عرائس ، ویرا با ارسلان شاه معرفی میکنند^(۱) . نام وی در کتب تاریخ و رجال دیده نشد .

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۰۳ این کتاب .

(۵۴)

کمال الدین ، محمود خال ، والی جند

کمال الدین ، ابو القاسم ، محمود خال بن ابویکرخان ، از خانان ترکستان ، و والی چند بود . وی با اتسر دوستی داشت ، تا در سال ۴۴۷ هـ ، که اتسر ، بنام غزو با کفار ، عزیمت سقناق نمود . پیشتر ، با کمال الدین ، فرار گذاشت که با وی باحدود رود ، اما چون بحدود جند رسید ، کمال الدین بوی بد گمان شد ، و بالشکریان خویش فرار کرد ، و بجانب رودبار رفت . اتسر جمعی از بزرگان را بنزد وی فرستاد ، و او را از خویشتن مطمئن ساخت تا بنزد وی آمد . سپس فرمود تا او را کشتند . بدینسان ، جند در تصرف اتسر درآمد^(۱) . رشید ، باین مناسبت ، قصیده‌ای ساخته‌است . اینک ابیاتی چند از آن قصیده :

ای سمن ساق ترک سیم عذار
تیغ از کف بنه ، قدح بر دار

وقت بادماست ، باده را بر بند
روز مهراست ، کینه را بگنار

عدت رزم را بجمله بیر
آلت بزم را بجمله بیباو

جند بر دی بسوی جند از راه
تا بر آری ز اهل بقی دمار

کمال الدین را با رشید سوابق دوستی بوده‌است ، و چنانکه از شمار رشید بر

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۵۶ این کتاب .

می آید، پیوسته، برای او هدایای بزرگ میفرستاده است، و رشید را در مدیعت او قصائد نیکوست.^(۱)

بحکم همین سوابق دوستی، در این حادثه، ویرا مَثَم کردند که با محمود ارتباط داشته است، و باین نهمت، مدتی، از خدمت اتسر دور افتاد. او را در این باره قصائدی است. از جمله، قصیدهای باین مطلع:

خلاص یافت زمین و زمان ز دست قتن
بیادشاه زمین و بشهریار زمن
و نیز:

جهان سرای غرور است، نه سرای سرور
طمع مدار سرور اندر این سرای غرور
و نیز:

اعلام شرع برد بر اطراف آسمان
دست ظفر، بقوت تیغ خدایگان

استاده ماسر، آقای سعید نفیسی، بتبع بعضی مورخان، این محمودخال، والی جند را با محمودخان والی سمرقند، که بعدها جانشین سلطان سنجر شد^(۲) اشتباه کرده اند^(۳). در صورتیکه هم از جهت نسب، و هم از جهت محل حکومت، و هم از جهت سرگذشت زندگی، باینکدیگر تفاوت بسیار دارند.

نام، و لقب، و کنیت، و شهرت محمود، والی جند، از این چندبیت، کسرشید، در آغاز قصیدهای، در مدح او آورده است، بخوبی معلوم میشود:

- (۱) همه این قصائد را، استاد معاصر، آقای سعید نفیسی، در حاشیه تاریخ بیهقی ج ۲، یکجا گرد آورده اند. (صفحه ۱۴۰۵ تا صفحه ۱۴۲۶).
- (۲) شرح حال وی، جداگانه، خواهد آمد.
- (۳) رجوع شود بحاشیه آقای سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی، ج ۲، ص. ۱۴۰۵.

ای جناب تو قبله اقبال
دین اسلام را کمال توئی
تو ابوالقاسمی بکنیت وهست
نام فرخنده تو محمود است
خال زد روی فضل را کلکت
خود از این است نسبت تر بخال

اما اینکه نام پدرش ابوبکر بود است، در قصائد رشید، از آن اثری نیست، ولی در بالای قصیده، چنین نوشته شده است: (وَ يَمْدَحُ كَمَالَ الدِّينِ، مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ (کنایه خال). نام ترکی او، (ارسلان)، که بسیاری از امیران، و پادشاهان دیگر ترک نیز، در عرض نام اسلامی خود، داشته اند، از این بیت:

ارسلان خان، کمال دین محمود
که بدو قصر حمد معمور است^(۱)
استفاده میشود.

(۵۵)

مرتقش، جاندار

و ناقاباشی، شجاع الدین، مرتقش، یا بر نقش جاندار، که نام وی در نامه هشم

(۱) مطلع قصیده این است:

رایت ملک و شرع منصور است

آیه علم و عدل مشهور است

(رجوع شود بدیوان اشعار رشید. نسخه نایب، ص ۳۶)

چه ، از آمدن وی نگران بودند. عزیزالدین طفرائی را بنزدیک او فرستادند ، و با او میثاقی ، و عهدی بستند^(۱) .

نامهٔ نهم تازی عرائس بوی نوشته شده است . در این نامه ، رشید اشتیاق فراوان بملاقات طفرائی فرما مینماید ، و عذر تأخیر مکتبیت راه آشفستگی کشورها ، و بسته شدن راهها می شمارد ، و وعده میدهد که از این پس که اوضاع آرام ، و موانع مرتفع شده مکتبیت متوالی خواهد بود . لقب دینی وی ، و در نسخهٔ عرائس ، (عزیز) آمده است که محتمل است مضاف الیه آن از قلم افتاده باشد . اما ، در تاریخ جهانگشا ، عزیزالدین ذکر شده است . بظن قوی ، این مجدالملک ، همان عزیزالدین مفتی خراسان ، علی بلخی است ، که نامه هفتم تازی عرائس را ، رشید ، در تهنیت تدریس مدرسهٔ سلطانیهٔ مرو بوی نوشته است .

عنوان وی ، در صدر نامه ، (خواجه ، امام اجل ، عزیزالدین ، مفتی خراسان ، علی بلخی آمده است ، و چنانکه در ضمن نامه ، رشید متذکر میشود ، وی در این زمان ، هنوز ، در آغاز جوانی بوده است ، و رشید از برای او ، آرزو و پیش بینی مقامات عالیتر را میکند . پس معلوم میشود ، که در این زمان ، هنوز ، منصب دیوانی نداشته ، و از ایشرو ، بلقب دیوانی ملقب نشده بوده است ، و بعدها لقب دیوانی (مجدالملک) نیز یافته ، و نامهٔ نهم ، در این آران ، برای او نوشته شد است ، و هم انتخاب او از برای وساطت در امری سیاسی ، که جنبهٔ اصلاح ذات‌الیین را داشته است ، و بلحاظ هر دو مقام دیوانی و دینی او بوده است .

و نیز نامه های ۱۸ و ۱۹ عِبَةِ الْكُتَبَةِ^(۲) که از دیوان خراسان صادر شده است ،

(۱) جهانگشای جوینی . ج ۲ ص ۱۳ .

(۲) عِبَةُ الْكُتَبَةِ مضموعی ۵۲ به بعد .

ضمیمهٔ عرائس آمده است^(۳) ، رسالت از طرف محمود بن محمد بن بغراخان ، جانشین سنجر ، بخوارزم آمده ، و در این نامه ، انتر خبر باز گردانیدن او را اعلام میدارد . چنانکه از عنوانهای او پیداست ، وی از امرای ترك دربار سلطان سنجر بوده و سمت و تاقبازی داشته است .^(۴)

امیری دیگر ، نیز ، بنام سپهسالار ، سیف‌الدین ، بر نقش ، می شناسیم که از طرف دیوان خراسان ، بشفحنگی جوین منصوب شده است^(۵) . اگر اختلاف لقب در میان نبود یقین میکردیم که او ، همین امیر بوده است .

(۵۶)

مَجْدُ الْمَلِكِ ، عَزِيزُ الدِّينِ ، طَفْرَائِي

مجدالملک طفرائی از اعیان رجال خراسان بوده است . نام وی ، در تاریخ جهانگشا ، در آنجا دیده میشود که چون خوارزمشاه ، درسا ، در انتظار محمودخان و امرای دیگر ، توقف نموده بود تا همگی ، در آنجا گرد آمده ، با اتفاق ، برای دفع فتنهٔ غزان ، تدبیری کنند ، و ایشان ، خود ، از قراری که گذاشته بودند ندامت داشتند ؛

(۱) رجوع شود بصفحهٔ ۱۱۳ این کتاب .

(۲) غلامان خاصه را بدستهائی تقسیم نموده هر دسته را در وقتی جای میداند ،

و یکی از ایشان را بر آنان سروری داده و تاقبازی مینمایند .

(۳) رجوع شود بشور ۲۴ عِبَةُ الْكُتَبَةِ . ص ۶۰ .

و منشور نیابت دیوان اوقاف کرگان^(۱) میباشد بنام (عزیزالدین، آتیر آل اسلام) میباشد، که محتمل است مراد همین عزیزالدین طغرایی بوده باشد. در اینصورت 'باید حدس زد که این از جمله مواردی است که کسی را که در پایتخت مستقر بود ماست، سمتی در شهرستانها یا ایالات میدادند، و او، از جاب خود، نایبی در آن شهر، یا ایالت می گماشته است؛ چه، عزیزالدین طغرایی، باست های عالی که در خراسان داشته خود، بتصدی اوقاف، بولایات تعریفه است.

(۵۷)

مَجْدُ الدِّینِ، حُجَّةُ الحَقِّ، صاحب بخارا

نامه دهم نازی عرائس، بعنوان (امام، اجل، مجدالدین، حُجَّةُ الحَقِّ، صاحبُ الْبَخْرَا) نوشته شد ماست. از رجال عهد رشید، مجدالدین نامی شناخته میشود، که او را رئیس خراسان می گفته اند. نامش علی بن جعفر موسوی بود ماست، و سلطان سنجر چندان او را مقرب میداشته، که وی را برادر می خوانده است.

این مجدالدین، علی بن جعفر موسوی، ممدوح خاص ادیب صابر بوده است، و دیگر شعرای بزرگ عهد وی، مانند سید حسن غزنوی، رشید و طواط. او را مدح

(۱) مقصود از نیابت، نیابت از ناحیه دیوان وزارت، یا خود دربار پادشاه است. و این روش، در منشورهای صادر از دیوان سلطان سنجر، بسیار معمول بوده است.

گفته اند^(۱).

مجدالدین، زمانی، مجبوس گشته، سپس آزاده شده، ورشید در قصیده:
 بدیع شعرتو، ای صابرن اسمعیل
 مرابوی امانی وامن گشت دلیل
 اشاره بزندانیشدن او میکند و در قصیده:
 اجل، مجددین، صدر آل پیمبر،
 نظام معالی، علی بن جعفر
 که بمناسبت رهائی او از زندان ساخته است، او را ستایش میکنند، و دلنداری میدهد که:

اگر داشت یکچند اندر مضیقی
 ترا، حادثات جهان ستمگر
 از آن حال آشفته اندیشه کم کم
 وز آنروز شوریده اندوه کم خور

* * *

خداوند را شکر، کلمروز آمد
 درخت امان و، امانیت دربر
 نشاندت بصد، نام و نام در عز
 گرفتت بصد مهر، اقبال دربر
 قصیدهای دیگر، در نسخه نائینی، بنام وی، ضبط شده است که مطلع آن اینست:
 ضیاء الدین، تو را در کامرانی،
 هزاران سال بساا زندگانی
 اما نام و لقب مجد الملک، در آن، دیده نمیشود، و بعین بنظر میرسد که وی دولقب دینی داشته باشد.

قصیده ای دیگر، در مدح وی، آمده است، باین مطلع:

(۱) رجوع شود بلباب الایلاب، ج ۲، ص ۱۱۹. مقدمه اقبال بر حداثق، ص ۱ (مسب).
 دیوان سید حسن غزنوی، ص ۱۷۹-۱۸۰.

زان زلف بی قرار، دلم گشت بی قرار
 و در آن، صریحاً، بلقب وی تخلص کرده است:

دربار گاه سید شرق، از خیال تو،
 شکری بزرگه خواهم گفتن، بروزیار
 صد زمانه، عهدت اسلام، مجد دین
 آن مجمع بزرگی و، آن مقفرتیاریار
 و در پایان، در حل مشکلات خویش، بوی پناهانده شده و گفته است:

ای دست گیر اهل هنر، دست من بگیر
 کز من همی بر آرد دست فلک دمار
 مالیده گشت شخص من، از ای امتحان
 فرسوده گشت جان من، از دست اضطراب
 در زینهار دولت تو آمدن، از آنک،
 بر من همی خورد فلک سفله زینهار.

اما دولتشاه سمرقندی، در تذکره خود، نام و کنیت مجدالدین، و مرئی ادیب صابر را، بدینسان آورده است: «أَبُو جَمْرٍ عَلِيُّ بْنِ حُسَيْنٍ، قُدَامَةُ مُوسَى،^(۱)، وَوَلِيٌّ، از مطالعه اشعار رشید، بخصوص، قصیده‌ای که در مدح ادیب صابر گفته است، و مطلع آن یاد شد، بخوبی واضح میشود، که علی بن جعفر نامی که محدوح این دو شاعر بوده است یکی بوده، و چون نام او در اشعار رشید علی بن جعفر ذکر شده است، شکی نمی ماند که دولتشاه، در ذکر نام و کنیت او، اشتباه کرده است.

مطلبی که باقی میماند اینست که رشید، در عنوان نامه دهم، ویرا، صاحب بخارا، میخواند. در صورتیکه، این عنوان در هیچیک از مآخذ دیگر، برای مجدالدین معهود یاد نشده است. نیز، چنانکه، از مجموع مأخذ مذکور برمی آید، مقراد خراسان، و بخصوص، (بایستخ مرد) بوده است. بنابراین، اگر مجدالدین مخاطب

(۱) تذکره دولتشاهی، صفحه ۴۵.

نامه را، همان رئیس خراسان بدانیم باید فرض کنیم که بخارا در اقطاع او بود و ماست، که چنانکه در مورد بزرگان دربار پادشاهان رسم بوده است، خود، مقیم پایتخت بوده، و بوسیله نایبی، شهرستان مورد اقطاع را اداره میکرد ماست^(۱).

خلاصه نامه دهم، که رشید برای مجدالدین نوشته است، این است که: من از کودکی از تو جدا شدم، و اکنون روزگار جز این سپری شده، و ستارگان پیری بر سرم درخشیده اند. حال من این است، امیدام حال تو چون است؟ بنویس، تا اگر خوش باشی سیاستگر باشم، و اگر ناخوش، با گر قناری باشی در دفع آن بکوشم.

رشید را، در نامه فرزند وی، یوسف، ترجیح بندی است که در ذیل نام یوسف آمده است^(۲).

(۵۸)

محمود بن محمد بن بفرخان

جَلالُ الدُّنْیا وَ الدِّینِ، أَبُو الْقَاسِمِ، محمود بن محمد بن بفرخان؛ که رشید

(۱) مثلاً، در منشور شغنی جوین، که از دیوان سنجر بنام سیف الدین بر قش، صادر گردیده تصریح شده است که: «و سالها است که تا شغنی جوین، بدیوان معصود خاتون اجل، خواهر عزیزه تاج الدنیای الدین، نور بلسا بکر لکان (کدا) آدم الله صنتها حوالت است، بنواب و معتمدان آن جانب، دام تسکینهم، مفوض و بر ایشان مقرر. و از جهت دیوان تاج الدنیای الدین، شغنی بر امر سرباه سالار، سیف الدین، بر قش، آدم الله عزه، تفریر کرده آمد» هبة الکتبه ص ۱۶

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۷۷ این کتاب.

عنوان احترام اورا خاقان اعظم باد میکند ، از خاقان ترك ، معروف بآل افراسیاب ، با ایلك خانان ، بوده است ، که درنواحی سمرقند حکومت میکردند ، و باجگزار سلجوقیان بودند .

محمود ، در سال ۵۶۶ ، بحکومت سمرقند رسید ، و چون مادر وی ، ملکه عراق خواهر سلطان سنجر بود هنگامیکه ، درسال ۵۳۱ ، درنواحی خجند ، ازگورخان ختائی شکست خورد و بسمرقند گریخت ، سنجر بیاری وی شتافت و این بار نیز ، هر دو شکست خوردند

نیز ، بملت همین قرابت ، پس ازساحه غزان ، و گرفتاری سنجر بدست ایشان ، چون جانشین وی ، سلیمان شاه سلجوقی نیز از دست ایشان گریخت ، (سال ۵۴۹) ارکان دولت سنجر ، محمود را بخراسان دعوت کردند ، و اورا بجانشینی وی برداشتند . محمود ، تا سال ۵۵۱ که سنجر دراسارت غزان بود ، بجای او پادشاهی میکرد ، و درسال ۵۵۲ که سنجر بیمار شد ، و مرگ وی فرا رسید ، اورا جانشین خود کرد .

محمود ، در تمام مدت بطلنت خود ، همواره ازیکسو گرفتار کشاکش غزان بود ، و ازدیگرسو ، گرفتار سرکشی های مؤید ، آی آبه . حکومت ناسامان وی ، همچنان ، در میان این دو آشوب ، ادامه داشت تا سال ۵۵۷ ، که خود ، و فرزندش ، جلال الدین ، بدست مؤید ، آی آبه گور شدند و مردند . سرگذشت حکومت ویرا ، در حوادث سالهای ۵۴۹-۵۵۰-۵۵۲-۵۵۴-۵۵۷ تاریخ ابن اثیر ، و در صفحه ۱۱۶۸ مجلد سوم تعلیقات استاد سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی ، میتوان یافت .

نامه های فارسی ۶۰-۶۵-۷-۸-۹ نسخه ضمیمه عرائس بسوی نوشته شدماست . بیشتر آنها برای تذکر مودت ، و تجدید عهد دوستی است ، و یکی

تسلیمت وفات مادر ، و تهتیت او بیادشاهی . از مفاد یکی از آنها برمی آید که محمود اظهار تمایل کرده سفری بخوارزم کشید ، و آنسز ، بمذرحطی ، انصراف اورا خواستماست گویا نامه ۶۱ عرائس نیز ، که در عنوان آن آمده است : « نامه دیگر ، بمحمود نویسد ، بسمرقند » و از تجاب خود رشید میباشد ، نیز همین مخبرد نوشته شدماست ، در زمانی که وی حاکم سمرقند بوده ، و هنوز بجانشینی سنجر منصوب نشده بودماست (۱) در این نامه ، رشید ، بشکر ابادی فراوان این امیر ، قطعه ای بتازی ، در مدح او ، آوردهماست . هر چند لقب اورا در این نامه ، یکجا تاجُ الدَوْلَة وَ الدِّین ، و جای دیگر تاجُ دینِ الله ، آوردهماست ، اما ، میتوان احتمال داد که این عناوین و القاب بصورت رسمی نوشته شده است . بلکه از برای تجلیل وی از جانب رشید ، بوده است ، و در این زمان وی لقب رسمی نداشته ، و عنوان رسمی (جلالُ الدُّنیا وَ الدِّین) پس از انتصاب بجانشینی سنجر بوی داده شده است . شرح حال پدر وی ارسلانخان جدا گانه یاد شده است (۲)

(۵۹)

محمود بن یوسف

محمود بن یوسف نیز ، گویا یکی از بزرگ زادگان بودماست که بملت تفان

(۱) رجوع شود بمفصله های ۱۴-۱۶-۱۷-۱۹-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۵ این کتاب

(۲) رجوع شود بمفصله ۱۴۲ این کتاب

دوران کمال سنی او باوان پیری رشید، بجای قصیده سرائی و مدیحه پیردازی، *الفتوح* نامهای
مشمول بر سد کلمه از گفتار خود بنام (*عُودُ الثَّالِثِ*، و *سُودُ اللَّيَالِي*) تألیف کرده،
و بوی اهداء نموده است. عناوین مسمود، در این رساله، چنین آمده است: *قَاضِي أَلْفَاةِ*
جَوَادِ خَوَارِزْمٍ وَ مَحْرَسَانَ، مِيزَ الدِّينِ، أَبِي الْفَخَائِرِ، مَسْمُودِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ الصَّدْرِ
السَّمِيدِ (۱).

حدس زده میشود که وی فرزند همان جمال الدین، یوسف بن مجد الدین،
بوده باشد (۲) که جداگانه از وی یاد شد.

(۶۰)

الْمُتَّقِي لِأَمْرِ اللَّهِ

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، حَسَنٌ، يَأْمُرُكَ (۳) فرزند اَلْمُسْتَظْهَرِ بِاللَّهِ، در سال ۵۳۰ هجری،
(مقارن سال هفتم سلطنت انزلی خوارزمشاه) بغلاف رسید. بدیشان که، چون در
میان سلطان مسمود، از سلجوقیان عراق، که بسنت معمول، دارالخلافه بغداد نیز،
زیر نفوذ و در قلمرو پادشاهی او اداره میشد، و خلیفه وقت، الرَّاشِدُ بِاللَّهِ، اختلاف
پدید آمد، و بشهر بک خلیفه، بغداد از تسلط مسمود بیرون رفت، وی به بغداد لشکر

(۱) رجوع شود بسمه این کتاب، فصل مربوط با تار رشید الدین.

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۱۷۶ این کتاب.

(۳) ابن اثیر در نام المتقی تردید کرده است.

کشید، و بغداد را بچنگ آورد و راشد بگریخت.

مسمود، بصوابدید شرف الدین، علی بن نزار زینبی، وزیر دارالخلافه، و
دیگر رجال بغداد، عموی راشد، (الْمُتَّقِي بِاللَّهِ) را بغلاف برداشت، و برای او بیعت
گرفت.

الْمُتَّقِي بِاللَّهِ مدت ۲۴ سال، یعنی تا سال ۵۵۴، (چهارده سال از سلطنت انزلی
باقی مانده) که بمرگ طبیعی مرد، باقتدار و تمکن خلافت کرد. وی خلیفه ای عادل،
نیک سیرت، و باتدبیر بود. او نخستین کسی بود که از آغاز حکومت دیلمیان، تا این
زمان، در عراق، باستبداد، و بدون پادشاهی که با وی در حکومت مشارکت کند
حکومت راند. و نیز، نخستین خلیفه ای بود که از آغاز نفوذ غلامان (ممالیک) در
دربار خلفا، تا این زمان، توانسته بود خود، باستقلال، لشکریان و رجال دربار خلافت
را اداره کند. اَلْمُتَّقِي بِاللَّهِ مردی دلآور و بارآراده بود. خود، در جنگها شرکت میکرد.
برای خبرگیری از تمام شهرها، یول فراوان صرف مینمود.

نخستین اثر کفایت او هنگامی ظاهر شد که، چون سلطان مسمود (که خود
مؤسس خلافت او بود) بوی پیغام داد که اقطاعی را از آن دربار خلافت، بوی واگذارند
جواب داد: «در دارالخلافه، هشتاد استر مخصص آوردن آب ازدجله است. اکنون
پادشاه خود داد که کسانی که اینهمه آب میخورند، بر آورد سیراب احتیاجات آنان
چقدر هزینه دارد».

چون سلطان را این جواب رسید، گفت: «همانا مردی بزورک بغلاف
برداشته ایم».

نامه های تازی ۱- اَبْكَارُ الْأَفْكَارِ و ۱- ۲- هَرَأْسُ الْهَوَاطِرِ بنام او است، و در نامه های

۲- ابکار ۳-۴ عرائس که بوزیر روی نوشته شده است ، و همچنین در نامه سوم ابکار ، که بقاضی القضاة بغداد نوشته شده است ، نیز نام او آمده است .

(۶۱)

سید معین الدین

زمانی که اتسر ، برای اتفاق بامحمود و سایر امرای وابسته بدولت سلطان سنجر در دفع قتنه غزان ، بخراسان آمده ، چون ، رستم بن علی بن شهر بار ، ملک مازندران ، هنوز بقرار محمود عمل نکرده ، وبمذکر فتاری در داخل کشور خویش ، از حضور امتناع کرده است ، اتسر نامه ای بوی نوشته که ، اکنون که خود معذور است ، پسرش را بفرستد در ضمن نامه میگوید : « و باقی احوال خود ، امر اجل ، سید معین الدین قبله ^(۱) آدم الله سعادته ، شرح دهد ، و عهد و موافقی که رفته است شرح کند . و آنچه از صلف اتحاد ، و صفای اعتقاد این دوست رفته است باز نماید . . . » ^(۲)

گویا این معین الدین ، که در این هنگام ، برسالت ، نزد ملک مازندران رفته است ، از امرای خود اتسر نیست ، بلکه ، وی همان معین الدین ، مختص کلشی ، وزیر سلطان سنجر است که ابن اثیر نام ، و نسب ، و کنیت او را (أبو نصر ، أحمد بن الفضل)

(۱) بقیة عنوانهای او ، در نسخه ، ناخوانا است .

(۲) رجوع شود بنامه نهم هرائس ، صفحه ۲۴ این کتاب .

آوردماست ^(۱)

منشور ۲۷ عتبه الکتابه ، تقلید عمل (حکومت) مرو را ، بنیابت دیوان خراسان ، بوی واگذار میکند . بموجب این منشور ، اختیار همه امور آن شهر ، که پایتخت سلجوقیان بودماست ، بوی واگذار میشود ، و بصریح آن منشور ، میبایستی همه رؤساء و دیوانیان آن شهر ، در اطاعت او باشند ^(۲) .

(۶۲)

مُتَّجِبُ الدِّينِ ، بَدِيع ، أَنَابِك ، عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ ، لقب دیوانی او (مؤید الدوله) یا (مؤید الملک) بودماست .

وی منشی ، و صاحب دیوان سلطان سنجر بودماست . منشآت او معروف است ، و مدتها سر مشق نویسندگان بودماست . وی منشآت خود را ، بنام (عتبه الکتابه) جمع و تدوین کرده است ، که با مقدمه مرحوم قزوینی ، و تصحیح آن مرحوم ، و مرحوم اقبال بچاپ رسیده است ^(۳) .

داستان شفاعت او از رشید در نزد سلطان سنجر ، پیر از حادثه هزار اسب معروف

(۱) رجوع شود بکتاب راحة الصدور ، ص ۱۶۷ و ذیل آن .

(۲) عتبه الکتابه . ص

(۳) درباره شرح حال او ، مراجعه شود بقدمه مرحوم قزوینی و منابعی که از

آنها یاد کرده است .

است از اینرو، در اینجا، از ذکر آن خودداری میشود.

رشدنامه (۲۰ فارسی‌عرائس) را برای او نوشته است. در این نامه، رشید وصول نامه منتجب‌الدین را، که مضمون قسیدهای دست‌نویس، خواجه‌زاده بوده است، اعلام میدارد، و پس از تجلیل فراوان از منتجب‌الدین، و تمجید بسیار از قسیده او، وعده میدهد که در فرصت مناسب، آنرا به عرض‌شاه خواهد رسانید، هر چند میدانند که حق آن ادا نخواهد شد، اگر چه در برابر هریت آن، خانه‌ای از زر بوی‌دهند.

پس، در پایان میگوید: «و اگر خادم مخلص کمتر اویسند بکرم خدایندی مغفور فرماید داشت، که عذر سخت واضح است، و مانع ظاهر»^(۱). که گویا مقصود عذر سیاسی است، و بیم اتهام مواضع، و تباخی با دربار خراسان را داشته‌است.

نیز، نامه (۲۲ فارسی‌عرائس)، بظن قوی، برای همین منتجب‌الدین نوشته شده است. بالای این نامه، رشید نوشته است: «نامه بیست و دوم بیکسی از کتبه خراسان نویسنده و در متن نیز، نامی از طرف نبرده است، اما، مفاد آن، تهنیت و اظهار مسرت است از اینکه طرف نامه، صاحب‌دیوانی خاقان اعظم (که لقب محمود بن محمد، جانشین سنجری بوده است) منصوب شده است:

اما در همه منشآت او، که در عتبة الکتبه گرد آمده‌است، اثری از خدمت او در دیوان سلطان محمود، دیده نمیشود، بلکه بعکس، نامه ۲۸ از نامه‌های خصوصی او، که بعنوان خدایگان جهان، سلطان اعظم، شاهنشاه معظم، رکن‌الدیارالدین

(۱) رجوع شود صفحه ۴۹ این کتاب.

نوشته شده^(۱) حاکی از آنست که، وی، بمنز رسیدگی بکار دیوان، نگاهداشتن رعایا و تدبیر حال بازماندگان، و جلب رسیدگان، همچنان، از خدمت دور مانده‌است. یعنی گویا بهنگام تسلط غزان بر مرمر، و استقرار حکومت ایشان (بنام سنجبر) بر آنجا، و آمدن محمود بنیشابور، وی، همچنان، در مرمانده است.

نامه‌های دیگر نیز، مضامینی قریب بآن دارد، اما هیچک صراحت آنرا ندارد.

چنانکه از نامه شماره ۵۶ خصوصی او برمی‌آید، وی، تا سال ۵۹۵، در حیا بوده‌است، و به پیری برسر میرده، و از داغ هفت فرزندش، که بیایی در گذشته‌اند درغم بوده‌است، و کتابهای او، که در مدرسه سنندلی نیشابور (که بشیال خود، آنرا آهن‌تر میدانسته‌است). نهاده بوده، در تعصب فریقین^(۲) بغارت رفته‌است. در این اران، درسد آن بوده‌است که، بقصد انقطاع، سفر حجاز رود، و ترك علائق گوید.^(۳)

(۱) هر چند، لقب محمود، جلال‌الدین‌الدین است، و لقب (رکن‌الدین‌الدین) از آن ارسلان شاه، از سلجوقیان عراق میباشد، اما، چون در متن نامه بالا، دویتی در مدح سلطان آورده، و در آن نام ویرا محمود ذکر کرده است، و نیز، بقران میدانیم که این نامه برای ارسلان شاه نیست، از ایشقدمات یقین میشود که مقصود، همان سلطان محمود، جانشین سنجبر است.

(۲) دور نیست مقصود از فریقین در اینجا شیعه و سنی بوده باشد که پیوسته در شهرهای اسلامی میان ایشان، فتنه‌ها برمی‌خواست و بقتل و غارت و آتش زدن معلات یکدیگر می‌پرداختند. و گاه نیز، چنین آشوبی در میان مذاهب مختلف اهل تسنن برپا میشد.

(۳) رجوع شود بصفحه‌های ۱۵۸-۱۵۹ عتبة الکتبه.

(۶۳)

خاتون ، ملکه مهد عراق

خاتون ، ملکه مهد عراق، دختر ملک‌شاه بن البارسلان، و خواهر سلطان سنجر
و همسر محمّدخان (از خاندان آل افراسیاب) بود.

وی ، علاوه بر اینکه پدرش پادشاه خراسان ، و همسرش خان سمرقند بوده است،
بخصوص از جهت کسب حرمت نموده ، و شهرت یافته است : یکی آنکه ، خواه
سلطان سنجر بوده دیگر آنکه ، فرزندش ، محمود ، در مدت اسارت سنجر ، در خراسان
جانشین او بوده ، پس از وی ، بیادشاهی رسیده است . نامه ششم فازسی : عرائس از
طرف اتسز ، بفرزند این خاتون ، محمود ، نوشته شده است ، در تهنیت ملک ، و تعزیت
وفات وی . و چنانکه برمی آید ، وفات او مقارن با اوایی بوده است که فرزندش تازه ،
بشیبای سنجر ، یا پادشاهی خراسان برآمده است.^(۱)

(۶۴)

نجم الملك ، حاجب

چنانکه از نامه ۱۶ ضمیمه نسخه عرائس برمی آید وی از امرا و حجاب مورد

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۶ این کتاب.

اعتماد اتسز بوده که ، برسالت ، بتزد یکی از امرای خراسان فرستاده است . موضوع
نامه اینکه چندتن مبعوض حضرت (که بنظر میرسد مقصود حضرت سنجر بوده باشد
ولیز محتمل است که مقصود جانشین وی محمود بوده است) شده اند ، و اتسز ، خود ،
بحضرت ، شفاعت ایشانرا نموده ، و اکنون از امیرنیز خواسته است تا در این باره پای
درمیان نهاده ، و ایشان را راهائی بخشیده بخوارزم باز فرستد.^(۱)

(۶۵)

نجم الدین

دربعض نسخه‌های دیوان رشید ، قطعه‌ای در مدح نجم الدین آمده است و کسی
به پیشین نام ، از عهد رشید ، شناخته نشد . اینک ابیاتی از آن قطعه :

سواد فضلی ، ای نجم دین و ، میسازد
سوار برده فراوان ، یمنین مادح تو
زمانه ، ساعد جاه تورا ، زیخت سوار
از آن گزیده یمنین و از این خجسته یسار
که هیچوقت نگیرد از آن کنار کنار^(۲)
کنار عاطفت تست مأمّن فضلا

(۱) رجوع شود بصفحه ۱۳۱ این کتاب.

(۲) دیوان رشید . نسخه مستقیم السلطنه . ص ۱۶۱ .

(۸۲)

نجیب الدین بلخی

نجیب الدین، مُعَرَّبُ الْمُعَرَّبِ الْعُمَرِيِّ الْبَلْخِيِّ - رشید، لقب و نام برادر خود را، در صدر نامه ۱۹ فارسی عرائس، چنین آورده است.

از مفاد این نامه برمی آید که، این برادر در بلخ بوده است، و زمانی، میل کرده است که بخوارزم برود، و شاید هم خواسته است شغلی دیوانی بوسیله برادرش، رشید، در دربار خوارزم، بدست آورد. رشید او را متذکر میسازد که، من خود بدینکار آلوده شدم، و در آرزوی فرستی هستم که، بعبادت و تجرد گرایم اکنون تو که اهل قناعت هستی، این نعمت برایت بیشتر میسر است.

ولیز، در ضمن نامه (۲۳ فارسی عرائس)، که باهام محمّد خرقی، درباره، ضیاع خود، نوشته است سفارش برادر خود را (که گویا همین نجیب الدین باشد) بوی میکند، که: سلام و دعای خدمتکار را بخویشان و متصّلان بفرمایند، و برادر خدمتکار را نقد فرمود؛ چه، او را، با اعتماد مکالم مجلس بزرگوار، آدام الله بهانه گذشاده است. (۱)

(۱) رجوع شود به صفحه های ۴۷ و ۵۶ این کتاب.

(۶۷)

نُصْرَةُ الدِّينِ

در دیوان رشید، در دوجا، این لقب دیده میشود: یکی در ترجیع بندی که باین بیت آغاز میگردد:

ای دوست، غم تو برده هوشم بگذاشت، چو دیک، بر ز جوشم
و در بندهای دیگر، در بیت نخست، لقب علاء الدّوله آمده است، و در ترجیع بند، لقب نُصْرَةُ الدِّينِ: بدینسان:

گردون جلال، نُصْرَةُ الدِّينِ در بای نوال، نُصْرَةُ الدِّينِ

این ترجیع بند، بی شک، در ستایش آنسز خوارزمشاه است، که لقب او، گاه، علاء الدّوله و الدّین آمده است، و گاه لقب پادشاهی او، علاء الدّوله و لقب دینی وی، نُصْرَةُ الدِّينِ: چه، در یکی از بندها، تصریح میکند:

آخر، کرم علاء دولت بر کبر بارغم، ز دوشم

شاهی که به جام خدمت او جز با ده بیغمی ننوشم

جای دیگر، که نام نصرة الدین دیده میشود، این قطعه است:

زمرک شاهزاده، نصرة الدین نه دلرا ماند قوت، نه زبانرا

محمد خان برسد. مدت یکسال نزد وی بماند، محمدخان، او را نیکو پداشت. پس از آن، او را، با دخترش، تیرکان خانوم، همسر سنجر، که نیز، نگاه داشته بود سلطان بافرستاد^(۱).

تاج الدین، یکی از سه تن امیران مستقل سنجر است، که امتز با موافقت محمود، (جانشین سنجر) از برای دفع فتنه غزان، بخراسان دعوت کرده، و بایشان، قرار اجتماع درخوشان داشته است.

چنانکه از نامه مفصل هفتم فارسی عرائس برمی آید، امتز، پیش از حرکت از خوارزم، ویرا باین اتفاق دعوت کرده، و او، حرکت خود را بخراسان، موکول بآمدن امتز کرده است.

امتز، در این نامه، الطاف خاص سنجر را بتاج الدین، و همچنین، خدمات نمایان و مشهور او را بدولت سنجر، یاد نموده است، و تا کید میکند که، هر چند اکنون، سلطان از دست غزان رهائی یافته، و بشتر مد آمده است، اما، آلتایفه ختوز، بجای خود نشسته اند. و اکنون که، بسبب خروج شاه از میان ایشان، دلشکسته شده اند، هنگام آست که در قلع ماده آنان اهتمام شود.

علاوه بر این، نامه دهم ضمیمه عرائس نیز، برای این امیر نوشته شده، و مفاد آن، پاسخ نامه دوستانه تاج الدین، و تجدید عهد دوستی است^(۲).

رشید هم، او را، در قطعه ای مدح گفته است. اینک ایبانی چند از آن قطعه:

یادشاهی کوست ایمان را کف
یادشاهان را بجای او شرف

(۱) راحة الصدور صفحه های ۱۷۳-۱۷۴.

(۲) رجوع شود بصفحه های ۱۱۷ و ۱۱۸ این کتاب.

جهانی بود در انواع مردی
که داند مرثیت گفتن چهارا^(۱)

پس، هر گاه اشباب این قطعه برشید درست باشد معلوم میشود شاهزاده ای باین نام در خاندان خوارزمشاهان بوده است که در گذشته، و رشید او را مرثیت گفته است.

(۶۸)

نصْرین خَلَف، ملک نیمروز

تاج الدین، أَبُو النَّضْلِ، نَصْرینُ خَلَف، در زمان سلطان سنجر امارت سیستان را داشته، و در زابل بوده، و بنام ملک نیمروز شناخته می شد است. اعقاب وی نیز همچنان امارت سیستان را داشته اند. او خود، همسر صفیه خانوم، خواهر سلطان سنجر، بوده است. وی، در جنگهای بزرگ، پهلوان لشکر سنجر بوده، و در جنگ غزه، که سال ۵۲۹، میان سنجر و بهرامشاه روی داد، دلاوریها کرده است^(۲). نیز، در جنگ سنجر با محمدخان ختائی، چون کلر بر سنجر دشوار شد، و از سپاهیان وی بسیار کشته شدند، تاج الدین بوی گفت: ای خداوند. جای مالدن نیست، و او را بفرار ترغیب نمود. چون سنجر از میان لشکر خود بگریخت، وی، بجای او، در قلع بایستاد، و چنان سخت پایداری کرد که لشکر ختا از لو در تعجب ماندند، و او را پیش

(۱) نسخه نائینی. قسمت مقطعات و رباعیات.

(۲) راحة الصدور. صفحه ۱۶۹.

تاج دین ، بوأفضل ، شاه یمرؤز ،
اوست امروز آن خلف ، اندر هدی

ناصر اسلام ، ناصر بن خلف
کز خصالش زنده شد نام سلف^(۱)

(۷۰)

يَعْقُوبُ بْنُ سَيْرِينَ الْجَنْدِيُّ

درضمن نامه فارسی بیست و چهارم عرائس ، که رشید برای ادیب صابر نوشته است میگوید : «قدوة امانت ، و سید افاضل ، یعقوب بن سیر ابن الجندی ، آدم الله جماله ، که صاحب دیوان انشاء خوارزم ، آدم الله حماه است ، نیز قطعی بتازی فرمود ، درمدح شهاب الدین^(۱) آدم الله فضله ، و رعایت سین التزام کرد . و در نظم آن قطعه ، قَصَبُ سَبَقِ ، از همگنان ربوده . و این کرامت را ، که ارزانی داشت ، واسطه عقد مفاخر خویش باید شناخت ، و بدین بزرگی سر ، برایش روزگار ، بیاید فریخت . و سید افاضل ، آدم الله جماله ، با آنکه از اعیان دولت ، و ارکان حضرت خوارزم است در انواع فضائل ، و اقسام علوم ، و اصناف آداب ، یگانه است ؛ که هرگز ، دست افلاک چنو ، تحفه ای نخواهد داد ، و مادر آیام ، چنو ، فرزندی نخواهد زاد...»^(۲)

چنانکه ملاحظه میشود ، این نامه سراحت دارد که ، در این زمان ، رشید ، با

(۱) مقصود ادیب صابر است که طرف نامه میباشد.

(۲) رجوع شود صفحه ۵۹ این کتاب.

(۶۹)

نعمان شاعر

نامه بیست و دوم تازی عرائس را رشید ، از خویشتن ، بمثوان (خواجه ، امام ، نعمان شاعر) برآمد نوشته است .

شرح حال این شاعر بدست نیامد . از آنچه در نامه رشید آمده است ، چنین برمیآید که ، وی از اعیان سادات ترمذ بوده است . در این نامه ، رشید ، یکی از سادات موسوی را ، که شاعر نیز بود است ، و بخدمت ائمز رسیده ، و اشعار وی مورد توجه قرار گرفته ، و صلاحتی نیز ؛ دریافت است ، بامام نعمان معرفی و سفارش میکند ، که ویرا به آنحضرت ، (گو یا مراد دیباز محمود جانشین سنجر است ، در زمان اسارت او^(۱)) معرفی کند و نسبت باو ، توجه کند.

(۱) دیوان رشید . نسخه ملك (مصنعات آن شماره ندارد).

(۲) کلمه حضرت بمعنای درباری آمده ، و چنانکه میدانیم ، بهنگام اسارت سنجر ، که محمود جانشین او بود ، مقر حکومت محمود در ترمذ بود . زیرا پایتخت سلجوقیان (مرو) در تصرف غزان بود ، که بنام سنجر حکومت میراندند.

آنکه در خدمت انزلی بود ماست ، سمت صاحب دیوان نداشته ، ولابد از مشیایان بزرگ دیوان بوده است .

پس آنچه مرحوم اقبال دعوی کرده است که ، «او در تمام مدت سی سال خوارزمشاهی این پادشاه ، (از ۵۲۲ تا ۵۵۱) سمت ریاست دارالانشاء ، و یا وزارت رسائل او را داشته»^(۱) بصریح گفتار خود رشید مردود است . اما برای آنکه بنائیم این یعقوب بن سیرین آنچه ندی ، بطور قطع ، ناچه سالی سمت صاحب دیوانی خوارزم را داشته است ، باید تاریخ نامه را تعیین کنیم :

چنانکه در متن نامه تصریح شده است . این نامه ، یاسخ نامه ایست که از ادیب صابر ، بهنگام رسیدن مکتب انزلی بآمویه ، (واقع در کنار رود جیحون) رسیده بوده است . چون میدانیم که ادیب صابر در سال ۵۳۸ در گذشته است ، پس بیقین میتوان گفت ، که این نامه مربوط به پیش از آن تاریخ میباشد ، و چون باید بتاریخ عزیمت انزلی بخراسان (که آمویه در معبر آن سامان بخوارزم واقع بوده است) مربوط باشد ، پس ، بظن قوی ، مربوط بسال ۵۳۶ میباشد ، که انزلی ، از غیبت سنجر از خراسان ، وشکست او در جنگ با ختائیان ، استفاده کرده بمر و تاخته است .

بنابراین نتیجه گرفته میشود که رشید هر چند از اوائل پادشاهی انزلی در خدمت او بوده است ، اما تا سال ۵۳۶ صاحب دیوان خوارزم نبوده ، و این سمت را یعقوب بن سیرین جندی داشته است .

باید متذکر شویم ، که این اثر در حوادث سال ۵۴۷ مینویسد ، که در ایصال ، یعقوب کاتب ، ساکن مدرسه نظامیه بغداد ، در گذشت ، و چون بازمانده ای نداشت ،

(۱) مقدمه اقبال بر حدائق السحر . ص (و)

از طرف متولی مدرسه ، حجره او مهر موم شد . و طلاف بر آشفند ، و غوغا برپا ساختند^(۲) .

بسیار محتمل است که این یعقوب کاتب غریب در بغداد ، همان صاحب دیوان سابق خوارزم بوده است ؛ چه ، او تازی نیزیکو میدانسته است ، و شعری که در ستایش ادیب صابر ، رشید از او نقل کرده است ، هم بتازی است^(۳) .

(۱) کامل ابن اثیر . ج ۱۱ صفحه ۶۶

(۲) رجوع شود بصفحه ۵۹ این کتاب .

اسامی امکنه، درنامه های فارسی رشید

علاوه بر اسامی اشخاص، نام ممنودی از نواحی و شهرها نیز، در نامه های فارسی رشید آمده است، که ممکن است در جغرافیای تاریخی آن نواحی، کم و بیش قابل استفاده باشد، ولی چون اکثر آنها معروف و بی نیاز از تعریف است، تنها با آوردن فهرست آنها اکتفا میشود:

۳۱-۲۷-۱۲-۱۰	۱۱- خبوشان	۵۸-۵۶-۱۳	۲- آمویه
-۱۹-۱۸-۱۴-۱۱-۷-۲	۱۲- خراسان	۱۳۴	۲- بخارا
-۵۳-۲۳-۳۱-۲۹-۲۷-۲۳-۲۰		۵۱	۳- طام
۱۴۲-۱۳۵-۱۳۱-۹۹-۶۶		۱۴۰-۴۷-۳۱	۴- بلخ
۵۵	۱۳- خرق	۳۰-۱۹-۱۲-۱۰	۵- ترمذ
-۳۵-۲۹-۲۷-۱۸-۲	۱۴- خوارزم	۱۳۸	۶- تیماه
-۷۶-۷۴-۷۳-۷۲-۶۶-۵۹-۳۶		۳۱-۲۵	۷- جبال
-۱۱۵-۱۱۴-۱۰۳-۹۹-۸۱-۷۷		۱۴۰	۸- جُغون
-۱۲۸-۱۲۶-۱۲۳-۱۲۲-۱۱۷		۱۲۸-۷۳-۷۲-۷۱	۹- چند
۱۳۱-۱۲۹		۱۳۸	۱۰- خَزَوِی

اسامی امکنه ، درنامه های فارسی رشید

۱۳۸	۲۷- عقیق	۱۳۸	۱۵- خلیصاه
۱۰۴	۲۸- کمبه	۷۵-۳۵	۱۶- دربابند
۱۱۹-۲۳	۲۹- مازنهران	۷۵-۳۵	۱۷- درغان
۱۴۲-۲۸	۳۰- ماوراء النهر	۳۰	۱۸- روم
۴۱-۳۰	۳۱- مرو	۶۳	۱۹- زوزن
۱۴۰	۳۲- مگه	۱۲۸	۲۰- سفرساق
۱۲۸	۳۳- منقشلاق	۱۴۲-۱۳۵-۱۳	۲۱- سمرقند
۱۳۸	۳۴- نجد	۱۳۸	۲۲- شمالحسین
۳۳-۲۶-۷	۳۵- نسا	۷۲	۲۳- صاغ دره
۳۱-۱۸	۳۶- نیمروز	۱۴۰	۲۴- صفا
۱۲۳	۳۷- نیشابور	۱۳۸	۲۵- عذیب
		۹۸-۱۶	۲۶- عراق

فهرست مراجع و مأخذ بیکه

از مطالعه آنها برای تألیف این کتاب استفاده شده است

نام کتاب نام مؤلف محل چاپ یا ضبط نسخه خطی

الف - مجموعه‌های منشآت و قواعد انشاء

عقبته‌الکتابه	منتجب‌الدین بدیع	چاپ تهران
التوسل الی التوسل	بهاالدین محمد بغدادی	» »
مجموعه منشآت خوارزمی	بامقدمه آقای قزوینی	عکس نسخه در کتابخانه عملی است
مجموعه منشآت (مخزن الانشاء)	ملاحسین کاشفی	» » »
مجموعه منشآت و مکاتیب	یکس از ترکان عثمانی	» » »
تازی - فارسی - ترکی		
مجموعه منشآت	عبدالحسین النصیری الطوسی	» » »
منشآت سلاطین	صاری عبدالله افندی	» » »
روضه‌الکتاب و حدیقه‌الالباب	ابوبکر بن الزکی القویوبی	» » »
عرائس الخواطر	رشید وطواط	» » »
ابکار الافکار	» »	» » »
نامه‌های شمیمه نسخه عرائس	» »	» » »

چاپ لندن	عوفی	لباب الالباب
چاپ سوریه	شیخ عباس قمی	الکنی واللقاب
چاپ مصر	ابن خلکان	وفیات الاعیان
»	صلاح الدین صفدی	وافی بالوفیات
»	محمد بن شاکر	فوات الوفيات
»	نعالی	یتیمۃ الدهر
»	»	تنمۃ الیتیمۃ
»	ابو الفلاح الحنبلی	شذرات الذہب
خطی در کتابخانه ملک	امین احمد رازی	تذکرۃ هفت اقلیم
چاپ تهران	لطفعلی آذر	آتشکده

ج - فهرستها

چاپ مصر	ابن التدییم	الفهرست
چاپ استانبول	حاجی خلیفه - کاتب چلبی	کشف الظنون
»	اسماعیل یاشا	ایضاح المکتون فی الذیل
»	سر کیس الیان	علی کشف الظنون
چاپ مصر	»	معجم المطبوعات
چاپ مشهد	او کتائی	فهرست کتابخانه آستانه قدس رضوی

چاپ مصر	رشید وطواط	منشآت نازی
چاپ تهران	قائم مقام فراهانی	منشآت
»	شاهزاده محسن میرزا متخلص بسلطانی	منشآت
»	مصباح	منشآت
»	امیر نظام گروسی	منشآت
چاپ مصر	محمد کر دعلی (سر دبیر المنار)	رسائل البلقاء
خطی در کتابخانه سیهسالار	شمس منشی نخجوانی	دستور الکاتب فی
عکس نسخه در کتابخانه ملی	محمد بن عبدالخالق مهنشی	تعیین المراتب
		قواعد انشاء ترسل

ب - تذکره ها و تراجم رجال

چاپ تهران	هدایت	مجمع الفصحاء
چاپ بمبئی	دولت شاه سمرقندی	تذکرۃ الشعراء
چاپ تهران	قاضی نوراله	مجالس المؤمنین
»	محمد باقر خوانساری	روضات الجنات فی احوال
»	محمد علی تبریزی (مدرس)	العلماء و السادات
چاپ مصر	یاقوت حموی	ریحانة الادب
»	جلال الدین السیوطی	معجم الادباء
»	»	بنیة الوعاة فی طبقات
»	»	الغویین والنحاة

د - حواشی و تعلیقات و یادداشت‌های مترجم

حواشی و تعلیقات بر جهانکشی	چاپ لیدن	چاپ تهران
جوینی	قزوینی (محمد)	چاپ استانبول
حواشی و تعلیقات بر لباب‌الالباب	" "	چاپ تهران
یادداشت‌های مترجمه ادبی و تاریخی	" "	چاپ تهران
مقدمه و تعلیقات بر حدائق اقبال (عباس)	چاپ تهران	چاپ تهران
تعلیقات بر تاریخ بیهقی	استاد سعید نفیسی	چاپ تهران
حواشی و تعلیقات بر چهار	" "	چاپ تهران
مقاله عروضی	قزوینی (محمد)	چاپ تهران
مقدمه بر عتبه‌الکتابه	" "	چاپ تهران
مستدرکات حواشی	" "	چاپ تهران
قزوینی بر چهارمقاله	" "	چاپ تهران

ه - علوم بلاغت و نقد الشعر و عروض و قافیه

مفتاح العلوم	ابو یعقوب سکاکی	چاپ مصر
النقایة	جلال الدین سیوطی	" "
مطلوب	نقنازانی	چاپ تهران
اسرار البلاغه	عبدالقاهر جرجانی	چاپ مصر
دلایل الاعجاز	" "	" "

حدائق السحر

رشید وطواط

چاپ تهران

ترجمان البلاغة

رادویانی

چاپ استانبول

المعجم فی معاییر اشعار المعجم شمس قیس رازی

چاپ تهران

کتاب بدیع

وصال

خطی در کتابخانه آقای دکتر

وصال استاد دانشکده علوم

رساله در عروض

رشید وطواط

چاپ ترکیه (ضمیمه منتخبات آتش)

خزانة الادب و غایة الادب

شیخ تقی الدین الحموی

چاپ مصر

اساس البلاغه

زمخشری

"

تلخیص المفتاح

خطیب قزوینی

چاپ تهران

و - تاریخ و جغرافیای تاریخی

تاریخ بیهقی	ابوالفضل بیهقی	چاپ تهران
تاریخ بیهق	ابوالحسن علی بن زید بیهقی	" "
جهانکشا	معروف به (ابن فندق)	" "
تاریخ سیستان	جوینی (عطا ملک)	" "
راحة الصدور	نامعلوم	" "
تاریخ و تصاف	راوندی	" "
کامل التواریخ	وصاف الحضرة	چاپ بمبئی
	ابن اثیر جزری	چاپ مصر

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ یا ضبط نسخه خطی
دیوان اشعار	مسمود سعد سلمان	چاپ تهران
»	رشید وطواط	خطی (بشرح مندرج در مقدمه)
»	سید حسن غزوی	از انتشارات دانشگاه تهران
»	فرخی	چاپ تهران
»	ادیب صابر	»
»	خاقانی	»

ط - مفرقه

صد پند	عادل	خطی (بشرح مندرج در مقدمه)
نشر اللثالی	منسوب بطبرسی	چاپ تهران
ترجمه منظوم نشر اللثالی نامعلوم		»
مائه کلمه	جاحظ	خطی (بشرح مندرج در مقدمه)
دره التاج	قطب الدین شیرازی	از انتشارات دانشگاه تهران

اکنون که از ذکر گنجینه های کتب و مآخذ پیرداخته شایسته است بیاید
گنجوران دانش و فرهنگ که در تألیف این کتاب از هر يك بوجهی مدد گرفته ام
بپردازم :

نام کتاب	نام مؤلف	محل چاپ یا ضبط نسخه خطی
تاریخ تمدن اسلامی	جرجی زیدان	چاپ مصر
آداب اللغة العربیه	»	»
الوزراء والکتاب	محمد بن عبدوس الهشیری	»
تذکره جغرافیای		
تاریخی ایران	بارتولد (ترجمه حمزه سردادور)	چاپ تهران
بلدان الخلافه الشرقيه	تألیف استریچ - ترجمه بشیر فرنیس	
	و کور کیس عواد	چاپ بغداد
معجم البلدان	باقوت حموی	چاپ مصر
ز - کتب ادبی		
مقامات حمیدی	قاضی ابوبکر حمیدالدین بلخی	چاپ تهران
سبک شناسی	ملک الشعراء بهار	»
منتخبات مشهور و منظور	احمد آتش	چاپ ترکیه
چهارمقاله	عروزی سمرقندی	چاپ تهران
سخن و سخنوران	استاد فروزانفر	»
رساله در بعض لغات تازی	رشید وطواط	خطی (بشرح مندرج در مقدمه)
فصلی در بعض لغات تازی	ابوالفضل بیهقی	»

ح - دیوان های شعر

دیوان اشعار	عنصری	چاپ تهران
-------------	-------	-----------

۱- جناب استاد فروزانفر که این کار بشوق ایشان آغاز گشته و بر اهنمائیهای ایشان انجام یافته است.

۲- جناب استاد سعید نفیسی که با سهاحت طبع و رادمدی، اطلاعات سودمندی درباره بعض نسخه‌های خطی مربوط بمطالاب این کتاب، در اختیار نویسنده گذاشتند.

۳- آقای دکتر کیا استاد دانشکده ادبیات تهران که پارهای از نسخه‌های خطی خود را (چنانکه در مقدمه آمده است) در اختیار اینجانب گذاشتند، و این خود، راه را برای کشف مطالب تازه از برای نویسنده هموار نمود.

۴- آقای مینوی استاد دانشکده معقول و منقول که نویسنده را بمنابع مفیدی درباره مطالب کتاب رهنمون گشتند.

۵- آقای دکتر مهدی بیانی استاد دانشسرای عالی و مدیر کل کتابخانه ملی که در تسهیل مراجعات اینجانب بکتابخانه توجه خاص مبذول داشتند.

فهرست مقدمه

شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه	موضوع
۴۲	مضامین علمی در اشعار رشید	۳	زندگانی رشید الدین و طوط
	نکات حکمت آمیز و معانی کلی در اشعار رشید	۸	اخلاق و انکار رشید
۴۳		۱۰	مقام علمی و ادبی رشید
۴۴	توصیف مناظر و احوال نضانی	۱۱	آثار تازی رشید
۴۸	موضوعات و انواع دیگر اشعار رشید	۱۷	شعر فارسی رشید
۴۸	غزلهای رشید	۱۸	مطلع
۵۳	نظری کلی باشعار رشید	۱۹	تشبیب
۵۵	رساله‌های اجدائی و عامیانه رشید	۲۱	تخلص
۵۶	مطلوب کل طالب	۲۲	مقطع
۵۷	فضل الخطاب	۲۵	لنتهای تازی در اشعار رشید
۵۸	تحفة الصدیق	۲۷	اصطلاحات و تشبیهات دینی
۵۹	امس اللہقان	۲۹	لنتهای رسمی و دیوانی
	ملاحظات در باره رساله‌های (مد کله) از سایر مؤلفان	۲۹	خصائص دستوری
۶۰		۳۱	صنعت در اشعار رشید
۶۴	هفت رساله در اندرز	۳۴	تکلف قایبه‌های مشکل
۶۷	رساله در عروض	۳۵	مضامین پست و باطنیات
۶۹	تصحیفات	۳۶	موضوع و غرض قصائد رشید
۷۰	لنتنامه رشید و مقایسه آن بالنتنامه بیہقی	۳۹	زمینة فکری و نوع مضامین در قصائد رشید
۷۴	بحث در باره لنتنامه رشید	۴۰	اعیاد دینی بجای اعیاد ملی
		۴۱	سبب توجه رشید بدایع دینی

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
نسخه‌های این رساله	۷۵	تضیف ماضی نقلی	۱۰۰
نامه‌های فارسی رشید		فعل وجه مصدری	۱۰۰
۱- تدوین منشآت فارسی در دوران اسلامی	۷۸	فعل مضارع	۱۰۱
۲- منشآت منون رشید	۸۱	صیغه دهه	۱۰۱
۳- تاریخ تدوین دو مجموعه	۸۲	ماضی استمراری نقلی	۱۰۱
۴- مشخصات املائی نسخه‌های موجود از دو مجموعه	۸۴	ماضی نامعین با نقلی بجای ماضی التزامی	>>
۵- قسمتی دیگر از نامه فارسی رشید	۸۶	ماضی التزامی استمراری	>>
۶- شکل کلی نامه‌ها	۸۸	مضارع ساده بجای مضارع التزامی	۱۰۲
۷- خصائص دستوری	۹۳	فعل شرطی	>>
مصدر	۹۳	فعل شرط و جزای شرط در ماضی	>>
مطابقت صفت و موصوف	۹۴	فعل مجهول	۱۰۳
ضمائر	۹۴	۸- ترتیب جمله بندی	>>
اداة ربط	۹۵	حذف جمله و تقدیر آن	۱۰۵
بیهمت	۹۵	۹- لفتهای فارسی و ترکیبات مخصوص >>	
جمع اسامی	۹۶	۱۰- لغتها و جمله‌های عربی در منشآت رشید	۱۰۹
معرفه آوردن موصول علیه	۹۶	۱۱- اصطلاحات دیوانی	۱۱۴
صفت مضفی	۹۷	۱۲- عبارتها و عنوانهای ادب و احترام	۱۱۹
پیشوندها	>>	۱۳- صمت در منشآت رسیده	۱۲۱
پسوندها	>>	۱۴- اطناب و احاله کلام در منشآت رشید	۱۲۴
مفعول له	۹۸	۱۵- هزل در منشآت رشید	۱۲۵
فعل معین		۱۶- ذکر تاریخ در نامه‌ها	۱۲۷
فعل رابط	۹۹	۱۷- نظری کلی بنامه‌های رشید	۱۲۸

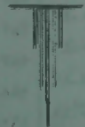
فهرست نامه‌های رشید

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
بخش یکم - عرائس الخواطر		نامه شانزدهم در تقویض مدرسه و اوقات	۴۱
مقدمه عرائس	۲	نامه هفتم در تقلید استیفاء	۴۳
فهرست نامه‌های تازی عرائس	۴	نامه هزدهم یکی از عمال اطراف	۴۴
قسم دوم - نامه‌های فارسی		نامه نوزدهم ببردرخویش نجیب الدین	۴۷
نامه اول از اتسز بسنجر	۶	نامه بیستم به منتخب الدین بدیع انابک	۴۹
نامه دوم >>	۸	نامه یستویکم بابوغانم ببطامی	۵۱
نامه سوم >>	۱۰	نامه یستودوم یکی از کتیبه خراسان	۵۳
نامه چهارم بعمادالدین ابوالفتح	۱۲	نامه یستوسیم بیهالدین خرخی	۵۵
نامه پنجم بجلال الدین معمود	۱۴	نامه بیست و چهارم بادب صابر	۵۷
نامه ششم >>	۱۶	نامه بیست و پنجم یکی از دیران ابله	۶۲
نامه هفتم بسلک نیروز	۱۸	رقعه‌ای چند موحز	
نامه هشتم >>	۲۱	در حق علوشی نویسد	۶۴
نامه نهم بسلک ماز ندران	۲۳	در استزارت نویسد	۶۴
نامه دهم بیادشاه جبال علاءالدین	۲۵	بر سبیل هزل نویسد	۶۵
نامه یازدهم >>	۲۷	بر سبیل سلام نویسد	۶۵
نامه دوازدهم بطوطی بن اسحاق	۲۹	در استعداء بزرگی از اصحاب قلم نویسد	۶۶
نامه سیزدهم در تقلید ولایت	۳۳	بخش دوم - ابتکار افکار	
نامه چهاردهم در تقلید عمل نضا	۳۵	مقدمه ابتکار	۶۸
نامه پانزدهم در تقلید خطابت	۳۷		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
فهرست نامه‌های تازی ایکنار	۶۹	۱۰- بلك نيمروز	۱۱۷
قسم سوم - نامه‌های فارسی		۱۱- باسقبندان ملك مازندران	۱۱۹
نامه اول درفتح جند	۷۱	۱۲- بلك الجبال علاءالدين حسين بن علي	۱۲۲
نامه دوم منشورقضاى خوارزم	۷۴	۱۳- بيكي ازملوك اطراف	۱۲۵
نامه سوم منشور استيفاء	۸۷	۱۴- نامه ديگر بصاحب طرفى نويسد	۱۲۷
نامه چهارم منشورعدل برسبيل اختصار	۸۱	۱۵- > > >	۱۲۹
نامه پنجم درتحريف بزرگى نويسد	۸۳	۱۶- بيكي ازامراء خراسان	۱۳۱
مكتوب فى التهنئة و الترية	۸۶	۱۷- بهلاءالدين اتمزخوارزمشاه	۱۳۳
نامه هشتم بيكي ازسلاطين	۸۹	۱۸- نامه ديگر مرصع	۱۳۹
نامه هشتم بيكي ازبنات سلاطين	۹۱	۱۹- بيمعود نويسد بمرقتد	۱۴۲
نامه نهم بيكي از وزراء	۹۳	فهرست خاتمه	
نامه دهم بيكي از بزرگان دولت	۹۵	مقدمه اين باب	۱۴۷
بخش سوم - نامه های متفرقه		۱- ابوغانم بسطامى	۱۵۰
۱- بابوشجاع سليمان بن محمد	۹۸	۲- ابوسعبد مروى	۱۵۰
۲- > > >	۱۰۱	۳- ابو الفتح احد بن علاءالدين قماج	۱۵۱
۳- بارسلانشاه	۱۰۳	۴- ابومحمد خرقى	۱۵۳
۴- بجلال الدين محمود بن محمد بن بخراخان	۱۰۴	۵- اتمزخوارزمشاه	۱۵۴
۵- > > >	۱۰۷	۶- احمد سعد	۱۵۹
۶- > > >	۱۰۹	۷- ادیب صابر	۱۶۰
۷- > > >	۱۱۱	۸- ارسلانشاه	۱۶۳
۸- > > >	۱۱۳	۹- ارسلانخان	۱۶۵
۹- > > >	۱۱۵		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
۱۰- الب سقر	۱۶۷	۳۳- شكازيك	۲۰۴
۱۱- اوحدهالدين	۱۶۹	۳۴- شمس الدين	۲۰۵
۱۲- ابو الفتح ايل ارسلان	۱۶۹	۳۵- صدرالامنه خطيب خوارزم	۲۰۹
۱۳- بهاء الدين امر طيب	۱۷۳	۳۶- امام، شمس الدين مصدريجهان	۲۱۰
۱۴- بيلوان جهان	۱۷۳	۳۷- ضياءالدين عراق	۲۱۲
۱۶- تاج الدوله	۱۷۴	۳۸- ضياءالدين	۲۱۴
۱۷- نكش خوارزمشاه	۱۷۵	۳۹- طوطى بن اسحاق	۲۱۵
۱۸- جمال الدين يوسف	۱۷۶	۳۹- طغرل قلع	۲۱۷
۱۹- جمال الدوله	۱۷۹	۴۰- ظهيرالدين ينال	۲۱۸
۲۰- حمام الدين، صبر بن عبدالعزیز	۱۸۰	۴۱- ضيف الدين سهلى	۲۱۸
۲۰- حسين بن خوارزمشاه	۱۸۱	۴۲- علاءالدين، پادشاه جبال	۲۱۹
۲۱- حميدالدين، ابوبكر	۱۸۲	۴۳- علاء الدين، قيساج	۲۲۰
۲۲- خطيرالدين خليل	۱۸۵	۴۴- على، فرزند ادب صابر	۲۲۱
۲۳- تاج الدين، رافع بن على شيبانى	۱۸۵	۴۵- عمادالدين	۲۲۲
۲۴- رئيس الدين	۱۸۷	۴۶- غزى شاعر	۲۲۳
۲۵- رستم بن على بن شهر يار	۱۸۷	۴۷- امام فضل الدين كوفى	۲۲۴
۲۶- جارالله زمخشرى	۱۸۸	۴۸- فريد كاتب	۲۲۶
۲۷- قاضى القضاة زينى	۱۹۰	۴۹- قاسم بن عراق	۲۲۷
۲۸- بهاء الدين	۱۹۲	۵۰- قتلغ بك	۲۲۸
۲۹- سيدالدين	۱۹۴	۵۱- قزل ارسلان	۲۲۹
۳۰- سلطان سليمان	۱۹۴	۵۲- حسن قطان	۲۳۱
۳۱- سلطان سنجر	۱۹۷	۵۳- كمال الدين	۲۳۲
۳۲- سلطان شاه	۲۰۰		

موضوع	شماره صفحه	موضوع	شماره صفحه
۵۴- کمال الدین محمود خال والی جند	۲۳۳	۶۴- نجم الملک صاحب	۲۵۰
۵۵- مرتش جاندار	۲۳۵	۶۵- نجم الدین	۲۵۱
۵۶- مجد الملک طفراتی	۲۳۶	۶۶- نجیب الدین بلخی	۲۵۲
۵۷- مجد الدین، صاحب بغارا	۲۳۸	۶۷- نصره الدین	۲۵۳
۵۸- محمودین محمدین بفرخان	۲۴۱	۶۸- نصرین خلف، ملک نیروز	۲۵۴
۵۹- محمودین یوسف	۲۴۳	۶۹- نمان شاعر	۲۵۶
۶۰- القتی لامرأه	۲۴۴	۷۰- یحیوب بن سیرین الجندی	۲۵۷
۶۱- سیدمین الدین	۲۴۶	اسامی امکنه در نامه های فارسی رشید	
۶۲- منتجب الدین اتابک	۲۴۷	۲۶۱	
۶۳- ملکه، مهد عراق	۲۵۰	فهرست مراجع و مأخذ	



غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	وَسَهَّلَ الْخَيْرَاتِ	وَسَهَّلَ فِي الْخَيْرَاتِ
۲۴	۱	مسلورت	مشاورت
۴۹	۳	اجلالاً لَيْتَهُ	اجلالاً لَهُ لَيْتَهُ
۵۹	۱۱	این قدر کبر او اعجاب	این قدرت بر اعجاب
۱۵۶	۶	مسمودخان	محمودخان
۱۶۰	۹	(۸)	(۷)
۱۷۴	۷	(۱۶)	(۱۵) از این پس
		همه شمارهها بتبع این غلط تا شماره ۲۰ بالا رفتهاند	
۱۸۱	۱۵	(۲)	(۳) د د
۲۰۰	۷	و بار کردند	و باز کردند
۲۵۲	۱	(۸۲)	(۶۶)

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	وَسَهَّلَ الخیرات	وَسَهَّلَ فی الخیرات
۲۴	۱	مسلورت	مشاورت
۴۹	۳	اجلالاً لیتُهُ	اجلالاً له لیتُهُ
۵۹	۱۱	این قدر کبر او اعجاب	این قدرت بر اعجاب
۱۵۶	۶	مسمودخان	محمودخان
۱۶۰	۹	(۸)	(۷)
۱۷۴	۷	(۱۶)	(۱۵) از این پس
		همه شمارهها بتبع این غلط تا شماره ۲۰ بالا رفتهاند	
۱۸۱	۱۵	(۲)	(۳) و د
۲۰۰	۷	و بار کردند	و باز کردند
۲۵۲	۱	(۸۲)	(۶۶)



University of Tehran
Press
571

Namehaye Rashidodin e Vatvat

by:

Twiserkani

ISBN: 964 - 03 -4931 - 3

بها: ۳۴۰۰۰ ریال

